

# مشاهیر تشیع در افغانستان

بنیاد اندیشه  
کابل

عبدالمجید ناصری داوودی

جلد سوم

مجله علمی و ادبی

ادب و فرهنگ

پیاپی

۱۰





بنیاد اندیشه



شاب

تلفکس: ۰۲۱۷۷۲۰۵۱۷  
www.miup.ir



مرکز بین‌المللی  
مطالعات اسلامی

شعبه مرکزی:

کد پستی: ۴۴۱۳۱۱  
خیابان شهید خدایان حجتیه، فروشگاه مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المعصطفی (ع)  
admin@miup.ir

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲





## معاونت پژوهش

### سخن ناشر

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي آتَىٰ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهٗ عِوَجًا﴾ وَالصَّلٰوةَ وَالسَّلَامَ عَلٰى النَّبِيِّ الْاَمِيْنِ مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الْهَدٰىةَ الْمَهْدِيْنَ وَعَتَرَتِهِ الْمُنْتَجِبِيْنَ وَاللَّعْنَةَ عَلٰى اَعْدَاءِ الدِّيْنِ، اِلٰى قِيَامِ يَوْمِ الدِّيْنِ.

حوزه کهن علوم اسلامی در زمینه علوم پایه، مانند: فقه، کلام، فلسفه، اخلاق و علوم ابزاری، مانند: رجال، درایه و حقوق در طول چهارده قرن فرازاها و فرودهای بسیاری داشته است.

با پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی و در عصر جهانی شدن ارتباطات، سؤال‌ها و چالش‌های جدیدی به ویژه در حوزه علوم انسانی فراروی اندیشمندان اسلامی قرار گرفت که همه به نوعی برخاسته از مسؤلیت دشوار حکومت در این عصر است؛ دورانی که پایبندی به دین و سنت، در مدیریت همه جانبه کشورها بسیار چالش برانگیز می‌نماید.

از این رو مطالعات و پژوهش‌های به روز، جامع، منسجم و کاربردی در حوزه دین، بر اساس سنجه‌های معتبر جهانی و عمق و اصالت اندیشه‌های ناب، بایسته و ضروری است و جلوگیری از انحرافات فکری و تربیتی پژوهندگان حوزه دین، مهم و مورد عنایت تمامی بنیان‌گذاران این شجره طیبه، به‌ویژه معمار بزرگ انقلاب اسلامی، امام خمینی علیه السلام و مقام معظم رهبری دام‌ظله‌العالی می‌باشد.

در این راستا «جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم العالمية» برای تحقق این رسالت خطیر و در مسیر نشر معارف ناب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم «مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم» را تأسیس کرده است.

اثر حاضر که به همت فاضل گرامی عبدالمجید ناصری داوودی می‌باشد، تلاشی است در به ثمر رساندن گوشه‌ای از این اهداف متعالیه.

در پایان لازم می‌دانیم از همه عزیزانی که در مسیر نشر این کتاب سهمی داشته‌اند تقدیر و تشکر نموده و تمامی ارباب فضل و معرفت را به یاری خواننده تا ما را از نظریات سازنده خویش بهره‌مند سازند.

مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

# مشاهیر تشیع در افغانستان

(جلد سوم)

(چاپ جدید با اصلاحات و اضافات)

عبدالمجید ناصری داوودی  
تاسیس ۱۳۹۲

مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی  
دانشگاه جامعہ المصطفیٰ العالمیہ

سرشناسه:	ناصری داوودی، عبدالمجید، ۱۳۴۳ -
عنوان و نام پدیدآور:	مشاهیر تشیع در افغانستان / عبدالمجید ناصری داوودی.
وضعیت ویراست:	ویراست ۲
مشخصات نشر:	قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی ﷺ، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری:	ج ۳، ۴۸۰ص
شابک:	شابک (ج ۳): ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۵-۴۱۳-۲-۲ / شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۵-۴۱۴-۹-۹
یادداشت:	کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
موضوع:	شیعه -- سرگذشتنامه
موضوع:	شیعه -- افغانستان
رده بندی کنگره:	۱۳۹۰ م ۲/۵۲ / BP
رده بندی دیویی:	۲۹۷/۹۱۶۵۸۱
شماره کتابشناسی ملی:	۲۳۴۳۹۵۷



## مشاهیر تشیع در افغانستان (جلد سوم)

مؤلف: عبدالمجید ناصری داوودی

ناشر: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی ﷺ

چاپ اول: ۱۳۹۰ ش / ۱۴۳۲ اق

ناظر چاپ: نعمت الله یزدانی

چاپ: زلال کوثر ● قیمت: ۶۷۰۰۰ ریال ● شمارگان: ۱۰۰۰

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

### مراکز فروش:

● قم، میدان شهدا، خیابان حاجتیه، فروشگاه مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی ﷺ.  
تلفکس: ۰۲۵۱۷۷۳۰۵۱۷

● قم، بلوار محمد امین، سواره سالاریه، فروشگاه مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی ﷺ.  
تلفن: ۰۲۵۱۲۱۳۳۱۰۶ فکس: ۰۲۵۱۲۱۳۳۱۴۶

www.miup.ir , www.eshop.miup.ir  
E-mail: admin@miup.ir, root@miup.ir



## فهرست مطالب

ق

- ۱۱..... قاری قندهاری، محمد کاظم
- ۱۳..... قانون قندهاری، شیر علی
- ۱۹..... قندوزی بلخی، سلیمان
- ۲۳..... قندهاری، ابوالقاسم
- ۲۷..... قندهاری، شهید علی جان
- ۳۱..... قندهاری، شهید محمد علی
- ۳۳..... قندهاری، شهید مقدس
- ۳۵..... قطره، سید هاشم

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

ک

- ۳۹..... کابلی، سید محمد علی
- ۴۱..... کابلی، علی محمد
- ۴۳..... کابلی، محمد شریف
- ۴۵..... کاتب هزاره، شهید فیض محمد
- ۵۷..... کاظمی، شهید سید مصطفی
- ۶۵..... کرباسی، محمد ابراهیم
- ۷۳..... کربلائی انگوری، محمد حسن
- ۷۷..... کفاش هروی، محمد ناصر
- ۸۱..... کوه بیرونی، خادم حسین آخوند

۸۳..... کهزاد، احمد علی

۸۹..... کهزاد، یوسف علی

گ

۹۳..... گاوسوار، محمد ابراهیم

۹۹..... گرفتار، محمد اسحاق

۱۰۳..... گوهری هروی، میرزا محمد ابراهیم

ل

۱۰۷..... لعلی، علی داد

۱۱۱..... لعلی، یعقوب علی

۱۱۵..... لورانی، خداداد

م

۱۱۹..... مایل هروی، میر غلام رضا

۱۲۳..... مایل هروی، نجیب

۱۲۹..... مبلّغ، شهید محمد اسماعیل

۱۳۹..... مجاهد مالستانی، شهید بستان علی

۱۴۵..... مجد الادبا هروی، میرزا اسماعیل

۱۴۷..... محسنی قندهاری، محمد آصف

۱۵۷..... محقق بهسودی، سید محمد ظاهر

۱۶۱..... محقق افشار، رمضانعلی

۱۶۹..... محقق خراسانی، محمد عیسی

۱۷۷..... محقق غزنوی، عزیز الله

۱۸۷..... محقق کابلی، قربان علی

۱۹۳..... محمدی بامیانی، غلام علی

۱۹۷..... محمودی، شهید سید حیدر

۲۰۷..... مخلص بالاحصاری، یعقوب علی

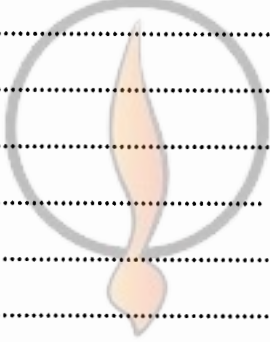
۲۱۱..... مدرس افغانی، محمد علی

۲۲۱..... مدرس بهسودی، حیدر علی



بنیاد اندیشه  
تاسیس ۱۳۹۲

۲۲۷	مدرس کابلی، محمد علی
۲۳۵	مزاری، شهید عبدالعلی
۲۴۱	مصباح سنگلاخی، شهید سید محمد حسین
۲۴۵	مظفر، سید حافظ شاه
۲۴۹	مظفری، محمد جواد
۲۵۵	معصومی، شهید سید محمد حسین
۲۵۷	مقصودی، شهید عبدالحسین
۲۶۳	موحد کیسوی، عبدالله
۲۶۵	موحدی نجفی، محمد باقر
۲۷۱	موسوی، سید غلام حسین
۲۷۵	مولایی، محمد سرور
۲۸۱	مولوی کابلی، محمد لطیف
۲۸۵	مولوی قندهاری، محمد حسن
۲۸۹	مهدوی، نادر علی
۲۹۷	میر، سید ابوالقاسم
۳۰۷	میر، شهید یزدان بخش بهسودی
۳۱۵	میرزا عسکر، عسکر علی


  
 بنیاد اندیشه
   
 تاسیس ۱۳۶۲

ن

۳۱۷	ناصر، شهید سید عبدالحمید
۳۱۹	ناصری، محمد حسین
۳۲۵	ناصری ارزگانی، نصر الله
۳۲۷	ناطق نیلی، سید رضا بخش
۳۳۱	ناظمی، لطیف
۳۳۷	نایب سالار جاغوری، محمد حسین خان
۳۴۳	نایل، علی حسین
۳۴۹	نجفی، سید محمد موسی



۳۵۵ ..... نرگس، محمد اکبر خان  
 ۳۶۱ ..... نصیب، محمد ناصر

و

۳۶۳ ..... واحدی، شهید ضامن علی  
 ۳۶۷ ..... واصل کابلی، میرزا محمد نبی  
 ۳۷۱ ..... واعظ بهسودی، شهید سید محمد سرور  
 ۳۷۷ ..... واعظ هروی، محمد حسن  
 ۳۷۹ ..... وثیقی، محمد حسن  
 ۳۸۷ ..... وحیدی جاغوری، قربانعلی

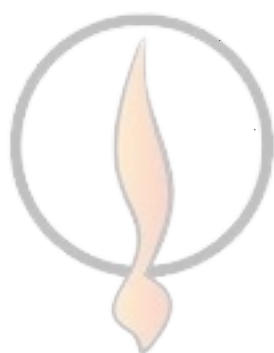
ه

۳۹۷ ..... هاشمی، شهید سید یزدان شناس  
 ۴۰۱ ..... هروی، اسدالله  
 ۴۰۳ ..... هروی، سید حسن  
 ۴۰۵ ..... هروی، عبدالعلی  
 ۴۱۳ ..... هروی، فیض الله  
 ۴۱۵ ..... هروی، محمد تقی  
 ۴۱۹ ..... هروی، محمد حسن  
 ۴۲۱ ..... هروی، محمد مهدی  
 ۴۲۳ ..... هروی، میرزا ارشد  
 ۴۲۷ ..... هزاره، بنیاد خان  
 ۴۳۱ ..... هزاره، درویش علی خان  
 ۴۳۹ ..... هزاره، شیر محمد  
 ۴۴۱ ..... هزاره، شهید عبدالخالق  
 ۴۴۷ ..... هزاره، شهید قاضی عسکر  
 ۴۴۹ ..... هزاره، کشمیر خان  
 ۴۵۳ ..... هواباز، نور علی

۴۵۷	..... یزدانی، حسین علی
۴۶۵	..... یکاؤلنگی، محمد موسی
۴۶۹	..... فهرست منابع



بنیاد اندیشه  
تاسیس ۱۳۹۲



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲



## محمد کاظم قاری قندهاری

(زنده ۱۱۰۳ ق)

دیار قندهار گذشته روشن و افتخار آمیزی دارد. این شهر در پرورش علمای بزرگ اهل تشیع و تسنن شایستگی خود را به اثبات رسانده و در هم‌زیستی برادرانه و اخوت اسلامی پیروان دو مذهب نیز همواره موفق بوده است؛ از این رو بسیاری از علمای بزرگ شیعه مذهب برخی از دوره تحصیلی خویش را در خدمت استادان اهل سنت گذرانده و سپس خود منشأ تعلیم و تربیت جمعی از علما و فضلاء برادران سنی مذهب گردیده‌اند.

قندهاری در اواخر قرن یازدهم در شهر قندهار به دنیا آمد و تحصیلاتش را در آن شهر آغاز کرد و در محضر علمای فریقین ادبیات فارسی، صرف، نحو، لغت و... عربی و برخی علوم دیگر را از جمله تفسیر و علوم قرآنی را فرا گرفته و خود پس از چندی در ردیف اساتید و مدرّسان علوم اسلامی به ویژه قرآن شناسی و قواعد آن قرار گرفت و کتابی به نام «قواعد القرآن» تألیف کرده و از خود به یادگار گذاشت.

دانشمند معظم آقای شیخ آقا بزرگ تهرانی می‌گوید:

«محمد کاظم القاری بقندهار (ح ۱۱۰۳) هو ابن محمد صاحب کتاب قواعد القرآن

الذی الفه فی سنه ۱۱۰۳ فی بلدة قندهار باسم والیها النواب نجفقلی خان...»<sup>۱</sup>

آقای قاری با دستگاه حکومتی قندهار به ویژه والی وقت مأنوس بود؛ از این رو برایش کتاب فوق را تألیف کرد.

آقا بزرگ تهرانی در اثر دیگرش نیز از آن نام برده و می‌گوید:

«قواعد القرآن فی التجوید فارسی لمولی محمد کاظم بن محمد القاری اوله؛

الحمد لله - الی قوله و الصلاة والسلام علی سیدنا و نبینا الذی نزل علیه الفرقان

محمد و آله خیر آل] و هو مبسوط فی الفین و خمسمائه بیت کتبه باسم النواب نجف‌قلی خان و فرغ منه فی سنة الثلاثة بعد المائة والالف فی بلدة قندهار و رتبه علی مقدمه و اثنی عشر قاعدة و عشرين فایده و خاتمه و عقد الفائدة التاسعة عشر فی اختیارات ساعات الاستخاره و نسب روایة الی الامام صادق جعفر بن محمد علیه السلام و فی فائدة العشرين ذکر طرق الاستخاره بترتیب حروف الهجاء و هی استخارة مفصله نسبا ایضا الی ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام رایته فی خزانه مولانا المیرزا محمد الطهرانی بسامراء.<sup>۱</sup>

قواعد قرآن کتابی است به زبان فارسی که تجوید قرآن را در قالب نظم ارائه داده که جمعاً دارای ۲۵۰۰ بیت، یک مقدمه، دوازده قاعده، بیست فایده و یک خاتمه می‌باشد. فایده نوزدهم در ساعات مناسب استخاره نمودن است که در این باره روایتی را هم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است و فایده بیستم درباره نحوه و انواع استخاره است که آن را با حروف هجا بیان داشته و آن را به روایتی نیز استناد کرده است.

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

## شیر علی قانون قندهاری

(۱۲۸۲-۱۳۵۶ش)

شیر علی خان بن حسین علی خان بن اسکندر خان بن علی مردان خان بن نوروز علی خان بن محمود خان هزاره همه از بزرگان و بزرگ‌زادگان زمان خود بودند. محمود خان که از رؤسای هزاره قندهار بود تا آخر عمر مقام فرآش‌باشی را تا زمان «زمان شاه» و «شاه شجاع» حفظ کرد تا این که در «وردک» چشم از جهان فرو بست. در دوره «امیر دوست محمد خان» نوبت به علی مردان رسید که عهدنامه امیر مزبور در پشت قرآن مجید به نامش باقی است. او در «پغمان» وفات یافت.

سکندر خان (جدّ قانون) در منطقه ترکان (تورگن) غزنین سکنا گزید و در زمان سلطنت حبیب الله خان به عنوان «نویسنده خزاین» به هرات منتقل گردید. حسن علی (پدر قانون) نیز سالها ی متمادی به همان شغل پدر اشتغال داشت تا این که سرانجام مقداری زمین خرید و به زراعت و امور کشاورزی پرداخت.

شیر علی قانون در سال ۱۲۸۲ش. در منطقه «ککرک» غزنی چشم به جهان گشود. دوران کودکی را در آنجا سپری کرد و در هفت سالگی همراه پدر و خانواده‌اش به شهر هرات رفت و تحصیلات خود را در آن مهد فرهنگ و هنر آغاز کرد. پس از پایان تعلیمات متداول به آموزش حسابداری و امور دیوانی پرداخت و آن را نیز با موفقیت به اتمام رساند.

وی در کنار تحصیل به ادبیات، هنر خوشنویسی و مطالعات اسلامی علاقه‌مند شد و از محضر استادان مختلف به ویژه خطاط و خوشنویس معروف جناب «شیخ محمد رضا خراسانی» بهره برد و در سایه استعداد درخشان و تلاش بی‌وقفه، به زودی موفق به سرودن اشعار اصلاحی و بیدارگر و نیز کسب مهارت و ارائه و خلق انواع خط به ویژه نسخ و نستعلیق گردید و دیری نپایید که سرآمد شعر، ادبیات و خوشنویسی هرات و کشورش شد.



وی پس از اتمام تحصیلاتش در اداره مالیات هرات مشغول به کار شد. پس از چند سالی از آنجا به گمرک هرات منتقل شد و همکاری قلمی خود را با نشریه اتفاق اسلام هرات آغاز کرد و مقاله‌هایی به مجله بلدیہ (شهرداری) هرات ارائه داد. وی پس از چندی معاون جریده «کار» شد و مدت سه سال به انتشار آن پرداخت.

وی حدود ۱۳۲۵ ش. راهی کابل گردید و در مکتب صنایع نفیسه (مدرسه آفرینش‌های هنری) در بخش خوشنویسی استخدام شد و سالیانی چند در آنجا به تدریس هنر و پرورش هنرمندان و خوشنویسان همت گماشت. سپس به کتابخانه بانک ملی انتقال یافت و نوزده سال کتاب‌داری کرد و در خدمت دانشمندان و ارباب مطالعه و تحقیق قرار گرفت و در کنار آن خود نیز به مطالعه، تحقیق و تألیف پرداخت. ولی با توجه به روحیه دانش‌پژوهی و فرهنگی خویش، این دوران را بهترین مقطع عمر خویش دانسته و می‌گوید:

«منم که مخزن دانش همیشه جای من است کتابخانه دبستان جان فزای من است»<sup>۱</sup>  
اشتغال وی در کتابخانه موجب شد تا حداکثر استفاده از فرصت پیش آمده برای تحقیق و نگارش مقاله‌های گوناگون و همکاری با جراید ببرد. او برای نشر آگاهی و بیداری هر چه بیشتر مردم و نمایاندن ضعف‌ها و نارسایی‌های نظام حاکم قدم‌های بلند و ماندگاری برداشت.  
یکی از نویسندگان معاصر کشور می‌گوید:

«... و برای پیشرفت و سعادت وطن در کنار نویسندگان فاضل و با درد چو علامه سلجوقی، محی‌الدین انیس، اعظمی، جويا و غبار قرار گرفت با نشر مقالات و اشعار انتقادی خود قادر گردید، خدمت فراموش نشدنی را انجام دهد... و با خط زیبایش نخستین قانون‌نامه‌هایی را که در تحت رهبری شجاع الدوله والی وقت تدوین می‌شد، نوشت».<sup>۲</sup>

«قانون» با جراید مختلف از جمله روزنامه «انیس» و مجله «ژوندون» و بخش ادبی رادیو افغانستان همکاری مستمر داشت. وی در ۷۱ سالگی از کتابخانه بانک

۱- حسین نایل، سرزمین و رجال هزاره جات، ص ۳۷۷.

۲- علی اصغر بشیر هروی، به نقل از همان.

ملی بازنشسته شد و پس از آن نیز به فعالیت فرهنگی، ادبی و هنری پرداخت و همکاری خود را با مطبوعات و رادیو ادامه داد و این کار تا آخرین سال حیاتش ادامه یافت.

وی در ابعاد گوناگون هنری از راه‌های متفاوت از جمله تدریس، خوشنویسی، شعر، تاریخ نگاری، قانون نویسی و حقوق پژوهشی به نشر معنویت و اخلاق پرداخت و انتقاد از بی‌عدالتی، تبعیض و فقر، تربیت و تعلیم نوجوانان مؤمن و آینده‌ساز را وجهه همت خود ساخت و تمام اندوخته خود را در راه اصلاح نظامی سیاسی و رشد فرزندان وطن و برقراری عدالت و ایجاد پیشرفت کشورش به کار گرفت.

دانشمند شهیر «صلاح الدین سلجوقی» درباره او چنین گفته است:

«قانون شاعری است که با جرأت سخن می‌گوید، دردها و آلام محیط را در شعرش ترسیم می‌کند»

یکی دیگر از نویسندگان در شماره ۴/۴/۳۵۶ ش. پس از وفات وی در مجله «پشتون ژغ» می‌نویسد:

«او ادیبی برومند و شاعر پرکار و خطاطی چیره‌دست بود که در شعر پیروی نظامی و در هنر خط، از پیروان میر علی و میر عماد بود... هنر خطاطی و صرف و نحو عربی و اساسات شعر را از اساتید و علمای هرات آموخت. حوزه درس و تشویق استادان خط و شعر، قانون را به قانون خط و سخن به حدی پخته و ورزیده ساخت که علاوه بر این که نسخ و نستعلیق را استادانه می‌نوشت، به رموز خوشنویسی و تشخیص و باریکی و پختگی‌های خطوط استادان بزرگ و معاصر جهان خطاطی به کمک استعداد و ذوق سرشار، سرآمد هم قطارانش گردید»<sup>۱</sup>.

نگاهی ژرف به آثارش به خوبی تعهد، روحیه اصلاح طلبی، معنویت‌گستری و عدالت خواهی را در وی نشان می‌دهد.

- ۱- قطعات خط یا مجموعه خطوط قانون (حدود ۱۰۰ قطعه)؛
- ۲- منتخب اشعار به خط عادی؛
- ۳- مجموعه اشعار به خط نستعلیق؛

۴- مجموعه اشعار انتخابی به خط عادی؛

۵- مجموعه دعاها و اوراد به خط نسخ؛

۶- مجموعه چند شعر طولانی به خط عادی؛

۷- اقتباس از گنجینه نظامی گنجوی (قسمتی از غزلیات و قصاید نظامی)؛

۸- یادداشت‌های پراکنده؛

۹- اسناد و اوراق و یادداشت‌های متفرقه او.

از آثار دیگر وی می‌توان به کتاب «حساب صنف سوم» که در سال ۱۳۳۷ش. در مطبعه سنگی کابل به چاپ رسید و نیز «زندگی‌نامه شیخ محمد رضا» که خطی است و مثنوی مشهور «ما و اطفال» که در سال پنجم جریده «ترجمان» چاپ گردید، اشاره کرد.

آثار قانون به ویژه در بعد خوشنویسی بسیار زیاد است. وی بیشتر اوراد، ادعیه، آیه‌های مبارک قرآن کریم و اشعار نغز را خوشنویسی می‌کرد و آنها را که بهترین هدیه و یادگار بودند، به دوستانش و ارباب دانش اهدا می‌کرد.

جناب آقای صمدی جاغوری می‌گوید:

«چند نمونه از خط او را نزد عمویم لوامشر محمد حسین خان جاغوی مشاهده کردم. البته جناب قانون با رئیس عبدالله خان جاغوری رفاقت داشت، آیاتی از قرآن مجید از جمله «و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون و ما هو الاذکر للعالمین» را با خط نستعلیق و ثلث نوشته بود و به رئیس یاد شده به عنوان یادگار داده بود، من از آنها به عنوان «سرمشق» استفاده می‌کردم...»<sup>۱</sup>

در سفری که به همین منظور به مشهد مقدس داشتم، جناب «محمد آصف فکرت هروی» نیز قانون را روشنفکر پر آوازه و خطاط برجسته خواند که متأسفانه جزئیات زندگی فرهنگی و آثار قلمی وی برای شیفتگان جوان فرهنگ و تاریخ کشور، دانشجویان و طلاب مهاجرت ناشناخته مانده است.<sup>۲</sup>

۱- مصاحبه اختصاصی نگارنده ۱۳۷۶/۶/۳۱.

۲- مصاحبه اختصاصی نگارنده ۱۳۷۶/۵/۲۱.

مرحوم حسین نایل نیز در مورد زندگی و آثار «قانون» تحقیق ارزشمندی کرده است. وی پس از بررسی ابعاد زندگی فرهنگی و هنری او و نقل دیدگاه‌های برخی از دانشمندان و فرهنگیان وطن چنین می‌نویسد:

«او مردی بود آرزومند اعتلای وطن. از تملق و مدح‌گویی ابا می‌ورزید ولی نوابغ را می‌ستود.

«او آرزو داشت مردی بیاید و این وطن را از ناامیدی و غفلت و بی‌عدالتی نجات دهد.

«از زندگی [شخصی] هیچ شکایت نداشت، بی‌تکلف زندگی می‌کرد، به لباس بی‌اعتنا بود، آدم درویش منش بود، وارسته بود و قانع.

«در حلقه فضلالی هرات مقام ارجمند داشت.

«در تاریخ صاحب نظر بود.

«چون بسیاری از مواد قانون را حفظ داشت و تفسیر می‌کرد، لذا دوستانش او را «قانون» می‌گفتند و این کلمه بعداً تخلص او شد»<sup>۱</sup>.

در پایان چند بیت از اشعارش را نقل می‌کنیم:

روز گردد سالی، از صحبت نااهلان  
هر سال بود قرنی از ظلم ستمکاران  
زاشک و عرق مزدور و زخون دل بیکار  
خاک و جست مردم خشک و گل هر بنیان  
جمعند به هم مخلوق در وقت توانایی  
در روز بدی هرگز کس، کس نکند پرسیان  
ای کاش اگر می بود جمع ملای و اقوام  
از حرص و طمع خالی از بخل و حسدعریان<sup>۲</sup>

شیر علی قانون پس از یک عمر تلاش فرهنگ، هنرگستری، اصلاح‌ورزی و فضیلت‌مداری در اواخر بهار ۱۳۵۶ ش. در ۷۴ سالگی چشم از جهان خاکی فرو بست و به عالم باقی شتافت. وی در شهر کابل به خاک سپرده شد. دوستان نامی و گمنامش در برخی مطبوعات، انیس، پشتون ژغ و دوژندون او را تجلیل کردند که از جمله آنها می‌توان به مقاله دانشمند وارسته علی‌اصغر بشیر هروی در روزنامه «انیس» مورخ شانزدهم سرطان ۱۳۵۶ ش. و نیز نوشته م.ص. در پشتون ژغ و ... اشاره کرد.

۱- حسین نایل، پیشین.

۲- همان.





بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

## شیخ سلیمان قندوزی بلخی

(۱۲۲۰ - ۱۲۹۴ ق)

یکی از علمای بزرگ و از نویسندگان وطن - بلکه جهان اسلام - سید سلیمان قندوزی است که کتاب‌های با ارزش دینی از خود به یادگار گذاشت و شاگردان بزرگ و نامی پرورش داد و فرزندان دانشمند و مصلح از جمله سید برهان الدین بلخی را که از همکاران نزدیک و صمیمی مصلح بزرگ شرق سید جمال الدین افغانی بود تربیت نمود و به جوامع اسلامی و ملل مسلمان تقدیم کرد.

او فرزند ابراهیم خواجه کلان از سادات حسینی و از علما و عرفا و محدثان بزرگ و مشایخ کبار است که در شهر قندوز متولد شد. تحصیلات خویش را در شهر قندوز و سپس شهر بلخ نزد محدثان و علمای نامی شهرهای یاد شده ادامه داد. در ادامه به بخارا رفت و به توسعه و تکمیل آن پرداخت و به مقام بلند علمی، عرفانی، حدیثی و ادبی نایل آمد و به قندوز بازگشت.<sup>۱</sup>

وی پس از مدتی، مسجد جامع، مدرسه علمی و خانقاهی را در آن شهر ساخت و به نشر علم و ادب و پرورش رهروان طریقت همت گماشت. و پس از چند سال ارشاد و تعلیم و تربیت، راه زیارت خانه خدا و سیر در آفاق را پیش گرفته همراه سیصد نفر از مریدان خویش که همه اهل سیر و سلوک بودند ترک وطن کرد و رهسپار مکه مکرمه و سپس دار الاخلافت آن روز (عثمانی) شد.

«در سنه ۱۲۶۹ به بغداد وارد شد و آنجا والی بغداد اکرامی شایان و ارباب فضایل و معارف قدومش را عزتی بی‌پایان نهادند و هر یک بهره‌ای از فیوضات علوم او برگرفتند. پس از آنجا به طرف قسطنطنیه رفت تا به قونیه رسید و سه سال و نیم در آنجا ماند و در خلال آن ایام کتاب فصوص و نصوص و فتوحات مکیه را که هر سه از مؤلفات شیخ بزرگوار محی الدین بن عربی (ره) است از نسخه اصل آنها به خط مؤلف در کتابخانه‌ای واقع در مقبره شیخ صدر الدین قونیه‌ای محفوظ بود،

به خط خود استنساخ کرده در سنه ی ۱۲۷۴ از قونیه بیرون شده و به قسطنطنیه [استانبول] رفت و سلطان عبدالمجید خان با او مهربانی و الطاف شایسته کرد و از او همی خواست که به جانب مکه سفر کند، لیکن پیش آمد طوری شد که آن سفر به تأخیر افتاد و از جانب دولت وقت مشیخت و تنظیم امور تکیه شیخ مراد بخارایی در بیرون دروازه ادرنه به وی واگذار شد. پس در آن جا به نشر علم حدیث و تفسیر و ارشاد طالبین و مستر شدین و تدریس طالبین مشغول شد...<sup>۱</sup>

آقای قندوزی بلخی به تدریج از بازگشت به وطن منصرف شد و به لحاظ زمینه مناسب تعلیم و تبلیغ و نیز عزت و احترام مردم و حکومت عثمانی، در آن کشور رحل اقامت دائمی افکند و تا آخر عمر در تکیه شیخ مراد مذکور به اجرای وظایف دینی اسلامی خویش پراخت. پس از او فرزندان دانشمند و فاضل وی راه پدر را با توجه به شرایط زمان و مقتضیات عصر خویش ادامه داده اصلاح طلبی و بیداری مسلمانان را در کنار تعلیم و تربیت و ارشاد و هدایت، پیشه خویش ساختند.

نامبرده آثار متعدد و با ارزشی را تألیف کرد:

«از آن جمله کتاب ینابیع الموده که آن را در چاشت دوشنبه نهم ماه رمضان المبارک سنه ۱۲۹۱ ق مطابق ۱۲۵۱ ش به اتمام رسانید و این کتاب در مناقب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام (که مراد از ذوی القربی است) از کتب معتبر، مناقب آن بزرگوار است چه عمده اخبار آن را از صحاح سته اهل سنت می باشد که خلافی در صحت آنها نقل نکرده... و نسخه ای از آن که در سنه ۱۳۰۲ در اسلامبول چاپ شده...»<sup>۲</sup>

اثر یاد شده هر چند درباره فضایل امامان معصوم علیهم السلام می باشد استفاده مؤلف آن از منابع و صحاح اهل سنت موجب شده است تا احتمال تسنن وی تقویت و قندوزی را پیرو مذهب اهل سنت نشان دهد. از این رو بسیاری از تراجم نویسان و شرح حال نگاران، عالم یاد شده را حنفی و بی تعصب معرفی کرده اند. اما نویسندۀ یاد شده اثر با ارزش دیگری نیز دارد که به روشنی تشیع وی را ظاهر می سازد. چنان که در یکی از منابع آمده است:

۱- حیب آبادی، مکارم الآثار، ج ۳، ص ۶۰۶-۶۹۵.

۲- همان.

«سید سلیمان کتاب خطی دیگری هم به نام غبطة الامان، حکمة لقمان، معرفة سلیمان» دارد که با لحن بسیار تندی در دفاع از شیعه نوشته است. این که سید سلیمان قبل از نگارش ینابیع المودة شیعه بوده یا خیر مسأله قابل تحقیقی است؛ ولی فرزندان او همگی شیعیان تندرو بوده‌اند.<sup>۱</sup>

شیخ قندوزی بلخی، عالم پرهیزگار، منصف و محقق بوده است. آثار با ارزش وی از جمله «ینابیع المودة لذوی القربی» بهترین شاهد این مدعا است. وی در این کتاب، با ژرف اندیشی و حقیقت جویی، فضایل اهل بیت (علیهم السلام) را مطابق اخبار احادیث مسلم اهل سنت مورد بررسی و تحقیق قرار داده و کاملاً از تعصب و کینه‌ورزی، غلو و زیاده‌روی اجتناب ورزیده است. از این‌رو تألیف مذکور در میان علمای اهل تسنن و تشیع، مفید و علمی شناخته شده و از احترام و اعتماد شایانی برخوردار است و بارها در استانبول ترکیه، هند، عراق و در این اواخر در شهر قم چاپ شده است.

وی تا آخر عم در کشور عثمانی و در تکیه ی شیخ مراد بخارایی به تبلیغ اسلام و نشر معارف دینی، و ارشاد مردم و طالبان، به تحقیق و تألیف پرداخته و شاگردان متعدد و فاضل تربیت نمود و کتاب‌ها و رساله‌های فراوانی تدوین و تألیف کرد و عاقبت در روز پنج شنبه شعبان المعظم ۱۲۹۴ در قسطنطنیه (استانبول) وفات یافت و در همان خانقاه خویش مدفون شد.



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲



## شیخ ابوالقاسم قندهاری

(۱۲۵۰ق)

ملا ابوالقاسم قندهاری حدود سال ۱۲۵۰ق. در شهر قندهار به دنیا آمد و تحصیلاتش را در آن شهر آغاز کرد. وی در سال ۱۲۵۵ق. علم هیئت و تجوید را نزد «ملا عبدالرحیم افغان» فرا گرفت و در تحصیل علوم اسلامی و تزکیه نفس علاقمندی و جدیت فراوان از خود نشان داد و برای ادامه دانش اندوزی و رسیدن به قله‌های بالاتر علوم اسلامی و مقام‌های معنوی راهی حوزه علمیه مشهد مقدس شده، سالیانی چند از محضر استادان گران قدر آن مرکز مبارک دینی، کسب فیض و علم کرد.

متأسفانه درباره جزئیات زندگی، ویژگی‌های شخصی و آثار باقی مانده وی به چیزی دست نیافتیم و تنها سند در خصوص وی، تشرّف به محضر ولی عصر امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است که در منابع متعدد آمده است و این امر نشان از مقام علمی و عملی آن مرحوم است.   
مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی در کتاب «عبقری الحسان» جریان یاد شده را با تفصیل چنین نقل کرده است:

«فاضل جلیل آخوند ملا ابوالقاسم قندهاری از کسانی است که خدمت حضرت بقیه الله - ارواحنا فداه - رسید، آن حضرت را با معرفت زیارت نموده است و من چون طالب درج این حکایت بودم از خود آن جناب صورت واقعه را درخواست کردم.

او جواب را به این صورت مرحمت فرمود:

دستور و فرمایش شماره اطاعت نموده، گزارش می‌دهم: در تاریخ ۱۲۶۶ق. نزد ملا عبدالرحیم پسر ملا حبیب الله افغان کتب فارسی هیئت و تجوید می‌خواندم، در عصر جمعه به دیدن استادم رفتم او در پشت بام اتاق بیرونی خود جلسه‌ای تشکیل داده در آن جمعی از علما، قضات و خوانین افغانستان نشسته

بودند، بالای مجلس پشت به قبله ملا غلام قاضی القضاة و سردار محمد علم خان پسر سردار حمد الله خان با یک عالم مصری و جمع دیگر از علما نشسته بودند. آنها هم اهل سنت بودند، ولی من و جناب عطار باشی سردار و پسرهای ملا حبیب الله شیعه بودیم که پشت به شمال نشسته بودیم. سخن از هر چه و هر کجا گفته می شد تا آن که حرف از شیعه در میان آمد و آنها در مذمت شیعه خیلی حرف زدند. قاضی القضاة گفت: یکی از عقاید خرافی شیعه این است که می گویند حضرت مهدی علیه السلام، پسر حضرت حسن عسکری علیه السلام در سامراء در تاریخ ۲۵۵ق. متولد شده، در سرداب منزل خویش غایب گردیده است و تا به حال زنده می باشد و نظام عالم به وجود او بستگی دارد... عالم مصری که بیشتر از همه به مذمت شیعه می پرداخت، در خصوص حضرت مهدی علیه السلام ساکت ماند و پس از سخنان قاضی القضاة گفت:

در جامع علویون در سر درس فلان فقیه حاضر می شدم، او سخن از شمایل و خصوصیات آن حضرت به میان آورد. در میان شاگردانش مشاجره ای در گرفت، ناگهان همه ساکت شدند؛ زیرا جوانی با همان ویژگی ها در مجلس ایستاده بود، ولی احدی قدرت نگاه کردن به او را نداشت.

وقتی کلام آن عالم مصری به اینجا رسید، من دیدم اهل مجلس ما همه ساکت شدند و به جوانی که در مجلس ناگهان ظاهر شده بود، خیره شده بودند و نمی توانستند نگاه به قیافه او را ادامه دهند؛ لذا به زمین نگاه می کردند و من هم مثل آنها بودم، عرق از سر و صورت همه ما سرازیر شده بود. سرانجام من متوجه شدم که آن، آقا حضرت صاحب الزمان علیه السلام است، تقریباً حدود یک ربع ساعت، حال همه ما در محضر آن یکنواخت بود. سپس اهل مجلس بدون اینکه تودیی بنمایند و تصمیمی بگیرند از مجلس بیرون شده متفرق گردیدند...

روز شنبه یعنی فردای آن روز برای درسی نزد «ملا عبدالرحیم» رفتم و مرا به کتابخانه خود برد و گفت: دیروز فهمیدی چه شد، حضرت ولی عصر علیه السلام در مجلس تشریف آوردند و آن چنان به آنها تصرف کردند که کسی قدرت حرف زدن پیدا نکرد، همه عرق عرق شده، متفرق گردیدند.

من به دو دلیل اظهار به بی اطلاعی کردم: یکی به خاطر آنکه از او تقیه

می‌کردم و دیگر آن که می‌خواستم قضیه از زبان آنها پخش شود و من حکایت را از آنها بشنوم. وی گفت: موضوع روشن‌تر از آن بود که تو منکر شوی، اهل مجلس همه آن حضرت را دیدند و متوجه تصرفی که وی نموده بود شدند و همه بعداً موضوع را با من بازگو نمودند.

فردای آن روز عطار باشی را دیدم گفت: چشم ما از این کرامت روشن شد سردار محمد علم‌خان هم به تشیع تمایل پیدا کرده است و پس از چندی پسر قاضی القضاة قندهار به من گفت: دوست داشت تو را ببیند و من هر چه تلاش نمودم که از این امر شانه خالی کنم نشد، سرانجام نزد او رفتم وقتی وارد مجلس شدم جمعی از مفتی‌ها که در مجلس قبل هم بودند، از جمله عالم مصری حضور داشتند. قاضی القضاة به من گفت: چگونه حضرت ولی عصر علیه السلام به مجلس آمد؟ گفتم: من چیزی متوجه نشدم جز آنکه اهل مجلس یک دفعه سکوت کردند و بعد متفرق شدند.

البته من از روی تقیه و ترس چنین گفتم. آنهایی که در جلسه بودند گفتند: این شخص دروغ می‌گوید، چطور می‌شود یک چیزی را همه اهل مجلس ببیند و او تنها نبیند قاضی القضاة گفت: او اهل علم است، دروغ نمی‌گوید شاید آن حضرت خود را در نظر منکرین ظاهر فرمود تا دفع شک نماید و چون پدران مردم فارسی زبان این شهر شیعه بوده‌اند و برای آنها از عقاید شیعه، همین اعتقاد به حضرت ولی عصر علیه السلام باقیمانده است، لذا او ندیده چون به آن حضرت معتقد بوده‌اند. به هر حال مجلس توجیه او را در حق من پذیرفتند.<sup>۱</sup>

نویسنده دیگر که از دوستان شهید آیت الله محمد امین افشار است، بارها این داستان را از او شنیده است و در کتاب خویش به نام «ملاقات با امام زمان علیه السلام» به تفصیل نقل کرده است.<sup>۲</sup>

۱- علی اکبر نهاوندی، عبقری الحسان، ابوالقاسم قندهاری.

۲- سید حسن ابطحی، ملاقات با امام زمان، ج ۱، ص ۲۱۰-۲۰۷.



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

## شهید علی جان قندهاری

(۱۲۵۵ - ۱۳۰۹ ش)

شهید مولی علی جان قندهاری در حدود سال ۱۲۵۵ ق در شهر قندهار به دنیا آمد پدرش مولوی غلام خود عالم دینی و از پرچمداران دانش و تقوا بود. از قراین به دست می‌آید که نامبرده تحصیلات ابتدایی را نزد پدرش در قندهار آغاز کرده سپس از حضور علمای شهر کسب علم و دانش نموده است. آن‌گاه راهی حوزه‌های علمیه ایران گردیده سالیان چند در حوزه علمیة مشهد مقدس به تعلم علوم دینی و تهذیب نفس پرداخته است. سرانجام برای نشر علوم آل محمد علیهم‌السلام و بسط فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام به زادگاهش بازگشته در کنار علما و دانشمندان دیگر قندهار چون آیت الله محمد علی قندهاری، حاجی آخوند پارسا قندهاری و مقدس قندهاری به آبیاری دین و تربیت طلاب و مردم مسلمان اهتمام ورزیده است.

با روی کار آمدن عبدالرحمن سفاک در سال ۱۳۹۷ ق که مستقیماً با دسیسه و نقشه استعماری انگلیس رخ نمود. شیعیان کشور به ویژه هزاره‌ها، مورد انتقام انگلیس و نسل‌کشی امیر یاد شده، قرار گرفتند. و امیر عبدالرحمن که بیش از همه از علمای آزاد اندیش و روحانیت متقی برای حکومت خویش و حفظ منافع انگلیس در هراس بود؛ به انواع لطایف الحیل این قشر را بیش از همه، هدف ستم‌پیشگی و ددمشی خود قرار داد و با هر بهانه و توهمی، دستور کشتار و شکنجه آنان را صادر می‌کرد و شیخ علی جان قندهاری نیز از این سیاست وحشیانه مصون نمانده از این رو به اتهام و گزارشات جعلی، واهی در تاریخ ۱۳۰۰ ق به کابل طلبیده شده همراه جمعی از دانشمندان نامی قندهار به شهادت رسید. در کتاب سراج التواریخ در این باره آمده است:

«وهم در این اوان [۱۳۰۹ ق] ملا محمد علی قزلباش برادر زاده حاجی آخوند قندهاری را با آنکه سرپارسی می‌جنابید رقعهای بنام چند تن از بزرگان قزلباشیه نگاهشته دعوات فراهم شدن در نزد میرزا تقی خان قزلباش که از جانب دولت

انگلیس مأمور وقایع‌نگاری قندهار بود، کرد. آن نوشته او به دست «سدانند» برادر «نرنجن داس» هند و که به سررشته داری دفتر قندهار مایه اعتماد و پایه اعتبار داشت افتاده و او به تحریک و ترغیب عبدالشکور خان بن سعدالدین خان حکمران هرات که به قضاوت محکمه شرعی رسانیده چون نوشته بود که ارجمند میرزا رضا قلی خان را خداوند و حضرت شاه نگاهبان باد، مایان چند نفر که به طرف غربت در مابین این قوم افتاده‌ایم و اکثر اوقات از دست اوشان خراب و برهم می شویم باید که یک فکر بر اصل بکنیم و در مابین خود نشسته غمخواری کار خود بنماییم. الیوم آقا سید مؤمن خان و محمد نبی خان و میرزا علی گوهر خان و جانوخان و غیره چند نفر آدمان غم شریک به عمل ده بجه شب به جای میرزا تقی خان وعده کرده شما نیز به عمل ده بجه به خان میرزا تقی خان بیاید، فقط حکمران قندهار این رقیمه را ارسال پایه سریر سلطنت نمود. و حضرت والا بر آشفته فرمان طلب بنام ملا محمد علی و ملا علی جان و ضبط مال و منال ایشان و دیگرانی که نام ایشان درج رقیمه ی مذکوره بود چون میرزا امیر محمد و میرزا ولی محمد و میرزا رضا قلی و میرزا علی گوهر و میرزا حیدرقلی و سید مؤمن که از تغییر میرزا محمد اکبر مأمور سررشته داری داکخانه ی قندهار شده بود و کپتان جانو و محمد نبی خان اجیدن و غیره اصدر فرموده فرعون و پس از وصول هر دو تن ملا در کابل، ملا علی جان در پغمان به امر حضرت والا که بساط عشرت انبساط بیلاق در آنجا گسترده بود به یاسا رسید...»<sup>۱</sup>

این اتهام بی پایه و سراسر کذب نه تنها مورد تأیید مردم و منابع مستقل دقت قرار نگرفت، بلکه چنانکه در زندگی نامه شهید مقدس قندهاری و حاجی آخوند پارسا گذشت مورد تکذیب دیپلمات‌ها و آگاهی داخلی و خارجی واقع شده جزئیات این نقشه خائنانانه نیز افشا گشت و دست ناپاک انگلیس در این توطئه نیز در همراهی و حمایت عبدالرحمان رو شد و این به خوبی میزان شیطنت و فتنه انگیزی انگلیس و متابعت و مزدوری امیر عبدالرحمان و روحانیون وابسته او را از پیر استعمار و کفر نشان می‌دهد.<sup>۲</sup>

۱- فیض محمد کات هزاره، سراج التواریخ، ج ۳، قسمت اول ص ۴ - ۶۷۳.

۲- برای تفصیل بیشتر رک : سید مهدی فرخ، تاریخ سیاسی افغانستان، ص ۴۲۱ و زندگی نامه حاجی آخوند پارسا و شهید مقدس قندهاری در همین نوشتار.



علامه امینی که نامبرده را از جمله شهیدان راه فضیلت دانسته، افزوده است:  
«... مولی علی جان پسر مولی غلام از علمای نامی قندهار که همراه همین  
شخصیت [آیت الله محمد علی قندهاری] به کابل برده و زندانی شد و بعد در  
زندان اعدام گشت در حالی که نزدیک به پنجاه و پنج سال از  
عمرش می گذشت...»<sup>۱</sup>

همان گونه که اشاره شد حجة الاسلام علی جان قندهاری، یکی از علمای  
بزرگ و برجستگان تشیع در قندهار بود، که با چنین نقشه خائنانه انگلیس بدست  
مزدور جلادش امیر عبدالرحمان خان به صورت جمعی و وحشیانه به شهادت  
رسید. مطمئناً فهرست علما و طلاب شیعه که در حکومت وی - به قول مرحوم  
غبار - درو شدند نیازمند تألیف جداگانه است.



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

## شهید آیت الله محمد علی قندهاری

(۱۲۳۵ - ۱۳۰۶ ق)

دانشمند بلند پایه، فقیه گرانمایه و مجاهد عالی رتبه شهید ملا محمد علی قندهاری فرزند ملا محمد قندهاری در حدود سال ۱۲۳۵ قمری مطابق ۱۱۹۵ ش در شهر قندهار متولد شد. تحصیلات ابتدایی خویش را در زادگاهش آغاز کرد. استاد نخست او پدر عالم و فاضلش بود. سپس مقدمات علوم اسلامی را نزد علمای دیگر آن شهر فرا گرفت.

وی برای ادامه علم اندوزی و دانش آموزی مهاجرت اختیار کرد و رهسپار مشهد مقدس شد و چند سالی در آن شهر در جلسات درس علما و مدرسان معروف آن شهر شرکت کرد و ظاهراً سطوح عالی خویش را به پایان رساند. آن گاه برای تکمیل آموزش خود دست یابی به مقام رفیع دانش و معارف، راهی حوزه علمیه نجف شد.

شهید قندهاری در حوزه علمیه نجف از محضر علما و اساتید معروف آن، سالیانی چند بهره‌مند شد. هر چند در منابع موجود درباره اساتید و مدت اقامت وی در آن حوزه بزرگ تشیع چیزی نیامده است، اما با نظر به دوران تحصیل وی، احتمالاً خاتم الفقهاء و المجتهدین شیخ مرتضی انصاری و شیخ حسن نجفی (صاحب جواهر الکلام) از اساتید و مربیان وی بوده‌اند.

وی پس از اتمام تحصیلات با کوله باری از علم و تقوا و رسالت به وطن بازگشت و در زادگاه خویش شهر قندهار سکنی گزید و خیلی زود مرجع اقوام و شهروندان قندهاری و اطراف شده به ترویج احکام اسلامی و معارف اهل بیت علیهم السلام پرداخت. علامه امینی مؤلف کتاب معروف «الغدیر» وی را از شهیدان راه فضیلت و دانشمندان بلند پایه دانسته و مرقوم داشته است:

«دانشمند بلند پایه مولی محمد علی قندهاری پدرش مولی محمد قندهاری عالمی فاضل بود. خودش از علمای شهر قرن سیزدهم است. تحصیلاتش را نزد علمای مشهد مقدس به پایان رساند و به نجف رفته تکمیل کرد و به قندهار برگشت و

مرجمیت و رهبری یافت. به تعظیم شعایر الهی و تبلیغ حقایق اسلامی کمر بست و بدین امور روزگار می گذارند تا به دستور امیر عبدالرحمان خان دستگیر و به کابل برده شد و در حالی که بیش از شصت سال داشت اعدام شد. به دستور همین امیر جنایتکار به سال ۱۳۰۰ قمری شماری از علما و رجال معروف شیعه به شهادت رسیدند مانند مولی علی جان (پسر ملا غلام) از علمای نامی قندهار که همراه همین شخصیت به کابل برده و زندانی شد و بعد در زندان اعدام شد، در حالی که نزدیک به پنجاه و پنج سال از عمرش می گذشت و دیگر قاضی شهاب کابلی است.<sup>۱</sup>

امیر عبدالرحمان به دستور و کمک مالی و تسلیحاتی انگلیس مأمور قتل و قمع مبارزان ضد انگلیسی و سران شرکت کننده در جنگ‌های آن علیه استعمارگر پیر بود. روحانیت تشیع از جمله شهید قندهاری قربانی اهداف دینی و ملی خود شدند.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

## شهید مقدس قندهاری

(۱۲۸۰-ش)

تاریخ تشیع با مظلومیت، شکنجه، زندان و شهادت آغاز شده و صفحه‌های زرینش در ادوار گوناگون بامداد استقامت و مرکب خون نگاشته شده است. خون امامان معصوم علیهم‌السلام مذهب تشیع بر توانایی آن و ایجاد شور، دلدادگی، عشق، آزادگی و پارسایی در دل پیروانش افزوده حماسه و عطوفت، حق‌طلبی و ایثار، خدا محوری و خلق‌نوازی چنان در فرهنگ آن عجین شده است که علی‌رغم دشمنی‌های فراوان و تعصبات تاریخی نه تنها به حیات خویش ادامه داد بلکه در طول قرن‌ها بر نفوذ و سیطره خویش بر قلبهای پاک و آماده پذیرش حق و منطق، عمق بخشیده و توسعه داده است.

تشیع خطه افغانستان سرنوشت مظلومانه و غمبار نسبت به دیگر نواحی جهان دارد. عالمان راستین که پرچمداران مذهب تشیع بوده‌اند سراسر تاریخ آن کشور به ویژه مقطع تاریخ معاصر آن را با خون خویش آبیاری و احیا نموده مذهب اهل بیت علیهم‌السلام را از میان دریای خون و امواج آتش عبور داده‌اند و توانستند به ساحل هر چه مطمئن‌تر نجات برسانند.

شیخ مقدس قندهاری از آن دسته از علمای شیعه مذهب افغانستان است که بدون کمترین بهانه و مستمسکی قربانی اهداف شوم شیاطین آدم نما گردیده و تنها به دلیل علم و ایمانش به شهادت رسید. او در اواخر قرن سیزدهم قمری در شهر قندهار زاده شده و تحصیلات اولیه خود را در آن شهر به پایان برد. احتمالاً برای رسیدن به مدارج عالی دانش اسلامی و فقه جعفری به عتبات عالیات عراق سفر نموده سالیان چند از محضر عالمان بزرگ حوزه‌های علمیه آن سرزمین به ویژه نجف اشرف بهره برده نزد مرجع تقلید وقت میرزا شیرازی صاحب فتوای معروف تحریم تنباکو تلمذ نمود و به درجه بالایی از علم و فقه نائل آمده به قندهار باز گشت.

او در تقوا، حفظ نفس، خداپرستی و اطاعت الهی زبانزد بود و عنوان «مقدّس» نیز به نظر می‌رسد که به دلیل داشتن چنین ویژگی از سوی آشنایان و دوستانش بدو اختصاص یافته و نامبرده بدان معروف شده است. در دوران حکومت امیر عبدالرحمان جابر که هزاره‌ها (شیعیان) و در رأسشان روحانیان مورد قتل عام تاریخی قرار گرفتند، عبدالشکور قاضی قندهار با تحریک و همدستی یک جاسوس انگلیسی به نام «سندانیند» sendaninds مهر وی را سرقت نموده با جعل سندی بر ضد او در مخالفت با کابل که مهر او را داشت سوءظن آن امیر جلاد را برانگیخته بهانه‌ای برای اشباع حس انتقام‌جویی و سادیسمی او را فراهم کرد، لذا وی همراه دوست عالمش حاجی آخوند پارسا به کابل جلب شده بدون تفحص و دقت لازم با جمعی از شیعیان مظلوم و بی‌گناه قندهاری (دوستان و مخلصان آن دو عالم) اعدام شدند و اموال و دارائی‌های آنان مصادره گردید. بدین ترتیب برگ زرین دیگری بر تاریخ پر افتخار روحانیت افغانستان افزوده شد و پرورنده ننگین خائنان قطور گردید.<sup>۱</sup>

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

۱- سید مهدی فرخ، تاریخ سیاسی افغانستان، ص ۴۲۲-۴۲۱؛ فیض محمد کاتب هزاره، سراج التواریخ،

## دکتر سید هاشم قطره

(۱۳۱۸ش -)

سید هاشم قطره در سال ۱۳۱۸ش. در محله «چنداوول» کابل چشم به جهان گشود. پدرش سید سکندر شاه مظفری و جدش سید شاه علی رضا از مذهبی‌های پاک اعتقاد و پرهیزگار بودند. نسبش با چهل واسطه به سید حسین اصغر فرزند امام سجاد علیه السلام می‌رسد.

وی پس از رسیدن به سن تحصیلی، راهی مکتب‌خانه «سید عبدالحمید هدی» شده قرائت قرآن کریم و سواد ابتدایی را نزد آن مرحوم فرا گرفت. سپس وارد دبیرستان استقلال شد؛ در سال ۱۳۳۵ش. آن را به پایان رساند و وارد دانشکده طب (پزشکی) دانشگاه کابل گردید. وی در سال ۱۳۴۳ش. موفق به دریافت مدرک پزشکی شده و مدت پنج سال در کابل به طبابت بیماران و خدمت به محرومان پرداخت در اواخر ۱۳۴۸ش. برای تکمیل تحصیلات و افزایش معلومات خویش عازم کشور فرانسه شد و مدت پنج سال در دانشگاه‌های آن کشور به تحصیل در رشته بیماری‌های قلبی و داخلی پرداخت پس از اتمام موفقیت‌آمیز به کشور باز گشت.

وی پس از ورود به کابل در بیمارستان وزیر اکبر خان به فعالیت و کار مشغول شد. بعد از مدتی رئیس بخش قلب و بیماری‌های داخلی شد و نیز به تدریس در دانشگاه کابل پرداخت و با همکاری جمعی از پزشکان کتابهایی در مورد امراض قلب و داخلی تألیف کرده و در اختیار مراکز علمی و دانشجویان این رشته قرار داد.

وی در ادامه فعالیت‌های خویش می‌گوید:

«از سال ۶۷-۱۳۷۱ش. با حفظ سمت استادی در بیمارستان «جمهوریت» و بیمارستان «ابن سینا»ی کابل مشغول بودم... در سال ۱۳۷۱ش. مجبور به مهاجرت از کشور شدم و بعد از توقف کوتاه در پاکستان، اکنون در برلین زندگی می‌کنم. و ذوق و استعداد شعر و شاعری از همان نوجوانی و تشویق و پرورش که محیط



فامیلی و مکتب‌خانه مرحوم الحاج استاد «میر عبدالحمید هدی» در این زمینه ایجاد کرده بود، راه رشد و پیشرفت و شکوفایی را می‌پیمود»<sup>۱</sup>.

اشعار برجای مانده از وی، هر چند ساده، تکراری و تقلیدی است و گاهی از نقص‌های فاحش وزنی و ... رنج می‌برد، ولی این امر نشان از تعهد این پزشک ارجمند و ارادت محکمش به خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام دارد. وی آثار ارزشمند دیگری نیز دارد که متأسفانه تا کنون موفق به چاپ آنها نشده است. از جمله آثار یاد شده می‌توان «سخن عالی از علی علیه‌السلام» و «اسلام و حفاظت محیط زیست» را نام برد.

زندگی و آثار قطره و امثالش به روشنی اعتقاد و باورهای خالصانه و پاک شیعیان آن سامان، اعم از پیر و جوان و باسواد و بی‌سواد و دانشگاهی و غیره را درباره اسلام و خاندان پیامبر عظیم الشان صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نشان می‌دهد. لذا این امر احتمال عضویت وی را در حزب دموکراتیک خلق افغانستان تضعیف می‌کند و باید از این ادعا اظهار شگفتی کرد؛ زیرا یکی از پژوهشگران آن را با اطمینان مطرح کرده ولی در «گنجینه» نیامده است.

آثار وی امثالش مهمترین رمز اولین قیام قهرمانانه و خونین مردم کابل را بر ضد نیروهای اشغالگر شوروی سابق و دولت دست‌نشانده حاکم بر کابل که با رهبری و جانفشانیهای شیعیان آغاز شد، برای تاریخ و نسل‌های آینده می‌نمایاند. همین فعالیت‌های مذهبی علما و روشنفکران مسلمان تشیع در کابل بود که در اوایل دهه ۱۳۷۰ ش. غرب کابل و «چنداول» که در محاصره لشکریان وحشی و غارت‌پیشه بود، ماه‌ها بلکه سالها مقاومت کردند و عاشقانه از کیان و مرام خویش دفاع کردند. برای آشنایی بیشتر با سوز دل و اشعار آقای سید هاشم قطره «مظفری» نمونه‌هایی از سروده‌هایش را نقل می‌کنیم:

بازار جهان گرم ز سودای حسین است	هر جا سخن از همت والای حسین است
آزادی اگر نخل بلند است و برومند	بر نسل بشر تحفه و اهدای حسین است
اسلام اگر امروزه تواناست به عالم	بی شبهه ز جان بیتای حسین است
گر مانده بجا رسم جوانمردی و ایثار	از خون علی اکبر زیبای حسین است

از اُبّهت زینب کبرای حسین است  
روشن بسر نیزه ز آوای حسین است  
مضمون حق این شیوه ابنای حسین است  
در سینه هر مؤمن حق جای حسین است  
تنها به جهان خاک کف پای حسین است  
هر دانه او لؤلؤی دریای حسین است

در جامعه گر حرمت زن باقی و برجاست  
رزم ره حق عذر تن و جان نپسندد  
در بارگه ظلم پیا خاستن و گفتن  
خورشید تجلی که ورا نیست غروبی  
خاکی که بر او سجده زند عابد و عالم  
ای قطره اگر در غم او اشک بریزی

او در منقبت امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام نیز قصیده‌ای دارد که ارادت ولایی او به خوبی نشان می‌دهد:

یزدان یقین عنایت خاصش عطا کند  
این نکته از حدیث نبی بر ملا کند  
او دست ایزدست و همه کارها کند  
آن‌کو به راه آل علی جان فدا کند  
هر کس که از قبول امامت ابا کند  
تا اعتنا به تشنه آب بقا کند  
تا خود عنایتش به قیامت چه‌ها کند  
راهی همی رویم که او نقش پا کند  
نقشه هزار دل که ثنای خدا کند  
شکر خدا را که تواند ادا کند  
همت بده به قطره که طاعت بجا کند

گر مرتضی علمی نظری سوی ما کند  
نضح و بقای دین زدم تیغ فصل اوست  
دست خدای در همه جا هست و بی‌گمان  
در دفتر زمانه شود ثبت نام او  
جز خشم کردگار ندارد نصیبه‌ای  
مست می ولای علی را نیاز نیست  
قامت کشیده‌ایم به مهرش در این جهان  
در کارگاه دیده ما نقش پای اوست  
سر می‌زند ز ذره خاک مزار ما  
کو در ولای آل علی خاک ما سرشت  
یارب به حق حرمت پاکان درگهت



بنیاد اندیشه  
تاسیس ۱۳۹۲

## آیت الله سید محمد علی کابلی

(۱۳۱۵ق)

شهر سر سبز و خوش آب و هوای کابل که مورد مدح و تمجید فراوان برخی شاعران بزرگ و نامی چون مولانا صائب تبریزی، علامه اقبال لاهوری و دیگران قرار گرفته است، افزون بر منظره زیبا، آسمان سبز، هوای دلش و کوه‌های سر به فلک کشیده، فرزندان و ناموران فراوانی در دامن خویش پرورش داده است. این شهر همواره با همه زخم‌ها، نامردمی‌ها و قساوت‌هایی که در طول تاریخ از خود و بیگانه دیده، همچنان ویژگی‌اش را حفظ کرده است و آیت الله سید محمد علی کابلی یکی از مولودان مبارک آن است.

آیت الله سید محمد علی کابلی همزمان با حکومت امیر شیر علی خان در شهر کابل به دنیا آمد. پدرش سید زین العابدین کابلی از سادات متقی، نیک نام و معروف بود. وی تحصیلات خود را در زادگاهش آغاز کرد و پس از آموختن ادبیات فارسی، صرف، نحو و لغت عربی، برای تحصیل علوم اسلامی و دستیابی به قله‌های رفیع فرهنگ و معارف اهل بیت علیهم‌السلام راهی حوزه‌های علمیه عراق شد که در آن زمان از اهمیت، رونق و قداست فراوانی برخوردار بود. سالیانی چند در محضر استاد اعظم، خاتم المجتهدین «شیخ مرتضی انصاری» زانو زده و استفاده فراوان علمی و عملی برد و در حوزه‌های علمیه سامرا نیز از حضور میرزا حسن شیرازی معروف به «میرزای بزرگ» و صاحب فتوای معروف تنباکو بهره برد. آن‌گاه با دستور مراجع تقلید یاد شده، حوزه‌های علمیه را ترک کرد و وارد ایران شد. در یکی از منابع وی آمده است:

«وی فرزند سید زین العابدین کابلی، عالمی متقی و فقیهی جامع بود و پس از چند سال تلمذ در محضر علامه انصاری در نجف اشرف و میرزای شیرازی در سامرا و تکمیل تحصیلات خویش به «نهادند» هجرت نمود و تأهل اختیار نمود. وی در

آنجا به تدریس و تعظیم شعایر اسلامی اشتغال داشت...»<sup>۱</sup>

وی در اثر تلاش فراوان و نیز داشتن علاقه و استعداد درخشان و توفیق درک محضر استادان عالی قدر، توانست به مقام ارجمندی از فقاہت و اجتهاد نایل شود و فقیهی پارسا، اصولی متبحر و فیلسوفی اندیشمند و در یک کلام فقیهی کامل و جامع گردید.

از آنجا که هم‌زمان با تحصیل وی، کشور مورد تجاوز و تخریب نیروی متجاوز و استعمار پیشه انگلیس قرار گرفت سپس آشوب‌ها و فتنه‌های سرداران و مدعیان تاج و تخت «محمدزایی» به وجود آمد بازگشت به کشور از جمله زادگاهش برایش میسر نبود؛ لذا ناگزیر شد که بنا بر دستور مراجع تقلید وقت، به نهند رود و در آن شهر به انجام وظایف دینی و اجرای شعایر اسلامی و بیدار کردن مسلمانان پردازد. متأسفانه از جزئیات فعالیت‌های وی و آثار و تألیفاتش اطلاعی در دست نیست. وی سرانجام «... در سال ۱۳۱۵هـ (و بنا به قولی ۱۳۲۰هـ) بدرود حیات گفت».<sup>۲</sup>

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

۱- محمود طیار مراغی، مرزداران فقاہت، ص ۲۶۲.

۲- همان ۲۶۳.

## آیت الله علی محمد کابلی

(۱۲۷۴ - ۱۳۳۹ ش)

روحانی متقی، عالم فاضل، فقیه صالح و مجاهد عابد آیت الله علی محمد کابلی در سال ۱۲۷۴ شمسی در شهر غزنین تولد یافت. هنوز چند بهاری از عمرش نگذشته بود که پدرش عزم مهاجرت به کابل کرده او را همراه خود به آن شهر برد.

وی تحصیلش را در غزنین آغاز کرد. کتاب‌های مقدمات را در آن شهر و کابل به پایان رساند و در حالی ورود به مرحله جدید مانند صدها طالب علوم اسلامی و علمای خدمتگذار تشیع، با سیاست نسل کشی و تصیفه قومی - مذهبی امیر عبدالرحمان سفاک مواجه شد، همراه دو برادر خویش به زندان افتاد. برادران مرحوم آیت الله کابلی، بر اثر شکنجه و آزار بی رحمانه و وحشتناک مأموران زندان به شهادت رسیدند و او به طور معجزه آسایی موفق به فرار شد و برای ادامه تحصیل و رهایی از چنگال رژیم عبدالرحمان مهاجرت کرد و در حوزه علمیه کربلا اقامت گزید.

آقای کابلی پس از ورود به حوزه علمیه کربلا، خدمت عالم سالک آیت الله سید مرتضی کشمیری رسیده تحصیلات خویش را در علوم اسلامی در نزد وی آغاز نمود و روابط آن دو به تدریج از آشنایی اولیه و نسبت شاگردی و استادی فراتر رفته و به ارتباط مرید و مرادی تبدیل شد. از اینرو نامبرده از ملازمان آیت الله کشمیری شد و تا آخر عمر از وی جدا نشد. مرحوم آیت الله علی محمد کابلی پس از روحلت استادش، در درس حضرت آیت الله سید اسماعیل صدر شتافت و از یاران نزدیک و صمیمی او شد. عالم نامی آقای شیخ آقا بزرگ تهرانی در این باره می نویسد:

«شیخ علی محمد کابلی از فقهای صالح و علمای پرهیزگار بود او در سال ۱۲۷۴ ش در غزنی تولد یافته سپس همراه پدرش به کابل مهاجرت کرد و در زمان حکومت عبدالرحمان خان همراه دو برادرش به زندان افتاد و برادرانش شربت

شهادت سر کشیدند، اما او خود موفق به فرار شده در کربلا ساکن شد... پس از وفات استاد [کشمیری] در درس سید اسماعیل صدر شتافته از یاران نزدیک و صمیمی او شد. همواره در صف اول جماعت به او اقتدا می‌کرد. نماز آقای صدر در صحن امام حسین علیه السلام و در مقابل باب زینب اقامه می‌شد.<sup>۱</sup>

وی پس از رسیدن به مقام اجتهاد، با اجازه و صلاحدید استادش آقای صدر به وطن بازگشت. مراجعت وی پس از مرگ عبدالرحمان و روی کار آمدن امیر حبیب الله خان که با کوچیدن نسبی ابرهای قساوت و تبعیض همراه بود، اتفاق افتاد. وی با نیابت از مراجع تقلید به ویژه آقای صدر، در تبلیغ اسلام و احیای فرهنگ اهل بیت علیهم السلام تلاش فراوان کرد تا این که بعد از سالها فعالیت مریض شد و چون در کابل درمان نیافت برای معالجه، دوباره به عراق سفر کرد در آن جا نیز درمان مؤثر واقع نشد و در سال ۱۳۹۹ ش دارفانی را وداع گفت.<sup>۲</sup>

بنیاد اندیشه  
تاسیس ۱۳۹۲

۱- آقا بزرگ تهرانی، نقباء البشر فی القرن الرابع عشر، تعلیقات سید عبدالعزیز طباطبائی، ج ۴، ص ۱۶-۲۰.

۲- همان.

## شیخ محمد شریف کابلی

(۱۲۲۰ - ۱۲۹۹ ش)

کابلی یکی از عالمان متقی و فقیهان برجسته معاصر افغانستان است که در سال ۱۲۶۰ ق. در شهر کابل به دنیا آمد. وی فقیهی عارف، عالمی خدوم، خطیب و مدرس والا مقامی بود که سیاست فرهنگ‌کش و علم‌ستیز «امیر عبدالرحمان» خائن موجب آوارگی همیشگی او از وطن و مرگ غریبانه وی در دیار دور افتاده و گمنام میانمار (برمه سابق) شد.

وی تحصیلاتش را در شهر کابل آغاز کرد و محضر عالمان و دانشمندان شهر بهره برد. شرایط مصیبت‌بار و ویران‌گر جنگ‌های پر تلفات انگلیس بر ضد ملت مسلمان و غیور افغانستان و سپس روی کار آمدن نوکر مستبد و خون‌آشام این استعمارگر پیر، امیر عبدالرحمان، موجب شد تا آن دسته از عالمان و طلاب که از زیر تیغ نسل‌کشی جان سالم به در بردند، آواره سرزمین‌های دور و نزدیک گردند و برای همیشه از بازگشت به سرزمین آبایی و زادگاهشان چشم‌پوشی کنند. آقای شیخ محمد شریف کابلی از جمله آنان بود که پس از فراگیری دانش اسلامی و فراغت از تحصیلات، نتوانست به کابل برگردد.

مرحوم کابلی در حوزه علمیة کربلا و نجف تحصیل کرد و از محضر علمای بزرگ و مرجع تقلید وقت از جمله میرزا حسن شیرازی، سید اسماعیل صدر و دیگران بهره برد و به مقام بلند دانش حوزوی و معارف دینی دست یافت و سرانجام به امر مرحوم سید اسماعیل صدر، راهی کشور میانمار شد شاید وی از هم‌دوره‌ها و از هم‌درسان مرحوم صاحب کفایة الاصول، ملا کاظم هروی خراسانی بوده است که در زمان کشتار هزاره‌ها (شیعیان) افغانستان را به امر انگلیس استعمارگر و مهرة دست‌نشانده او، امیر عبدالرحمان، در درس میرزای بزرگ شرکت جسته به فراگیری دانش و اخلاق می‌پرداخت.

ترجمه نگار معروف آقای رازی درباره موصوف نوشته است:



«حجة الاسلام آقای شیخ محمد شریف بن میرزا کاظم کابلی حایری متولد ۱۲۶۰ق. مستوفی ۱۳۳۴ق. از تلامذه میرزای بزرگ شیرازی و مرحوم آیت الله سید اسماعیل صدر بوده و به امرآن مرحوم مهاجرت به «رنگون» [پایتخت] برمه نموده و در آنجا به وظایف شرعی از امامت و ارشاد مردم هند [و چین] برمه و ترویج احکام دین نموده تا در ذی القعدة ۱۳۳۹ق. وفات کرده است...»<sup>۱</sup>.

او عالمی بود که از نعمت نویسندگی نیز برخوردار بوده است، از این رو به تألیف کتابها و رساله‌هایی در زمینه علوم و معارف اسلامی دست زده که جزئیات آن نامعلوم می‌باشد. یکی از آثار وی در تذکره‌ها و معجم‌ها «قوت لایموت» است. چنان که در منبع فوق در پایان ترجمه وی اضافه کرده:

«از تألیف اوست رساله‌ای به نام «قوت لایموت»<sup>۲</sup>.



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

۱- محمد شریف رازی، گنجینه دانشمندان، ج ۶، ص ۲۲۷؛ الذریعه، ج ۱۷، ص ۲۰۵.

۲- همان.

## شهید علامه فیض محمد کاتب هزاره

(۱۲۳۸ - ۱۳۰۸ ش)

تاریخ هر ملتی آینه تمام نمای هویت، فرهنگ، تمدن و داشته‌های آن ملت است که اگر با دقت، صداقت، آگاهی و بینش علمی و ژرف اندیشی نگاشته شده باشد مسیر صحیح و صراط مستقیم را به آیندگان نمایانده، از تکرار اشتباهات گذشته و آزمون‌های رخ نموده بر حذر می‌دارد و در جهت رشد و تکامل جامعه و صعود آن به تمدن همه جانبه انسانی کمک شایسته کرده درک متقابل اقشار و اقوام ملت، رقابت سالم در میادین گوناگون علمی، تحمل آرا و عقاید همدیگر و سرانجام اتحاد اقوام برادر و وحدت ملی را به ارمغان می‌آورد.

تدوین چنین تاریخی، به شرایط مناسب، فضای آزاد و محیط خالی از هر گونه فشارهای سیاسی، نظامی و غیره نیاز دارد. ولی در کشور ما به دلیل نفوذ دست‌هایی از خارج و نیز ستم، خون‌آشامی، تبعیض و تعصب و خودخواهی حاکمان خودسر، خفقان، سانسور و تفتیش عقاید؛ تاریخ نویسی و وقایع‌نگاری با شناگویی حاکمان وقت و خاندان غارتگر او از سویی و تحریف رخدادها، استخدام ارزش‌ها و افتخارات ملی برای سلطه قلبیه و مصادره حقوق و اصالت‌ها به نفع مسائل نژادی و قومی از سوی دیگر بوده است. طبیعی است این‌گونه برخورد با مسائل تاریخی و افتخارات ملی و فرهنگ مشترک اجتماعی نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه بر میزان بدبینی اجتماعی، تشنگی قومی، عدم شناخت و احترام متقابل ملیت‌های ساکن در کشور و تداوم استبداد داخلی و بهره‌گیری دشمنان خارجی کمک می‌کند. چیزی که سال‌هاست از آن با تمام وجود رنج برده و می‌بریم.

در این میان آثار علامه فیض محمد کاتب هزاره، یک استثناست. وی در این صحنه طرح نو در افکند و بابی تازه و سبکی جدید در تاریخ نویسی و وقایع‌نگاری ایجاد کرد. با همه اوضاع آشفته و نظارت شدید شاه وقت،

حبيب الله خان و عمالش، توانسته است تا حدود درخور پسند، حقايق تاريخى و وقايع تلخ اجتماعى و سياسى را با ظرافت و هنرمندى عرضه کند. علامه کاتب که اطلاعات عميق و نگرش همه جانبه و دقيق در تاريخ کشور داشت، فقط از اين نظر يک استثنا نبود؛ او گويى تافته جدا بافته‌اى بود که به جهان ديگرى تعلق داشت و گويى در غير مليت تاراج رفته، به بند کشيده، مثله گرديده و زير سم اسبان شقاوت قرار گرفته هزاره (شيعه) ريشه داشت که با وجود خارى که در چشم، استخوانى در گلو، داغى در سينه و زخمى که در شانه دارد در ميادين گوناگون فقه، اصول، فلسفه، کلام، حديث، ادبيات، تاريخ، انساب، هيئت، حساب، جبر، جفر، خوشنويسى و فراگيرى زبان‌هاى متعدد پشتو، اردو، انگليسى و عربى، گوى سبقت را از همگان مى‌ربايد و دربار فاشيسم را وادار به اعتراف و کرنش در برابر اين چشمه آرام «فيض» و آبشار بى نظير «کتابت» مى‌کند و حبيب الله خان با همه سيره سينه و سراسر ننگينى که از رفتار پدر مستبد و سفاکش درباره علامه کاتب و قوم و ملتش به خاطر دارد. او را به دربار فرا خواند، در آغاز از خوشنويس و هنر خطاطى وى استفاده کرده، سپس تدوين تاريخ کشور را به وى سپرد.

شهيد فيض محمد کاتب هزاره فرزند سعيد محمد در سال ۱۲۷۹ق در قريه زرد سنگ قره باغ از توابع غزنى به دنيا آمد. مقدمات علوم را در زادگاه خود آغاز کرد و تا سال ۱۲۸۵ق با اشتياق و نظم ادامه داد. سپس براى ادامه تحصيل و دستيابى به مدارج پراچ علمى، سفر قندهار را در پيش گرفت، و در آن شهر از محضر عالمان و فضلاى معروف اعم از اهل تسنن و تشيع بهره برد. مدت اقامت شهيد کاتب در شهر قندهار را پنج سال نوشته‌اند که نامبرده به فراگيرى علوم گوناگون و يادگيرى کتاب‌هاى متعدد درسى آن روز پراخت و مهمترين استاد وى مولوى محمد سرور اسحاق زائى از دانشمندان برجسته اهل سنت بوده که تحرير اقليدس، خلاصه الحساب و شرح چغمنى را به نامبرده درس داده است و کاتب در سراج التواريخ از او به نيکى و احترام ياد کرده است. او در حدود سال ۱۳۰۴ به کاروان هند پيوسته پس از طى طريق به شهر لاهور مرکز کنونى ايالت پنجاب پاکستان وارد شد. تحصيلات خويش را نزد دانشمندان و مدرسان آن شهر پى گرفته همزمان با تحصيل علوم گوناگون به

آموزش زبانهای انگلیسی و اردو پرداخت و در مدت بیش از یک سال علاوه بر زبان پشتو و عربی که قبلاً آموخته بود به زبان‌های مزبور آشنا شد و در سال ۱۳۰۵ق با تکمیل تحصیلات عالی و رفع نیازهای آموزشی، به وطن بازگشت.

شهید کاتب پس از ورود به وطن نهایی‌ترین درهٔ تحصیل خویش را در شهر کابل گذراند. نزد فرزندان دانش و عالمان به نام این شهر به تلمذ پرداخت که تا سال ۱۳۱۰ق ادامه یافت. در برخی منابع از سفر وی به حوزهٔ علمیهٔ مشهد در ایران و نجف در عراق و دانش‌پژوهی نامبرده در آن مراکز علمی یاد شده اما از جزئیات امر به ویژه اساتید وی چیزی، دسیاب نگردید.

وی پس از سیزده سال تحصیل و تلاش‌های شبانه‌روزی و مسافرت‌های پر مشقت آموزشی و تحمل مشکلات فراوان، آوارگی و مهاجرت به شهرهای متعدد، به قلعهٔ رفیع دانش و کمالات گوناگون انسانی صعود کرده در زمینهٔ علوم گوناگون اسلامی و علوم غربیه و هنر خوشنویسی تسلط و مهارت ستودنی یافت. آشنایی نامبرده به فن خطاطی و هنر خوشنویسی موجب شد تا امیر حبیب‌الله خان؛ پادشاه وقت کشور، او را به دربار سلطنتی دعوت کرده تحریر رسالات دولتی، فرمانها و نامه‌ها را به او بسپارد. طولی نکشید که بر جستگی عالم یاد شده در زمینهٔ هنر مزبور توجه همگان را جلب نمود و شهرت و آوازه‌ای برایش فراهم نمود و او را که قبلاً به ملا فیض محمد شهرت داشت ملقب به کاتب گردانید.

ارتباط او با دربار و دانشمندان دولتی، شناسایی ابعاد علمی و تخصص او را به ویژه در رشتهٔ تاریخ از سوی شاه و اطرافیان در پی آورد؛ در نتیجه امیر حبیب‌الله خان طرح تدوین و تألیف تاریخ معاصر کشور را (از تسلط خاندان سدوزایی تا حکومت امیر حبیب‌الله) به او سپرده به عوامل و دست‌اندرکاران اسناد و منابع تاریخی فرمان داد تا اسناد و مکاتیب لازم اعم از گذشته و حال را در اختیار وی بگذارند.

پادشاه مزبور در فرمان خویش قید کرد تا مطالب تدوین شده قبل از چاپ و انتشار در اختیار وی قرار گرفته تأیید یا اصلاحات وی را ملحوظ نماید، سپس چاپ و در اختیار همگان قرار گیرد. لذا شهید کاتب از آن به بعد در کنار کتابت مکتوبها و فرمان‌های دولتی، تحقیق، تهیه و تدوین تاریخ ملی را هم شخصاً به عهده گرفت و دورهٔ پر بار و با برکت حیات علمی خویش را آغاز کرد و تا

آخرین لحظه‌ای که به جرم آزادی خواهی و آزاد اندیشی به شهادت رسید<sup>۱</sup> لحظه‌ای از تحقیق و پژوهش در تاریخ و فرهنگ کشور، تصحیح و تدوین کتب درسی مدارس و دانشسراها، کتابت برخی متون و ارائه مقالات با ارزش در جراید کشور، غافل نشد. در پرتو مقام علمی، ژرف نگری و دقت ورزی و پایداری با آن همه نارسایی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، توانست آثار بزرگ، ماند و کم نظیری در باب تاریخ، معارف اسلامی، انساب و امور اجتماعی بیافریند و موفق شد نام خویش را به عنوان مورخ بی نظیر و نویسنده بزرگ کشور در تاریخ علوم و فرهنگ ثبت کند.

آثار ملا فیض محمد کاتب بسیار و متنوع است اهم آنها که شهره فراوان داشته و با نام نویسنده آن عجین شده است «سراج التواریخ» می باشد که شرح و تفصیل آن احتیاج به مقاله بلکه مقالات مفصل دارد که در حوصله نوشتار حاضر نیست؛ اینک فهرست آنها را در پی ارائه می‌دهیم:

۱- «سراج التواریخ» (این کتاب در سه جلد تالیف شده که حوادث و وقایع کشور را از آغاز به قدرت رسیدن سلسله سدوزایی تا سال ۱۳۳۵ق بیان کرده، جلد سوم آن قطورترین و با ارزش‌ترین آن است که با اسناد و مدارک منحصر به فرد و اصیل همراه بوده و بر اساس آنها حوادث و مصایب دوران عبدالرحمان جابر را به رشته تحریر در آورده است و به مظالم و جنایات فراوان این امیر با ادبیات درباری و در لفافه اوصاف و القاب، تعریف و تمجید از امیر مزبور و به کارگیری انواع اتهامات، توهین‌ها و طعن و لعنت‌های مورد پسند و ساخته شده دربار حاکم در مورد مخالفان پرداخته دین خود را به اسلام و وطن ادا کرده است)؛

۲. تاریخ حکمای متقدم؛

۳. فیضی از فیوضات؛

۴. تاریخ عصر امانیه؛

۵. نسب نامه طوایف افغانه و نفوس ایشان؛

۶. فقرات شرعیه؛
  ۷. اتحاد نظر مجتهدین؛
  ۸. شرح اصول دین؛
  ۹. سبب و سر مبتلا شدن نفوس ناطقه انسانی؛
  ۱۰. زمامداری و سیاست کشور داری؛
  ۱۱. تذکره الانقلاب.
- وی علاوه بر خلق آثار یاد شده، به دلیل داشتن خط خوب، به استنساخ آثار دیگران نیز پرداخته است که برخی از آن از این قرار است:
۱. دستور العمل آگهی (مجموعه از دستورات اورنگ زیب به شهزادگان مغولی؛
  ۲. دیوان شهاب ترشیزی؛
  ۳. پادشاه نامه مغولی؛
  ۴. فیوزهای ضربدار؛
  ۵. امان التواریخ (مجلدات ۱، ۳، ۴، ۷)؛
  ۶. یادداشت‌های وقایع مختلف افغانستان؛
  ۷. قرآن کریم.



شهید کاتب هزاره، دربار امیر حبیب الله خان را مانند برخی دانشوران آزاد فکر دیگر به عنوان پایگاه نشر خدمات علمی و فرهنگی برای ترقی مملکت و رشد و تکامل اجتماعی ملت درآورد و در طول همکاری با درباریان نه تنها در صدد تحکیم سلطه نظام قرون وسطایی وقت بر نیامد، بلکه در جهت اصلاح و یا سرنگونی آن و جایگزینی حکومت مرفعی بر اساس اسلام راستین، نظم، قانون و آزادی‌های مشروع تلاش کرد. شاهد آن، عضویت مؤثر وی در تشکل مشروطه‌خواهان اول بود که با دستگیری و زندانی شدن آنان، نامبرده نیز به کنج زندان انداخته شد. چنان که خودش نوشته است:

«محرر این اوراق که با جماعت مشروطه خواهان پنج ماه محبوس بود و پس از آن در ارک بدون زولانه نظر بند بود...»<sup>۱</sup>

و آقای عبدالحی حبیبی نوشته:

«مؤلف سراج التواریخ که نویسنده فاضل و ادیب روشنفکر و از جمله مشروطه خواهان اول بود در شیرپور محبوس گردید. اما به سبب اینکه امیر حبیب الله او را از دوران شهزادگی می شناخت و در نگارش سراج خدمت می کرد بعد از مدت کمی رها شد.»<sup>۱</sup>

و پس از کشته شدن امیر یاد شده و روی کار آمدن امان الله خان «فرزند وی» که از جمله مشروطه خواهان دوم بود. کاتب به شورای تهیه و تدوین کتاب های درسی پیوست. حسین نایل می نویسد:

«از سال ۱۳۳۷ ق به بعد کاتب از دار الانشاء به دارالتالیف منتقل شد تا در تهیه و تنظیم کتاب های درسی با دیگر اعضای دارالتالیف مساعی به خرج دهد. او در دارالتالیف افزون بر ابراز نظر راجع به کتاب های درسی، آثار دیگری را که از آن اداره برای چاپ آماده ساخته می شد نیز از نظر اهمیت موضوع و شکل نوشته و مسائل دستوری و ادبی بررسی می کرد و خود نیز به نوشتن کتاب و مقاله می پرداخت. او چند گاهی در مکتب حبیبیه وقت به عنوان معلم نیز انجام وظیفه می نمود.»<sup>۲</sup>

شهید کاتب هزاره در دروه سلطنت امان الله خان نیز مانند دوره پدرش، کار پژوهش و تحقیق را به طور جدی دنبال کرد. سمت و عنوان سیاسی نداشت ولی هرگز از امور سیاسی و مسائل کشور غافل نبود؛ در مواقع لزوم موضع گیری ها، اظهار نظر ها و عکس العمل های لازم را به عمل می آورد و شرکت در لویه جرگه پغمان و درخواست رسمیت یافتن مذهب جعفری در کنار مذهب حنفی از سوی وی از آن قبیل است:

«بنابر گفته شهید اسماعیل مبلغ و عده ای دیگر اهل خبره، کاتب در لویه جرگه پغمان (احتمالاً لویه جرگه دوم) حضور داشته و در آن مجلس خواستار رسمیت یافتن مذهب جعفری (تشیع) در کنار مذهب حنفی (تسنن) می شود. کاتب که خطاب به مجلسیان می گوید که رسمیت یافتن مذهب تشیع نه تنها از رونق و احترام اهل سنت نکاسته بلکه باعث سرفرازی حنفیان و موجب پیشرفت و ترقی و

۱- عبد الحی حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، ص ۷۱، ۷۷.

۲- حسین نایل، یادنامه کاتب، ص ۱۴.

تعالی کشور خواهد شد. در برابر نظر کاتب، عده‌ای از گروه مقال علم تقابل برافراشته در سنگر مخالفت و معاندت جای می‌گیرند. پس از بحث و جدل فراوان، مخالفان بر سبیل جاهلان، چون به دلیل از خصم در می‌مانند سلسله خصومت جنبانیده و بر سر کاتب ریخته به لت و کوب (ضرت و شتم) او می‌پردازند. با دخالت شاه امان الله، کاتب از چهار موج هلاکت نجات یافته در یکی از اتاق‌های مجاور محل برگزاری لویه جرگه مدت چند ساعت محبوس شده، سپس برای ختم غائله، شبانه او را نزد اقوامش در «ناهور» غزنی روانه می‌سازند. گفته می‌شود که امان الله با استدلال کاتب در رسمیت یافتن مذهب جعفری موافق بوده ولی در برابر موضع‌گیری سخت متعصبین از گروه مقابل، از اعطای رسمیت به تشیع منصرف می‌شود.<sup>۱</sup>

از حوادث ناگوار در زمان حکومت امان الله خان در مورد شهید کاتب، دستور شاه مزبور مبنی بر آتش زدن و سوزاندن «سراج التواریخ» است. وی که روحیه شدید آزادی خواهی و ضد انگلیسی داشت با مطالعه کتاب تاریخ یاد شده به وابستگی و سرسپردگی گذشتگان به ویژه جد و پدرش به انگلستان و میزان نفوذ و تسلط این استعمارگر پیر بر عبدالرحمان خان پی برد، چنان احساس ننگ و سرشکستگی کرد که به جای نفرین گذشتگان خود و تخریب مقبره و آثار به جای مانده وی، به ستیز با واقعیت مسلم تاریخی برخاست و با آتش زدن سراج التواریخ به خیال خودش این ننگ آبایی خویش را از دامن تاریخ سیاسی کشور پاک کرد. غافل از آن که آنچه در سراج التواریخ درباره روابط امیر عبدالرحمان و انگلیس آمده شمه‌ای بلکه حرفی است از آن هزاران، که در اسناد مشترک جانین و معاهدات سری و علنی آنان وجود دارد و در وزارت خارجه دولت انگلیسی حاکم بر هند و وزارت خارجه انگلیس نگهداری می‌شود!

«علامه کاتب با وجود جنبه‌های مثبت که در حکومت جدید [امان الله شاه] می‌دید نسبت به ضعف‌ها و نارسایی‌های آن هم، نا آگاه و یا بی‌تفاوت نبود. مرتب ابراز نگرانی می‌کرد و با شیوه‌های مختلف رژیم را از شیوه خام و نسنجیده در مسائل سیاسی به ویژه فاصله گرفتن آن از اسلام و ارزش‌های اسلامی و رو آوردن به



آداب و فرهنگ غرب بر حذر داشته و مکرر هشدار می‌داد.<sup>۱</sup>

سرانجام دولت مشروطیت با دوری تدریجی از اهداف اولیه و پیمودن نابخردانه جاده ناهموار غربگرایی و دین ستیزی، به آنچه شهید کاتب پیش‌بینی می‌کرد گرفتار شده به دست حبیب الله کلکانی معروف به «بچه سقا» سرنگون شد و دروه جدیدی از هرج و مرج و ناامنی مملکت را فرا گرفت و کشور نه تنها روی اصلاح و پیشرفت را ندید بلکه سالها به عقب برگشت و مردم هزاره (تشیع) که زمام قدرت را در دست رهنزان و متحجران مشکوک دید، مانند بسیاری از مردم کشور از دولت سرنگون شده امان الله حمایت کرد بدان امید که پس از اعاده قدرت، بر نقاط مثبت خویش برای جبران اشتباهات و ضعف‌های گذشته بیفزاید و از حوادث اخیر عبرت گیرد.

«حکومت بچه سقا هیأتی به هزاره‌جات (مناطق عمده شیعه‌نشین) فرستاد که مرکب بود از ملا فیض محمد مورخ، محمد عظیم کوهستانی، میر آقا مجتهد و خلیفه غلام حسن خان... بچه سقا با ملا نویسنده سراج التواریخ مشته گردید و او را چوب بسیار زد؛ وی مریض شد، برای معالجه به ایران رفت و از ایران برگشته از دنیا رفت».<sup>۲</sup>

نویسنده معروف کشور عبدالحی حبیبی می‌نویسد:

«فیض محمد کاتب حقیقتاً نویسنده پرکار و مورخ عالمی بود و چون از قشر عامه برخاسته بود طبعاً در نظر داشت که در لف کلام خود، احوال ستمدیدگان را تمثیل نماید و وجدان طبقاتی خود را تسکین دهد. به طوری که از معاصران کاتب شنیده‌ام وی در این راه مصیبت‌ها دید و بارها مضروب گردید و کتاب او بهترین منبع معلومات است».<sup>۳</sup>

عبدالحکیم روستاقی از نویسندگان معاصر شهید کاتب می‌گوید:

«الحاج مولانا فیض محمد هزاره یکی از مورخان و عالم جید عصری این خطه مقدس بود. مرحوم... بر اثر جودت فکری وحدت ذهن و کثرت ممارست در علوم اجتماعی و تاریخی و اخلاقی، سبقت بر اقران نمود. در علم حکمت و کلام،

۱- مجله نگارنده، مجله معرفت، شماره ۱۲، بهار ۱۳۷۴، ص ۷۴.

۲- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۱۳۰۴.

۳- عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، ص ۷۴ - ۷۲.

خصوصاً در تاریخ و ادبیات نیز مهارت خوبی داشت و در علم نجوم و جفر نیز واقفیت درسی را حائز بود. مرحوم، معروف به هزاره بود. وی علاوه بر معلومات علمی، در امور سیاسی نیز دارای مقام بس بلندی بوده و حائز مراتب فضل و کمال بود و کتاب سراج التواریخ را که از شاهکارهای اوست در گیتی، جهت یادآوری نام‌آوران افغانه به یادگار گذاشت...»<sup>۱</sup>

خانم بنفشه در نوشته‌ای تحت عنوان «فقیه و دانشمند میهن ما» آورده است: «ملا در حکمت و کلام، نجوم و ریاضیات تبحر داشت و در عین حال با احساس وطن‌خواهی و نوع دوستی سرشاری که داشت به مثابه یک چهره براننده قوی در بین مردم عرض اندام کرد و محبوبیت زیادی بین حلقه‌های علمی پیدا کرد. وی از جمله شخصیت‌های بزرگ آزادی دوست و مشروطه خواه به حساب می‌آید.»<sup>۲</sup>

نیلاب رحیمی در کتاب «سیر تاریخ کتابخانه‌ها در افغانستان» می‌نویسد: «یکی از کتابخانه‌های شخصی در افغانستان، کتابخانه ملا فیض محمد بوده است. این مرد فاضل و دانشمند را که از فحول نویسندگان و مورخان عصر خویش شمرده می‌شود، بیهقی زمانش لقب داده‌اند همان طوری که بیهقی با قلم توانا، اندیشه بارور و باریک بینی روشنگرانه و خردمندانه، چهره واقعی مسعود غزنوی را در تاریخش ترسیم کرده است ملافیض محمد نیز با نوشتن کتاب بزرگ و با ارزش سراج التواریخ رعب انگیزترین و مستبدترین فرمانده زمانش یعنی امیر عبدالرحمان را نشان داده است و چهره واقعی او را در همه وقایع و حوادث، نموده است. کتاب این مورخ عزیز، روشن‌ترین برهان درباره فضیلت و دانش او است. گذشته از آن، مورخ مزبور از داشتن هنر خط سر بلند بوده است و اکثر آثارش را به قلم زیبای خود نگاشته که نشانگر چیره دستی‌اش در زمینه خط نگاری است.»<sup>۳</sup>

حسین نایل که در سایه همت و تلاش خویش یاد نامه کاتب را فراهم نموده و به چاپ رسانده است درباره وی چنین اظهار نظر می‌کند: «فیض محمد کاتب یکی از پاسداران به نام فرهنگ سرزمین ما دانسته می‌شود که

۱- سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۴-۱۶.

۲- همان.

۳- همان.

نزدیک به پنجاه سال از حیات خود را پایمردی و امان نظر در راه پژوهش و نگارش آثار بغایت بهامند در ارتباط به مسائل جامعه افغانستان صرف کرد. او با حداقل امکاناتی که در اختیار داشت سعی کرد تا نمیرخی از حالات روزگار تاریکی را که در آن می‌زیست در نوشته‌هایش نشان بدهد.<sup>۱</sup>

و نگارنده دیگری درباره وی می‌گوید:

«ملا در منطقه چنداول کابل در کوچه معروف سپاه منصور در یک خانه کوچک و محقری زندگی می‌کرد که از در و دیوارش معنویت پدیدار بود. حتی خوب به خاطر دارم که بچه‌های خردسال چنداول نیز خانه فیض محمد کاتب را احترام می‌کردند. زیرا در این خانه کوچک خدمات بزرگ و ذی قیمتی برای فرهنگ و معرفی افغانستان انجام یافته بود، که نسل‌های آینده افغانستان را مرهون خود ساخته بود. آثار علمی تاریخی افغانستان به مصداق مقوله‌ای که گنج در ویرانه است از زیر سقف همین کلبه محقر در دسترس دانش‌پژوهان قرار گرفته است که امروز بزرگی و فضیلت این گوهر نشناخته را به اثبات می‌رساند.

کاتب تا روزی که دار فانی را وداع می‌کرد در همین خانه شرافتمندانه زندگی می‌کرد. جنازه مرحوم کاتب را نیز از همین خانه تشییع کردند و در حظیره‌ای که با فاصله نزدیک خانه‌اش قرار دارد یعنی «بالاجوی» چنداول محترمانه به خاک سپردند. از این که جنگ نور و ظلمت همواره در جهان وجود دارد در اسباب قتل مرحوم کاتب دست ناپاک ستمگران جاهل را باید دخیل دانست. واقعاً معنویت و ارزش علمی این مرد محقق و مورخ، گفته یکی از حکما را به خاطر می‌آورد که فرموده است: مردان بزرگ چون کوه‌اند که هر قدر به آنها نزدیک‌تر شوید عظمت و بزرگی آنها برایتان بیشتر آشکار می‌شود...» و یکی از معاصران احتمال داده است که الغای حکم بردگی اسیران هزاره (شیعه) که در یورش سابعانه امیرعبدالرحمان به هزاره‌جات به اسارت درآمده بودند محتمل است که بر اثر حسن تدبیر و نفوذ کلام کاتب در امان الله خان بوده باشد.<sup>۲</sup>

در پایان باید افزود که ظاهراً مرحوم کاتب برای نوشتن تاریخ باره تا مرز مرگ پیش رفته و در مواردی به ضرب و شتم حبیب الله خان دچار شده است

۱- همان.

۲- همان.

زیرا با همه احتیاط و ادبیات سلطنتی و ضد هزاره‌ای که به کار می‌برد، در مواردی بیان جزئیات قساوتها و وحشیگریهای عبدالرحمان خان درباره مردم بویژه هزارجات خشم سلطان را برمی‌انگیخت و گفته می‌شود: هر وقت نسخه‌ای از سراج التواریخ را نزد حبیب الله خان می‌برد تا تأیید او را بگیرد ابتدا دو رکعت نماز می‌خواند هم برای نجات نوشته ارائه شده و هم برای مصونیت خود از خشم و واکنش خشن شاه و اطرافیان وی! تا آنکه او در همه موارد و بیان وقایع مختلف، رضایت و مزاج فرهنگی، نژادی و سیاسی حبیب الله خان را رعایت می‌نمود اما در ورای کلمات و ادبیات مزبور، وجدان تاریخ و نسلهای آینده را به قضاوت فرا خوانده و جنایات باور نکردنی عبدالرحمان و عمالش را با جزئیات ممکن ثبت ضبط نموده به تأیید وارثان‌شان می‌رساند.



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

## شهید سید مصطفی کاظمی

(۱۳۴۲ - ۱۳۸۶ ش)

شهید سید مصطفی کاظمی از جوانان پر شور، با استعداد و بلند همت کشور بود که روح ناآرام، هوش سرشار، پشتکار نیرومند، سر پر شور داشت در مسیر اهداف مورد نظر، هراسی به دل راه نمی داد و برای دستیابی به مقاصدش از شجاعت، اراده و همت ستودنی برخوردار بود.

شمار چنین افراد که انواع مشکلات و معضلات مزمن کشور به زمین شان نزند و در فراز و نشیب های مختلف، خللی در اراده شان وارد نشود و سهم گیری در سرنوشت کشور را با همه خطرات آن وجهه همت خود نمایند، زیاد نیست و در طول تاریخ کشور نیز زیاد نبوده اند.

در دوران انقلاب اسلامی مردم افغانستان، تعدادی از چنین جوانان انقلابی فعال، پرانرژی و هدفمند درخشیدند که شهید سید محمد امین سجادی، شهید سید صفدر علی احسانی، شهید عبدالحسین عاقلی، شهید عزیز طغیان و جمعی دیگر از نمونه های برجسته این تبارند و جناب سید مصطفی کاظمی یکی از آخرین بازمانده ها و به سفر رفته های این طایفه بشمار می رفت.

نامبرده در شرایط متفاوت درخشش نموده و در دوران حیات کوتاهش نشان داد که در اوضاع متفاوت اعم از مقاومت نظامی تا تکاپوهای فرهنگی، دولت داری و وزارت ورزی تا قانون گذاری، استعداد پیشرفت، خلاقیت و پشتتازی دارد.

او در سال ۱۳۴۳ ش در ولسوالی سرخ پارسا از توابع ولایت پروان چشم به گیتی گشود تحصیلات اولیه را در مکتبخانه و نزد عالمان محل آغاز نموده سپس وارد مکتب شد و پس از پایان دوران ابتدائیه به کابل کوچ کرد و تحصیلات خود را در لیسه (دبیرستان) اداره عامه به پایان رساند.<sup>۱</sup>

با وقوع کودتای مارکسیستی در افغانستان در سال ۱۳۵۷ ش نامبرده به ایران مهاجرت نمود و در برخی مراکز آموزشی غیر دولتی به تحصیل و مطالعه پرداخت و با تأسیس احزاب جهادی کشور به حزب پاسداران جهاد اسلامی افغانستان پیوست و مبارزه مسلحانه بر ضد دولت مارکسیستی سپس ارتش سرخ متجاوز شوروی سابق را آغاز نمود.

با این همه، نام سید مصطفی کاظمی پس از انحلال گروههای متعدد جهادی شیعه از جمله پاسدار جهاد اسلامی و تشکیل حزب وحدت اسلامی بر ویرانه آنها بود، که بر سر زبانها افتاد و با فتح کابل در بهار سال ۱۳۷۱ ش و استقرار دفتر و شواری مرکزی حزب مزبور در آن شهر، نام و آوازه او در کنار شهید عبدالعلی مزاری، طنین بسیار یافت.

«کاظمی از جمله مؤسسين حزب وحدت اسلامی می‌باشد. در سال ۱۳۷۱ ش به رتبه دگر جنرالی نایل آمد».<sup>۱</sup> اما بزودی حزب وحدت دچار اختلاف داخلی و سرانجام تجزیه گردید و شهید کاظمی در جناح شیخ محمد اکبری از بنیانگذاران پاسداران جهاد اسلامی قرار گرفت و از غرب کابل فرار نموده به دولت نام نهاد برهان‌الدین ربانی و سیاف پیوست و همکاری خود را با احزاب رقیب حزب وحدت اسلامی اعلام کرد و فصل جدیدی از زندگی اش را با همکاری احزاب و در حال جنگ با شیعیان مانند جمعیت اسلامی شورای نظار، اتحاد اسلامی آغاز کرد؛ از این‌رو به شدت محبوبیت خود را از دست داده و از یک چهره مردمی و مدافع آرمانهای انقلابی به فرمانده نظامی و کارگزار دولتی در خدمت احمد شاه مسعود تبدیل شد. از این‌رو «عضویت در شورای مرکزی دولت اسلامی افغانستان را دارا بود، در سال ۱۳۷۶ ش عضو شورای عالی جبهه متحد و در سال ۱۳۷۸ رئیس کمیسیون جبهه سیاسی دولت تعیین گردید».<sup>۲</sup>

شهید کاظمی از آنجا که عضو شورای مرکزی پاسداران جهاد منحل و از فرماندهان آن بود، بدلیل طرفداری از شیخ محمد اکبری و فرار وی از غرب

۱- همان.

۲- همان.

کابل، حزب وحدت را ترک نموده به شاحه جدیدی تحت عنوان حزب وحدت با دبیر کلی محمد اکبری پیوست و در واقع آن را بوجود آورد. قطع نظر از آنکه در اقدام خانمان برانداز فوق یعنی اختلاف درونی اعضای شورای مرکزی حزب وحدت چه دستهایی آشکار و پنهان دخیل بود و چه جناح وحدتی تقصیر داشته سپس مرتکب اقدامات منفی و غیر قابل بخشش شدند، جناح شهید مزاری بدلیل شعارهای جا افتاده، مقاومت قاطع و شخصیت استثنایی رهبر آن، از پشتیبانی گسترده مردمی بهره‌مند بوده و مردم هزاره در آن سالها، مقاومت در برابر زورگویی‌ها، افزون‌طلبی‌ها و کینه‌ورزیهای سیاه احزاب جمعیت و اتحاد و دولت نام نهاد ربانی را مشروع، مردمی و در جهت مصالح علیای محرومان کشور و احقاق حقوق به تاراج رفته و احیای هویت و غرور بر باد رفته هزاره‌ها می‌دانستند و هر گونه مخالفت با آن و سازش با دولت ربانی و همگرایی با احمد شاه مسعود را خیانت تاریخی قلمداد می‌کردند.

شهید کاظمی با انشعاب از حزب وحدت و اعلام پیوستن به دولت و ارتش ضد شیعی احمد شاه مسعود، ریسک بالایی را برای موقعیت، شخصیت و آینده خود پذیرفت، اما در سایه استعداد و ظرفیت‌های بالای فکری توانست به تدریج آیت الله سید ابوالحسن فاضل رهبر مذهبی و محمد اکبری دبیر کل حزب را پشت سر گذاشته موفق به کسب اعتماد و توجه سران جهادی گردیده نردبان پیشرفت را یکی پس از دیگری پیمود و بالا رفته به زودی به چشمگیرترین مقام‌های دولت ربانی دست یافت و پس از اشغال کابل در سال ۱۳۷۵ ش و تشکیل جبهه متحد اسلامی به شورای تصمیم‌گیری این جبهه نایل گردید و بالاتر از هر فرمانده و رهبر سیاسی و مذهبی (حزب وحدت اکبری) ایستاد و رئیس کمیسیون سیاسی دولت گردید.

این جوان سرخپارسایی در این سالها در جبهه فرهنگی و مطبوعاتی نیز فعال بود و در مصاحبه با رسانه‌های مختلف داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی شرکت نموده در مسائل مختلف افغانستان نظر می‌داد در واقع مصاحبه‌های مختلف و سفرها و مأموریت‌های گوناگون او در داخل و خارج از کشور، صحنه دیگر از هنرنمایی او را نشان می‌داد به طوری که به تدریج برجسته‌ترین فرماندهان، رهبران و مدیران حزب وحدت جناح اکبری، بدو چشم دوخته دست همکاری و نیاز به



آستانه او دراز نمودند. آقای علی جان زاهدی در تأسیس مؤسسه‌ای تحت عنوان «بلاغ» که در سال ۱۳۷۸ ش راه اندازی نمود و نوشتجاتش را بر ضد مزارى و خلیلی توسط آن به چاپ رساند رهین احسان او بود چنانکه جناب عبدالله فضلی در تأسیس مؤسسه شهدا در کابل که شماری از اعضای حزب وحدت شاخه اکبری را در اطرافش داشت از سوی او تأمین می‌شد و اکبری خود نیز توسط کاظمی تأمین شده و در جاهایی به حساب آورده می‌شد!

سید مصطفی کاظمی پس از گریختن از غرب کابل تا سقوط طالبان در سال ۱۳۸۰ ش تقریباً نه قدرت نظامی‌ای که داشت که بر ضد طالبان بسیج نماید نه پایگاهی چندان در میان مردم داشت که از او حمایت کند و نه حزب بمعنای دقیق کلمه داشت که بدان مفتخر باشد اما همچنان بیش از بسیاری از فرماندهان و رهبران دینی و اجتماعی جایگاههای بالا را در اختیار می‌گرفت و از انواع امکانات و داشته‌های متنوع دولت ربانی سپس جبهه متحد اسلامی بهره می‌برد.

در سال ۱۳۸۰ ش که اجلاس بین‌المللی صلح بن برای افغانستان برگزار شد، این مصطفی کاظمی بود که در آن سهم فعال گرفت و اسمش یکی از معدود شیعیانی بود که بر سر زبانها افتاد و نه تنها در آن شرکت داده شد بلکه در تعیین لیست افراد مدعو (دعوت از جمعی و رد جمع دیگر) دخالت و تأثیرگذاری داشت. و در دولت انتقالی یکی از وزارتخانه‌های مهم دولت یعنی وزارت تجارت را عهده‌دار شده به مقام وزارت تجارت رسید.

او به عنوان وزیر تجارت در حالیکه هیچ تحصیلی در دانشگاه بویژه در رشته مدیریت بازرگانی و اقتصاد نکرده بود و تجربه کاری نیز در وزارتخانه‌های اقتصادی و مالی نیز در پرونده‌اش نداشت، موفق ظاهر شد و نه تنها وزارتخانه تجارت را به عنوان یکی از وزارتخانه‌های موفق در آورده و خود به حیث وزیر کاردان و مدیر شایسته تلاش فراوان نمود تا در خدمت تجارت و اقتصاد کشور بوده اقدامات شایسته و مهم در راستای شفاف‌سازی قوانین، وضع مقررات جدید، بکار گماشتن همکاران مورد اعتماد و کاردان و اعطای تسهیلات برای تاجران و سهولت نقل و انتقال کالا به نمایش گذاشت و در سایه همان استعداد و توانایی در مسافرت‌ها و نشست‌های علمی و مذاکرات بازرگانی گاهی به عنوان کارشناس و نظریه‌پرداز، خود را نشان می‌داد. او در این مدت توانست به

بازسازی چهره خود در انظار عموم پرداخته و حمایت مردم بویژه هزاره‌های کابل را به خود جلب نماید.

در سایه همان تلاشها بود که در سال ۱۳۸۴ ش که از وزارت تجارت خلع شده به مقام دیگر دولتی دست نیافت، در انتخابات سراسری مجلس شورای ملی (ولسی جرگه) در حوزه ولایت کابل نامزد شد و توانست با تبلیغات هوشمندانه و هزینه‌هایی که کرد که از سوی مردم کابل (غرب کابل) به مجلس شورا راه یابد.

او در انتخابات داخلی مجلس نیز متأسفانه در برابر حاج محمد محقق برای نایب رئیس مجلس نامزد شد، هر چند نه خود رأی آورد و نه به محقق مجال پیروزی و دستیابی بدان مقام را داد ولی در تعیینات بعدی و داخلی به عنوان رئیس کمیسیون اقتصادی مجلس برگزیده شد.

کاظمی در سال بعد که اختلافات شماری از رهبران و اعضای بلندپایه جبهه متحد اسلامی شمال افغانستان با دولت حامد کرزی تشدید شد در جناح به اصطلاح مجاهدان قرار گرفت و پس از تأسیس حزب سیاسی تحت عنوان جبهه متحد ملی به سخنگویی آن دست یافت و در ارتباط با آن حزب و بیان مواضعش بسیار موفق و سنجیده عمل نموده اظهار مواضع می نمود.

او سرانجام در ۱۵ عقرب سال ۱۳۸۶ ش که همراه اعضای کمیسیون اقتصادی مجلس عازم اجلاس بازرگانی به شمال افغانستان بود هنگام بازدید از کارخانه قند بغلان که جدیداً بازسازی شده راه افتاده بود مورد حمله تروریستی قرار گرفته به شهادت رسید.

ترور شهید مصطفی کاظمی و هیأت همراه یکی از خونین‌ترین و جنایت‌آمیزترین و تکان دهنده‌ترین عملیات تروریستی در تاریخ کشور بود که در جریان آن، شهید کاظمی و ۵ نفر از اعضای پارلمان (اعضای کمیسیون اقتصادی) با حدود هشتاد نفر از دانش‌آموزان بی‌گناه بغلانی و نیروی انتظامی همراه هیأت و نیروهای امنیتی و انتظامی منطقه کشته و بیش از این تعداد زخمی شدند.

شهادت سید مصطفی کاظمی بازتاب گسترده در داخل افغانستان و خارج از آن داشت و رسانه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی ضمن بازتاب وسیع آن، بصورت

مکرر خلاصه‌ای از زندگانی و مبارزات و فعالیت‌های سیاسی و تقنینی شهید کاظمی را بازخوانی نمودند و شهادت او را ضربه بزرگ به پیکر پارلمان، جبهه متحد ملی و نظام سیاسی افغانستان شمردند.<sup>۱</sup>

پیکر نامبرده و همراهان پارلمانی‌اش به کابل انتقال داده شد و طی مراسم کم نظیری که در آن رئیس جمهور و اعضای کابینه، اعضای پارلمان، رهبران دینی و جهادی، فرهنگیان، فرماندهان نظامی و امنیتی و دانشگاهیان و توده عظیم مردم شرکت داشتند، تشییع گردید.

در جریان تشییع جنازه افراد مزبور و برگزاری نماز جنازه یکی از جلوه‌های بی نظیر اخوت اسلامی و وحدت ملی مردم افغانستان به نمایش گذاشته شد و آن شرکت گسترده مردم کابل و رهبران گوناگون از دو مذهب شیعه و سنی از سوی و برگزاری نماز بی سابقه جنازه از سوی دیگر بود. در نماز جنازه شهید کاظمی و همراهان شهیدش که به مذهب اهل سنت تعلق داشتند، نخست همه حاضران به امامت عبدالرسول سیاف به ادای نماز جنازه به شیوه اهل سنت پرداختند سپس همه حاضران و تشییع کنندگان به امامت آیت الله نور احمد تقدسی به ادای نماز جنازه بنا بر مذهب شیعه اقدام نمودند و در سراسر مراسم احساس مشترک، شور ملی، هم‌رنگی و اخوت اسلامی و یکپارچگی سیاسی و عاطفی موج می‌زد.

جنازه آن شهید و همراهان شهیدش در صحن پارلمان در منطقه دارالامان کابل که قبلاً از سوی پارلمان و دولت در نظر گرفته شده بود، به عنوان شهدای ملی به خاک سپرده شد و مرقد آنان بعنوان شهدای ملت مورد شناسایی و هم‌منظور اعمار قرار خواهد گرفت.

از میان شهدای پارلمان تنها نماینده مردم هلمند در مجلس شواری ملی به زادگاهش هلمند انتقال داده شد و در آنجا دفن گردید. این فاجعه بویژه به قتل رسیدن دانش‌آموزان (متعلمان) بی‌گناه و مظلوم بغلانی چنان احساسات و عواطف مردم کشور را جریحه‌دار نموده مورد نفرت ملت و جهان قرار گرفت که

۱- رادیوهای بین‌المللی که به زبان فارسی برنامه پخش می‌کنند در بخش‌های مختلف برنامه‌های خبری و تحلیلی خود از ترور یاد شده گزارش داده و از میان شهدا به روایت زندگانی شهید کاظمی پرداختند. رادیو بی‌بی‌سی و هم‌منظور سایت آن با دو زبان فارسی و پشتو زندگینامه او را گزارش نمود.

طالبان بر خلاف همیشه از پذیرفتن و بعهدہ گرفتن اقدام مزبور خودداری کرد و سخنگوی طالبان در گفتگو با رسانه‌های مختلف، هر چند دخالت خود را در آن جنایت رد نمود و این مسأله باعث سوءتفاهماتی بین کابینه و پارلمان شد که البته با فرستادن هیأت‌های حقیقت‌یاب از سوی دو قوه، تا حدودی مسأله روشن شد و اقدام مزبور کار گروه طالبان و القاعده دانسته شد که به احتمال قوی توسط عوامل انتحاری بیگانه و به استخدام گرفتن آنها انجام گرفت.

مجالس متعدد فاتحه و تجلیلی از خدمات و مبارزات آن شهید در داخل و خارج کشور برگزار شد، در ایران نیز هر چند با تأخیر چند روزه از او تجلیل گردید که مهمترین مجالس یادبودش در شهر اصفهان از سوی علما و طلاب افغانستانی و حوزه علمیه اصفهان برگزار شد و در تهران نیز از سوی سفارت افغانستان و برخی بستگان و دوستان وی مراسم رسمی در دانشگاه تهران بر پا شد که در آن جمع زیادی از دانشجویان افغانستانی، اعضای سفارت افغانستان در تهران و بستگان و دوستانش شرکت کرده بودند.<sup>۱</sup>

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

---

۱- برگزار کنندگان هر دو مجلس از این قلم برای سخنرانی دعوت نمودند اما بدلیل کمبود فرصت و فضای مسموم برجسب سیاسی و جناحی زدند عده‌ای از آلاینده‌های فرهنگی و سیاسی از شرکت در آنها عذرخواهی نمودم. در مجلس اصفهان جناب شیخ فیاض لومانی و در مجلس تهران سید جواد غزنوی به ایراد سخن پرداختند.



بنیاد اندیشه  
تاسیس ۱۳۹۲

## آیت الله العظمی محمد ابراهیم کرباسی

(۱۱۴۰-۱۲۲۰ ش)

کسی که اندک آشنایی با تاریخ حوزه‌های شیعه داشته و مسیر رخدادهای آن را به بررسی و ارزیابی گرفته باشد، بعید است فقیه نام آشنا و عالم توانان حضرت آیت‌الله محمد ابراهیم کلباسی (کرباسی) را نشناسد و نسبت به مقام و کارنامه وی سر تعظیم فرود نیاورد و نام نیک و شخصیت کم ماندش را به خاطر نسپارد!

در تاریخ اسلام و علمای دینی و شیعی، جایگاه این ابرمرد علم و عمل چنان رفیع و قابل تعظیم است که کمتر مجتهدی می‌تواند نسبت بدان تردید روا داشته و یا برای وی در دوره‌های اخیر نظایر چندانی معرفی نماید.

این تنها نیست، کسانی که به اصفهان و تاریخ معاصر آن آشنایی داشته یا بدان شهر زیبا و هزار نقش سفری نموده باشند، خاندان کلباسی به ویژه عالمان بزرگ و سکانداران دینی و علمی و اجتماعی آن را به خوبی درک نموده و تأثیرگذاری و شأن والای آنان را به روشنی اذعان داشته به گون‌های متفاوت لب به اعتراف می‌گشاید.

هر چند مرکز عبادی، علمی، اجتماعی و حتی آرامگاه خانوادگی این دودمان مبارک و شجره با برکت به یکی از کهن‌ترین مسجدهای آن شهر یعنی مسجد حکیم اختصاص دارد اما کمتر محله، مدرسه و نقطه‌ای از شهر اصفهان و حتی برخی نقاط دیگر ایران و عراق است که از رایحه معنویت و آثار خدمت و نورانیت این تبار خورشیدگون، خالی باشد و فرد یا افرادی از بیت کلباسی در آنجا به صورت مستقیم یا غیر مستقیم علم‌گستری، دین‌باوری و ایمان‌دهی نکرده باشد.

مراکز علمی و گنجینه‌های آثار مکتوب اسلامی به خصوص در علوم حوزوی، شاهد دیگر حیات طیبه و جاویدانه خاندان کلباسی در جهان اسلام و بشریت می‌باشد که از آثار علمی کلباسی بزرگ شیخ محمد ابراهیم شروع شده به

فرزندان برومند و دانشورش به ویژه شیخ مهدی و ابوالمعالی و سپس نسل سوم شیخ هدی و جز آنان سرانجام به بطن بعدی آنها می‌رسد که در مجموع آثار علمی این خاندان بخش مهم و ارزنده هر کتابخانه علمی و اسلامی را در برخی از نقاط جهان به خود اختصاص می‌دهد.

حضرت آیت الله العظمی محمد ابراهیم فرزند محمد حسن ریشه در یک خانواده مذهبی و اهل بیت مدار دارد. محمد حسن از اهالی هرات بود که در یکی از محلات قدیمی و معروف آن به نام «حوض کرباس» زندگی می‌نمود.<sup>۱</sup> مشکلات گوناگون سیاسی و نا امنی‌های فرقه‌ای اواخر صفویه و عصر نادری بسیاری از اهالی افغانستان را به ویژه در شهرهای اصلی هرات، قندهار، غزنین، کابل و بلخ آسیب رساند و خانواده‌های متشخص به دنبال مهاجرت به نقاط امن بودند. جناب محمد حسن نیز از هرات به گناباد، محله کاخ مهاجرت کرد و پس از چند سالی آنجا را به مقصد شهرهای مرکزی فلات ایران، اصفهان ترک نموده و در آن شهر اقامت گزید.

به دلیل زادگاه اصلی خاندان کلباسی که محله «حوض کرباس» باشد، این دودمان به کرباسی شهرت یافته و به تدریج به دلیل کثرت استعمال مردم کلمه «راء» تبدیل به «لام» شد و مردم آن را کلباسی گفتند هر چند در برخی منابع به خاطر حضور موقت این خاندان به «کاخک» گناباد آن را به عنوان «کرباسی کاخکی» هم یاد نموده‌اند.<sup>۲</sup>

آیت‌الله محمد ابراهیم بن محمد حسن معروف به کرباسی در نوزدهم سال ۱۱۸۰ق در شهر اصفهان چشم به جهان گشود. خانواده کرباسی از خاندانهای ریشه‌دار، اصیل و مذهبی هرات بودند که در اصفهان نیز به زودی به خوش‌نامی، ایمان‌ورزی و امانت‌داری شهرت یافت و محمد ابراهیم تربیت و تحصیلات خود را در چنین خانواده‌ای آغاز کرد.

۱- خیر الدین زرکلی، الاعلام، ج ۵، ص ۳۰۵.

۲- برخی روستای «کاخک» گناباد را با روستای کاخ مرو اشتباه گرفته است از این رو از لقب «کاخکی» به خای «کاخکی» برای این خاندان تعجب نموده است. رک: علی اکبر برقمی قمی، راهنمای دانشوران، ج ۲، ص ۱۶۵.

هنوز ده بهاری از عمر محمد ابراهیم نگذشته بود که حاجی محمد حسن داعی حق را لیبیک گفته به ذیاب باقی شتافت و خانواده کرباسی سنگینی این مصیبت را بیش از هر خانواده احساس نمود زیرا مشکلات آوارگی، از دست دان نان آور و سرپرست خانواده به شدت عاطفی و مذهبی، غم جانکاه و غیر قابل جبران را به بار می آورد که بیش از همه آینده تحصیلی فرزند ده ساله اش محمد ابراهیم را مورد تهدید قرار داد.

علامه کلباسی دارای این اقبال و توفیق بزرگ الهی گردید که عالم بزرگ دینی شهر محمد بیدآبادی سرپرستی و تربیت وی را به عهده بگیرد و برای رسیدگی علمی و پرورشی صحیح نامبرده به خانه اش برد و از آن به بعد برنامه صحیح رشد و شکوفایی استعدادش را به گونه مستقیم به عهده گرفت که این هم نیز بنا بر وصیت مرحوم حاج محمد حسن به اجرا گذاشته شد.

بدین ترتیب، کلباسی تحت نظر علامه بیدآبادی آموزش و پیشرفت خود را پی گرفت و بیشترین استفاده را نیز از محضر استاد یاده شده برده و در کنار وی از اساتید و علمای دینی دیگر نیز بهره برد که از جزئیات آن خبر چندانی در دست نیست.

از منابع موجود دستیاب می گردد که مرحوم حاج محمد حسن دارای مکتب و امکانات خوب زندگی بوده به طوری که پس از مدتی تحصیل علوم توسط فرزندش، وی عازم زیارت خانه خدا گردید و این مهم با صلاحدید و هدایت استاد و سرپرستش بیدآبادی صورت گرفت.

موصوف پس از ادای مناسک حج به عتبات عالیات رفته پس از زیارت مشاهد مشرفه، تحصیلات خود را در حوزه علمیه نجف آغاز کرده و ادامه فراگیری علوم اسلامی را در محضر عالمان و مدرسان بزرگ مانند علامه سید مهدی طباطبایی معروف به بحرالعلوم و شیخ محمد جعفر کاشف الغطاء در پیش گرفت.

وی برای تکمیل تحصیلات خویش و استفاده از محضر اساتید بیشتر و نامدار دیگر عراق راهی حوزه علمیه کربلا گردید و در آن شهر اساتید بزرگ اسلامی چون محمد باقر بهبهانی و سید علی طباطبایی صاحب کتاب ریاض جهت بهره وری علمی برگزید و در کاظمین نیز از عالمانی مانند سید محسن



اعرجی کاظمینی و دیگران استفاده‌های فراوان برد. از دیگر اساتید ولی می‌توان از عالمان معروف چون احمد بن زین الدین احسانی، عبدالحسین خطی بحرانی و شیخ یحیی بن احمد العمرانی و جز آنان نام برد.

نامبرده افزون بر فقه، اصول، حدیث و رجال به فراگیری فلسفه و کلام پرداخت و در درسهای ملامحراب علی گیلانی و ملا علی نوری شرکت مستمر کرد تا آنکه تحصیلات خود را به پایان رسانده به ایران باز گشت.

شیخ کلباسی با آنکه در سالهای نخست تحصیلی می‌توانست اجازهٔ اجتهاد خود را از عالمان بزرگ حوزهٔ علمیة نجف دریافت دارد و توانایی علمی و برجستگی فقهی و حوزوی‌اش برای بزرگانی چون سید بحرالعلوم و علامه کاشف الغطاء پس از چند سال تحصیل در آن حوزه مبرهن گردیده بود، با این حال تحصیلات خود را در کربلا و کاظمین تداوم بخشید و پس از مراجعت به ایران در حوزهٔ درس شیخ ابوالقاسم صاحب قوانین الاصول و مولی محمد مهدی نراقی حضور یافت و از طرف اساتید مزبور نه تنها مأمور مراجعت به حوزهٔ علمیة اصفهان و تدریس و مدیریت آن مرکز علمی گردید بلکه مأموریت یافت رسالهٔ عملیه (توضیح المسائل) نوشته به مردم و مراجعه کنندگان، فتاوی خویش را ارائه نماید چنانکه درباره‌اش نوشته‌اند:

«وی با آن همه مراتب علمی در فقه و اصول از شدت احتیاط حتی المقدور، از افتاء پرهیز می‌نمود. صاحب قصص العلما که خود مدتی شاگرد او بوده می‌نویسد من خود بالای منبر از او شنیدم که می‌گفت این مدت مرافعه [خودنمایی] نکردم و می‌خواستم رساله ننویسم لیکن میرزای قمی حکم کرد که رساله برای فتاوی نوشته باش. من در جواب نوشتم که استخوان بدنم طاقت آتش جهنم ندارد، وی پس از اصرار او، رساله نوشت و اگر در خارج فتوایی از او می‌پرسیدند می‌گفت که نمی‌دانم به رساله رجوع کنید»<sup>۱</sup>.

و در جای دیگر نسبت به ساده‌زیستی و روحیهٔ زهدورزی کم مانند وی می‌خوانیم:

«هنگامی که یکی از اجناس مثل پنیر یا گوشت گران می‌شد دیگر مصرف نمی‌کرد

حتی اگر قیمت گندم بالا می‌رفت نان جو می‌خورد برای اینکه با فقرا شرکت داشته باشد.<sup>۱</sup>

و در ادامه تأثیرگذاری معنوی او را در میان اصفهانیان چنین می‌خوانیم: «حاجی کلباسی به حق یکی از ستارگان دانش و فضیلت جهان شیعه است نظیر او کمتر دیده می‌شود ... چه آنکه پس از صد و بیست و اندی سال که از فوت او می‌گذرد هنوز بین مردم اصفهان مثل علیای فضیلت و انسانیت است و از تقوای او مثلها رایج است».<sup>۲</sup>

او چنانکه اشاره شد مسجد حکیم اصفهان را به عنوان پایگاه دینی، علمی و تلاشهای اجتماعی خود برگزید افزون بر آنکه امامت جماعت آن مسجد را به عهده داشت در حوزه علمیه اصفهان به تدریس علوم اسلامی اشتغال داشته توانست شاگردان فاضل و برجسته را تربیت نموده به جامعه تحویل دهد که مهمترین آنها عبارتند از: حاج ملاهادی سبزواری، میرزا محمد تقی شیرازی، محمد بن سلیمان تنکابنی، سید حسن مدرس، ملا مهدی قمشهای، میرسید محمد شمشهانی، ملا حمزه قائینی، سید محمد حسن مجتهد اصفهانی و جز آنان که به زودی هر یک از رهبران مهم علمی، دینی و سیاسی کشور ایران شدند.<sup>۳</sup>

دو فرزند وی مانند محمد مهدی کلباسی و ابوالمعالی کلباسی و همشهری اش محمد تقی هروی جایی نیز از جمله دست پروردگان مهم وی به شمار می‌روند.

این عالم بزرگ در کنار تدریس علوم اسلامی و حل مشکلات مردم و نشر معنویت و اخلاق به پژوهش علوم اسلامی نیز ادامه داد. در منابع مختلف از آثار متعدد علمی وی نام برده شده که مهمترین آنها به ده اثر مهم می‌رسد:

۱- ارشاد الاصول در دو مجلد بزرگ که به صورت منظم و در حدود پنجاه هزار بیت به مسائل اصولی به نحو متقن تجزیه و تحلیل شده است؛

۱- همان، ص ۱۱۶.

۲- همان.

۳- میرزا محمد علی مدرس تبریزی، ریحانه الادب، ج ۵، ص ۴۶؛ غلامرضا گلی زواره، گلشن ابرار، ج ۴،

۲- ایضاحات در اصول؛

۳- شوارع الهدایه در شرح کفایه (سبزواری)؛

۴- منهاج الهدایه الی احکام الشریعه؛

۵- ارشاد در فقه (فارسی)؛

۶- نخبه در فقه عملی (فارسی)؛

۷- مناسک حج (فارسی)؛

۸- رساله در صحیح و اعم در اصول؛

۹- رساله در تفتیر شرب التتن؛

۱۰- رساله در عدم جواز تقلید ابتدایی از میت.

افزون بر آثار فوق که به ذو زبان عربی و فارسی نگارش یافته است، پاسخ به سؤالات و رساله‌ها و جزوات دیگر نیز دارد که در مجموع موفقیت این مرجع عالیقدر را در این وادی نشان می‌دهد.<sup>۱</sup>

داستانهای فراوانی از تهجد و عبادات خاشعانه و عاشقانه وی از سویی و کمک به مردم به ویژه نیازمندان و طلاب از سوی دیگر در منابع آمده است. چنانکه دوستی دیرینه‌اش با مرحوم عالم بزرگ اصفهانی معروف به حجة الاسلام سید شفتی نیز بسیار معروف بوده و در واقع این آیت‌الله کلباسی بود که دوست یاده شده‌اش را از مجرد در آورد و برایش دختر یکی از سادات طباطبایی زواره را عقد نمود و به شهر اصفهان انتقال داده به رهبری مردم و مقتدای مراجعان مذهبی ارتقا داد. اخلاق و شیوه‌ای که آیت‌الله کلباسی درباره‌ی پرورش طلاب داشت و آنان را از لحاظ علمی، روح پژوهشگری و کسب فضایل اخلاقی تربیت نمود بزرگ می‌نمود، خود حدیث مفصل دارد که مجال بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد.

تربیت فرزندان فاضل و تداوم دانش دینی و رهبری مذهبی در خاندان وی، خود توفیق و معنویت ویژه‌ی نامبرده را در این باب نشان می‌دهد به طوری که فرزندان و نوادگانش تا امروز راه او را ادامه داده و بیت بزرگ و با عظمت

کلباسی، هیچ‌گاه بدون عالم یا علمای بزرگ دینی نبوده و اکنون بازماندگان مذهبی وی نه تنها اصفهان بلکه برخی شهرهای دیگر ایران و عراق را نیز تحت چتر علم‌گستری و معنویت‌رسانی خود قرار داده‌اند.

در این اواخر دانشمندانی از این خاندان در برخی از کشورهای اروپایی از جمله لندن دست به دایرة المعارف امام حسین علیه السلام و عاشورا زده است که عظمت آن بزرگمرد علم، عرفان، تعهد، اخلاص، تقوا و خدمت را نشان می‌دهد.

سرانجام این عالم بزرگ در ۱۲۲۰ ش در سن ۸۱ سالگی وفات نموده در شهر اصفهان، در بقعه درب مسجد حکیم به خاک سپرده شد که به تدریج مقبره خانوادگی‌اش شده و محل مبارک اصفهان به شمار می‌رود و مردم به زیارت آن می‌روند.



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

## شیخ محمد حسن کربلانی انگوری

(۱۲۵۰ - ۱۳۱۵ ش)

شیخ محمد حسن کربلانی در دورانی بسر می‌برد که فرهنگ مکتوب در کشور بویژه سرزمین هزارستان جا و مقامی نداشت و امکانات این مهم نیز از قبیل صنعت چاپ، تکثیر و غیره تنها در اختیار دولت قرار داشت که از آن برای مقاصد حکومتی و استبدادی خود سود می‌جست.

در نتیجه بسیاری از تحولات و رخدادها از جمله زندگانی بزرگان و ناموران این دیار بویژه شیخ محمد حسن کربلانی وارد گردونه فرهنگ مکتوب نشده و به رسانه‌های گوناگون بخصوص مطبوعات راه پیدا نکرد و ما را از دانستن زوایای آن برای همیشه محروم نگه داشت، هر چند سخن گفتن از وی، سرودن از عشق و عاشقی است و کلام عشق در دفتر نگنجد. عشقی که خدای آن با سخاوت آن را در سراسر جهان جاری نموده و برای آن سرزمین، زبان، نژاد و مذهب و غیره را در نظر نگرفته است مانند دهها اکسیر حیات چون باران، آفتاب، دیانت و به همه بشریت ارزانی داشته و افرادی بر اساس استعداد، قابلیت و توان روحی، معنوی و پایداری و مقاومت خویش از آن بهره جسته‌اند و خود و اطرافیان و جامعه خویش را متحول نموده‌اند.

شیخ حسن کربلانی از عاشقان و عارفان سرزمین سنگلاخ دین‌مدار و عرفان پرور غزنین و جاغوری است که در اواخر قرن گذشته در منطقه انگوری از توابع ناوه‌گری چشم به جهان گشود. تحصیلات خود را از مکتب‌خانه محل آغاز کرد و در شرایطی در پی کسب دانش شتافت که کشور بخصوص سرزمین هزارستان به دلیل فاجعه عظیم نسل‌کشی هزاره‌ها توسط امیر عبدالرحمان به گورستان عظیم تبدیل شده بود، عالمان دینی بیش از سایر اقشار گوناگون مردم یا شربت شهادت (مرگ) نوشیده و یا آواره کشورهای هم‌جوار چون هند انگلیسی، ایران و آسیای مرکزی شده بودند.

چنانکه اشاره شد، از اساتید مرحوم شیخ محمد حسن کربلائی اطلاعی در دست نیست. به نظر می‌رسد که ملا کلب رضا انگوری که در زمان امیر شیر علی خان در جاغوری و برخی از نقاط غزنین، اقدامات تاریخی و گسترده جهت بیداری اسلامی، تبلیغ معارف دینی و مبارزه با منکرات ارائه نموده نقش تاریخی و بی‌بدیل در تاریخ هزارستان ایفا کرد، یکی از اساتید وی بوده است.

ظاهراً این عالم برجسته و عارف پس از تحصیل در منطقه به خارج کشور از جمله ایران و احتمالاً حوزه علمیه نجف مسافرت کرده تحصیلات تکمیلی را در حوزات علمیه مشهد مقدس و نجف اشرف به پایان برده است.<sup>۱</sup>

او پس از فراغت از تحصیل به وطن عودت کرده و در منطقه انگوری به تأسیس حوزه درسی و مرکز فرهنگی و آموزشی اقدام کرده علم‌جویان جوان و نوجوان را جذب کرده نوید بزرگ و جان‌بخشی را به منطقه و اطراف داد.

به نظر می‌رسد که مرحوم شیخ محمد حسن در محضر عالمان اهل سنت نیز شتافته باشد؛ زیرا برخی از عالمان هم عصر وی مانند علامه فیض محمد کاتب (۱۲۷۹-۱۳۴۹ق) و بعضی شاگردان وی مانند ملا محمد علی کربلائی دهمرده نیز از عالمان دینی اهل سنت علمی نموده‌اند.

شیخ محمد حسن انگوری، روحانی پارسا، عارف تأثیرگذار و معلم چیره دست بود، طلاب و دانش‌پژوهانی که در محضر وی رسیده به تحصیل دانش اسلامی پرداختند، به زودی نه تنها از جنبه علمی و تبلیغی رشد و پیشرفت چشمگیری یافتند بلکه در بخش عملی بویژه زهد، عرفان و تزکیه نفس نیز، هر یک به گفته آخوند دهمرده تبدیل با ابوذرها و سلمان‌های زمان گردیدند و این نبود جز آنکه او خود در کمالات نفسی و طی مدارج زهد و پارسایی به مقامات والا و باورنکردنی رسیده بود، بطوریکه این تنها طلاب و علم‌جویان محضرش نبودند که تحت تأثیر گسترده انفاس قدسیه او قرار گرفته بودند، بلکه سایر مراجعان حتی برخی روحانیان بزرگ و اهل سیاست هنگام حضور در خدمت آن عالم عارف، دچار تحول روحی و معنوی گردیده با مشاهده آن چهره نورانی و

شنیدن سخنان دل‌نشین و ملکوتی نامبرده، تقلب احوال پیدا می‌کردند و با اشک و کسب معنویت فراوان و یک تجربه روحانی جلسه‌اش را ترک می‌گفتند. مرحوم آخوند محمد علی دهمرده، شاگرد و داماد شیخ محمد حسن در مصاحبه با حجة الاسلام حاج خرّمی یادآور شده است:

«روزی براتعلی خان و حاکم سنگماشه به دیدار وی آمدند همین‌که وارد اطاق شیخ شدند با تواضع فراوان به محضرش شتافته، احترام فوق‌العاده نشان داده از فاصله بیست متری دو زانو شده بدان ترتیب بسوی او آمده روی پاهایش به ترتیب خم شده بوسه نمودند با آنکه براتعلی خان بزرگ خوانین بود چنان ارادت نشان دادند و هنگام صحبت و همین‌طور ارشادات شیخ، هر دو شخص بویژه ولسوال (فرماندار) سنگماشه که از اهل سنت بود، بدنشان می‌لرزید و سخت تحت تأثیر وی قرار گرفته بود...»<sup>۱</sup>

شیخ محمد حسن قسمتی از ساعات شبانه روزی را به خواندن اوراد و ادعیه بویژه مفاتیح الجنان سپری می‌کرد و هنگام دعا خواندن گریه می‌گرد و با خود جملات و اشعار عرفانی از جمله این بیت را زمزمه می‌کرد و اشک می‌ریخت.

دریغا که عمر و جوانی گذشت به لهو و لعب زندگانی گذشت

عالمان معروف منطقه نیز خدمت وی شتافته، هر از گاهی از نصایح و نفس گرم و مسیحایی او سود می‌جستند چنانکه مشهور است حجة الاسلام سید محمد موسی نجفی داوود به محضر او وارد شده از او راهنمایی می‌گرفت و هنگامی که شیخ محمد حسن کربلایی شروع به صحبت کرده روابط نامبرده را با دولت و عمال ستم و فساد یادآور می‌شد و احتیاط و مراقبت شدید او را طرح می‌نمود، سید نجفی با آن شهرت، نام و سیمای برازنده‌اش، غرق گریه شده گاهی با صدای بلند گریه و ناله سر می‌داد.

این عالم بزرگ و نامدار به برکت آن عشق الهی و پاکی و خشیت دینی و تلاش ارزشمندش عالمان بزرگ و پارسا چون شیخ قربانعلی وحیدی، ملا محمد

۱- سؤالات این مصاحبه را نگارنده تهیه نموده به استاد خرّمی تحویل دادم و از وی خواستم تا با آخوند دهمرده آنها را در میان گذاشته پاسخ‌های او را بنویسد که این کار سرانجام شد و متن مزبور را حجة الاسلام عبدالخالق برهانی از پاکستان به قم آورده و در دسترس این قلم قرار داد.



جمعه فاضل، شیخ علی گوهر، ملا محمد علی دهمرده، شیخ علام رضا مقدس، شهید شیخ علی شفا احمدی و دیگران را تربیت نموده به جامعه اسلامی تحویل داد که پس وی راهش را بخوبی ادامه دادند و خود در اوایل سده کنونی درگذشت.



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

## محمد ناصر کفاش هروی

(۱۳۲۶ ش -)

عواملی گوناگون در هویت‌بخشی به یک ملت، ایفای نقش می‌کند، از میان آنها مهم‌ترین کار ویژه را فرهنگ یک ملت به خود اختصاص می‌دهد و اگر گفته شود که ارزش هر قوم و ملت رهین فرهنگ اوست و با بررسی ابعاد فرهنگ و کنکاش در زوایای بیرونی و درونی و لایه‌های مختلف آنست که مقام یک قوم و ملت، شناخته شده و منزلت آن نسبت به اقوام و ملت‌های دیگر بدست می‌آید، سخنی به خطا نگفته‌ایم.

در این میان، ادبیات نقش برجسته و تعیین‌کننده‌ای در اجزای فرهنگ دارد با ارزیابی ادبیات است که فرهنگ شناخته می‌شود و در مجموعه ادبیات، شعر جایگاه شاخص و بی‌بدیل را به خود اختصاص داده است.

شعر با آنکه با احساسات، عواطف و تخیل سر و کار دارد اما اثر مانا و ژرف از خود بر جای می‌گذارد اثری که هیچ وسیله‌ای دیگر نمی‌تواند جای آن را گرفته و با آن رقابت کند. زبان شعر، زبان متعالی و برتر بوده از جنس دل، الهام و کشف است می‌تواند بالاترین توان را در ابراز پیچیده‌ترین معانی و بالاترین تأثیرگذاری و صمیمانه‌ترین احساس و ناب‌ترین تجربه، کشف و شهود داشته باشد.

یکی از ویژگی‌های شعر آنست که در صورت راه پیدا کردن در دل، نقش دائم آن می‌شود و چون این نقش‌ها زیاد شد، تبدیل به ضرب‌المثل می‌گردد و از این رهگذر گذشته کهن و حجم سنگین تجارب مدنی و روابط انسانی یک جامعه را بصورت کوتاه به نسل‌های بعد و سایر جوامع معرفی می‌نماید.

با آنکه قریحه شعری ذاتی است و همه انسانها در آن سهم داشته و از آن بی‌نصیب نمی‌باشد، سرزمین‌های مختلف در پرورش آن و به فضیلت درآوردن و کمال بخشیدن به آن یکسان عمل نکرده و کارنامه مشابه ندارد، برخی شهرها و

مناطق که از گذشته‌های دور مردم هنردوست، اهالی شعرشناس و شعرنواز داشته‌اند، شاهد ظهور شاعران فراوان بوده که در میان آنان برخی بعنوان تک‌سپیدار رشد نموده باعث افتخار همه ملت بلکه اهالی آن زبان و ادبیات و فرهنگ می‌گردد مانند فردوسی طوسی، جلال‌الدین بلخی، سنائی غزنوی، عبدالرحمان جامی، سعدی شیرازی، حافظ شیرازی و جز آنان.

هرات در میان شهرها و ولایات کشور افغانستان، مقام ارجمند و برجسته‌ای را به خود اختصاص داده است و این خطه هنرپرور شاهد هنرنمایی و جلوه‌گری شاعران برجسته و ممتازی بوده است که نه تنها در کشور بلکه در فرهنگ و تمدن فارسی و مشرق زمین قابل مباحثات است؛ بطوریکه نمی‌توان در هیچ بخشی بویژه ادبیات فارسی و اسلامی، طایفهٔ هروی را نادیده گرفت و بخشی از فرهنگ اسلامی و فارسی را بدون این جماعت، به خوانش گرفته و مورد شناسایی قرار داد.

محمد ناصر کفاش هروی در سال ۱۳۲۴ ش در شهر هرات چشم به جهان گشود و تحصیلات اولیه را در آن شهر و احتمالاً در محضر عالمان محل انجام داد، چند صباحی از عمرش سپری نشده بود که همراه پدرش راهی دیار غربت

گردیده به سرزمین عراق کوچید. **بنیاد اندیشه**  
او از دوران کودکی علاقه فراوان به شعر و شاعری داشت از سروده‌های عامیانه و محلی تا اشعار بزرگان شعر و ادب پارسی را حفظ می‌نمود، در عالم غربت این علاقه بدلیل دوری از وطن و فراق دوستان و شهر و دیارش افزایش یافت و این امر بر میزان مطالعه او و خوانش اشعار شاعران فارسی‌گوی افزود.<sup>۱</sup>

ناصر تنها در دیار غربت به درد دوری وطن نمی‌سوخت بلکه با مطالعه اوضاع کشورهای دیگر و مقایسه آنها با افغانستان، متوجه معضلات گوناگون کشورش شد و دردها و رنجهای مردمش را بیش از گذشته احساس می‌نمود و انواع بی‌عدالتی، ستم و نابسامانی را مایه اندوه همیشگی‌اش دانسته برای کاستن از آلام فراوان خویش، رو به شعر می‌آورد و با زبان شعر، روایتگری می‌نمود و

شعر را محرم درد، همدم تنهایی و وسیله کارآمد برای آن همه گرفتاریهایی می‌دید که مردمش در چنبره آنها اسیر بودند و گاهی دست به دعا شده ظهور صاحب‌الامر و مصلح کل را فریاد می‌کشید تا در سایه ظهور توأم با سرور او، فرجی حاصل شود:

### صبحگاه ظهور

به گوشه دل گرمی و صفایی نیست  
به جمله جمله شعرم دگر نوایی نیست  
برای دیدن رویت چه رنجها که ندیدم  
دلَم که غیر تو باش نسخه و دواپی نیست  
تمام شهر مرا خویش و خود غریب اینجا  
بیا بیا که مرا جز تو آشنایی نیست  
تو آن بهاری و قلبم چو خشکسال فراق  
بدون بارش لطف مرا نوایی نیست  
بیا بیا که دگر شور نوجوانی رفت  
سپید مویی ما را مگر بهایی نیست  
«کجا روم چه کنم درد دل که را گویم»  
که در محیط ملون خط وفایی نیست  
قسم به راز غیابت که دل شده مجروح  
به جز نگاه تو این زخم را شفایی نیست  
بین که بلبل باغت چقدر دل‌تنگ است  
قفس شکسته، ولی راه و رهنمایی نیست  
به صبحگاه ظهور تو می‌خورم سوگند  
که تشنه‌تر ز دلَم هیچ بی‌نوایی نیست  
به نام نامی تو نغمه خوان چو کفاشم  
ز عاشقان وصال چو او گدایی نیست<sup>۱</sup>

چنانکه دانسته شد، کفاش هروی، شاعری مستعد و دردمند و دارای سوز و گداز اجتماعی و سیاسی است و اشعار او بیشتر درون مایه مسائل و معضلات

اجتماعی و دینی دارد و می‌تواند بیان‌کننده اوضاع کشورش باشد، چنانکه در یکی از منابع آمده است:

«کفاش شاعر دردمند و در واقع وی نماینده رنج و درد مردم کشورش از نابرابری‌های طبقاتی جامعه است و به همین سبب پویا و مجسم‌کننده اوضاع نابسامان جامعه است»<sup>۱</sup>.

درباره زبان او نیز چنانکه از نمونه فوق بدست آمد، زبان روان، صمیمی و بدور از واژه‌های نامتجانس و ترکیبات ثقیل و پیچیده است چنانکه در منبع فوق می‌خوانیم:

«شعر کفاش، شعر شاعرانی چون میرزاده عشقی و فرخی یزدی را به یاد می‌آورد، زبان شاعر سهل، روان، صمیمی و به دور از الفاظ و ترکیب‌بافی‌های نامفهوم و واژه‌های نامأنوس است»<sup>۲</sup>.

مجموعه شعر این شاعر ارجمند قبل از انقلاب اسلامی افغانستان در سال ۱۳۵۶ ش با مقدمه اندیشمند فرزانه جناب نجیب مایل هروری تحت عنوان «اندیشه» به چاپ رسیده است.

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

۱- حسن ائوشه، پیشین.

۲- همان.

## شیخ خادم حسین آخوند کوه بیرونی

(۱۲۸۶ - ۱۳۵۷ ش)

یکی از روحانیان فاضل و مخلص که در مناطق فقر دیده، تبعیض کشیده و ستم چشیده افغانستان درخشید، شیخ خادم حسین آخوند کوه بیرونی است. او با همتی سترگ به تحصیل رو آورد و با تعهد اسلامی آن را به کمال رساند و پس از سال‌ها ظلمت زدایی و روشنایی پراکنی و امید نوازی، با اطمینان رخ در نقاب خاک کشید.

وی در حدود سال ۱۲۸۶ شمسی در روستای «گردم» از توابع بهسود هزارستان تولد یافت. پس از فراگیری کتاب‌های مقدماتی، برای تحصیل علوم اسلامی به یکاولنگ رفت؛ ادبیات عرب و برخی از کتاب‌های دیگر را نزد علمای نامی آن‌جا از جمله سید حسن رئیس، شیخ موسی یکاولنگ و سید مقدس آموخت و سطوح عالی را به پایان رساند. ظاهراً چند گاهی از دروس حضرت آیت الله سید میر احمد علی حجت نیز بهره برد.

آقای آخوند کوه بیرونی با آن که خود از اساتید مسلم و مدرس بر جسته سطوح عالی حوزه علمیه بهسود بود، برای رسیدن رتبه مدارج بالاتر علوم اسلامی راهی حوزه علمیه نجف اشرف شد و مدت چهار سال از دروس خارج فقه آیت الله سید محسن حکیم و خارج اصول آیت الله سید ابوالقاسم خوئی استفاده نمود. سپس به دستور آیت الله العظمی حکیم آهنگ بازگشت به وطن کرد و ارد «کوه بیرون» بهسود شد.

با ورود وی به بهسود، فصل جدیدی در تاریخ منطقه گشوده شد. مردم منطقه به ویژه کوه بیرون ستاره سحر را در آسمان تاریک و افق مه آلود سرزمین خویش دیده به انتظار رویت خورشید نشستند. او زمینی را به مساحت ۲۴۰۰ متر مربع، در روستای مزبور برای ساخت مدرسه علمیه و مسجد در نظر گرفت و در سال ۱۳۳۷ شمسی کار ساختمان آنها را به پایان رساند. مدرسه یاد شده که به نام «مدرسه علمیه باقریه» یاد می‌شود دارای شصت اتاق خواب برای طلاب علوم

دینی و حسینیه، مسجد و کتاب خانه است. مسجد آن که دو طبقه است، طبقه اول آن مردانه و طبقه دوم زنانه بوده و ظرفیت دو هزار نفر را دارد. مرحوم آخوند کوه بیرونی پس از ساختن مدرسه علمیه باقریه به جذب طلاب از مناطق دور و نزدیک پرداخت و شاگردان فاضل و با ارزشی را در آن حوزه دینی تعلیم داد و تربیت کرد. علاوه بر مدرسه فوق، مدارس در «دهن غلامی» و «پشت بند» از مناطق شمال افغانستان بنا نهاد و از این طریق دین خود را به اسلام و معارف اهل بیت علیهم السلام ادا کرد.

او که در سال ۱۳۵۷ شمسی به طور غیر منتظره از دست عوامل رژیم تازه به دوران رسیده کمونیستی نجات یافت در جریان انقلاب اسلامی و جهاد رهایی بخش مردم مسلمان، نقش معنوی و ارشادی داشت. سرانجام در اواخر سال ۱۳۵۷ شمسی سفر به عالم باقی نمود و در صحن مدرسه باقریه به خاک سپرده شد.



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

## استاد احمد علی کهزاد

(۱۲۸۷ - ۱۳۶۱ ش)

دانشمند پرآوازه، مورخ نامدار، باستان شناس شهیر، ادب پژوه توانا و مترجم چیره دست و نویسنده پرکار و پژوهشگر ژرف‌نگر و خستگی ناپذیر، استاد احمد علی کهزاد یکی از شناخته‌ترین و برجسته‌ترین اندیشوران معاصر افغانستان به شمار می‌رود. نام او با کوشش بی‌وقفه، استعداد فوق العاده، فعالیت‌های متنوع و ارزنده و خلق آثار و ابتکارات علمی و فرهنگی بی‌سابقه، گره خورده است.

زادگاه او کابل و به مفهوم دقیق کلمه چنداول بود اما او خود را کهزاد ملقب کرد زیرا چون کوه استوار، بلند قامت، دورنگر و دست نیافتنی و آسمانی بود. پدرش میرزا محمد علی خود از شیعیان آگاه و فرهنگی عصر خود بشمار می‌رفت اما احمد علی نامی بس فراتر از پدر و اقربان خویش و اعیان کشور، یافته در پهنه تاریخ فرهنگ، ادب و پژوهش کشور کم نظیر ظاهر گردید.

احمد علی کهزاد در سال ۱۲۸۷ش در محله چنداول کابل چشم به جهان گشود. دروس مقدماتی در آن محله و نزد یکی از روحانیان شیعی بنام سید عبدالحمید فرا گرفت. سپس وارد مکتب (مدرسه) اتحاد شد و پس از چندی از آنجا به مکتب حبیبیه که معروفترین مکتب کشور بود انتقال یافته سالهای چهارم و پنجم ابتدائیه (دبستان) را در آنجا به تحصیل پرداخت.

او پس از فراغت از مدرسه مزبور به لیسه امانیه را یافت و در این سالها استعداد درخشان، تیز هوشی و پشتکار فوق العاده خود را بروز داد بطوریکه مسئولیت تهیه روزنامه دیواری آن لیسه معروف را که بنام «مکتب» یاد می‌شد، بعهده گرفت و نشان داد که آینده درخشانی در انتظار اوست.

موصوف در سال ۱۳۰۸ش از دبیرستان یاد شده فارغ التحصیل گردیده به سوی نویسندگی و پژوهش با علاقه و فرصت بیشتری رو آورد و همزمان حاکمیت یافتن محمد نادر شاه (۱۳۰۸ - ۱۳۱۲ش) مقاله‌ای تحت عنوان «وطن



پرستی» به زبان فرانسه نوشت توجه مدیر فرانسوی آن مرکز علمی و آموزشی را جلب کرد و مقاله را به شاه مزبور ارائه نمود شاه که تازه از فرانسه به کشور عودت نموده به قدرت رسیده بود از خواندن آن مقاله خرسند شد و مثنی سکه طلا به کهزاد جایزه داد که باعث تشویق بیشتر و علاقه افزونتر او گردید.<sup>۱</sup>

شاه بدان اکتفا نکرد و خواست او را با توانایی شگفتی که از خود نشان داشت در اختیار داشته باشد از این لحاظ عنوان مترجم رسمی زبان فرانسوی را در دارالتحریر (دبیرخانه) شاهی بدو داد وی را رسماً وارد کار اجرایی نمود.

نامبرده تا زمان مرگ نادر شاه در آن مقام به فعالیت پرداخت و همزمان آن با گروه باستان شناسان فرانسوی که در مناطق مختلف افغانستان مشغول شناسایی آثار باستانی و کشف اشیای عتیقه و تاریخی بودند، به همکاری پرداخت و از این رهگذر بر اطلاعات خود درباره تاریخ و آثار باستانی کشور افزود، زیرا نه تنها همراه آنان به مناطق مختلف کشور سفر نمود و نقاط تاریخی و بسی بدیل آن سرزمین را از نزدیک مورد شناسایی قرار داد بلکه به نحوه کار و تلاش آنان و اشیاء و آثار بدست آمده و بازخوانی آنها آشنا گردید و تخصص و تجربیات آنان را در این کار به تدریج کسب نمود.

در این باره در یکی از منابع آمده است:

«در سال ۱۳۱۱ ش با دانشمندان فرانسوی و سوئیسی سراسر کشور را گردش نمود و با گوشه و کنار کشور آشنا شد و شکوه تمدن در خاک خفته را به عیان دید و اندوخته‌های فراوانی بدست آورد که بعداً مایه تحقیقات و نگارش عدیده او گشت. کهزاد در سال ۱۳۱۲ ش به صفت کاتب سفارت افغانی در ایتالیا تعیین و بعداً به کابل خواسته شد و زندانی گردید».<sup>۲</sup>

مدت زندانی وی همانند دلایل آن روشن نیست و در واقع باید اعتراف کرد که نه جایزه آن چنانی از سوی خاندان یحیی برای این نویسنده، قریب به ذهن و قابل پذیرش به نظر می‌رسد و نه با توجه به مشی درباری و آرام احمد علی کهزاد، زندانی شدن او مورد انتظار می‌نمود.

۱- حسن انوشه، پیشین، ص ۸۳۱.

۲- محمد احسان پژوهش، قزلباشان افغانستان، ص ۱۷۱.

نامبرده پس از تأسیس «انجمن تاریخ» در سال ۱۳۲۱ ش که هدف هاشم‌خان از آن تاریخ‌سازی و جداسازی مردم از گذشته پرافتخارشان بود، به ریاست آن منصوب شد تا سال ۱۳۴۰ ش به مدت ۱۹ سال ریاست آن را بعهدہ داشت. همزمان با تأسیس این انجمن، نشریات علمی در راستای اهداف انجمن مزبور نیز شکل گرفت از جمله آن مجله «آریانا» بود و کهزاد نخستین مدیر مسئول آن به شمار می‌رفت.

در اینکه کهزاد تا چه میزان توانست به مسئولیت خطیر خویش درباره پژوهش گذشته این سرزمین و مردم زحمتکش و درحال نزع آن عمل نماید در عین حال حدود ۱۹ سال ریاست انجمن مزبور را در دوران هاشم‌خان، شاه محمود و محمد داود، به عهده داشته باشد جای سؤال است اما در مقابل فعالیت‌ها و اقدامات خویش و فرصتهای پیش آمده، شهرت قابل توجه داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی بدست آورد. وی که به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی و ایتالیایی آشنا بود به خوبی توانست در محافل علمی مختلف کشورهای جهان شرکت و از سوی کشور افغانستان به سخنرانی و مقاله‌خوانی پردازد و به عنوان چهره علمی و ژرف‌اندیش و پرتحرک شناخته شد و در سایه پشتکار، انرژی و انگیزه قوی و قابل تمجیدی که داشت به جنگ ناگفته‌های تاریخ و آثار تاریخی رفت. از ننگرهار تا بلخ و از قندهار تا بامیان و از نادعلی (زرنگ) تا جوزجان و بدخشان به کاوش آثار باستانی یا بازخوانی آثار مکشوفه پرداخت و عظمت این سرزمین بزرگ و گذشته طلایی را به نظاره نشست و با قلم توانا به نگارش آن یافته‌ها و کشف شده‌ها دست زد بدون تردید با بیان سطر سطر آثار عتیقه بامیان و به رخ کشیدن عظمت تمدنی و فرهنگی این منطقه باستانی به زمامداران خودسر گوشزد نمود که پیمودن مسیر انحطاط تا کی؟ و آیا هیچ شباهتی بین این گذشته زرین و این شرایط ننگین سیاسی و اقتصادی کنونی وجود دارد؟!

او با شناسایی گذشته زرنگ که در نادعلی قابل ردیابی است شرایط فقر و فلاکت، جهل و خرافه حاکم بر هلمند و نیمروز را حاصل سیاست تبعیض، جهل، ناتوانی و عدم لیاقت زمامداران وقت دانسته و آن را بدون صدا به گوش تاریخ و جهان رساند. و شاید سر زندانی شدن امثال کهزاد با همه احتیاط‌روزی و حفظ ظواهر، چنین چیزی باشد. و در آن فضا شاید امکان دیگری برای او چون

پیشوای تاریخ نگاری فیض محمد کاتب نبود و یا او خود بهترین راه را در این جنس تلاش می‌دید.

کهزاد بدلیل تلاش گسترده و شایستگی و توان علمی و قلمی‌ای که داشت در انجمن‌ها و مجمع‌های علمی و آکادمیک متعدد جهان عضویت پیدا کرد و از آنها مدالها و نشانهای مختلف دریافت داشت که هر یک افتخاری برای سرزمین و مردم و وطنش بشمار می‌رود.

کهزاد، دانشمند پرکار، ناآرام، فعال و پرتحرک بود و در طول دوران عمرش لحظه‌ای از کتابت، تحقیق و تفکر در موضوعات علمی بویژه مسائل تاریخی و باستان‌شناسی غفلت نورزید و در نتیجه آثار متعددی را در باب تاریخ، فرهنگ و تمدن کشور پدید آورد که حکایت از استعداد و پشتکار فوق‌العاده او دارد.

او بیش از شصت کتاب و صدها مقاله و رساله علمی نوشت که هر یک به تنهایی برجستگی و مقام والای علمی او را نشان می‌دهد، به گفته علی حسین نایل از دانشمندان بنام افغانستان:

«کهزاد، از صناید تاریخ و فرهنگ کشور ما بود که برای هويت وطن خدمات فراموش نشدنی و ارزشمندی را به انجام رسانید. او را می‌توان بنیانگذار تاریخ افغانستان به شیوه نسبتاً جدیدتر آن دانست که با استفاده از زبان‌های اروپایی و مطالعه سنگ‌نبشته‌ها، سودگیری از کاوش‌ها و پژوهش‌های باستان‌شناسی خارجی کار خود را ادامه داده است»<sup>۱</sup>.

در مجموع او بیش از «۱۲۵۰۰» صفحه مطلب در قالب کتاب چون: لشکرگاه، رجال و رویدادهای تاریخی، چندین جلد کتاب به زبان انگلیسی، افغانستان در پرتو تاریخ، بالا حصار کابل، رهنمای بامیان و ترجمه مانند بامیان و مقالاتی مثل کشف متون قدیمه سانسکریت در بامیان و غیره به چاپ رساند، کاری که تا کنون به عنوان یک رکورد در میان اهل قلم و پژوهشگران کشور به حساب می‌آید.<sup>۲</sup>

۱- به نقل از همان، ص ۱۷۲.

۲- مجله خط سوم، شماره ۴۰۳، بهار و تابستان ۱۳۸۲، ص ۲۱۹.

طبیعی است که پرداختن به زندگانی و ابعاد شخصیت احمد علی کهزاد و بررسی علمی و نقد آثار گران‌سنگ وی مجالی بیش از این می‌طلبد و جا دارد دست‌اندرکاران کشور افغانستان در امور فرهنگی و علمی مانند وزارت تحصیلات عالی یا وزارت اطلاعات و کلتور و یا دانشگاه کابل جهت تجلیل مقام علمی و استفاده از نظرات صاحب‌نظران درباره آثار علمی و شیوه پژوهی او مقالات و سخنرانیهای پژوهشی، سیمینار علمی برگزار نمایند تا هر چه بیشتر او را به نسل کنونی شناسایی نماییم.

آثار کهزاد اکنون مورد استفاده گسترده محققان تاریخ و فرهنگ در افغانستان، ایران، تاجیکستان و سایر مشتاقان می‌باشد. به عنوان نمونه آقای دکتر حسن یغمائی که دانشمند ایرانی است در رساله علمی‌اش تحت عنوان «تاریخ دولت صفاریان» از نوشته‌ها اعم از تألیفات و ترجمه‌های احمد علی کهزاد بهره جسته و با کمک کارهای علمی او موقعیت زرنگ پایتخت سیستان را مشخص نموده و آن را به نادعلی کنونی که در اطراف شهر لشکرگاه در ولایت هلمند است، تطبیق می‌کند.<sup>۱</sup>

سرانجام این دانشمند در سال ۱۳۶۲ ش که دولت افغانستان در دام کمونیسم و تحت اشغال ارتش سرخ دست و پنجه نرم می‌کرد، بدرود حیات گفت و در کابل دفن گردید.



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

## استاد یوسف علی کهزاد

(۱۳۱۲ ش - )

هنر به ویژه نقاشی عمر به درازای حیات بشر داشته و قبل از آنکه خط ایجاد شده و وسیله ارتباط و تفهیم و تفهم گردد، وجود داشته است. نقاشی همواره مورد توجه بشر بوده است، قبل از ظهور خط مهم‌ترین وسیله ارتباط و اطلاع‌رسانی بشمار می‌رفت بعد از به میدان آمدن خط نیز، ارزش خود را از دست نداده و بعنوان یکی از شاخه‌های هنر در خدمت فرهنگ و تمدن بشر قرار داشته است و توانسته بسیاری از حرفهای ناگفته و منویات ننوشته و آرزوها و خیالات جامعه انسانی را به بهترین شیوه عرضه دارد و جای خود را در دل باسواد و بی‌سواد، شرقی و غربی و مسلمان و غیر مسلمان باز نماید.

در دنیای مدرن با همه پیشرفتهای شگرفی که در صنعت عکاسی، تصویری و صوتی بوجود آمده باز این نقاشی است که ما را با تاریخ و گذشته فرهنگی و تمدنی، انواع گزارش‌های تاریخی و حتی اسطوره‌ها آشنا نموده و بخشی از نیاز انسانها را به دانستن و رشد و توسعه تکمیل و تأمین می‌نماید.

یوسف علی کهزاد یکی از اساتید گرانقدر و نام‌آشنای معاصر افغانستان است که در سال ۱۳۱۲ ش در شهر کابل و در یک خانواده فرهنگی و هنردوست دیده به جهان گشود. پدرش میرزا محمد علی از جمله فرهنگیان کشور بود چنانکه برادرش احمد علی کهزاد، یکی از دانشمندان چیره‌دست و کم‌نظیر افغانستان بویژه در رشته تاریخ و باستان‌شناسی بشمار می‌رود.

او تحصیلات اولیه را در خانواده آغاز کرد سپس در سن تحصیلی وارد مکاتب پایتخت شده پس از پایان دوره ابتدائیه و متوسطه در لیسه (دبیرستان) نجات شروع به تحصیل کرد و همزمان تحصیل به دلیل علاقه به هنر از جمله نقاشی و بازیگری و شعر، بدین امور نیز اشتغال داشت. پس از فراغت تحصیلی، با روزنامه «انیس» همکاری خود را آغاز کرد و در بخشهای نقاشی و طراحی آن،

فعالیت خود را پی گرفت. همزمان آن با مرکز «شاری ننداری» وارد همکاری شده نویسنده‌گی و بازیگری را در آنجا پی گرفت.

نامبرده پس از آنکه دوره‌های نقاشی را در کابل به پایان برد به کشور ایتالیا رفت و در سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۴ ش نمایشگاههایی از نقاشی خود را در آن سرزمین و کشورهای آلمان، دانمارک و سوئد برپا نمود و در همین سالها بود که در یک مسابقه بین‌المللی نقاشی در ایتالیا پرده از استعداد درخشان و استادی بی‌همتای خود برداشت و برای کشور افتخار بزرگ آفرید. او در این مسابقه بین‌المللی مقام اول را تصاحب کرد و جاززه دیپلم و مدال طلائی آن را از آن خود کرد.

کهزاد در ایتالیا که مرکز هنر بویژه نقاشی شناخته می‌شود و در این رشته تاریخ کهن و شهرت جهانی دارد، به تحصیلات عالی خود در نقاشی ادامه داد و در سال ۱۳۴۵ ش موفق به پایان دوره لیسانس و گرفتن دانشنامه شده به کشور بازگشت.

نامبرده پس از ورود به وطن مقامات مختلف مدیریتی و هنری را به عهده گرفت، نخست «مدیر هنر ریاست تألیف و ترجمه وزارت معارف [شد سپس] در سال ۱۳۴۶ ش رئیس بخش صنایع مستظرفه و هنرهای زیبا و در سال ۱۳۵۷ ش عضو شعبه هنر انتشارات دولتی، از این سال تا ۱۳۶۳ ش نیز رئیس فرهنگ و هنر در وزارت اطلاعات و فرهنگ، مبصر هنری کمیته دولتی رادیو و تلویزیون و سینماگری و رئیس هنری کمیته دولتی فرهنگ بوده است.<sup>۱</sup>

او مدتی ریاست گالری ملی و جایزه‌های ادبی و ریاست هنری سازمان هنری غلام محمد میمنگی را نیز بعهده داشت و به کشورهای مختلف جهان مانند آلمان، فرانسه، دانمارک، شوروی سابق و هندوستان بصورت مکرر مسافرت کرد و سه بار در شوروی و دو بار در هندوستان، تابلوهایش را به نمایش گذاشت. در شهر کابل نیز نمایشگاههای متعدد برگزار کرده هنرجویان فراوانی را بصورت مستقیم و غیر مستقیم آموزش داد بسیاری از کتب و ساختمان‌های

بناهای تاریخی و ادارات مهم دولتی مزین به نقاشیهای این نقاش برجسته و چیره‌دست کشور می‌باشد.

موصوف به زبانهای مهم دنیا مثل آلمانی، انگلیسی و ایتالیایی تسلط کامل دارد و از منابع موجود به این زبانها در ارتقای هنری و کاری خویش بخوبی سود جسته است.

این تنها نیست کهزاد از نوجوانی به شعر علاقه داشته پس از مطالعه مجموعه‌ها و دواوین شعرا و ممارست، خود به سرودن اشعار رو آورد و اشعار نغزی به سبک هندی سروده است و برخی از اشعارش در نشریات کشور به چاپ رسیده و یا توسط خوانندگان مورد استفاده در برنامه موسیقی قرار گرفته و از رادیو و تلویزیون پخش شده است.

این هنرمند نامدار وطن در کنار فعالیت‌های خود از پژوهش و تحقیق غفلت نکرده و در مسائل مورد علاقه‌اش درباره هنر، به پژوهش می‌پرداخت از نقاشی‌های گوناگون از آثار فرهنگی، باستانی و تاریخی افغانستان نیز غفلت نورزید و مقالات متعددی را در نشریات گوناگون داخل و خارج افغانستان به چاپ رساند که مورد استفاده علاقمندان هنر قرار می‌گرفت. چنانکه نوشتن نمایشنامه‌های مختلف و شرکت در اجرای آنها و سهم گرفتن در تأثرهای متعدد در نقش گوناگون، بخش دیگر فعالیت‌های او را به خود اختصاص می‌داد، در برخی از این برنامه‌های هنری از جمله تأثر برادر دانشمندش استاد کهزاد نیز شرکت نموده باعث تشویق بیشتر او می‌گردید و اینها خود بخشی از جمله خاطرات زندگی او را تشکیل می‌دهد.

همانگونه که اشاره شد، او نوشته‌های زیادی در مورد هنر داشته است که بصورت پراکنده در نشریات چاپ گردیده است از مجموعه مقالات وی کتابی تحت عنوان «جلوه‌های زیبایی هنر» در سال ۱۳۶۴ ش توسط کمیته دولتی، طبع و نشر، منتشر شده است.<sup>۱</sup>

کهزاد در سال ۱۳۷۱ ش به هند کوچید و مدت هفت سال در دیار



هندوستان به صورت آواره بسر برد و در سال ۱۳۷۹ ش به آمریکا مهاجرت کرده برای همیشه در آن کشور اقامت گزید.

محل زندگی او کالیفرنیاست اما همیشه در یاد وطن بسر برده و مانند بسیاری از هموطنان و مهاجران، حضور ذهن و روحش را در افغانستان باید دانست و گواهی مهم برای این امر، اشعاریست که او در این هفت سال اخیر در آمریکا سروده است، این اشعار عمدتاً درون‌مایه وطنی، غربت و مسائل و مشکلات اجتماعی را با خود حمل می‌کند و شاعر ایام دوری از افغانستان را با سرودن اشعاری به یاد افغانستان و کابل سپری نموده خود را تسکین می‌بخشد.

همسر وی، زکیه کهزاد، خود از هنرمندان معروف و از کارکنان سابق رادیو افغانستان است که بعنوان نطاق برجسته و برنامه‌ساز تلویزیون کار می‌کرد و او خود مشوق همسرش در کارهای هنری و خلق آثار ارزشمند در نقاشی، نمایشنامه‌نویسی و بازی در تئاتر بوده است.

این هنرمند معروف افغانستان بسیاری از آثار ارزشمند تاریخی و باستانی کشور را که عمدتاً توسط برادر دانشمند و مورخش مورد شناسایی و احیا قرار گرفته‌اند، با کلک پر گهر و هنرور خود، نقاشی نموده است مانند مزار خواجه محمد پارسا، کمان بست، آتش در آب، بالا حصار کابل و جز آنها.

## محمد ابراهیم گاو سوار

(۱۲۹۴ - ۱۳۶۰ ش)

اطلاعات ما درباره او اندک است، همین معلومات پراکنده و گزارش‌های ناقص نیز از تهافت در امان نیست. از این رو قضاوت درباره شخصیت و نهضت او به پژوهش دقیق و همه جانبه نیاز دارد. در پرتو آگاهی‌های به دست آمده او را می‌توان از جوانمردان فدایی و سرداران ملی هزاره نامید. وی از سربه‌داران گمنام و عیاران بی‌نشان هزارستان است که با کلوله باری از ایمان، درد مذهبی و غرور ملی قامت بر افراشت و با غریو مردانه، تبعیض، استبداد و وحشت را به مبارزه طلبید. تعدادی از بندهای گران ملتش را پاره کرد و دل‌های سنان دیده و پیکان خورده مردم خویش را به صبح امید پیوند زد و تکه‌ای از خود باوری و غرور ملی را به شال گردن نسل غل و زنجیر، بنخیه کرد. از این رو نام او در تاریخ ملی هزاره (شیعه) آفتابی شد.

ابراهیم گاو سوار در سال ۱۲۹۴ شمسی در قریه «برگر» شهرستان ارزگان چشم به گیتی گشود. پدر او محمد موسی خان یکی از متنفذین شهرستان و از قوم «اخی» بوده است.

راجع به میزان سواد و تحصیلات وی از منابع موجود چیزی دستاب نشد، با آن که در آن زمان از مدارس و مکاتب دولتی در هزارستان خبری نبود، اما با توجه به این که وی از خانواده اشرافی و نسبتاً مرفه هزاره سه پای (شهرستان) بود می‌توانست از استاد خصوصی و روحانی محل استفاده کرد و علم بیاموزد. اما آنچه او را مشهور کرده است قیام تاریخی و معروف اوست که در سال ۱۳۲۴ شمسی اتفاق افتاد. ملت هزاره شیعه مذهب در افغانستان تاریخ غمباری دارد که کلمه کلمه آن با خون هزاران شهید علوی و اشک‌های مادران فاطمی و کودکان معصوم آنان، نگارش یافته است که مقارن با دوران جوانی ابراهیم گاو سوار، یکی از فرازهای مصیبت بار خود را می‌گذراند.

نادر خان که با کمک اقتصادی و اطلاعاتی انگلیس روی کار آمد<sup>۱</sup> سیاست برتری نژادی و برتری قومی را در پوشش ظواهر مذهبی - در واقع با سوء استفاده از دیانت - پیشه کرد و در این باب چنان سرسختی و پافشاری نشان داد و ملت‌های به اصطلاح غیر آریایی به ویژه ملت هزاره شیعه را تحقیر نمود و به میزان محرومیت، آزار و در انزوا نگه داشتن و به فقر کشاندن و به مهاجرت واداشتن آنان افزود که سر انجام جان خود را بر سر آن فدا کرد و قاتل او نیز کسی جز فردی از هزاره‌های ستم کشیده به نام عبدالخالق نبود.

پس از مرگ نادر و روی کار آمدن ظاهر شاه و به نخست وزیری رسیدن هاشم خان، تغییری حاصل نشد و سیاست‌های نژاد پرستانه و ضد هزاره ادامه یافت که از راه‌های گوناگون فرهنگی، اداری، اقتصادی و مذهبی هدایت می‌شد<sup>۲</sup> محروم نگه داشتن هزاره‌ها از نعمت سواد و مکتب (مدرسه) و دانشگاه و نپذیرفتن آنان در ارتش و مناصب ارتشی و دولتی، و وضع مالیات سنگین زارعی و مواشی و... بر آنان، از سیاست‌های اصلی دولت هاشم خان بود. وی با ادامه چنین برنامه‌ای بر فقر و تنگ دستی مردم شیعه افزود و آنان را به فروش دام و زمین‌هایشان به پشتونها ی کوچی (عشایر) برای ادای مالیات دولتی، وادار کرد.

در زمان نادر شاه و ظاهر شاه اقوام متعدد پشتون که در شرق و جنوب افغانستان ساکن بودند نه تنها در دادن هر گونه مالیات معاف بودند، بلکه سالیانه مبالغی حقوق از دولت دریافت می‌کردند؛ اما مردم هزاره علاوه بر دادن مالیات که مربوط به زمین و محصولات زراعی‌شان می‌شد مالیات دیگر به نام مالیات مواشی نیز می‌پرداختند. مالیات اخیر مخصوص مردم هزاره شیعه مذهب بود و سایر اقوام از پرداختن آن معاف بودند.

این مالیات به تدریج به فقر بیشتر مردم هزاره و ضعف جسمی و سوء تغذیه آنان به ویژه اطفالشان منجر شده نارضایتی و خشم آنان را به دنبال آورد و با نداشتن کمترین امکانات نظامی و غذایی و محصور بودن در قلب کشور، آماده

۱- فیض محمد کاتب، نژاد نامه افغان، ص ۳، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۹۲ به بعد.

۲- عبدالحسین مسعود انصاری، خاطرات سیاسی و اجتماعی، ص ۶۲۹.

پذیرش مرگ آنی با سلاح گرم شدند و آن را بر مرگ تدریجی که با سلاح سرد شلاق و شکنجه و سوء تغذیه از سوی رژیم حاکم صورت می گرفت، ترجیح دادند و فقط عیاری لازم بود که فریاد بکشند و جوانمردی نیاز بود تا پیشقدم شده و جان نثاری و سربه داری خود را اعلام کنند. این فدایی سربه دار، ابراهیم گاو سوار بود.<sup>۱</sup>

او در سال ۱۳۲۴ به حکومت اعلای دایزنگی که مرکز آن پنجاب و ولسوالی (فرمانداری) شهرستان تابع آن بود، رفت و از فشار مالیات مواشی و مشکلات و نارضایتی مردم شکایت کرد. سید عباس لوگری به جای رسیدگی به شکایات او، اقدام به زندانی کردن نامبرده کرده، هشدارهای او را نادیده گرفت. گاو سوار پس از چهل روز زندان سرانجام با ضمانت و شفاعت برخی از سران هزاره آزاد شد ولی دست از خواست خویش بر نداشت و پس از چندی به مسؤلان شهرستان مراجعه کرد و خواسته‌های خویش را بیان داشت، که این بار هم با جواب منفی مواجه شد.<sup>۲</sup>

وی پس از اتمام حجت و یأس از تجدید نظر دولت در سیاست‌های نژاد پرستانه و ضد بشری خود، به اتفاق دوستان و بستگان خویش با تهیه و سلاح‌های شکاری و ابتدایی و بیرون آوردن تفنگ‌هایی که از دیدگان دولت دور مانده بود به منطقه «القان» حمله کرد. پس از آغاز عملیات و پیوستن داوطلبان از سایر نقاط شهرستان، قلعه نظامی القان را محاصره کرد و نظامیان دولتی به داخل قلعه پناه برده از داخل برج‌های آن به سوی مردم تیراندازی می‌کردند.

محاصره قلعه مزبور اندکی طول کشید و در این مدت با پخش خبر قیام گاوسوار، روح تازه‌ای در کالبد مردم هزاره دمیده شد و داوطلبان جان بر کف از دور و نزدیک به شهرستان سرازیر شده به ابراهیم گاوسوار پیوستند. گاوسوار آنان را در دسته‌های متعدد تقسیم کرد و در اطراف قلعه و قله‌های مشرف بر شهرستان و گلوگاه‌ها به نگهبانی و حراست گماشت. برای تصرف قلعه نظامی

۱- عبدالحسن مقصودی، هزارجات سرزمین محرومان، ص ۲۸.

۲- پیام مستضعفین، شماره ۳، سنبله (شهریور) ۱۳۵۸ «نموداری از چهره قیام ابراهیم گاوسوار»

«چند نفر نقب زن که یکی از آنان از جاغوری بود شروع به نقب زنی کردند. وقتی کار نقب زنی به پایان رسید پپ‌های تیل [بشکه‌های نفت] را در حدود پنجاه کیلو باروت جاسازی کرده در زیر یکی از برج‌ها کار گذاشتند و منفجر کردند...»<sup>۱</sup> با تخریب یکی از برج‌های قلعه تعدادی از نظامیان دولتی کشته و بقیه با سلاح‌ها و آذوقه و مدارک خویش تسلیم مردم شدند. به این ترتیب منطقه شهرستان از سلطه دولت آزاد شد و نام ابراهیم گاسوار به عنوان قهرمان ملی هزاره بر سر زبان‌ها افتاد.

این قیام لرزه بر اندام سلطنت ظلم پیشه ظاهر شاهی افکند، به طوری که وی مجبور شد هاشم خان را از نخست وزیری کنار گذارد و شاه محمود عموی دیگرش را جانشین وی کند.<sup>۲</sup> ظاهر شاه و نخست وزیر جدید از روحانیان و سران هزاره دعوت کردند تا میان دولت و ابراهیم خان آشتی برقرار کنند و علامه مدرس افغانی یکی از روحانیانی بود که در برگزاری آشتی و صلح مزبور شرکت داشت. و بنا به گزارش حجة الاسلام حاج کاظم یزدانی گفته است:

«... روزی که وارد شهرستان شدیم خیمه‌های زیادی مشاهده کردیم. قریب ۱۵۰ نفر از خوانین و روحانیان هزاره از نقاط مختلف برای صلح آمده بودند. دیدار جنگجویان شهرستان با تفنگ و کمربندهای پر از مرمی [تیر] مرا به شوق و هیجان می‌آورد. ابراهیم خان را خیلی جوان‌تر از آن که تصور می‌کردم دیدم در حدود ۲۴ یا ۲۵ ساله با قامت رسا و هیکل مردانه و چهره جذاب، مصمم بودند که تا آخرین نفس مقاومت کند. او برای روحانیت احترام زیاد قائل بود و به سخنانشان گوش می‌داد... مدتی این گفتگو طول کشید. ابراهیم خان تسلیم شد. بهار بود که یک گروه قریب ۲۰۰ نفری مرکب از ابراهیم خان و تنی چند از بزرگان شهرستان، خوانین و روحانیان هزاره و والی (استاندار) اسماعیل خان با تنی چند از شخصیت‌های دولتی از شهرستان به سوی کابل حرکت کردیم... روزی که ما وارد کابل شدیم جمعیت زیاد در اطراف سرک‌ها (خیابان‌ها) و چهارراه‌ها به تماشا

۱- همان.

۲- طبیعی است که عوامل دیگر نیز در عزل محمد هاشم سفاک و یا کنار گذاشتن خط مشی سیاسی وی دخالت داشته است ولی آنچه معروف است قیام معروف گاسوار یکی از علل عمده در دوری دولت از خط مشی نژاد گرایانه و مستبدانه هاشم خانی و عزل او به شمار می‌رود.

آمده بودند تا «بچه گاو سوار» را ببینند مردی که در برابر شاه قد علم کرده بود. قریب یک ماه یا بیشتر در کابل ماندیم دیدارهایی با صدراعظم و شخص ظاهر خان داشتیم و خواسته‌های مردم و لیستی از ظلم و ستم مأمورین دولت تهیه شد که به شخص شاه تقدیم شد... بعد از نطق شاه هدایی به حاضران تقدیم شد یک نفر از روحانیان برای این که خود را خوش نام کند بلند شد که عمایه بچه گاوسوار را به گردنش اندازد که بچه گاوسوار شدیداً مانع این کار او شد.<sup>۱</sup>

قیام گاو سوار هر چند به پیروزی کامل و نتایج مطلوب نرسید اما آثار مهم و ارزنده‌ای بر جای گذاشت و اقتدار و ابهت نظام سلطنتی را شکست، به مردم هزاره و ملت‌های محروم کشور جرأت و امید بخشید، مالیات مواشی را متوقف کرد و نام هزاره را در نزد دولت و اقوام دیگر کشور احیا کرد. «بلخی جوان را که در آن وقت در هرات بود به شور و هیجان آورد و او به کابل و طرح براندازی دولت را ریخت».<sup>۲</sup>

ابراهیم گاوسوار در کابل به سر می‌برد تا این که پنج سال بعد با رهبری علامه شهید سید اسماعیل بلخی در طرح براندازی دولت شرکت کرد ولی با خیانت یکی از اعضا، نقشه آنان قبل از اجرا کشف و ختشی شد و عوامل آن چهارده سال زندان شدند. وی پس از تحمل دوران زندان به دره غوربند پروان تبعید شد و اموال و دارایی‌هایش مصادره گردید.<sup>۳</sup>

بیا بیا

تاسیس ۱۳۹۲

۱- هفته نامه وحدت، پیشین.

۲- همان.

۳- بصیر احمد دولت آبادی، سراج، (نشریه مرکز فرهنگ نویسندهگان افغانستان) شماره پنجم، سال دوم، پائیز ۱۳۷۴؛ برای توضیح بیشتر رک: علی نجفی، روایت افتخار، قم، مرکز فرهنگی نویسندهگان افغانستان، ۱۳۷۹ ش؛ بصیر احمد دولت آبادی، هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت، قم، ابتکار دانش، ۱۳۸۵ ش، ص



بنیاد اندیشه  
تاسیس ۱۳۹۲

## محمد اسحاق گرفتار

(۱۲۸۰ - ۱۳۳۰ ش)

هر چند گرفتاری تنها ویژگی‌ای می‌باشد که ملت افغانستان بیش از هر ملت منطقه و بسیاری از ملل دیگر از آن به انحای مختلف و صورتهای گوناگون برخوردار بوده است؛ گرفتاری سیاسی، گرفتاری اقتصادی، گرفتاری فرهنگی، اجتماعی، تبعیض و صدها مصائب محلی، منطقه‌ای، قومی، ملی و غیره از صفات عمده و دارایی همیشگی مردم ماست. اما آقای محمد اسحاق، گرفتاری به خصوصی هم داشته که او را از سایر مردم متمایز نموده است و آن اتهام بی‌پایه مبنی بر مساعدت با شهید عبدالخالق هزاره در قتل محمد نادر شاه می‌باشد که دلیلی بر آن جز هزاره بودن، جوان بودن و سواد نسبی، چیزی نه بوده و نه به اثبات رسید و در واقع اصلاً دادرسی و محاکمه‌ای صورت نگرفت. اما به دولت و حاکمیتی که به نظام قبیله‌ای استوار باشد و رویکرد تبعیضی و قومی به مسائل داشته باشد باید حق داد که وجود هزاره را خطرناک بداند.

راستی جوانی که هزاره باشد و دارای درک و سواد می‌بود، می‌توانست از نابسامانیها و نارسائیها و مفاسد موجود بگذرد؟ و از مظالم رنگارنگ و کژرویهای رژیم حاکم چشم بپوشد و بدینوسیله برای رژیم خطرناک نباشد؟ آری فقط تاریک و زاویای سیاه دولتهای خودکامه بدان پایه‌ای از وسعت و گستره بود که صرف بیداری و آگاهی را برای خود خطر شمرده آن را برای اتهام، دستگیری و حتی حذف فیزیکی آگاهان، کافی می‌دانست.

محمد اسحاق گرفتار در حدود ۱۲۸۰ ش در قریه «برغستان» بهسود پا به جهان گذاشت. پدر وی بنام محمد علی خود شاعر و اهل فرهنگ بود و نخستین استاد نامبرده از به حساب می‌آمد که سواد خواند و نوشت را بدو یاد داد. سپس او را راهی مکتب‌خانه محل نمود و نامبرده معلمان دینی و علمای محل درسهای در مورد ادبیات فارسی، عربی و برخی متون دینی را فرا گرفت. آنگاه به کابل



عزیمت نمود دنبال شغل، در ادارات متعدد را کوبید تا اینکه پس از سالها، اشتغال به شغل آزاد و مراکز خصوصی با کمک برخی آشنایان به وزارت دربار راه یافت و به امور کتاب تحت نظر وزیر وقت دربار، محمد یعقوب خان پرداخت.

او جوان فعال، با جرئت و زیرک بود پس از یکسال کار در وزارت مزبور از سوی عبدالرزاق خان که در سال ۱۳۰۵ ش به حیث حاکم کلان دایزنگی منصوب شد به عنوان مدیر مالیه در آن ایالت گماشته شد.

وی پس از دو سال خدمت در آن سمت، علاقه‌دار «پغمان» شد و از آن به بعد علاقه‌دار «ورس» گردید. تمام این مشاغل در زمان شاه امان الله خان و در اثر سیاستهای وحدت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه وی مسیر آمد. پس از سقوط دولت امانی و شورش حبیب الله کلکانی معروف به بچه سقو که مملکت با هرج و مرج و ناامنی مواجه شد آقای گرفتار پس از آنکه امان الله خان وطن را به قصد اروپا ترک گفت بلا تکلیف شد و به صف مبارزان «کوتل اونی» به رهبری امین جان برادر امان الله خان پیوست و از سوی نامبرده عنوان «برگیدیری» بدست آورد.

در سال ۱۳۰۸ ش که محمد نادر خان به قدرت رسید افراد مهم و با سوادى را که در سقوط حکومت شورشی «سقویی» نقش مستقیم و جدی داشتند به ظاهر جذب دولت گردانید محمد اسحاق گرفتار با یک رتبه مقام «کنسک مشری» به حیث مدیر لوازم ارتش در شمالی یعنی جبل سراج منصوب گردید.

پس از چندی از انتخاب جدید، در ساختمان لوازم و تجهیزات ارتش در جبل السراج آتش سوزی پیش آمد و آقای اسحاق گرفتار متهم و دستگیر شد اما پس از محاکمه براءت حاصل نموده آزاد گردید.

گرفتار در حادثه قتل محمد نادر شاه در سال ۱۳۱۲ ش به اتهام همدستی و همکاری با شهید عبدالخالق هزاره دستگیر و روانه زندان شد و مدت ۱۶ سال بدون جرم و محاکمه‌ای در محبس دهمزنگ بسر برد پس از آنکه در سال ۱۳۲۸ ش آزاد شد باز در شهر «گرشک» ولایت هلمند تبعید گردید.

او مرد باهوش، درس خوانده و دردمند بود که گاهی برای بیان آرمانها و یا دردهای خویش به شعر نیز رو می‌آورد مرحوم علی حسین نایل که همشهری نامبرده است و او را از نزدیک می‌شناخت و در عالم تبعید به دیدار وی رفته است، می‌نویسد:

«اسحاق هم در زندان و هم در تبعیدگاه که فرصت کافی در اختیار داشت شعر بسیاری گفت و آثار زیادی خلق کرد ولی در جمع و تدوین آنها توجهی به عمل نیاورد و مقدار از آن در خانواده‌اش باقی می‌باشد. در هنگامی که او در گرشک به تبعید به سر می‌برد نهر «بغرا» که از هیرمند آب می‌گیرد احداث گردید و او که خود زاده‌ی خاستگاه هیرمند بود و بدان علاقه داشت و اکنون فیض آن رود پر سر و صدا را در آن سامان مشاهده می‌کرد نمی‌توانست درباره‌ی آن خاموش بماند و لذا با الهام از آن حادثه سرود:

سرشک من که رود هیرمند است	گر شک از رفتنش پست و بلند است
مباد آبادی کس در دم سیل	که ویرانی او بی‌چون و چند است
برد حیوان و انسان را چو خاشاک	بهر گاهی چو گرگ و گوسفند است
هزاران سال این دریای سرکش	به رفتاری که از سرکش سمند است
ز بد مستی خرابی کرده رفته	نه افسارش به سر نی پای بند است
بکار افتاده آخر از بغرا	که تاریخی و از کوهبند است
به دقت دیده‌ام در کار شاول	که خود زنیل و خود بیل و کلند است
گیردها و تیلرها و دلپور	به کار عمده هر یک پای بند است
شک تکمیل از اینها از بغرا	روان آب اندرو در خنر خنر است

سرانجام این‌روشن اندیش فعال و دلسوز در سال ۱۳۳۰ ش در حال تبعید به صورت مشکوک جان سپرد. او در صورت وجود عدالت و حاکمیت قانون در کشور می‌توانست فرد مفید، ارزشمند در پهنه فرهنگی و سیاسی باشد و به دلیل اتهامات بی پایه و نبود عدالت و قانون در کشور از زندگی تنها زندان و تبعید را شناخت و به گناه دانایی، توانایی و زیرکی که داشت سوخت و داشته‌های ذاتی و اکتسابی‌اش هدر رفت.



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

## میرزا محمد ابراهیم گوهری هروی

(۱۲۵۶ - ۱۳۲۰ ق)

یکی از آفات جنگ و ناامنی، مهاجرت جمعی فرهیختگان و اهل دانش که سرمایه ای بی بدیل ملی و بنیادین زیر ساخت هرگونه پیشرفت و عظمت هر کشور را تشکیل می دهند، می باشد. سوگمندها باید گفت که افغانستان از این رهگذر آسیب های گوناگون و مکرر دیده که یکی از علل اساسی عقب ماندگی و پسمانی آن کشور را می توان همین امر که از آن امروزه به عنوان مهاجرت نخبگان یا فرار مغزها تعبیر می شود، باید دانست. جنگهای شاهزادگان سدوزایی سپس محمد زایی برای تصاحب قدرت و در انحصار در آوردن تاج و تخت باد آورده ی پدر، موجب گردید تا دانشمندان فراوان وطن را به قصد اقامت در ممالک بیگانه ی دور و نزدیک برای همیشه ترک کنند.

جنگهای دوران امیر شیر علی خان و از آن بدتر فجایع و لشکرکشی های امیر عبدالرحمان سیاهنام که سالیان طولانی به درازا کشید جمعی از دانشیان و ادیبان از جمله ملک الشعراء کشور مرحوم میرزا محمد ابراهیم گوهری هروی را وادار به مهاجرت به ایران نموده صحف ادبیات و شعر ما را برای همیشه از مهارت، ذوق و اندوخته های ادبی و علمی اش محروم گرداند.

گوهری هروی در حدود سال ۱۲۵۶ ش در شهر هرات تولد یافت. تحصیلات خود را از مکتبخانه های آن شهر آغاز نمود سپس راهی حوزه علمیه آن دیار فرهنگ پرور و تمدن گستر شده ادبیات فارسی و ادبیات عرب را به خوبی آموخت. پس از آن به فراگیری فقه، منطق، اصول و حدیث پرداخت و تا مقدار مورد نیاز و ایجاب امکانات و شرایط، علوم اسلامی و ادبی را تحصیل نموده و به زودی یکی از دانشوران فاضل و ادیب کشور گردید.

او طبع سیال و قریحه ستودنی در شعر و ادب به نمایش گذاشت نردبان ترقی را به سرعت پیمود تا این که به عنوان ملک الشعراء افغانستان لقب گرفته

احترام ملی را به خود جلب نمود و برای امرار معاش در یکی از ادارات نیز مشغول به کار گردید.

در سالهای ۱۳۰۸ ق که فجایع امیر عبدالرحمان بر ضد مردم هزاره و شیعیان به اوج خود رسید و نامبرده رسماً با تحریک و دسیسه و کمک همه جانبه انگلیس و بدعت آخوند نمایان و مولویان مشکوک درباری، جنگ فرقه ای را در کشور از بالا روی دست گرفت بسیاری از دانشمندان از جمله جناب گوهری هروی از کار استعفا کرد<sup>۱</sup> و جهت حفظ جان از هرات به ایران مهاجرت نموده، در مشهد پناهنده و ساکن شد.<sup>۲</sup>

او در سن چهارده سالگی به سرایش شعر پرداخته بود پس از ورود به مشهد و آغاز زندگی در آوارگی و غربت نیز نه تنها به فعالیت علمی و فرهنگی از جمله شعرگویی ادامه داد بلکه به دلیل مشکلات فردی و مصائب گوناگون اجتماعی شیعیان افغانستان و فضای تاریک و خفقان آور کشور، بر میزان آن افزود و به صورت یکی از پرکارترین و پر سرایش ترین شاعران در آمد. و از آنجا که دارای روحیه و تفکر مذهبی بود تقریباً تمامی اشعار وی در مدح، مرثیه و ماده تاریخ سروده شده است. در یکی از منابع در این باره آمده است:

«... در پنجاه سال مقدار چهل هزار بیت از قصیده، غزل و رباعی در مدح، مرثیه و ماده تاریخ گفته که قسمتی از آن که چند قصیده و مخمس و یکصد و سیزده غزل بیش از سه هزار بیت می شود و چون در مشهد سروده در پایان هر غزل نام حضرت امام رضا علیه السلام را آورده است از قبیل:

ز تنگدستی خود گوهری چه می نالی      که در خزینه دل این همه گوهر داری  
غزل چه می بری اندر حضور خسرو طوس      نثار مرقد او کن تا جان و سر داری

۱- گوهری هروی از شمار دانشمندانی بود که توسط تعصب آخو نمایان درباری مورد توطئه قرار گرفت و بدون هیچ گونه شواهد و مدارک مورد خشم عبدالرحمان خان واقع شده به کابل جلب گردید اما گوهری و عده ای به موقع، متوجه خطر شده به ایران مهاجرت نمودند. ولی تعدادی از علما از جمله شهید مقدس قندهاری، مولاعلی جان و محمد علی قندهاری و... به کابل جلب گردیده مظلومانه اعدام شدند. رک: همین کتاب، زندگی نامه مولی علی جان.

۲- محمد یوسف ریاضی هروی، عین الوقایع، ص ۲۱۵.

و آن را «ذریعة الرضویة» نامیده که در سال ۱۳۲۰ ق به مساعی و معونت «حاج محمد طاهر صراف مشهد» در چاپخانه سنگی مشهد چاپ شده است...»<sup>۱</sup> چنانکه اشاره شد بخش مهم و عمده اشعار وی، در افغانستان سروده شده بود این اشعار که هم در خدمت دین و آموزش و تبلیغ آن بوده، می توانست هر یک از دید استعمار و نوکر سر سپرده اش امیر عبدالرحمان سند قطعی و اثباتگر جرم وی که شیعه بودن و فرهنگ داشتن باشد، تلقی شود مگر نه این بود که شیعه کافر خوانده شده به فتوای آخوند نمایان مشکوک و استعمار پرور، مال و جان و ناموس شان مباح بود. بنابر این حکم امثال گوهری که با هزاره ها هم عقیده و هم کیش بود، قبلاً صادر و به کف دستشان داده شده بود و گوهری نیز در اثبات اتهامش که شیعه بودن باشد، تردیدی نبود. لذا او در مورد خدمت در دولت افغانستان پس از روی کار آمدن امیر عبدالرحمان به ویژه بعد از آغاز نسل کشی هزاره ها که شاید در تاریخ جهان کم نظیر باشد می گوید: «از خدا خواستم که مرا از این مشاغل دولتی نجات دهد...»<sup>۲</sup>

او به دلیل تعهد اسلامی و روحیه دینی نه تنها در مشهد به سرایش اشعار اسلامی و مذهبی تداوم بخشید بلکه در ادبیات دینی و به تحقیق پرداخت و اشعار دیگر شاعران مذهبی را بر اساس الفبا جمع آوری و تنظیم و تدوین نمود تا مداحان، روضه خوانان و مردم به راحتی بیشتر و در کمترین فرصت از آنها بهره جویند و جامعه بیش از گذشته از آنها استفاده نماید.

از آثار دیگر او می توان به مجموعه های «طغیان البكاء» و «دفتر حسینی» اشاره کرد که در مرثیه سید الشهداء علیه السلام می باشد. اشعار دیگر وی که شامل قصاید، مثنویات و مرثیاتی است جمعاً هفت صد و شصت هزار از دیگران و چهل هزار بیت از خودش می باشد که آن را تحت عنوان «ایمان العرفا» تنظیم و تدوین کرده است. کتابت چند جلد قرآن کریم کار دیگرش است که در مشهد آن را به پایان برده است.

۱- علی اکبر گلشن آزادی، صد سال شعر خراسان، ص ۵۰۳.

۲- همان.

از شاعران دوست و همدم وی می‌توان از برهان ریاضی، اختر و محرم نام برد که با هم جلسات شعرگویی و تبادل فکری داشتند. گوهری به شهادت دوستانش مرد خوش رفتار، سخی، گشاده‌خون، مقدس و معتقد بود. از این‌رو در میان دوستان و شاعران از محبوبیت ویژه برخوردار بود گاهی برای تفرج خاطر، رباب می‌نواخت که یکی از علل آن را می‌توان شدت حزن و اندوهی دانست که به خود دیده بود.

او در اثر تراژدی امیر عبدالرحمان شغل، خانه، دوستان و وطن خود را از دست داده بود در عالم غربت نیز به فراق فرزندانیش یکی پس از دیگری گرفتار شد چنانکه برای آنها مرثیه گفته است.

نامبرده کتاب دیگری تحت نام «انهار البكاء و احیاء الشعراء» دارد که در آن به گردآوری، تنظیم و تدوین اشعار صد شاعر که مرثیه سروده‌اند، پرداخته است. او طبع متوسط داشت اما بسیار پرکار، سختکوش و مذهبی بوده است. برای شناخت بیشتر وی ابیاتی از «ذریعة الرضویه» را در پی می‌آوریم:

ملک باقی جو که دنیا سر بسر دار فناست      آن‌که باقی هست و خواهد بود ذات کبریاست  
بر مراد هیچکس گردون دون کامی نرفت      خواجه پندارد که این بیگانه باوی آشناست

\*\*\*\*

بزرگی آزمودم در جهان خوف و خطر دارد      به درویشی زدم دیدم بسی خون جگر دارد  
بی عقل و خرد رفتم مرا انداخت در حیرت      گرفتم عاشقی تا از دو کونم بسی خبر دارد

## علی داد لعلی

(۱۳۲۰ش -)

علی داد لعلی از فرزندان پرتلاش، دل سوز و با درد مردم شیعه مذهب افغانستان است، که در دهه بیستم قرن جاری در منطقه لعل و سرجنگل غور چشم به جهان گشود. تحصیلات خود را در زادگاهش آغاز کرد سپس به شهر کابل منتقل شد و در رشته مهندسی از دانشگاه آن شهر فارغ التحصیل گردید. درباره تحصیل و شغل بعدی موصوف به چیزی دسترسی نداشتیم و فقط در مقدمه اثرش به نام «سیری در هزاره جات» که از سوی مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان منتشر شده مسافرت وی در سالهای اول انقلاب اسلامی به ایران و فعالیتهای چند ساله اش را در جهاد سازندگی یادآور شده است. نامبرده سپس به داخل کشور بازگشت و به ضرورت کار فرهنگی و تاریخی برای شیعیان به ویژه ساکنان هزارستان، بیشتر پی برد. او با دشواریهای فراوانی که برای تحقیق و پژوهش در آنجا وجود دارد و با نبود امکانات و منابع کافی، دست به قلم برد و تلاشهایی انجام می دهد. وی حاصل زحمتهای خویش را با خود برداشته برای چاپ عازم جمهوری اسلامی ایران می شود که در مسیر ایران مورد کمین سر سپردگان دولت مارکسیستی کابل و ارتش متجاوز روسیه واقع شده و پس از دستگیری روانه زندان می گردد.

وی هرچند پس از مدتی موفق به فرار شد، ولی اثرش به غارت رفت و غرض وی از سفر به ایران منتفی شد. اما از هدف خود دست برنداشت با کمک حافظه و یادداشت های موجود به تدوین دوباره کتابش اقدام کرد و این نسخه همراه یکی از دلسوزان فرهنگ آن مرز و بوم وارد ایران شد و طبع گردید.

این کتاب علی رغم مزیتها و نقاط مثبت فراوان خویش، ضعفها و نارسایی های غیر قابل اغماض و برخی غیر قابل باور دارد که به بعضی از آنها به طور مختصر اشاره می شود:

الف) عدم استفاده از منابع دست اول؛ با آن که کتاب صبغه جامعه شناسی



داشته و به مسائل و شئون گوناگون هزاره از این زاویه نگریسته است اما قسمت‌هایی از آن تاریخی بوده به سیر تاریخی و یا ریشه اصلی موضوعات پرداخته شده است. در این بخش استفاده از منابع کهن و متون هم‌زمان و یا نزدیک به زمان وقایع، رخدادها و یا اولین مأخذ موجود ضرورت پیدا کرده و بهره بردن انحصاری و یا عمدۀ ای از تحقیقات جدید و یا گفته‌های معاصران بدون روش علمی، خالی از نقص و ایراد نیست.

ب) عدم تحقیق میدانی کافی؛ با توجه به دید جامعه شناختی نویسنده به مسائل، سنت‌ها، فرهنگ، رسوم، مراکز علمی، ناموران مذهبی، فرهنگی و اجتماعی هزارستان، ضرورت مسافرت‌های متعدد و چه بسا طولانی مؤلف به مناطق و نقاط گوناگون هزارستان غیر قابل تردید است تا نه تنها آن بخشی از تحقیقات خود را که تنها منبعش تحقیق میدانی است با اطلاعات گسترده و متقن پشتیبانی کند، تا کمبود منابع کتابخانه‌ای خود را نیز تا حدودی از این طریق جبران نماید. اما «لعلی» با شواهد گوناگونی که از متن اثرش بر می‌آید به این مهم یا توجه نکرده یا به صورت ناقص و محدود پرداخته است.

یادآوری نکردن مراکز علمی و مدارس دینی جاغوری که در طول تاریخش نقش مهمی در رشد علم، فرهنگ و بینش دینی مردم منطقه و حتی بسیاری از نقاط هزارستان داشته از آن جمله است. جاغوری از سالیان بسی دور طلاب و فضلالی متعددی از شهرهای قندهار، غزنین، و مناطق ارزگان، مالستان، قره باغ و دایکندی را به خود جذب کرده و پس از تعلیم و تربیت لازم به زادگاهشان به عنوان عالمان و فضلالی نامی فرستاده است. این مدارس و مراکز علمی از جهت پیشینه، کمیت و کیفیت در هزارستان بی‌نظیر و منحصر به فرد می‌باشد.

معرفی برخی افراد عادی و یا حتی منفور و استعمارگر به عنوان ناموران اجتماعی و شخصیت‌های معتبر و مردمی شاهد دیگر این مدعاست. این امر در مورد نقاط متعدد هزارستان اتفاق افتاده و طبیعی است که نیاوردن شخصیت‌های مهم و اجتماعی برخی نقاط سرزمین یاد شده، روی دیگر این سکه است که بی‌خبری مؤلف را می‌رساند.

ج) افسانه‌سرایی به جای واقعیت؛ آقای لعلی بی‌آنکه آثار فراوان

مکتب‌خانه‌های مناطق هزارستان را در بیداری مردم، روشن نگه داشتن معنویت، اخلاق، مذهب و دانش بررسی کند و ارزشهای مهم تربیتی آنها را با یک دید جامعه‌شناختی و دقت علمی تبیین نماید؛ به یک افسانه که در «دایزنگی» دربارهٔ تنبیه شدن نوآموزان مکتب‌خانه از سوی معلم دینی محل بر سر زبانها بود یا در یکی از روستاهای «لعل» اتفاق افتاده تشبث جسته بدین وسیله خدمات و زحمات روحانیان محلی را با یادآور کردن خاکستر پشت گوش بچه‌ها ریختن تجلیل نموده و آن را به تمام مکتب‌خانه‌های مناطق هزارستان سرایت داده است! همین امر در مورد برخی رسوم، عنعنات و سنتهای محلی نیز صدق می‌کند. وی برخی بازیها، رسمها و... را یادآوری کرده که مخصوص منطقه خاصی از هزارستان است، ولی بدون ذکر اسم آن محل، آنها را متعلق همه هزارستان دانسته در حالی که بسیاری از نقاط هزاره‌نشین حتی اسم آنها را هم نشنیده‌اند.

د) عدم انسجام؛ نویسنده برای اثرش اسم «سیری در هزاره‌جات» را برگزیده و کتابش را با تفسیر هزاره و پیشینهٔ این قوم آغاز کرده است، اما در اثنای آن، هنگامی که از شخصیت‌های برجستهٔ هزاره‌جات نام می‌برد، تعدادشان را به دویست نفر و اندی می‌رساند، لذا بسیاری از شخصیت‌هایی که در تمام عمرشان حتی یک بار هزارستان را ندیده‌اند و کمترین تعلق خونی، منطقه‌ای و قومی به اقوام ساکن آنجا ندارند، جزو شخصیت‌های هزارجات می‌شمارد و این امر نشان از عدم انسجام تحقیق مزبور و خلط بین هزارستان و تشیع است که برای کسانی که کمترین سواد فارسی داشته باشد روشن است. تکرار نام برخی شخصیت‌ها که خواننده را به اشتباه می‌اندازد و اشتباهات متعدد در تخصص و عنوان‌های آنان، عدم تفسیر تعدادی از واژه‌های هزارگی یا دایزنگی، دادن برخی القاب افتخاری به اشخاص، رعایت نکردن ترتیب زمانی یا الفبایی یا ارزشی در فهرست شخصیت‌ها و ... از مشکلات دیگر کتاب است.



بنیاد اندیشه  
تاسیس ۱۳۹۲

## دکتر یعقوب علی لعلی

(۱۳۱۵ -)

غزنین از بلاد پر آوازه و با سابقه مشرق زمین است که دارای کارنامهٔ زیننده و جایگاه شایسته بوده روزگاری ورود در آن، هم سنگ تمدن داری، فخر ورزی و پیشرفتگی تلقی می‌شد. سرآمدان فرهنگ و مولدان اندیشه در میادین گوناگون ادب، عرفان، فلسفه، کلام، تاریخ و سیاست از سراسر جهان اسلام در مدارس تاریخی، مساجد باستانی، باغها، و مزارات پرآوازهٔ آن به مشاعره، مباحثه، تعلیم، تربیت و عبادت می‌پرداختند که آثار ماندگار و حیرت‌انگیزی چون شاهنامه فردوسی، تاریخ بیهقی، بیان‌الادیان بلخی، دیوان سنائی و ده‌ها دیوان و رساله‌های ادبی، تاریخی، عرفانی، کلامی، جغرافی، فلسفی و سیاسی را بوجود آوردند که از جمله آنها می‌توان به نشر فرهنگ، گسترش اندیشه و ارتقا تمدن و تعمیق آگاهی پرداختند اشاره کرد، که با قلم‌زنی، خردورزی و تفکر گسترده و تفکر‌پروری خویش گام‌های استوار و جاویدان در عرصهٔ تکامل معنوی و علمی بشر به پیش گذاشتند.

هر چند معروف است که غزنین پرشکوه و جلال و با هیبت و کمال و هزار نقش و افسانه‌ای بدست سلطان حسین جهانسوز غوری به انتقام قتل بی‌رحمانه برادرش از سوی دودمان غزنوی، به آتش کشیده شد اما این حادثه در صورت صحت سر آغاز یا نمونه بارز تعصب ورزی، تساهل نورزی و ناشکیبایی مذهبی بود که چون سیل بنیان‌کن و طوفان خانمان برانداز به تدریج زیر ساخت‌های فرهنگی، تمدنی و دانشی بلکه شیرازه هستی کل مملکت را نابود کرد و اوج این طاعون دینی و خورهٔ فرهنگی به حضور استعمار انگلیس در هند انگلیسی و سبز شدن امیرک‌ها و سلطانک‌های ریز و درشت استعمار ساخته و از ملت بریده خود نمایی می‌کند که برای ارضای استعمار و در جهت قدرت تحت‌الحمایگی و وابستهٔ خود استفاده ابزاری از دین، و دامن زدن به آتش اختلافات مذهبی و قومی را با برنامه و از بالا، روی دست گرفتند.

با این همه از آنجا که برابر یک ضرب المثل هزاره‌گی «مرد خانه بدون مرد نمی‌ماند» غزنین خاموش و زجر کشیده در سده کنونی فرزندان چندی را به دنیا آورده که در تاریخ معاصر کشور از شأن در خور تکریم و شایسته ارجگذاری بهره‌مند می‌باشند و در یک کلام وادیهای گوناگون تاریخ کشور را بدون نام‌آوران غزنین مانند بزرگان لعلی غزنوی، سرابی غزنوی، رضوی غزنوی، مدرس غزنوی، محمد اسحاق فیاض (غزنوی)، ابوذر غزنوی، مولایی غزنوی، عالمشاهی غزنوی و طرزی غزنوی نمی‌توان نگارش و پردازش نمود، فراز و فرود آن را کنکاش و نظاره نشست و برآیند ژرف واقعی و علمی از سیر رویدادهای معاصر دستیاب کرد.

دکتر یعقوب علی لعلی یکی از برجستگان علمی و سیاسی تاریخ معاصر افغانستان است که در پرتو کاردانی، تلاش، تدبیر و استعداد درخشان مدارج پر اهمیت علمی را با سرعت و دقت پیموده پس از دستیابی به بالاترین مدرک دانشی و فنی، توانست به عنوان اولین وزیر کابینه از مردم زحمت کشیده و محرومیت چشیده هزاره به مرکز تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی نظام حاکم، راه یابد روزنه‌ای هر چند کوچک از اعتماد به نفس، خودباوری و باورمندی را در برابر دیدگان ملت و قوم بلا دیده و عذاب کشیده خویش بگشاید و بدین تربیت شیشه آمال فاشیسم، استعمار زدگان و اهالی ستم و تبعیض را آرام و هنرمندانه نشانه رود.

او در حدود سال ۱۳۱۰ ش در شهر کابل به دنیا آمد تبار او در منطقه «جغتو» غزنین ریشه داشت که از مناطق مهم هزاره نشین و تشیع باور افغانستان می‌باشد.

وی تحصیلات اولیه خود را در شهر کابل آغاز کرد. پس از پایان آن وارد لیسه (دبیرستان) حبیبیه شد و تحصیلات خویش را در رشته ساینس (علوم) با موفقیت و نمرات عالی به اتمام رساند. سپس وارد دانشکده فنی گردید و در سایه سخت‌کوشی، استعداد درخشان و نظمی که از خود بروز داد به زودی یکی از برجسته‌ترین دانشجوی دانشکده مزبور شد. لعلی برای ادامه تحصیل در دوره فوق لیسانس و عالی‌تر بورسیه آمریکا دریافت نموده و راهی آن کشور شد و در دانشگاه ماسوچوسیتته در رشته یاد شده به فراگیری دانش پرداخت و موفق به

اخذ درجه عالی و فراغت تحصیل از مرکز مزبور گردید، آنگاه برای خدمت به کشور و ایفای رسالت علمی، آموزشی، پرورشی و سیاسی به وطن باز گشت.

دکتر یعقوب علی لعلی غزنوی که در خانه مذهبی و فرهیخته به دنیا آمده بود در تمام مراحل تحصیل حتی در کشور آمریکا و پس از آن که به مقامات عالیه آموزشی و سیاسی نایل آمد، فرهنگ، دین و دردهای مردم را فراموش نکرده بر انجام واجبات اسلامی از جمله نماز، روزه و سایر تکالیف اسلامی تقید و مواظبت تقلید کردنی، تحسین برانگیز و افتخار آمیز داشت.

نامبرده نه از وجود تبعیضات، فساد و فضای آلوده سیاسی و تب گروه‌گرایی و چپ‌روی، متأثر شد و نه ذره‌ای یأس و انفعال از شرایط موجود را به خود راه داد و نه پس از رسیدن به مقامات ارجمند عالی، آموزشی و سیاسی، خدا را فراموش، غرور و خود باختگی نسبت به ارزشهای اسلامی و ملی برایش دست داد و به گفته برخی از آشنایان حتی نماز شیش ترک نمی‌شد.<sup>۱</sup>

این دانشمند هزاره که حدود ۹ سال در آمریکا به سربرد با آنکه در طی این سالها عبادات روزانه و تکالیف اسلامی از قبیل روزه و نمازش را ترک نکرد و فطریه روزه‌اش را به دلیل بن‌ساختن و نیافتن مستحق شرعی، به افغانستان می‌فرستاد پس از بازگشت به وطن قضای بسیار از واجبات از جمله ۹ ماه روزه‌اش به خاطر اقامت در آمریکا به جا آورد و عمل به احتیاط نمود. وی همواره نهج البلاغه امام علی علیه السلام و ملاذ الاخیار علامه مجلسی را همراه داشت.<sup>۲</sup> غسل روز جمعه را که مورد تأکید اسلام است ترک نمی‌کرد.

لعلی پس از بازگشت به میهن مدیر منطقه سیستان یا وادی هلمند که دارای تأسیساتی از جمله سد کجکی، ساختمان‌ها و مزارع می‌باشد، گردید و در اوایل دهه ۱۳۴۰ش با رفتن سردار محمد داودخان و باز شدن نسبی فضای سیاسی کشور قانون اساسی جدید تصویب و نظام‌شاهی از دیکتاتوری به مشروطیت تمایل نشان داد، به کابل آمد. او در کابینه سوم دهه به اصطلاح دموکراسی و قانون اساسی راه یافت و به حیث اولین وزیر هزاره در دولت اعتمادی سمت

۱- مصاحبه اختصاصی نگارنده با دکتر میر حسن هدی، ۷۸/۱۱/۴.

۲- مصاحبه اختصاصی نگارنده با حجة الاسلام محقق افشار، ۷۹/۱۱/۱۳.

وزارت فوائد عامه را عهده دار شد.

بر تن کردن جامه وزارت نه تنها در اخلاق عبادی و برنامه‌های دینی وی کمترین تأثیر منفی نگذاشت بلکه در رفتار او نسبت به مردم بویژه محرومان تأثیر مثبت گذاشت. وزیر یاد شده همواره در رفع گرفتاریهای مردم و کاستن از آلام و مشکلات شان پیشقدم و کوشا بود. کسانی که او را در لباس مدیریت منطقه هلمند و یا در کرسی وزارت در کابل دیده اند بر ثبات شخصیت و معنویت مثال زدنی وی انگشت تاکید می نهند.

او پس از استعفای دولت اعتمادی در سال ۱۳۴۹ ش از وزارت فوائد عامه استعفا داد و در کابینه محمد ظاهر به عنوان وزیر معادن و صنایع معرفی و از مجلس شورای ملی (ولسی جرگه) رای اعتماد گرفت.<sup>۱</sup> با رفتن محمد ظاهر از صفحه سیاسی، نامبرده نیز خانه نشین گردیده به شغل خصوصی در مورد مهندسی راه و ساختمان رو آورد از این طریق امرار معاش می نمود.

نکته قابل تذکر و تأمل اینکه به دلیل روحیه مخصوص این روشنفکر مسلمان مبنی بر کمک به مستمندان و کم بضاعت‌ها. او زندگی ساده داشت وی تقید به شرع و صداقت با مردم و وطن شعار زندگی خود قرار داده بود با همه مناصبت بالای علمی، شغلی و سیاسی هیچ‌گاه دارای ثروت و مکننت نشد. چه در اوان خانه‌نشینی و چه در هنگام وزارت زندگی متوسط و با قناعت داشت.

۱- افغانستان در پنج قران اخیر، ج ۱، قسمت دوم، ص ۷۶۴ - ۷۶۸؛ سرزمین رجال هزاره جات، ص ۴۷۳. برای اطلاع بیشتر به سالنامه ۱۳۵۱ کابل مراجع شود.

## خداداد لورانی

(۱۳۱۵-۱۳۵۸ق)

ملا خداداد لورانی حدود سال ۱۳۱۵ق. در روستای «خشک» لوران که یکی از قریه‌های دایکندی هزارستان است چشم به جهان گشود. پس از فراگیری سواد خواندن و نوشتن، به کسب دانش اسلامی رو آورد. بعد از آشنایی با ادبیات فارسی و عربی به تحصیل منطق، فقه و اصول پرداخت و متون درسی رایج حوزه‌های علمیه را تا اتمام شرح لمعه آموخت. سپس به دلیل شرایط دشوار زندگی و نیاز جامعه به تلاشهای علمی، فرهنگی و اجتماعی وی به تدریس و تربیت نوجوانان و جوانان اشتغال ورزید.

وی که در زمانی یکی از سیاه‌ترین دوران استبداد و تعصبات و مفساد دستگاه آل یحیی می‌زیست با مشاهده زورگویی، تبعیض، مفساد و ستم‌های تاریخی دست به قیام مظلومانه و حماسه‌ساز زد. یکی از کارشناسان تاریخ هزاره در این باره می‌نویسد:

«گفته می‌شود حاکم وقت خدیر به نام «عبدالستار» از کسی رشوه گرفت و چند قطعه از زمینهای زراعی و مورد اختلاف آخوند خداداد را به نام آن کس قبالة [قول نامه] کرد. حاکم مذکور در ظلم و ستم، فتنه انگیزی و تشدید اختلافات داخلی و شرارت و رذالت همتا نداشت و به بهانه‌های گوناگون انسان‌های بی‌گناه را شلاق می‌زد و به بیگاری [کار بدون مزد و نوعی بردگی] می‌گرفت و اموالشان را تصاحب می‌کرد.

ملا خداداد، شکایت و دوندگی زیادی کرد، اما فریادش به جایی نرسید و سرانجام از آن همه زورگویی و بی‌عدالتی به ستوه آمد با تنی چند از یاران و بستگان خویش دست به اسلحه برد. ولسوالی [فرماندار] به دست و پا افتاده و چند مرتبه برای سرکوبی او با دست‌پاچگی اقدام به لشکرکشی کرد و حتی از کابل خواستار کمک شد، اما هر مرتبه با بر جای گذاشتن چند زخمی دست از پا درازتر، نادم و



خجالت زده به مقر خویش باز گشت».<sup>۱</sup>

حکومت زور و استبدادی هنگامی که از دستگیری و تسلیم «لورانی» و همراهان شجاعش عاجز شد، سیاست همیشگی تفرقه و نفاق به ارث مانده از عبدالرحمن را در پیش گرفته افرادی از کوچی‌ها را خریداری کرد و به تطمیع اموال، دارایی و... نام برده به جنگ وی فرستاد. این افراد پس از دریافت اسلحه از دولت در یک تلاش ناموفق که با روشنگری و نصیحت «ملا لورانی» همراه بود، پس از دادن کشته و زخمی شکست را پذیرا گردیده و در عمل نتوانستند کاری از پیش ببرند.

لورانی هرچند برای دفع ظلم و احقاق شخصی دست به قیام زد، ولی به دلیل فساد و ستم فراگیر دستگاه دولتی دیری نگذشت که حمایت وسیع مردم منطقه را جلب نموده به عنوان قهرمان آزادی خواه و طلسم شکن آن فضای پر وحشت و اختناق در آمد. وی در طول چند ماهی که با سلاح ابتدایی در کوه‌های اطراف با دولت و مزدوران آن می‌جنگید از کمک‌های معنوی و مادی مردم بهره‌مند بود. سرانجام دولت نیز با تزویر و خدعه از راه همین کمک‌ها و ارتباط مردم که متأسفانه سازماندهی نداشت وارد عمل شد و با گسیل «ستون پنجم» او را از پشت خنجر زده و همراه سایر یارانش به شهادت رساند. بدین ترتیب، نام و یاد آنان در خاطر مردم و حافظه تاریخ جاودانه نقش بست.

مردم زجر کشیده و محروم که منتظر رهبری برای فریاد صداهای قرن‌ها خفته و آمال به ناحق سرکوب شده خویش بودند، دیری نگذشت که او را تبدیل به قهرمان ملی نموده زنان در رشایش «مخته» سر دادند و مردان از کلمات، ویژگی‌ها و خاطره‌های وی داستان و ضرب‌المثل‌ها ساختند. بدین صورت دردهای سنگین اجتماعی، فرهنگی و سیاسی خویش را التیام داده حس عدالت‌خواهی و ظلم ستیزی خویش را ابراز می‌داشتند.

قیام «لورانی» هر چند در مقیاس ملی، کوچک و محلی بوده چندان به حساب نمی‌آید، اما در ادامه حرکت رو به رشد اصلاحی و برابری طلبی معاصر،

پیام روشن و ادامه حیات این جنبش ریشه‌دار و با پیشینه را به سران سلسله «محمد زایی» رساند. و جنبش اصلاحی را در نقاط دور افتاده کشور گسترش داد و به شمار جدیدی از مردم معرفی کرد. این قیام ضمن دمیدن حماسه و ایثار به مردم، زمینه بیداری‌ها و قیام‌های بعدی را هموار نمود و در یک کلام به طور عملی فهماند که اگر زندگی شرافتمندانه با حکمرانی خاندان یحیی امکان ندارد، مرگ شرافت مندانه و با عزت بهتر از آن بوده و همیشه قابل دستیابی است.



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

## استاد میر غلام رضا مایل هروی

(۱۳۰۱ - ۱۳۷۴ش)

یکی از محققان برجسته و معاصر کشور، سید غلامرضا مایل هروی است که در سال ۱۳۰۱ شمسی در شهر هرات به دنیا آمد. دوره ابتدایی را نزد پدر در مکتب‌خانه‌های هرات گذراند و تحصیلات عالی را در شهرهای هرات، فراه و کابل در زمینه ادبیات فارسی، تاریخ و مبانی نظری به اتمام رساند.

پس از فراغت از تحصیل، شغل معلمی را برگزیده در شهرهای هرات و فراه به تعلیم و تربیت پرداخت. انجمن ادبی هرات را بنیان‌گذاری نمود و در راه ارتقای زبان فارسی و گسترش آن، تلاشی در خور تحسین کرد.

وی در سال ۱۳۳۱ به کابل رفت و در وزارت اطلاعات و فرهنگ به تحقیق تاریخ و فرهنگ کشور به ویژه تاریخ عصر تیموریان پرداخت. سپس مدتی مدیریت مجله آریانا را بر عهده گرفت و از سال ۱۳۵۳ به عضویت آکادمی علوم افغانستان در آمد. علاوه بر اینها سالیانی چند مدیریت مجله‌های خراسان، کتاب و حجت نیز به دوش او بود.

استاد هروی در سال ۱۳۶۶ ناگزیر به ترک وطن شد و به آمریکا نزد فرزندانش مهاجرت کرد. وی در طول حیات پر بار خویش آثار با ارزش و ماندنی آفرید و کتابها و مقالات فراوانی در تاریخ و فرهنگ کشور نگاشت که برخی از آنها در ایران، شبه قاره هند و ترکیه به چاپ رسیده است. برخی از آثار او به این شرح است:

۱- فن کتاب آرایی؛

۲. ققنوس؛

۳. سیر العباد سنایی غزنوی؛

۴. مقصد الاقبال؛

۵. شرح حال و نقد آثار امام فخر رازی؛

۶. شرح حال حسینی غوری هروی؛
۷. کتاب شناس کتاب چاپی افغانستان؛
۸. سنگ نبشته‌های هرات؛
۹. رساله آب قلب هرات؛
۱۰. جلد سازی دروه تیموریان؛
۱۱. مرقع نویسی عصر تیموری؛
۱۲. زندگی آل برمک؛
۱۳. میرزایان برناباد؛
۱۴. دیوان دارا؛
۱۵. شرفنامه بیانی؛
۱۶. تصحیح دیوان حافظ در عصر تیموریان؛
۱۷. جغرافیای حافظ ابرو.

درباره شخصیت علمی و فرهنگی وی، یکی از نویسندگان معاصر می‌نویسد:  
«هروی از ادیبان و تاریخ شناسان برجسته افغانستان به شمار می‌آید؛ او از متخصصان شناخته شده و مشهور تاریخ عصر تیموریان و از کتاب شناسان کم نظیر هرات بود»<sup>۱</sup>.

وی در کنار فضایل علمی و تحقیق و شعر سرایی، فرزندان دانشمند و برجسته‌ای نیز تربیت کرد که مشهورترین آنان استاد نجیب مایل هروی است که دارای تألیفات گرانسنگ زیادی است و در شهر مقدس مشهد مشغول تحقیق و پژوهش در زمینه فرهنگ و تاریخ به ویژه تاریخ عرفان و سرگذشت عرفا است. چنانکه اشاره شد استاد مایل از شاعران معاصر کشور بود که برخی از اشعارش به مناسبت‌های ملی و اسلامی و بعضی از آنها در رثا و معرفی شخصیت‌های بزرگ و نامی کشور سروده شده است که این خود می‌تواند زوایایی از افکار و اندیشه‌های او را روشن سازد و آمال و آرزوهایش در شرایط آن روز کشور را آشکار سازد؛ نمونه‌ای از اشعار وی، سروده‌ای است که در رثای روشنفکر مبارز و شاعر صفر علی امنی سروده است:

۱- چنگیز بهلوان، مجله کلک، شماره ی ۷۰-۶۸؛ ص ۴۱۷-۴۱۶، (آبان، دی ماه ۱۳۷۴).

از وطن خواهی به دوران فرد بود  
با محیط تیرگی‌ها سرد بود  
زانکه شعرش زندگی آورد بود  
یک قلم از ناله آه و درد بود  
نغمه‌هایش سوز دوران گرد بود  
چون به راه مردمی‌ها مرد بود  
کاونه اندر بند سرخ و زرد بود<sup>۱</sup>

«امنی آن مرد نواسنج دلیر  
با صفا و روشنی‌ها گرم بود  
مرد و یاران را به داغ خویش سوخت  
از غم و درد وطن فریاد داشت  
شعرهایش شور دوران ساز بود  
دوره آزادگی‌ها زاد و مرد  
آفرین بر سرخ روی‌های او

سرانجام استاد یاد شده در سال ۱۳۷۴ به مشهد مقدس آمد و در چهارم  
جدی (دی ماه) همان سال در گذشت.



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲



بنیاد اندیشه  
تاسیس ۱۳۹۲

## استاد نجیب مایل هروی

( ۱۳۲۹ ش - )

مایل هروی برای ارباب دانش و اهل قلم افغانستان و ایران، نامی شناخته شده و چهره‌ای آشنا است. بیش از سه دهه تحقیقات و پژوهش‌های علمی و ارائه ده‌ها تألیف، تصحیح متون قدیم عرفانی و نگاشتن تعلیقه و مقدمه بر آنها و نگارش بیش از صد مقاله با ارزش در زمینه تاریخ و فرهنگ فارسی که در جراید علمی افغانستان، ایران، پاکستان و سایر کشورها به چاپ رسیده نام برده را از هر گونه معرفی و شناسایی بی‌نیاز کرده است.

وی، پرکاری، موشکافی، تخصص و تعهد را در خود جمع کرده و آثار گران‌سنگ علمی را خلق نموده و منابع کهن ادبی، عرفانی و فرهنگی را از گورهای فراموشی و مرگ در آورده، مسیح وار به آنها حیات دوباره بخشیده است. از این رو نقش فرهنگی و دانشی نامبرده نه تنها محدود به کشور نشده بلکه به منطقه هم توقف نکرده و جهان اسلام را در بخش عرفان و ادب زیر چتر می‌گیرد.

او فرزند دانشمند گرامی غلامرضا مایل هروی است که در سال ۱۳۲۹ شمسی در محله «خمام» هرات متولد شد. او آن کودکی را در هرات گذراند و آموزش و تحصیل را در مکتب خانه های آن شهر آغاز کرد. پس از آن که پدرش - که در یکی از مدارس هرات معلم بود - به دلایل شغلی هرات را ترک کرد و به کابل منتقل شد، نامبرده نیز به پایتخت افغانستان رفت و تحصیلات خویش را در مدارس آن شهر دنبال کرد.

پس از اتمام دبیرستان (لیسه) در سال ۱۳۴۹ شمسی، در امور فرهنگی انجمن تاریخ و ادب مشغول به کار شده به پژوهش و تحقیق و تدوین مقالات علمی پرداخت و نخستین مقاله خویش را در مجله «ادب» نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه کابل، به چاپ رساند.

وی در کنار تحصیل در مدارس و بعدها تحقیق در انجمن ادب و تاریخ،



نسخه شناسی و شیوه ی تصحیح متون کهن را از محضر پدرش فرا گرفت. مقالاتی را در زمینه تاریخ جراید و مطبوعات کشور و زبان فارسی به رشته تحریر در آورد و ارائه یکی از همین مقالات موجب شد تا دولت وقت در سال ۱۳۵۰ شمسی زمینه اعزام وی را به ایران برای تحصیل در دانشگاه فردوسی مشهد فراهم کند؛ لذا در سال مزبور وارد ایران شد و در دانشگاه فردوسی در رشته ادبیات به تحصیل اشتغال ورزید.

استاد مایل پس از به پایان رساندن دوره کارشناسی ارشد در سال ۱۳۵۷ به فهرست‌برداری در کتاب‌خانه آستان قدس رضوی پرداخت که تا سال ۱۳۶۰ش ادامه یافت و از آن پس به مدت پنج سال با مراکز تحقیقاتی تهران همکاری نمود. در سال ۱۳۶۵ که بنیاد پژوهش‌های اسلامی و برخی نهادهای فرهنگی آستان قدس رضوی تأسیس شد، مسؤولیت قسمت «کتاب شناسی و تصحیح متون» آن را بر عهده گرفت.<sup>۱</sup> و اکنون علاوه بر آن، با دایرة المعارف بزرگ اسلامی و برخی نهادهای آموزشی - فرهنگی خراسان نیز همکاری علمی و مشورتی دارد.

نخستین کتابی که استاد با شناسایی، تصحیح و تعلیق، به چاپ رساند کتاب «نزهة الأرواح» امیر حسین غوری هروی بود که در سال ۱۳۵۷ شمسی وارد بازار کتاب و کتاب‌خانه‌ها شد و از آن پس تاکنون آثار فراوان و گران‌سنگی را تألیف یا تصحیح کرده است که اینک به برخی از آنها اشاره می‌شود:

- ۱- تاریخ و زبان در افغانستان؛
۲. روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتاح (تألیف شهاب الدین ابوالقاسم السمعانی)؛
۳. مجموعه رسائل عرفانی فارسی (۲جلد)؛
۴. شرح فصوص الحکم (تألیف ابن عربی)؛
۵. چهل مجلس؛
۶. العروة لاهل الخلوة و الجلوة؛
۷. عمدة الكتاب وعدة ذوی الالباب (تألیف علاء الدوله سمعانی)؛

۸. معراج نامه (بوعلی سینا)؛
  ۹. ده رساله (ابن عربی)؛
  ۱۰. مجموعه آثار فارسی (تاج الدین اشکوری)؛
  ۱۱. مقامات جامی (تألیف عبدالواسع نظامی باخزری)؛
  ۱۲. مصنفات فارسی (تألیف علاءالدوله سمنانی)؛
  ۱۳. شبستان عرفان؛
  ۱۴. نقد و تصحیح متون؛
  ۱۵. اندر غزل خویش نمان خواهم گشتن (سماع نامه های فارسی)؛
  ۱۶. خاصیت اینگی (نقد حال، گزاره ی آرای عین القضات همدانی و...).
- کتاب «نقد و تصحیح متون» از آثار با ارزش و ماندگاری است که برای نخستین بار در حوزه فرهنگ و تاریخ فارسی نقد و تصحیح متون پراچ فارسی را قانون مند و به طور علمی، روشمند و تحقیقی بیان داشته و این دانش را که قبلاً تصور می شد فقط برای برخی دانشمندان به نام و آن هم پس از انجام تحقیق فراوان و رسیدن به سن کهولت میسور می شود و قابل انتقال به دیگران نیست؛ به گونه ای قابل دسترس و مورد اعتماد به جهان علم به ویژه فرهنگ غنی فارسی ارائه کرده است. بر این اساس، تحقیق یاد شده، در سال ۱۳۷۳ به عنوان «کتاب سال، جمهوری اسلامی ایران» شناخته شد و مورد تقدیر قرار گرفت. درباره ارزش کتاب یاد شده، یکی از محققان نوشته است:
- «... سرانجام از میان اهل سنت فن، کسی به آن اندیشیده است که می باید تصحیح متن را آیین نامه ای نهاد و در آشوب تصحیحات بازاری، معیاری به دست مصححان دانشی خوی داد... مؤلف در این کتاب تجربه های خویش را نظام بخشیده است و چنان اصولی آزموده و فراگیر در معرض داوری قرار داده است.»<sup>۱</sup>
- نشریه وزین «کیهان فرهنگی» در آغاز مصاحبه اختصاصی خود با استاد، نگاشته است:
- «استاد گرانمایه نجیب مایل هروی یکی از محققان شایسته در نقد و تصحیح متون

کلاسیک است. ایشان با تألیف، تصحیح و بررسی بیش از سی کتاب با ارزش و نگارش صدها مقاله به این مهم پرداخته‌اند.<sup>۱</sup>

درباره اثر دیگر وی به نام «اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن؛ سماع نامه‌های فارسی»، در مجله «آیین پژوهش» آمده است:

«محقق سخت‌کوش نجیب مایل هروی با ابتکاری ارزنده، عمده‌ترین سماع‌نامه‌های زبان فارسی را در این کتاب گرد آورده‌اند. برخی از این سماع‌نامه‌ها مثل بخشی از کیمیای سعادت و ترجمه رساله قشیریه و... بر اساس متن چاپی این آثار فراهم آمده و برخی مانند سماع‌نامه مأخوذ از مرآت العارفین و سماع‌نامه مأخوذ از رساله القدس و... توسط خود ایشان تصحیح شده و برای نخستین بار منتشر می‌شود.

مایل هروی در فصلی تحت عنوان «حکایت سماع» به تحقیق در باب سماع و انواع آن و تحلیل دیدگاه‌های مختلفی که درباره آن وجود دارد، پرداخته و شعر و سرود و موسیقی و رقص و دیگر جنبه‌های سماع را نیز مورد تحقیق قرار داده و به سیر تاریخ آنها اشاره کرده است. در بخش بعدی به معرفی توصیفی و انتقادی سماع‌نامه‌ها پرداخته است...»<sup>۲</sup>

درباره مصنفات فارسی علاء الدوله سمنانی که استاد مایل در سال ۱۳۴۹ تصحیح و چاپ کرده است در همان مجله پژوهشی، نویسنده دیگری نوشته است:

«تلاش مصحح در انتشار این مجموعه و دیگر متونی که تاکنون عرضه کرده ستودنی است...»<sup>۳</sup>

در کتاب «تاریخ و زبان در افغانستان» که مفیدترین اثر وی در باب تاریخ معاصر افغانستان است، به شیوه‌ای تحقیقی و دلسوزانه حوادث و وقایع تلخ تاریخ کشور را که با برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری انگلیس و به دست امیر عبدالرحمان خان پدید آمد یادآور شده و تفرقه اندازی در میان پیروان دو مذهب

۱- کیهان فرهنگی، پیشین، ص ۱.

۲- آیین پژوهش، شماره ۳۳، خرداد - تیر ۱۳۷۴، ص ۷۹ - ۷۸.

۳- همان ۱۱، ص ۷۹.

تسنن و تشیع را حربۀ دیرین و سیاست کارای آن دولت استعماری دانسته است و نوشته است:

«نقشۀ مزورانه‌ای که انگلیس‌ها به وسیلۀ امیر عبدالرحمان خان در افغانستان پیاده کردند تفرقه اندازی و ایجاد دو دستگی مذهبی بود».<sup>۱</sup>



بنیاد اندیشه  
تأسیس ۱۳۹۲



بنیاد اندیشه  
تاسیس ۱۳۹۲

## شهید حجة الاسلام و المسلمین محمد اسماعیل مبلغ

(۱۳۱۹ - ۱۳۵۷ش)

شهید مبلغ، مردی از سلالهٔ مقاوم هزاره بود چونان مدرس، واعظ و بصیر و... همهٔ دارایی که از پدرش برای او به ارث مانده بود تلاش طاقت فرسا و بی‌وقفهٔ روزانه و مختصر خواب پر تشویق شبانه بود. با آن که سن و سال چندانی نداشت همه اسباب بزرگی را آماده کرد؛ زره تقوا، ورع دانش، شمشیر زبان، ذوالفقار قلم، سپر تفکر، عینک آینده‌نگری، ساعت زمان‌شناسی و پرچم آزاداندیشی و بسیار چیزهای دیگر. این همه را از بازار معرفت اسلامی و موزهٔ تاریخ ملی تدارک دید و مجهز و آماده، جهادی بیداری آفرین و رهایی‌بخش را آغاز کرد.

شهید حجة الاسلام و المسلمین محمد اسماعیل مبلغ چهرهٔ برجسته علمی - مذهبی و از احیاگران اندیشه و فرهنگ دینی - ملی وطن بود که با خلق آثار گران سنگ، ایراد سخنرانی‌های پر بار، سرانجام با نثار خون سرخ خویش خط الحاد، النقاط و تبعیض و ظلم را رسوا کرد و حقانیت مکتب اسلام و خط رهایی محرومان، ستم‌دیدگان و عدالت اجتماعی را مسجل کرد.

شهید مبلغ در سال ۱۳۱۹ شمسی در منطقهٔ قول خویش بهسود هزارستان پا به عرصهٔ وجود گذاشت. چند سالی در مکتب (مدرسه دولتی) تحصیل کرد؛ سپس به دلیل حاکمیت تبعیض و فساد بر سیستم آموزش و پرورش وطن، ادامهٔ تحصیل در مکتب را به صلاح نداست و به مدرسهٔ علمیهٔ (دینی) منتقل شد. ادبیات عرب را نزد روحانی مجاهد حجة الاسلام سید انورشاه آموخت. آن گاه به شهر کابل رفت و پس از تکمیل ادبیات، سطح متوسط و عالی را نزد اساتید برجسته و معروف حوزهٔ علمیهٔ کابل همچون حجة الاسلام سید علی احمد عالم، آیت الله سید سرور واعظ و آیت الله شیخ محمد امین افشار فرا گرفت.

شهید یاد شده که از استعداد قوی و تیز هوشی قابل تحسین برخوردار بود توانست طی سالیانی نه چندان زیاد، کتاب‌های درسی متعارف حوزه‌های علمیه تشیع را به پایان رسانده و خود تدریس آنان را آغاز کند و در رشته‌های فلسفه اسلامی، جامعه‌شناسی، تاریخ، تفسیر و نهج البلاغه مطالعات گسترده و متوالی را آغاز نمود. در کنار این معارف، به یادگیری زبان‌های انگلیسی و فرانسوی نیز علاقه نشان داد و خیلی زود بر این دو زبان مهم تسلط یافت.

او به تدریس کتاب‌هایی از قبیل حاشیه، معالم الاصول، شرح لمعه و معانی و بیان در حوزه علمیه اکتفا نکرده، پس از تحقیق گسترده در فلسفه و اقتصاد اسلامی تدریس متون فلسفتنا و اقتصادنا تألیف علامه شهید محمد باقر صدر را برای طلاب فاضل و دانشجویان آغاز کرد و بر اثر شایستگی و برجستگی که در درک و تدریس علوم اسلامی نشان داد علی‌رغم جو تبعیض و تعصب حاکم بر دانشگاه‌های کشور، به دانشکده ادبیات دانشگاه کابل راه یافت و در رشته فلسفه و ادبیات به آموزش دانشجویان پرداخت و با سعی بی‌وقفه و فعالیت خستگی‌ناپذیر به پاسداری دین و مصون نگه داشتن نسل جوان و تحصیل کرده کشور از افتادن در دام‌های رنگارنگ گروه‌های الحادی پرداخت.

در دههٔ چهل که کشور دارای قانون اساسی نسبتاً پیشرفته شد و فضای سیاسی از اختناق و خفقان به آزادی محدود و نیمه دموکراسی تغییر یافت، شهید مبلغ که مترصد هر فرصت و زمینه برای ایفای رسالت اسلامی و روحانی خویش بود در انتخابات دورهٔ دوازدهم مجلس شورای ملی (۴۸ - ۱۳۴۴) شرکت کرد و از سوی مردم به عنوان نماینده وارد مجلس شد. در این سمت سیاسی نیز از لویح و طرح‌هایی که به نفع مردم محروم و پیشرفت کشور و تعمیق آزادی بود دفاع کرد. طولی نکشید که بر اثر بیماری راهی کشور هندوستان شد و به درمان خویش پرداخت. وی در طول مدت درمان، به دانشگاه معروف «علی‌گره» رفته ضمن بازدید از ساختمان و گفتگو با اساتید و دانشجویان آن، به سخنرانی پرداخت که مورد استقبال پرشور حاضران واقع شد. مصاحبه‌های ارزنده با نشریات آن کشور از کارهای دیگر وی در این سفر درمانی بود که مجموعاً او را به عنوان شخصیت بلند پایه علمی معرفی کرد.

یکی از دوستان و همکاران دوره و کالت شهید مبلغ، شاعر بزرگ کشور خلیل الله خلیلی بود که علاوه بر مسائل سیاسی، در عرصه‌های علمی، ادبی و غیره نیز جلسات و همکاری‌هایی با هم داشته‌اند. استاد خلیلی درباره شخصیت شهید مبلغ نوشته است:

«... مبلغ از مفاخر علم و حکمت در کشور ما بود. شاید در کارمندان دولت نخستین کسی که به پایه‌ی والای علمی وی معرفت حاصل کرده باشد من باشم. وی مزایایی داشت که خاص خود او بود. با انداخته‌های سرشار علمی در اوج جوانی از کوچکان خود را فروتر می‌شمرد و با قدرت مندان برابر می‌دانست، بلکه از آنها فراتر. در مباحثات علمی و مشاجرات سیاسی هرگز عصبانی نمی‌شد. در نگاهش، در گفتارش، در نگاشته‌هایش مهر و محبت همراه بود. روزهایی که هر دو در خانه مردم (اولوسی جرگه) [مجلس شورای ملی] با هم بودیم و جوانان فریب خورده، در خیابان‌ها مظاهره [تظاهرات] و در پارلمان مناظره داشتند و به قول شیخ شیراز، حکومت‌ها سنگهای زنجیر گسسته و سنگهای یخ بسته را نظاره می‌کرد و حزب جبهه ملی بر خلاف آنها جنبشی به خود داده بود، در آن آزمونگاه خطیر، ای کاش کسی می‌بود که فعالیت‌های قلمی و علمی این دانشمند خداشناس، وطن خواه، شجاع و مبارز را در دفتری جداگانه تدوین می‌کرد.

مولانا خال محمد خسته عالم و پیشاهنگ مسلمانان انقلابی مزار شریف که اداره جریده «وحدت» منتشره جبهه ملی به عهده وی بود در انجمن‌های حزبی جبهه، شکایت کنان می‌گفت: «من از دست این ابن سینای شهرمان به جان آمده‌ام؛ هنوز یک مقاله‌اش را نخوانده‌ام که مقاله دیگرش می‌رسد و تعجب این است یک مطلب مکرر نمی‌شود و مانند دریایی است موج و خروشان هم بر خلاف بی‌خدایان و هم مخالف غفلت کاران.

وسیله آشنایی من با دانشمند گرامی، مبلغ مرحوم سید ابراهیم عالم شاهی بود که از آغاز بازگشتش به وطن سال ۱۳۱۳ ش تا روزهای آخر در صدارت یار و همکار بودیم و در حزب جبهه ملی در مبارزه با بی‌خدایان و غفلت کاران انباز. و نکته‌ای که هرگز نمی‌توان از یاد برد صحت علامه فاضل آیت الله کرام علامه بلخی بود که بعد از نجاتش از زندان در منزل آقای مبلغ در جمال مینه، دست داد.

آسمان رشک برد بهر زمینی که در آن یک دوکس یک دو نفس بهر خدا بنشیند دوستان گرامی من آقای مبلغ و آقای عالمشاهی هر دو دست عمال کمونیست در کابل به شرف شهادت رسیدند در حالی که در سنگر توحید در راه دفاع از عقیده،



دفاع از حق و آزادی بدون تفرقه و تبعیض با دیگر برادران هم وطن خود دست به دست داده بودند.

در مسلخ عشق جز نیکو را نکشد روبره ضفتان زشت رو را نکشد...<sup>۱</sup>

همان‌گونه که در نوشته فوق آمد شهید حجة الاسلام و المسلمین مبلغ از دانشمندان به نام و نویسندگان بلند آوازه کشور بود. کتاب های ارزنده و مقالات علمی او در مجلات گوناگون، «دایرة المعارف آریانا» و کنگره‌ها و سمینارهای علمی نشانه بارزی از این امر است. وی در ایراد سخنرانی و تدریس نیز از مهارت چشمگیر و تحسین برانگیزی برخوردار بود. سخنرانی‌های وی در مجلس شورای ملی و کنگره‌های بزرگداشت ابوریحان بیرونی، سنایی غزنوی، عبدالرحمان جامی و... اعجاب بسیاری از دانشمندان داخلی و خارجی را برانگیخته و به او به عنوان چهره برجسته و اندیشمند علمی می‌نگریستند.

به طور عمده آثار مکتوب به جا مانده از وی در سه بخش فلسفه و عرفان، دین و فرهنگ، تاریخ و ادب خلاصه می‌شود. در بخش اول، از کتاب‌ها و مقالات زیر می‌توان نام برد:

- ۱- جامی و ابن عربی (که در سال ۱۳۴۳ در کابل چاپ شده است)؛
۲. فلسفه از نظر جامی؛
۳. تعلیقه بر نگاهی به سلامان و ابدال جامی؛
۴. سیمای فلسفی ابوریحان بیرونی؛
۵. شرحی بر فصوص الحکم؛
۶. طبقه بندی علوم فلسفی؛
۷. الیتمو لوجی در فلسفه ابن سینا؛
۸. آفرینش نو از نگاه جامی؛
۹. از متافزیک ارسطو تا ما بعد الطبیعه شیخ الرئیس.
- بخش دوم می‌توان از این آثار نام برد:
۱۰. دین تریاک نیست (با مقدمه استاد جلال الدین فارسی در سال ۱۳۶۳ در

تهران طبع شده است)؛<sup>۱</sup>

۱۱. نقد و تحلیل سید گرایسی (در سال ۱۳۷۰ در شهر کویته به چاپ رسیده است)؛

۱۲. دین و معارف اسلامی (درس های از نهج البلاغه، در هفت قسمت در مجله حبل الله شماره های (۱۶ - ۲۳) به چاپ رسیده است؛

۱۳. اسلام آیین انقلابی (این کتاب تا کنون چاپ نشده است)؛ و...

بخش سوم موضوع تاریخ و ادب بیشترین آثار و نوشتار شهید مبلغ را به خود اختصاص داده است که برخی از آنها را نام می بریم:

۱۴. نظری به تاریخ آل کرت (در بیست قسمت در مجله آریانا از سال ۱۵ تا ۱۸ چاپ شده است)؛

۱۵. نقش عامل جغرافیایی در عملیه تکامل اجتماعی؛

۱۶. اوضاع فکری آریاییان در عصر ریگ ودا؛

۱۷. حامیان دولت امیر سعید؛

۱۸. ستارگان قرن هفتم؛

۱۹. ویرانی های مجدد هرات و...؛

۲۰. اقسام ادب؛

۲۱. ادب از نظر اخلاق؛

۲۲. ادب از نظر تصوف؛

۲۳. بحث دستوری؛

۲۴. شعر نو؛

۲۵. راه حل دموکراتیک مسأله زبان؛

۲۶. زبان ملی؛ و...<sup>۲</sup>

جز کتاب های وی که بیشتر آنها سال ها پیش در کابل و تهران به چاپ رسیده است، رساله ها و تک مقالات نامبرده در دایرة المعارف آریانا و مجلات:

۱- این کتاب فصلی از کتاب با ارزش اسلام آیین انقلابی است.

۲- حاج کاظم یزدانی، هفته نامه وحدت، شماره ۱۳۲، پنجشنبه ۱۸ حمل ۱۳۷۳، ص ۱۲.

آریانا، عرفان، روزگار، ژوندن، ولسی جرگه، ادب، جمهوریت، پیام وجدان، وحدت، خراسان و... در داخل کشور و مجله حبل الله و هفته نامه ی وحدت و... در خارج کشور به چاپ رسیده است.

شهید مبلغ با آینده‌نگری و روشن‌بینی که داشت در سال‌های ۵۵ - ۱۳۵۴ شمسی درک کرد که خطراتی بنیان کن و ویران‌گری برای کشور و دین در راه است؛ از این رو می‌گفت:

«فرصت اندک است و مارکسیست‌های کشور در تلاش، اگر روشنفکران مسلمان دیر بجنبند کشور به کام ملحدان و سرانجام روس‌ها سقوط خواهد کرد...!»

از این رو در سال ۱۳۵۵ طی یک سفر پنهانی به ایران آمد و پس از دیدار با مراجع و علما برجسته حوزه علمیه قم و طلاب افغانستانی، تصمیم داشت به لبنان رفته با همکاری شهید حجة الاسلام واحدی در فضای نسبتاً آزاد تلاش مضاعف فرهنگی تبلیغاتی را برای بیداری و سامان دادن ملت به ویژه نسل جوان و نجات کشور از خطرهای احتمالی آغاز کند. اما به دست ساواک دستگیر شد و روانه زندان رژیم طاغوتی ایران شد. پس از چهل روز زندان و شکنجه‌های زیاد به افغانستان بازگردانده شد و از آن به بعد در کابل ماند تا آن که کودتای مارکسیستی هفتم ثور ۱۳۵۷ به وقوع پیوست و پیش‌بینی و آینده‌نگری وی درست از آب درآمد و شهید بزرگوار محمد اسماعیل مبلغ همراه برادرش جزو نخستین کسانی بودند که در اواخر ۱۳۵۷ دستگیر و زندانی شدند و در چهارم عقرب ۱۳۵۸ که فهرست اسامی پیش از دوازده هزار زندانی شهید از سوی رژیم مارکسیستی اعلام شد نام ایشان و برادرش نیز در آن بود.

اینک نظریات برخی از دانشمندان برجسته داخلی و خارجی را درباره به شخصیت علمی و فضیلت انسانی وی می‌آوریم. البته قبلاً نظر دو دانشمند معروف داخل کشور استاد خلیل الله خلیلی و مولوی خال محمد خسته که هر دو پیرو مذهب تسنن بودند آوردیم که اولی شهید مبلغ را علامه مبارز، از مفاخر علم و حکمت، خداشناس، وطن‌خواه، شجاع، مبارز و دارای مزایای منحصر به خود و فضایل اخلاقی فراوان شمرد و دومی او را «ابن سینای» زمان معرفی کرده است که از کثرت مقالات پرمحتوا و غیر تکراری وی برای چاپ در نشریه «وحدت» به تنگ آمده بود. البته شهید مبلغ همزمان با نوشتن مقالات علمی برای نشریه یاد

شده، با نشریات دیگر وطن از جمله آریانا، ژوندون، ولسی جرگه، ادب، دایرةالمعارف و غیره نیز همکاری داشت.

محقق عالی قدر جلال الدین فارسی در مقدمه کتاب «دین تریاک نیست» نوشته است:

«یکی از چهره‌های درخشان که حیات پر ثمرشان با تاریخ معاصر افغانستان آمیخته است استاد شهید محمد اسماعیل مبلغ است، از دانشمندان مجاهد و نویسندگان با فضل و کمال آن سامان که در ایران ناشناخته مانده است. مبلغ طلبه سخت‌کوش و زیرک بود. زبان انگلیسی را فرا گرفته بود، از آثار فرانسوی در تحقیقات علمی‌اش استفاده می‌کرد. در محفل درس او طلاب مدارس دینی و دانشجویان دانشگاه کابل در کنار هم می‌نشستند و به تقریرات استاد گوش فرا می‌دادند و یادداشت بر می‌داشتند تسلط استاد بر مباحث فلسفی قدیم و جدید به حدی بود که رفقای هوادار ماتریالیسم دیالکتیک از بحث او در جمع و عیان سرباز می‌زدند و در تنهایی عجز خود را از او پنهان نمی‌داشتند. او کتاب، بسیار خوانده و به مکتب‌های فکری قدیم و جدید آشنا بود و به جا است که گفته می‌شود از استعدادهای نادر و استثنایی بود. در کیش او بی‌پروایی، بی‌حالی، بی‌تفاوتی و بی‌طرفی مرگ به شمار می‌رفت و اندیشمند کم نظیر بود. این سخن را کسانی که مبلغ را می‌شناختند، مبالغه نمی‌انگارند»<sup>۱</sup>.

حجة الاسلام شهید محمد منتظری که در اوایل دهه پنجاه شمسی به کابل سفر کرده و کتاب «دین تریاک نیست» را با خود به بیروت برد و به استاد فارسی برای تدوین مقدمه بر آن و چاپ، سپرد، پس از آشنایی با استاد شهید مبلغ و یاران و شاگردان وی، درباره آن چنین نگارش کرده است:

«... سطح اطلاعات ایدئولوژیک و مکتبی دوستان افغانی خیلی جالب و ارزنده و در مباحثات با دیگران و کمنیست‌ها به خوبی به میدان می‌آیند و پیروز می‌شوند و در این زمینه از جوانان ایرانی خیلی جلوتر هستند...»<sup>۲</sup>.

دکتر علی رضوی غزنوی می‌نویسد:

۱- محمد اسماعیل مبلغ، دین تریاک نیست، با مقدمه جلال الدین فارسی، ص ۲.

۲- محمد منتظری، روزنامه کیهان، ۲۰ مرداد ۱۳۶۰.

«مبلغ در نظام طلبگی درس خواند و تحصیلات عالی حوزه علمیه را به پایان رسانده بود، اهل تحقیق بود، مقالاتش بر این گفته گواه است. سخنور ماهری بود که می‌توان گفت همتا نداشت. مدرس دقیق، پرکار و توانا بود. اشارات بوعلی و منظومه سبزواری را در مدرسه مربوط به خودش تدریس می‌کرد، یکی از کتاب‌های او جامی و ابن عربی است که نظیرش در زبان فارسی شناخته نیست. اعجوبه‌ای بود خدایش غریق رحمت خود قرار دهد... بیشتر از یک ربع قرن ابن سینا را مرکز مطالعات خود قرار داده بود... دریغ که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود»<sup>۱</sup>.

در نشریه «میهن» شماره ۴، مورخ ۶۷/۱۱/۱ (چاپ کابل) درباره وی آمده است:

«مبلغ فیلسوف، خطیب آتش نفس و پژوهش‌گر بلند آوازه وطن ما بود. او در خانه مرد خود ساخته هزاره به نام حاجی مسافر در روستای حصار بهسود به دنیا آمد... طالب العلم تیز هوش، با استعداد شگرف و به سبب حافظه ی محیر العقول، خلیبی زود از همسالان سبقت جست و به مراتب بالایی از علوم اسلامی، ادب عرب و عجم و فلسفه قدیم و جدید دست یافت و در فن سخنرانی کفایتی به سزا داشت و با چنین دست مایه‌ای به امر پژوهش دست یازید و عطش جدید در فهم بیشتر مسائل اجتماعی داشت. مورد توجه مقامات و حلقات علمی و سیاسی کشور قرار گرفت و قبل از سال ۱۳۴۰ش مدتی به حیث عضو نشراتی مجله ژوندون کار کرد و سپس به عضویت انجمن تاریخ در آمد... و در سال ۱۳۴۳ به عضویت لویه جرگه دعوت شد و در تصویب قانون اساسی شرکت ورزید و در دروه دوازدهم که سخنرانی‌های تند و آتشین او از پشت تریبون ولسی جرگه (مجلس شورای ملی) در انتقاد از وضع نا به سامان وقت و در جهت دفاع از حقوق مستضعفان ایراد می‌شد پشت ستمگران را می‌لرزاند، مبلغ در همین سال‌ها آثار فراوانی در زمینه تاریخ، ادب، فلسفه، زبان و مسائل اجتماعی به نگارش در آورد و یکی از آگاهان بحث فلسفه گفته بود که تبحر مبلغ در فلسفه بدان پایه است که نه تنها در وطن بلکه در منطقه نیز همتای زیادی ندارد»<sup>۲</sup>.

۱- هفته نامه ی وحدت، شماره ۱۳۱، پنجشنبه ۱۲ حوت ۱۳۷۲، ص ۱۳.

۲- به نقل از منبع پیشین.

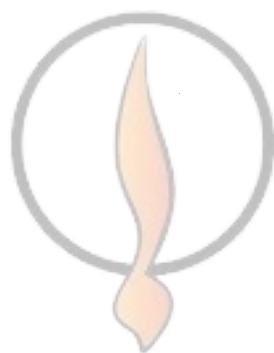
نویسنده فاضل حجة الاسلام حاج کاظم یزدانی می گوید:

«شهادت مبلغ برای مردم ما ضایعه‌ای بس عظیم و غیر قابل جبران است؛ زیرا اگر او زنده بود توان آن را داشت که تاریخ و فرهنگ ملی مار احیا کند. او بسیار چیزها را می دانست که با مرگ نا به هنگامش آن معلومات و اطلاعات نیز دفن شد. او از دردها و عقب ماندگی‌های مردم رنج می برد، اما نمی توانست آزاد فریاد بکشد و دردهای جامعه ار آن طور که دلش می خواست بیان کند. چقدر سخت و مشکل است که انسان در جامعه خویش همزبان نیابدا

مبلغ کسی نبود که سربار جامعه باشد به همین جهت در کنار آن مشغله‌های علمی، برای امرار معاش به اشتراک دوست دیرینه اش حجة الاسلام یوسف امین کتاب فروشی باز کرد، به نام «کتابفروشی بیرونی»... او هیچ کتابی نمی فروخت مگر این که خود نسخه‌ای از آن را مطالعه کرده بود. این کتابفروشی مثل بقیه کتابفروشی‌های کابل بعد از روی کار آمدن رژیم مارکسیستی بسته شد.»<sup>۱</sup>

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

## شهید بستان علی مجاهد مالستانی

(۱۳۲۱-۱۳۶۴ ش)

بستان علی مجاهد در جاغوری، مالستان و اطراف آن، حتی در میان برادران مجاهد اهل سنت هم جوار مناطق یاد شده، به قوت ایمان، ایثار و شجاعت شهرت داشت؛ لذا از میان فرماندهان مختلف جهادی تنها او را به عنوان «مجاهد» مفتخر کردند. او فرمانده شجاع، مجاهدی متقی، سلاح‌داری هوشیار و جوان‌مردی دل‌سوز بود و صداقت، مهربانی و کرامت انسانی از نگاه‌هایش می‌بارید. جویندگان ایمان و شیفتگان جهاد و شهادت در اولین دیدار، مجذوب سیمای پر فروغ و ظاهر موقر و ساده آن مرد مجاهد می‌شدند. ایمان او به خدا محکم، ارتباطش با اهل بیت علیهم‌السلام ناگسستگی و عشقش در راه خدمت به وطن و مردم، جدی و بی‌ریا بود. از تملق‌گویی، گروه‌گرایی و جناح‌بازی که در اواخر رسم همگانی یافته بود، خود را بیزار و منزجر نشان می‌داد و همواره در اندیشه پاسداری از سنگرهای ایمان، ملت و ناموس بود.

شهید بستان‌علی مجاهد مالستانی در سال ۱۳۲۱ ش. در قریه «نیزار» مالستان در یک خانواده مذهبی به دنیا آمد. در سه سالگی پدرش را از دست داده حضانت و تربیت وی را مادرش که زن متدین و باتقوایی بود، به عهده گرفت. تحصیلات خود را با همه فقر و مشکلات گوناگون که بر خانواده‌اش سایه افکنده بود در محله‌اش آغاز کرد و از محضر معلم دینی، ادبیات فارسی، قرآن کریم و ادبیات عرب را فرا گرفت. با همه استعداد علاقه‌ای که به تحصیل علوم دینی و رشد علمی داشت به دلایل یاد شده نتوانست ادامه تحصیل دهد. از این‌رو به کارهای کشاورزی و کارگری روی آورد تا باری از دوش خانواده مستضعف و زحمت‌کشیده‌اش بردارد و در گرداندن چرخ مخارج زندگی سهم باشد.

او با آن‌که از رفتن به مدرسه و تحصیل مستمر محروم شد، ولی فرصت‌ها و موقعیت‌های مناسب را برای گسترش معلومات و فراگیری دانش و کمالات، هدر



نداده از آنها نهایت استفاده را کرده به مطالعه منابع اسلامی و تمرین خطابه می پرداخت. به همین دلیل و حفظ ظواهر دینی به ملبستان معروف شد؛ لذا هنگامی که در خدمت سربازی به سر می برد زبان پشتو را فرا گرفت و آن را به صورت صحیح و به حد عالی آموخت. پس از پایان خدمت، به شمال کشور مهاجرت کرده و به مناطق گوناگون سفر کرد و اوضاع کشور را از جنبه های گوناگون بررسی نمود و با مردم مناطق مختلف آشنا شد. اخلاق پسندیده، تقوا و هوش مندی وی موجب جذب تعداد زیادی مردم به شخصیت اسلامی و ملی اش گردید. بعضی گزارش ها حاکی است که فعالیت های وی در صفحات شمال در جهت بیداری مردم و بیان کردن ستم های رژیم خودکامه وقت و برای ایجاد اصلاحات بوده از این رو، رژیم به دستگیری اقدام کرد. در یکی از منابع چنین آمده است:

«شهید مجاهد در دوران حکومت ستم شاهی مدتی به شمال کشور هجرت نمود تا تحت عنوان خرید زمین از اوضاع آن منطقه آگاهی یافته و به مردم مستضعف کمک نماید. وی با اخلاقی که داشت در اندک زمانی با مردم آن جا مأنوس و صمیمی شده و با استفاده از فرصت و بازگویی ستم های نظام حاکم بر افغانستان و افشای جنایات آنان پرداخت تا مردم را در مبارزه علیه نظام استبدادی و فاشیسم با خود همراه کند. در این راستا شهید مجاهد از طرف عمال رژیم دستگیر و به مدت یک سال زندانی سپس توسط محافظ زندان، آزاد می گردد.»<sup>۱</sup>

شهید ملبستانعلی مجاهد پس از وقوع کودتای مارکسیستی ۷ ثور ۱۳۵۷ ش به مالستان بازگشته مردم را به قیام مسلحانه بر ضد عمال رژیم ملحد دعوت کرد و در سالگرد این حادثه منحوس، منطقه مالستان را از لوٹ وجود کمونیست ها و حکومت مزدور آزاد نمود و زمام امور این ولسوالی (فرمانداری) را به دست علما و بزرگان مردمی سپرد. وی همراه جمعی از مجاهدان و یاران جان برکفش راهی منطقه استراتژیک و مهم جاغوری گردید و در جریان آزادسازی آن و شکست حاکمیت آن جا که از قدرت و استحکام بیشتری برخوردار بود نقش مؤثر و به یادماندنی ایفا کرد.

وی روحی ناآرام و سری پرشور داشت و به این پیروزی‌های بزرگ قانع نمی‌شد و تا سرنگونی کامل رژیم پوشالی مارکسیستی کابل و برقراری حکومت اسلامی و نظام عدل الهی به پیش می‌تاخت.

شهید بستان علی مجاهد که جهاد خود را با آزادی سازی مالستان از سلطه کمونیست‌ها آغاز کرد در آزادی جاغوری و وارد نمودن ضربات مهلک به مزدوران مسکو در مقر نیز نقش تعیین‌کننده داشت. وی که همت عالی و درد و سوز فراوان دینی و مردمی در راستای عمل به وظایف حساس اسلامی خویش داشت، برای رسیدن بدین مهم پس از فتح جاغوری به سوی کابل به پیشروی‌اش ادامه داد و اول سرطان (تیر) سال ۱۳۵۷ ش. به سوی منطقه «قیاق» از توابع غزنی شتافت و رشادت‌های فراوان در کوبیدن نیروهای اشغالگر و ارشاد و بیداری مردم نشان داد. پس از آزادی کامل مناطق شیعه‌نشین هزارستان، از انتهای غزنی تا مرز قندهار را سنگر خویش قرار داده در طول شاهراه کابل - قندهار که شاه‌رگ حیاتی ارتباطی رژیم بود و دولت همواره با گسیل کاروان‌های سنگین و حمایت تانک‌ها و قوای هوایی از امنیت آن دفاع می‌کرد به حملات سنگین و بی‌امان خود ادامه داده خواب را از چشم عمال وابسته اجانب و راهزنان و دزدان گرفته بود و ناحیه هنگی را به عنوان دژ محکم و کانون خطر برای آنان قرار داده بود. وی در همه عملیات ضد دولتی بدون توجه به منطقه، مذهب، حزب و غیره در صف مقدم شرکت جست و با تسلطی که به زبان پشتو داشت در میان مجاهدان و سرداران اهل سنت «زابل» و «غزنی» نفوذ مؤثری یافت.

در یکی از منابع دربارهٔ مقر اصلی وی برای جهاد بر ضد رژیم کمونیستی و قوای اشغالگر شوروی سابق آمده است:

«در سال ۱۳۵۹ ش در اثر قوای مشترک روسی و مزدورانش به منطقه سوق‌الجیشی جاغوری، عازم آنجا شد و با بسیج نمودن عموم مردم، ضایعات جبران‌ناپذیری بر خصم وارد می‌سازد که با قبول شکست منطقه را ترک می‌کنند.

از آنجا که جاغوری از نظر سوق‌الجیشی یک منطقه حساس و در حقیقت دروازهٔ هزاره‌جات و مناطق مرکزی بحساب می‌آید، بنا به تقاضای مکرر مردم جاغوری، شهید بزرگوار با شناختی که از مسائل مهم نظامی داشت در سوق‌الجیشی‌ترین منطقه یعنی «هنگی» مربوط ولایت زابل جبهه‌ای را افتتاح کرد و از آنجا عملیات

کوبنده‌اش را متوجه مزدوران روس در ولسوالی‌های شاجوی، ارغنداب و سرک مهم قندهار - کابل نمود.<sup>۱</sup>

او در تمام این سال‌ها در مقابل انحرافات اجتماعی داخلی و گروه‌های الحادی وابسته به چین و احزاب التقاطی در مالستان و جاغوری مبارزه کرده بارها تبعیت محض خویش را از خط و اندیشه روحانیان منطقه ابراز و اثبات کرد.

در تاریخ ۲۳ عقرب سال ۱۳۶۴ ش نیروهای مشترک روس و نوکران داخلی‌شان تهاجم گسترده‌ای را از زمین و هوا به جاغوری انجام داد و منطقه لومان را به عنوان مرکز ولسوالی خود خوانده‌شان، برگزیدند.

این تهاجم و فرود آمدن آنان در لومان که با مقاومت سرسختانه مردم و احزاب جهادی مواجه شد عملیات گسترده و رشادتهای تاریخی مجاهدان را در پی داشت و شهید بستانعلی مجاهد از فرماندهان برجسته و پرافتخاری بود که پس از رشادتهای زیاد، دشمن را مستأصل کرد.

وی سرانجام در تاریخ ۲۸ قوس سال ۱۳۶۴ ش پس از فتوحات چشمگیر در یک عملیات ضد روسی به شهادت رسید.<sup>۲</sup>

پیگر شهید مجاهد باشکوه فراوان بدست مردم قدرشناس جاغوری و مالستان و هم‌زمان مجاهدش، تشییع شده در زادگاهش، مالستان دفن گردید و از آن زمان به بعد، مزار عاشقان و شیفتگان معنویت و جهاد می‌باشد.

شهادت شهید بستان علی مجاهد، تأثر فراوان مردم مظلوم و متدین غزنین و اطراف را به بار آورد و در وداع وی، همگان اظهار دلتنگی، اندوه و تأثر نموده فراقنامه می‌سرودند و اشک می‌ریختند.

در این میان سوگ سروده‌ای یکی از بستگان وی، محمد حسین فیاض که از شاعران متعهد و دردمند و داماد آن سفر کرده آسمانی است، بیش از همه، نقش تاریخ شده است. این قطعه تحت عنوان «شیخ تراغ» که محل شهادت آن مجاهد

۱- ماهنامه حبل الله، ش ۴۴، سال چهارم، ص ۵۱.

۲- تاریخ نوین هزاره‌جات، ص ۱۵۷.

راستین است، سروده شده است:

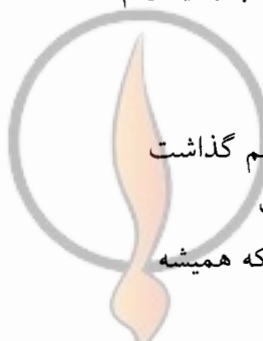
شیخ تراغ<sup>۱</sup>

آن شب که تمام بودن را در خود فرو بردی  
آن همه بی مهری‌ها را از سنگ‌های ندیده بودم  
وقتی که دشنه‌ها، دندان فشاریدند  
عاطفه‌ها کمر کشیدند

مادری، چشمش را به دریا بخشید  
و جگر تکه‌تکه‌اش را سنگ‌ها تشییع کردند  
و من، فرداهایم را به آن شب بخیه زدم  
که تشنه، تشنه بگیریم

تا در روزگاری شاید...

زمستان را پشت سر خواهم گذاشت  
و با خستی از صخره‌های  
دیوارم را خواهم ساخت که همیشه  
بوی خون می‌دهد.<sup>۲</sup>



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

۱- نام کوهی است در غزنی و رزمگاه شهید بستان‌علی مجاهد علیه متجاوزان روسی.

۲- محمد حسین فیاض، گنجشک تبعیدی، ص ۸۷-۸۸.



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

## میرزا اسماعیل مجد الادبا هروی

(قرن سیزدهم قمری)

او از شاعران ارجمند و ادبای والا مقام قرن سیزدهم قمری است که در حدود نیمه دوم این قرن در شهر هرات به دنیا آمد و در آنجا تحصیلات خود را آغاز کرد و پس از سالها درس در همان زادگاهش فارغ التحصیل شد. وی در ادبیات رشد قابل توجهی کرد و دیری نگذشت که از شاعران خوش ذوق و پرتوان هرات گردید و در سن جوانی به مشهد مقدس مهاجرت کرد.

او علاوه بر ادبیات در هنر خطاطی و خوشنویسی نیز استاد بود، در امور اداری و دفتری هم مهارت خاصی داشت و هنگام ورود به مشهد جذب دستگاه دولتی قاجاریه شده نردبان پیشرفت را به سرعت پیمود و مفتخر به دریافت لقب «مجد الادبا» از سوی دولت مزبور شد. با این همه متأسفانه اطلاعات جامعی از چگونگی تحصیل، حیات علمی و فرهنگی او نداریم. یکی از تذکره‌نویسان که دو نمونه از شعرهای مداحی وی را آورده است، می‌گوید:

«او را شعر خوب بسیار است و اینها در جنب سایر اشعارش هیچ تعریفی ندارد، نهایت فقیر همین را دیده‌ام... این اشعار هم بد نیست...»

غزله

وه چه زیبا می‌خرامی ای نگار ابهری	با دو زلف سعتری، با دو چشم عبهری
سعتر و عبهر همانا روید از بهر همه	کان دوچشمان عبهری کردی دو لفان سعتری
زلف و چشم از سعتر و عبهر کسی هرگز نکرد	از کجا آموختی ای بت تو این لعبتگری
آفریدت این چنین فرخنده ایزد تا مرا	سوی بزم میر فرخ فر نمایی رهبری
حکمران خمسه سور الملک میر مؤتمن	زیب اقبال و طراز صدر و فر سروری

قصیده عاشقانه ترک خراسانی و ترک زنجان‌ی دارد که یادآور ترک شیرازی است که حافظ گرفتار خال هندوی او شده بود و در یک معامله پایاپای حاضر شد سمرقند و بخارا را در راهش تقدیم کند اما اسماعیل هروی، تنها از نیکویی و

بدخویی ترک خراسانی یاد می‌کند و هنوز از جزئیات کار چیزی یاد نمی‌کند تنها وعده‌ای گرفته است «که روزی دهم کامت!»

با این همه بدخویی وه وه تو چه نیکویی	ای ترک خراسانی بالله چه بدخویی
که هیچ نمی‌دانم بالله که تو بدخویی	نیکویی توجانم، بفریفته چندانم
در طنطنه شیری در جلوه آهویی	گاهی ز تو بگریزم گه با تو در آویزم
باور نکنم هرگز حرفی است که می‌گویی	گفتی که دهم کامت، روزی ببرم نامت
از چیست که می‌بینم چون من به تکاپویی	با پیکر چون قاقم بر توسن آهن سم
کانجاست که می‌بابی هر چیز که می‌جویی	مانا که فرود آیی در حضرت سعد الملک

مورد دوم ترک زنجانی است که دل شاعر هراتی ما را دچار آشوب کرده است و بلای دل و جاننش شده نمی‌داند چگونه سرنوشتی در انتظارش است:

عدوی صبر و فرهنگی، بلای دین و ایمانی	الا ای ترک زنجانی که آشوب دل و جانی
به سعدالملک پیکی از این ذات سلطانی	چه ماه آسمان پویی و بشتابی و می‌دانم
که تو امشب چو او برخوان سعدالملک مهمانی	ترا مجد این غزل گوید وجود گل نمی‌پوید

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

## آیت الله شیخ محمد آصف محسنی قندهاری

(تولد: ۱۳۱۴ش)

او شخصیتی مطرح در صحنه‌های علمی و سیاسی افغانستان است با همه بحث‌هایی که در مورد عملکردهایش وجود دارد و نظریات موافق و مخالف درباره موضوع‌گیری‌های سیاسی وی به ویژه پس از فتح کابل به دست مجاهدین مسلمان در بهار ۱۳۷۱ش مطرح می‌شود، اما یک نکته را نمی‌توان تردید نمود و یک حقیقت را ناگزیر باید اعتراف کرد و آن مقام علمی و منزلت دیرینه دانشی او است که سال‌ها در آن سرزمین سایه افکنده است.

وی از محدود شاگردان با فضل افغانستانی مرحوم آیت الله خوبی (ره) است که با جدیت و سرعت توانست پس از سالیانی چند به مقام اجتهاد رسد و به عنوان مجتهدی صاحب نظر با اجازه آن مرجع بزرگ زمان، به وطن خویش بازگردد<sup>۱</sup> و از آن زمان تاکنون در کنار وظایف دیگر، آثار فراوانی تألیف کرده که برخی از آنها متین و ماندنی است. **بنیاد اندیشه**

آقای شیخ محمد آصف محسنی در یکی از تألیفات خویش، به طور فشرده و با قلم روان از زندگی و گذشته خود نوشته است:

«این جانب محمد آصف محسنی فرزند محمد میرزا محسن در برج حمل یا ثور [فروردین یا اردبهشت] ۱۳۱۴ شمسی در شهر قندهار افغانستان به دنیا آمده‌ام و تعلیمات ابتدایی را همان‌جا دیده‌ام بعد به پیروی از شغل پدر و جدم در دوایر [ادارات] رسمی وظیفه‌ای به دست آوردم، ولی کارمندی رسمی مخالف ذوق من بود. پس از اصرار زیاد، پدر را راضی کردم که درس دینی بخوانم»<sup>۲</sup>.

وی تحصیل ادبیات عرب را در شهر قندهار آغاز کرد و پس از چندی راهی

۱- محمد عیسی محقق خراسانی، المؤلفون الافغانیون المعاصرون، ص ۸۰.

۲- محمد آصف محسنی، نظریات علمی، اخلاقی و اجتماعی، ص ۵-۴.



جاغوری شد و در «مدرسه اوتقول»، دروس حوزوی را نزد حجة الاسلام شیخ عبدالکریم عظیمی و حجة الاسلام و المسلمین شیخ قربانعلی وحیدی جاغوری پی گرفت و سطح متوسط را از استاد یاد شده و سایر اساتید آن مدرسه با برکت فراگرفت. در سال ۱۳۳۵ شمسی (۱۳۷۳ق) برای ادامه تحصیل رهسپار حوزه علمیه نجف اشرف شد و سطوح عالی را از اساتید و مدرسان معروف آن آموخت.<sup>۱</sup> اساتید برجسته وی در نجف نیز علامه محمد علی مدرس افغانی، شهید شیخ حسین علی فقیهی جاغوری، آیت الله العظمی محمد اسحاق فیاض جاغوری، شیخ مجتبی لنگرانی و دیگران بودند. سپس به افغانستان بازگشت و پس از ازدواج و انجام برخی فعالیت‌های اسلامی، برای تکمیل تحصیلات علمی و دینی به نجف مراجعت نمود، و چنان که خود گفته است:

«دروس عالیه را نزد دانشمندان درجه یک آن زمان کشور عراق به اندازه استعداد خود فرا گرفتم...»<sup>۲</sup>

اساتید وی در درس‌های خارج فقه و اصول، آیات عظام سید محسن حکیم و سید ابوالقاسم خویی بودند.

وی در کنار فراگیری فقه و اصول به یادگیری فلسفه و کلام پرداخت. پس از چند سال تحصیل و تحقیق در علوم یاد شده و علم رجال و حدیث و درایه به قندهار مراجعت کرد و فصل جدیدی از زندگی خود را آغاز نمود.

آقای محسنی پس از ورود به شهر قندهار مورد استقبال و حمایت شیعیان آن شهر قرار گرفت و با مساعدت مالی و موافقت علمی آنان مدرسه علمیه و حسینیه‌ای را در کنار منزلش بنا نهاد و پس از تکمیل ساختمان آن، اقدام به جذب طلاب و محصلان علوم اسلامی کرد و خود به تدریس علوم اسلامی و تربیت طلاب و تبلیغ اسلام و ارشاد مردم همت گماشت.

موقعیت مهم شهر قندهار و شهرت علمی آیت الله محسنی و برنامه خوب و مناسب مدرسه وی موجب شد تا طلاب از مناطق و ولایات دیگر از جمله

۱- همان.

۲- همان.

جاغوری، قره باغ، مالستان، غزنی، بامیان و غیره به سوی آن شتافته از آن مدرسه به عنوان واسطه و معبر میان مدارس علمیه هزارستان و حوزه علمیه نجف استفاده کنند البته در ایام تبلیغ به اطراف شهر قندهار، هلمند، نیمروز و فراه به تبلیغ اسلام و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام می پرداختند.

وی در کنار تدریس و مدیریت مدرسه یاد شده و انجام دادن وظایف اسلامی، از تحقیق و تألیف فاصله نگرفت و در همان سال‌های اول تأسیس مدرسه علمیه و اقامت در قندهار به تألیف کتاب اعتقادی «صراط الحق» دست زد. این کتاب که در سه جلد منتشر شده از نخستین آثار وی است.

نامبرده در ادامه زندگینامه خود نوشتش می‌افزاید:

«برنامه روزانه من پس از فراغت از تحصیل و مراجعت به قندهار امور زیر بود:

۱. مطالعات و تحقیقات مورد علاقه و تألیف؛
۲. تدریس طلاب علوم دینی، تبلیغ و ارشاد مؤمنین؛
۳. مصالحه و قضاوت منازعات؛
۴. اخذ وجوهات شرعیه؛
۵. کمک به فقرا و مستحقین؛
۶. ساختن مدرسه و مسجد و اماکن ارشاد؛
۷. پیشنهادی؛
۸. جواب دادن به سؤالات شرعی مراجعین و به جا آوردن امور شرعی آنان... از سال ۱۳۵۸ تاکنون که تقریباً ۱۳ سال می‌شود وظایف عمده من امور وزیر بوده است:

۱. تألیف؛
۲. تحصیل پول و اسلحه و سایر موارد لزوم جبهات؛
۳. تشویق مردم به جهاد و ارسال داوطلبان به جبهات؛
۴. کمک به مجاهدین؛
۵. اداره تشکیلات اعضا و کارمندان نمایندگی حرکت اسلامی؛
۶. تبلیغات سیاسی در منابر، رادیو، تلویزیون و نشریات؛
۷. نوشتن مقالات و مصاحبه‌ها؛
۸. مسافرت‌ها [قریب به بیست کشور]؛

۹. تماس با رهبران سایر احزاب جهادی افغانی و شخصیت‌های سیاسی غیر افغانی.<sup>۱</sup>

آیت‌الله قندهاری با روی کار آمدن رژیم مارکسیستی در سال ۱۳۵۷ش در کشور، وادار به مهاجرت شد و ابتدا به مکه مکرمه و سپس به سوریه رفت و در حوزه علمیة دمشق به تعلیم و تدریس پرداخت. وی در شرح حال خود چنین ادامه می‌دهد:

«در سال ۱۳۵۷ش که کودتای سیاه کمونیست‌های افغانی به کمک شوروی اوضاع اجتماعی فکری را متغیر کرد، نگارنده مانند بسیاری از اهل علم و مؤمنین، کشور را ترک کرد و به مکه ی مکرمه مشرف و پس از موسم حج چند ماهی در سوریه به تدریس پرداختم. یک روز در حوزه نشسته بودم به طلاب که اکثر افغانی بودند گفتم درس خواندن ما و شما در وضع موجود شبیه این است که تریاک بخوریم و حشیش بکشیم. اگر در افغانستان اسلام از بین برود اگر ما مجتهد هم بشویم کسی از ما تقلید نمی‌کند. وظیفه شرعی فعلاً جهاد کردن است که من کوشش داشتم به پاکستان بروم چون ویزای پاکستان را ندادند ویزای ایران را گرفتم از باب اتفاق روز آخر که جانب ایران را حرکت می‌کردم یکی دو تلگرام از طرف طلاب حوزه علمیة قم برایم آمد که نوشته بودند شما هر طوری می‌شود باید از سوریه بیایید. آمدم ایران و تصمیم این بود که باید کاری کنم دو سه روزی که در تهران بودم قسمت عمده مرامنامه حرکت اسلامی را در اوایل برج حمل ۱۳۵۸ به کمک جمعی از اهل علم و پس از استقرار در شهر قم نوشتم و حزبی را به نام «حرکت اسلامی افغانستان» تشکیل دادم و مبارزه نظامی و سیاسی و فرهنگی را علیه کمونیست‌ها و برای آزادی کشور و حفظ اسلام و اقامه حکومت اسلامی آغاز کردیم که تا امروز ۷۰/۱۱/۲۲ ادامه دارد».<sup>۲</sup>

در وظایف نامبرده، نه پیش از انقلاب اسلامی افغانستان و نه بعد از آن، نکته تازه و شاهکاری اختصاصی وجود ندارد. تقریباً همه رهبران جهادی و روحانیت مبارز کشور با امور یاد شده آشنا بوده و در زندگی خویش به آنها اشتغال داشته‌اند و تفاوتی اگر وجود دارد در کیفیت و شدت و ضعف آن است.

۱- همان.

۲- همان، ص ۷۵.

آقای محسنی، مجتهد، متکلم، رجالی، خطیب، نویسنده، شاعر، محدث و سیاست مدار است. نقد و بررسی عملکرد و موضع گیری وی پس از تشکیل «حرکت اسلامی افغانستان» که تاکنون ادامه دارد وظیفه آیندگان است، اما برخی ویژگی ها و تصمیم های وی تأثیر فراوان در میزان نفوذ و وجهه اجتماعی موصوف در جامعه تشیع افغانستان داشته است که از جمله آن حفظ استقلال سیاسی و عدم وابستگی است.

بدون تردید آقای محسنی از همان آغاز سیاسی شدن خویش، فردی مستقل، آزاد اندیش، منطقی و غیر وابسته بوده است. او نسبت به بسیاری از رهبران جهادی کمترین تأثیر را از محیط و قدرت های ریز و درشت منطقه ای و خارجی پذیرفته است و از این رو در مقایسه با دیگران، دچار تناقض کمتری شده است. این امر از ویژگی های مثبت وی بوده و سبب رویکرد جمعی به سوی او شده است.

وی نقاط تاریک و ضعف های روشن نیز در زندگی سیاسی خود دارد که مهمترین آن، موضع گیری سازشکارانه وی در مقابل احزاب هفتگانه مقیم پیشاور در آستانه فتح کابل در اوایل سال ۱۳۷۱ شمسی بود. مردم مذهبی که شخصیت او را در ماورای احزاب و رقابت های ناسالم گروه ها جستجو می کردند و برای دفاع از تشیع و حقوق هزاره ها چشم بدو دوخته بودند ناگهان پس از توهین و تعلق احزاب یاد شده نسبت به دو حزب عمده تشیع: حزب وحدت اسلامی و حزب حرکت اسلامی، شنیدند که آقای محسنی گفت: ما به حقوق خود رسیدیم؟! این در حالی بود که رهبران احزاب هفتگانه مقیم پیشاور هم چنان مغرورانه نقش مهم تشیع و شیعیان را در آزادی افغانستان و حقوق اساسی و اولیه آنان را در قدرت و سرنوشت سیاسی کشور را نفی می کردند.

موضع گیری دوم وی که باید اشتباه بزرگ نامید، مصاحبه تحریک آمیز و کینه توزانه وی با رادیو بی. بی. سی در آستانه ورود حزب طالبان در زمستان ۱۳۷۳ شمسی به غرب کابل و شهادت شهید مزاری بود. او در آن شرایط حساس که شیعیان غرب کابل در محاصره کامل دشمنان قسم خورده و متعصب قرار گرفته بودند، مظلومیت ها و محرومیت های اهالی غرب کابل را زیر سؤال برده دفاع دو ساله آنان را جنگ افروزی و فریاد عدالت خواهی هزاره کابلی را

قدرت‌طلبی نامید و دولت‌نالایق و نا آگاه ربانی را به آزاد سازی غرب کابل از دست مزاری - که در واقع تقاضای کشتار مردم بی‌دفاع و به اسارت بردن ناموس آنان بود - ترغیب کرد.

این موضع‌گیری به شدت به حیثیت سیاسی و نفوذ مردمی و چهره مذهبی او لطمه زد و بسیاری از طرفدارانش را به صف مخالفان گسیل داشت و مردم بی‌طرف را به مخالفت واداشت.

این قلم با وی در تاریخ ۸۱/۵/۱ در شهر قم دیدار داشتم، او با آن که سالم بود ضعیف و خسته به نظر می‌رسید. ظاهرش مسن‌تر از آنچه هست نشان می‌داد. او مردی فهیم، باهوش و آرام است و ذهن نقاد و جستجوگر دارد. و به نظر می‌رسد نقش او در دوران سازندگی و قانون‌گذاری، ارزنده‌تر از دوران جهاد و مقاومت است.

او به زبان‌های فارسی، پشتو، عربی و اردو تسلط دارد و در همه این زبان‌ها قادر به تدریس، سخنرانی، مصاحبه و حتی تألیف است. هر چند فارسی زبان است، اما فارسی را با لهجه پشتو زبان‌ها ادا می‌کند. در مصاحبه‌ها، حضور ذهن از خود نشان داده منطقی، مستدل، بدون ایراد و روان صحبت می‌کند. بدون تردید او با سوادترین رهبر جهادی افغانستان است. آثار وی فراوان و متنوع است که تا ۴۶ جلد بالغ می‌شود. برخی از آنها از این قرار است:<sup>۱</sup>

۱. صراط الحق «سه جلد»؛

۲. عقاید اسلامی؛

۳. اقتصاد معتدل؛

۴. فواید دین در زندگی؛

۵. فواید رجالیه؛

۶. مقالات؛

۷. اقتصاد اسلامی؛

۸. متافزیک از نظر رئالیسم؛

۹. حدود الشریعه «۴جلد»؛
۱۰. روابط انسانی؛
۱۱. دفاع و حرکت؛
۱۲. بحوث رجالیه؛
۱۳. عقاید و مسایل اخلاق؛
۱۴. قضا و شهادت؛
۱۵. تصویری از حکومت اسلامی؛
۱۶. توضیح المسائل جنگی؛
۱۷. قرآن سند اسلام؛
۱۸. الجامع لاختبار المتعبره؛
۱۹. گفتگوی دو رفیق؛
۲۰. شرح کفایة الاصول؛
۲۱. آینده حوزه‌های علمیه چگونه باشد؛
۲۲. دیوان شعر؛
۲۳. فواید دمشقیه (تفسیر موضوعی)؛
۲۴. شرح چند کتاب فقهی؛
۲۵. مشرعة البحار؛
۲۶. تقریب مذاهب از نظر تا عمل.

آیت الله محسنی قندهاری پس از فتح کابل بدست مجاهدان مسلمان در سال ۱۳۷۱ ش وارد کابل شد و با روابط مسالمت‌آمیز و تلاش‌های پرحجمی همگرایانه‌ای که با گروه‌های هفت‌گانه اهل سنت ارائه کرد، در جمع حکومتگران مجاهدین پیوست و سخنگوی شورای رهبری افغانستان را به عهده گرفت و مراسم نماز جمعه را نیز به امامت خویش در غرب شهر کابل تأسیس کرد. او پس از اوج گرفتن جنگ‌های خونین داخلی مجاهدان در کابل، برای ایجاد صلح تلاش‌های ناموفق انجام داد و پس از یأس و وخامت اوضاع، نخست به اسلام آباد پاکستان سپس به شهر قم در ایران مهاجرت کرد و در حوزه علمیه قم دروسی در علم رجال و کلام را آغاز کرد و فعالیت سیاسی خود را در قالب

حزب حرکت اسلامی افغانستان ادامه داد.

پس از سقوط رژیم طالبان در سال ۱۳۸۰ش، نامبرده به زودی به کابل رفته با حامد کرزی، ریاست دولت انتقالی ارتباط برقرار نموده توانست موقعیت مناسبی در رژیم جدید برای خود و حزبش دست و پا کند از این لحاظ در رخدادهای مهم چون برگزاری جلسهٔ تحلیف ریاست جمهوری و کابینه‌اش، انتخابات لویه جرگه اضطراری و... به عنوان چهرهٔ مهم دینی و ملی ظاهر شد و نقش سازنده‌ای را ایفا نمود. چنانکه این قلم ده سال پیش، نوشته بود و انتظار می‌رفت آقای محسنی قندهاری در دوران صلح نسبی و پس از سقوط طالبان بیش از دوران جنگ، تأثیر گذار و تعیین کننده ظاهر شد و در تحولات مختلف کشور نقش وی بسیار مهم و گاهی منحصر به فرد و تعیین‌گر بوده است.

او در بسیاری از تحولات مهم ملی و فرهنگی - سیاسی بطور مستقیم و غیر مستقیم اثر گذاری داشته است چنانکه در جریان مراسم لویه جرگه‌های اضطراری و قانون گذاری کشور، همین‌طور تأسیس دولت‌های انتقالی، موقت و منتخب و انتخابات ریاست جمهور و پارلمان کشور، نقش ارزنده و همگرا و عدالت‌محور ایفا نموده و طی همین فعل و انفعالات هفت سال اخیر بود که زیر بنای نظام مردم سالاری و پروژهٔ دولت سازی تدارک یافته قانون اساسی نسبتاً عدالت محور و پیشرفتهٔ کشور تصویب گردید و امنیت سراسری بر کشور حاکم گردید و نهاد ملکی، نظامی و انتظامی و قضایی بوجود آمد.

شاید هیچ یک از تحولات مزبور به پیمانانه اهمیت قانون اساسی که در آن برای نخستین بار، حق هزاره‌ها (شیعیان) در احوالات شخصیه و همین‌طور نظام آموزش رسمی کشور به رسمیت شناخته شد، برابری نکند و در همهٔ این امور از جمله رسمیت مذهب تشیع، وی در کنار شخصیت‌ها و احزاب جهادی و سیاسی شیعیان، نقش مهمی را ارائه نمود. بیت الغزل تلاش‌های ارزندهٔ نامبرده، تأسیس بنای عظیم و تاریخی حوزهٔ علمیهٔ خاتم النبیین علیه السلام در شهر کابل است که در واقع مهمترین و عظیم‌ترین حوزهٔ علمیهٔ تشیع در تاریخ افغانستان به شمار می‌رود که در آن به آموزش طلاب شیعه و اهل سنت از سویی و طلاب مرد و زن از سوی دیگر پرداخته شده دارای یک دانشگاه نیز به همین نام و مسجد و کتابخانهٔ

ارزشمندی می‌باشد. چنانکه خود در این باره می‌گوید:

«به فضل و رحمت خدای تبارک و تعالی و به برکت خون شهدا، زمین به مساحت تقریباً ۳۸/۰۰۰ سی و هشت هزار متر مربع در داخل شهر کابل پیدا شد. یک سال زحمت کشیده شد و خدا آن را مجانی به ما داد تمام مراحل قانونی شده آن طی شد... ظرفیت این مرکز ۱۵۰۰ نفر محصل پسر و یک مدرسه دخترانه به ظرفیت ۳۳۰ نفر است. همچنین مرکز تحقیقات علمی دارد و کتابخانه و قرائت‌خانه‌ای دارد که ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر در آن می‌توانند مطالعه کنند کتابخانه گنجایش بیش از ۲۵۰ هزار جلد کتاب را دارد و نیز مسجدی دارد که بیش از ۲۰۰۰ نفر گنجایش دارد و حسینیه‌ای دارد که ۲۰۰۰ نفره است»<sup>۱</sup>.

او با همکاری سایر علما و شخصیت‌های دینی شیعه، دست به تأسیس «شورای علمای شیعه افغانستان» زد که نشریه‌ای به نام «معرفت دینی» دارد و در عین حال با علمای برجسته اهل سنت که عمدتاً در دوران جهادی همکاری داشت وارد مذاکره شده «شورای اخوت اسلامی» تأسیس نمود. که نشریه‌ای به نام «پیام اخوت» را منتشر می‌کند و هر هفته یک بار جلسه تشکیل می‌دهند. از اقدامات دیگر وی، پایه‌گذاری کانال تلویزیونی به نام «تلویزیون تمدن» است که یک رسانه دینی بوده و برنامه‌های فرهنگی، سیاسی، آموزشی را در چهارچوب ارزش‌های دینی منتشر می‌کند و اذان شیعی را پخش می‌نماید. در پایان نمی‌توان از آیت الله محسنی قندهاری گفت و تلاش‌های وحدت بخش او را در افغانستان و جهان اسلام نادیده گرفت او که خود یک مجتهد روشن‌اندیش و صاحب نظر اسلامی است با تسلطی که بر معارف شیعه و اهل سنت دارد از راه‌های گوناگون قلم، زبان و عمل در راه همگرایی شیعه و سنی کوشیده و در این باره دارای نظرات ارزنده و مرقی متکی بر مبانی اسلامی است که نه تنها برای افغانستان بلکه جهان اسلام مهم، راه‌گشا و قابل ارج می‌باشد. هر چند در داخل و خارج کشور و حتی در داخل جامعه خود بدخواهان و منتقدان سرسختی نیز دارد.





## حجة الاسلام سید محمد ظاهر محقق بهسودی

(۱۳۱۷-۱۳۷۵ش)

یکی از افرادی که با آغاز جهادی رهایی بخش مردم افغانستان نام و آوازه‌ای به هم رسانده، سید محمد ظاهر محقق است. او از معدود شخصیت‌های حوزوی و جهادی بود که دست به تأسیس حزب زد. این موضوع به گونه طبیعی او را نه تنها در میان روحانیون مبارز دینی ممتاز کرد بلکه انگیزه قوی و جرئت تصمیم‌گیری نام برده را نسبت به بسیاری از عالمان که با همه اختلافات فکری با یک حزب و یا سران آن، سرانجام بدان پیوستند، نشان می‌دهد.

نام سید محمد ظاهر محقق با «سازمان نیروی اسلامی افغانستان» همزاد و غیر قابل تفکیک پنداشته می‌شود. حزبی که بسیاری از مناطق هزاره نشین افغانستان حتی با اسمش آشنا نیست با آنکه جزو سابقین در نوع خود بود.

او در سال ۱۳۱۷ ش در یک خانواده مذهبی و هزاره بهسود به دنیا آمد. خانواده او که به سادات معروف «اوجی» تعلق داشت دارای سواد دینی و فعالیت‌های مذهبی شناخته می‌شد. نامبرده در آوان کودکی پدرش، سید محمد ظاهر را از دست داده و گرد و اندوه یتیمی را با تمام وجود احساس نمود.

موصوف، دانش اندوزی را مانند سایر اهل علم منطقه از مکتب خانه آغاز کرد و پس از فراگیری ادبیات فارسی، قرآن مجید به ادبیات عرب رو آورد. مقدمات را حضور سید محمد باقر و سید محمد سرور اوجی آموخت. آنگاه به منظور تحصیلات عالی رهسپار حوزه درسی حضرت آیت الله شیخ عزیز الله غزنوی و استاد سید شاه عبدالعظیم گردید و قسمتی از سطوح متوسطه و عالی را نزد آن بزرگواران تلمذ کرد.

محقق در سال ۱۳۳۹ش جهت تکمیل دانش و افزایش بینش، راهی حوزه علمیه نجف گردید و مدت چند سال از محضر اساتید آن حوزه و در آخر از دروس آیت الله سید محسن حکیم و سید ابوالقاسم خویی بهره برد.

به نظر می‌رسد اقامت تحصیلی وی به درازا نکشید و او به طور قطع سطح عالی را به پایان رساند و دروس خارج حوزوی را نتوانست ادامه دهد و به زودی به دیار خویش بازگشت. وی زادگاه خود را پایگاه فعالیت دینی، مذهبی و اجتماعی قرار داد. و مانند سایر روحانیان به تبلیغ احکام دینی، آموزش جوانان و پاسخ‌گویی به پرسش‌های شرعی مردم پرداخت.

وی در ادامه فعالیت‌های دینی و آموزشی، دست به تأسیس ساختمان مدرسه علمیه جهت جذب و آموزش طلاب علوم دینی زد تا نوجوانان و جوانان جویای دانش را به ویژه فقه و معارف اسلامی آموزش دهد. این مدرسه که به نام «مهدویه» یا شده در سال ۱۳۴۵ش تأسیس گردید. در فصل تابستان که بیشتر طلاب منطقه به کار کشاورزی و دامداری می‌پرداخت و مدرسه عملاً به تعطیلی کشانده می‌شد نامبرده به کابل می‌رفت و چند ماهی را در مدارس علمیه آن شهر به تعلیم و تربیت طلاب و فضیای دینی همت می‌گماشت.

مشارالیه در سال ۱۳۵۰ش مجدداً به منظور تکمیل تحصیلات و زیارت عتبات عالیات به نجف اشرف رفت و مدت چند سالی در دروس حضرات آیات امام خمینی و خوبی شرکت نمود اما نیازهای فراوان منطقه بهسود به روحانیان و مدرسان اسلامی و نفوذ روز افزون گروه‌های الحادی به ویژه چپی در کشور ایجاب کرد تا به زودی به وطن بازگردد و فعالیت‌های گذشته خود را به طور جدی‌تری، پی گیرد.

در سال ۱۳۵۷ش که افغانستان دچار کودتای مارکسیستی و حاکمیت کمونیست‌های لیننی گردید، سید محقق بهسودی آواره جمهوری اسلامی ایران شد و مانند برخی روحانیان به ضرورت تشکل‌های اسلامی برای فراگیری جهاد اسلامی بر ضد دولت مارکسیستی وقوف یافت و پس از مطالعات لازم در این باره، حزب نیروی اسلامی را با همکاری برخی از همفکران دوستان خود تأسیس کرد.<sup>۱</sup> در مورد این حزب و رهبران آن در یکی از منابع آمده است:

«در اواخر ۱۳۵۷ش جمعی از آنان، همچون حجة الاسلام و المسلمین سید محمد

ظاهر محقق بهسودی و حجة الاسلام سید میرحسین فصیحی و حجة الاسلام سید محمد حسن هاشمی سنگچارکی و.. یکی پس از دیگری به جمهوری اسلامی ایران هجرت کردند... سازمان نیروی اسلامی افغانستان را به وجود آوردند و تحت این عنوان به فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و نظامی خود در خارج و داخل ادامه دادند... نوع رهبری سازمان شورایی است و سرپرست و دبیر کل آن حجة الاسلام والمسلمین سید محمد ظاهر محقق می‌باشد...<sup>۱</sup>

و پژوهشگر دیگر درباره این حزب و آقای محقق نوشته است:

«اکنون [نیمه دوم دهه شصت] نیروی اسلامی در ایران در دسر چندانی گرفتار نیست و گاهی کدام عارضه را به گونه ای حل می‌کند... نیروی اسلامی در بهسود فعلاً پایگاه دارد ولی در جنگ‌های طرف و نظاره‌گر است. نشریه این حزب «دفاع» می‌باشد... چند شماره از نشریه دفاع در اختیار نگارنده قرار گرفته ولی از آنها نمی‌توان در معرفی این حزب استفاده کرد، زیرا جز چند مقاله و گزارش چیزی در مورد تشکیلات و سازمان وجود ندارد...»<sup>۲</sup>

مرحوم سید ظاهر محقق، مردی آرام، متعهد و دلسوز بود و در میان رهبران جهادی مشی معتدل و میانه روانه داشت. تحولات گوناگون جهادی هر چند او را در پیمودن مسیر استقلال، آزادی ایجاد عدالت اجتماعی و حکومت اسلامی مردد نکرد اما او خود را با شرایط و مقتضیات جدید کاملاً وفق می‌داد از این‌رو در اکثر ائتلاف‌های که بین احزاب جهادی شیعی به وجود آمد حضور یافت و از هر گونه تلاش همگرایانه و تشتت سببیز که به نفع آرمان‌های مردمی و ملی تلقی می‌شد، استقبال می‌کرد.

حزب جهادی مرحوم محقق بهسودی به حزب خانوادگی وی معروف بود زیرا دست کم اعضای موسس و مهم آن را، نامبرده، فرزندان و دامادش تشکیل می‌دادند و تمام درآمد‌ها و کمک‌های مردمی و خارجی مربوط آن حزب به سوی خاندان مزبور سرازیر و بدون نزاع‌های متعارف در احزاب و گروه‌های دیگر جذب و یا احیاناً توزیع می‌گردید. در مورد زندگی نامه‌اش می‌خوانیم:

۱- سید هادی خسرو شاهی، نهضت‌های اسلامی افغانستان، ص ۴۸.

۲- بصیر احمد دولت‌آبادی، شناسنامه احزاب و جریان‌های سیاسی افغانستان، ص ۶-۳۱۵.

«در سال ۱۳۵۷ش به ایران کوچید و حزب جهادی را بنیان نهاد در ۱۳۶۲ش رهبری فکری مردم و مجاهدان را عهده‌دار شد در ۱۳۶۲ش به قم رفت و به تدریس و تألیف پرداخت...»<sup>۱</sup>

یکی از ویژگی‌های مثبت مرحوم محقق غفلت نورزیدن از تحقیق و نگارش بود. او در اوایل دهه شصت کتاب‌هایی در مورد انقلاب اسلامی افغانستان تحت عنوان: ۱- افغانستان در مسیر تکامل انقلاب اسلامی؛ ۲- رمز پیروزی انقلاب اسلامی در جهان؛ ۳- چهره شوم و واقعی کمونیزم؛ نوشت که نمایانگر اندیشه‌های دینی، آرمان‌های انقلابی و معلومات اسلامی وی می‌باشد.

در یک نگاه، سید محمد ظاهر محقق بهسودی، روحانی انقلابی بود که در میان عالمان دینی و حوزه‌های علمیه جایگاه چشمگیر و برجسته نداشت شهرت او مرهون ایجاد حزب مبارز سیاسی است که با همه تحولات و کش و قوس‌های دوران مقاومت، توانست تا شکست و خروج ارتش سرخ شوروی سابق به حیات خود ادامه دهد و برکات آن نه تنها شامل حال نامبرده بلکه اولاد و اعقابش گردیده حکایت آن همچنان باقی است.

این سید انقلابی و هزاره روشن اندیش پس از انحلال گروه‌های اسلامی هزاره در سال ۱۳۶۸ش و بنیانگذاری حزب وحدت اسلامی، بدین حزب پیوست و از معدود رهبران گروهی بود که وحدت را بدون پیش شرط و یا شرط‌های شناور! پذیرفت و صادقانه در تحکیم وحدت مسلمانان به ویژه هزاره‌های کشور تلاش کرد.

او بارها از ایران به داخل افغانستان آمد سرانجام در سال ۱۳۷۵ش که از ایران به هزاره‌جات آمده بود در بازگشت از بامیان به سوی بلخ ناگهان بیمار شده در شهر پلخمری از دنیا رفت. دمردم که در اثر مشی معتدلانه، برخوردار متواضعانه اش در حزب وحدت و عدم گرایش به مسائل دودمانی و قومی، سخت شیفته او شده بودند. از رحلتش متأثر شدند و مجالس عزاداری و ختم متعدد را داخل و خارج کشور برگزار نمودند و امروزه نیز از او به نیکی یاد می‌کنند.

۱- ناصر الدین انصاری، آئینه پژوهش، سال هفتم، شماره ششم، بهمن ساسفند، ۱۳۷۵ش.

## حجة الاسلام و المسلمین رضاعلی محقق افشار

(۱۳۱۸ - ۱۳۸۲ ش)

دلسوزی نسبت به مردم و در پی چاره‌جویی مشکلات محرومان، شب را به صبح آوردن و با همه مشکلات، نسبت به آینده امیدوار و خوشبین بودن و سخاوتمندانه و بدون چشم داشتی، داشته‌ها و آگاهی‌های علمی - تاریخی و فرهنگی خود را در اختیار پژوهشگران قرار دادن؛ سه ویژگی و خصوصیتی بود که در سراسر زندگی‌اش مشاهده می‌شد نام او را با آغاز انقلاب اسلامی افغانستان و مقاومت تاریخی مردم بر ضد دولت دست نشانده مارکسیستی سپس ارتش متجاوز شوروی (سابق) شنیدم که به عنوان یکی از عالمان فعال دینی در خدمت جهاد اسلامی قرار گرفته بود. به تدریج آگاهی مزبور بیشتر و بیشتر شد. او داماد مرحوم استاد وحیدی جاغوری، همدرس و یار دیرین شهید استاد مبلغ و یکی از پایه‌گذاران حزب دعوت اسلامی افغانستان بود.

در پاییز ۱۳۷۰ که نامبرده به عنوان یکی از اعضای شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی و نماینده آن حزب در پاکستان و مسئول دفتر کویته بود وی را ملاقات نموده بدلیل کارهای اداری و مربوط به بازگشت به ایران، توفیق اجباری حاصل شد تا هنگام اقامت اجباری در شهر کویته نامبرده را از نزدیک و مکرر ببینم.

هر چند صحبت علمی و مصاحبه مطبوعاتی با موصوف نداشتیم اما در این دیدارها، او را به عنوان عالم انقلابی و رهبر دینی و دلسوز و خادم مردم تحت نظر داشتم و به این نتیجه رسیدم که در این وادی موفق عمل می‌کرد لذا مردم پس از مرگش، بدو نمره قبولی دادند. در جریان حضورم در پاکستان هر چند شیخ یاد شده برای من کاری انجام نداد اما حقیر را وا داشت تا در سالهای بعد از نزدیک او را زیارت نمایم و از خاطرات وی درباره شخصیت‌های بزرگ و مشاهیر تشیع و یا حوادث تاریخی سود جویم و شیخ محقق با آغوشی باز، حوصله‌مندی

و چهره گشاده و سخاوتمندی به پاسخ سؤالاتم می‌پرداخت و از آغاز تا آخرین ملاقات و صحبت تلفنی حتی یک بار از اسم و زادگاه، حزب و هدفم نپرسید و بر خلاف بسیاری از صاحبان علم و قدرت کشور در این موارد نه به نژاد حساسیت نشان می‌داد و نه به گرایش سیاسی و منطقه‌ای و حتی در دوران بیماری نیز با همان تبسم و متانت همیشگی مواجه می‌گردید.

او در سال ۱۳۲۰ش در سراب جغتوی غزنی در یک خانواده متدین هزاره چشم به جهان گشود، تحصیلات خود را در منطقه و نزد روحانی محلی آغاز کرد آنگاه نزد یکی از عالمان بنام سید آقا حسین نجفی شتافت و علوم اسلامی را در نزد آن مدرس اسلامی آغاز نمود پس از آموزش ادبیات عرب (صرف، نحو و معانی، بیان و بدیع) به فراگیری فقه و اصول پرداخته تا شرح لمعه و مطول را از آن دانشمند دینی کسب دانش کرد.

نامبرده ادامه تحصیل خود را این گونه گزارش می‌کند:

«در سال ۱۳۳۶ش به کابل رفتم و درسهاییم را نزد علمای کابل بخصوص خدمت حضرت آیه الله شیخ محمد امین افشار ادامه دادم و تا پایان سطوح عالی را خدمت ایشان درس خواندم با شیخ اسماعیل مبلغ رحمت الله علیه که یکی از دانشمندان کابل بود بعضی کتاب‌ها را در نزد علمای اهل سنت درس خواندیم یعنی کتابهای خلاصة الحساب در ریاضی، شرح چغمنی در هیأت، شرح میسدی در فلسفه و حکمت و بخشی از اشارات را نزد مولوی غربت آموختیم.»<sup>۱</sup>

مرحوم محقق پس از فراغت از تحصیل سطوح عالی، به تدریس علوم اسلامی و فعالیت‌های اجتماعی پرداخت و محل فعالیت‌های وی محله افشار کابل بود. حضور مستمر وی در آن محله باعث شد تا به تدریج به محقق افشار شهرت یافته و زادگاهش سراب به فراموشی سپرده شود. وی خود در این باره می‌نویسد:

«در افشار کابل مسجدی بود که در آن اقامه نماز جماعت داشتم و حسینیه بود که عصرها و شبهای جمعه آن جا منبر می‌رفتم. احکام و مسائل دینی را برای مردم بیان می‌کردم و این وظیفه بیش از بیست سال ادامه داشت و در عین حال مدرسه‌ای در قلعه فتح الله خان توسط استادم شیخ محمد امین افشار، تأسیس و

ساخته شد که به عنوان مدیر مسئول مدرسه و نیز یکی از مدرسین مدرسه انتخاب شدم و از سال ۱۳۴۷ تا سال ۱۳۵۷ مسوولیت این امر خطیر را به دوش داشتم. طلاب علوم دینی در این حوزه مبارکه حدود ۵۰ نفر از سیوطی تا کفایه به درسهای مختلف مشغول بودند. در کنار اداره این مدرسه کتابهای لمعتین، اصول فقه، مختصرالمعانی و رسائل را نیز چندین بار تدریس کردم. خلاصه در این مدت حدود ۲۰ سال اقامت در کابل تا حدی در خدمات دینی و اجتماعی موفق بودم و بخصوص مدت ۱۰ سالی را که در مدرسه نامبرده در خدمت طلاب علوم دینی بودم فراموش نشدنی و مهم است و همیشه از این خاطرات لذت می‌برم که هم درس می‌خواندم و هم درس می‌گفتم.<sup>۱</sup>

وی چنانکه یادآور شده است در مدت یاد شده به دروس خارج فقه و اصول شرکت می‌نمود و از جمله نوادریست که بدون مسافرت به حوزه‌های علمیه قم و نجف، مدارج بالای علمی را پیموده به مقام بالایی از تخصص در علوم اسلامی نایل گردید.

موصوف پس از کودتای مارکسیستی ۷ ثور ۱۳۵۷ش که فشار فزاینده و وحشتناک را نسبت به علمای دینی مشاهده کرد به اتفاق ابو زوجه‌اش مرحوم وحیدی جاغوری و شیخ زاده غزنوی راهی ایران گردید و در شب سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران وارد آن کشور شدند و پس از ملاقات با رهبران انقلاب در خراسان و تهران خدمت رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی رحمته رسیدند و نخستین اعلامیه را در حوت (اسفند) ۱۳۵۷ش بر ضد رژیم منحوس کمونیستی منتشر نموده طلاب و علمای افغانستان و مسئولان و مردم ایران را از اوضاع دهشتناک افغانستان آگاه ساختند.

یک سال پس از ورود به ایران، حزب دعوت اسلامی افغانستان را با همفکری شماری از دوستان خویش از جمله شیخ‌زاده غزنوی، وحیدی اوتقولی و دیگران، تأسیس نمود و نشریه‌ای را تحت عنوان «پیام دعوت» در قم و «پیام جهاد» را در مشهد منتشر می‌کرد.

حزب دعوت از احزاب میانه روی، کوچک و نه چندان مهم جهادی شیعیان



بشمار می‌رفت و دبیر کل آن نیز به عهده جناب شیخ‌زاده غزنوی بود اما محقق افشار نیز از اعضای موسس و فعال و با سواد آن بشمار می‌رفت و در مسائل سیاسی بخصوص مقالات نشریات آن سهم عمده داشت. وی دارای توان نویسندگی بود و از این توانایی برای پیشرفت مقاومت اسلامی و آزادی وطن و رشد بیداری مردم سود می‌جست.

با آنکه در ادامه سالهای جهاد دو حزب کوچک و غیر معروف «سازمان فلاح اسلامی» در سال ۱۳۶۲ش و حزب رعد اسلامی در سال ۱۳۶۴ش به حزب دعوت اسلامی پیوست اما تفاوت چندانی حاصل نشد و این حزب همچنان در اواخر جدول احزاب جهادی کشور قرار داشت. در ادامه، حزب نهضت مؤسسان به رهبری آقای شیخ علی بابا رحیمی (کوه) بدان پیوسته ائتلاف و سرانجام وحدت حزبی نمود که باز چندان تأثیری در سرنوشت حزب وعده وعده آن نداشت.

حزب دعوت اسلامی در جریان ائتلاف گروهی هشت‌گانه شیعی مقیم ایران، مواضع مثبت و سازنده داشت و شیخ محقق افشار به عنوان نماینده آن حزب در شورا شرکت نموده از اعضای اصلی آن گردید. وی در جریان گردش مقام سخنگویی شورای ائتلاف در سال ۱۳۶۴ش حدود چهار ماه سخنگوی شورای ائتلاف گردید و فعالیتهای بیشتری در این دوره برای شیعیان و جهاد اسلامی و رهایی بخش مردم به نمایش گذاشت.

مهم‌ترین بخش از فعالیتهای سیاسی و حزبی مرحوم محقق افشار؛ پس از تأسیس حزب وحدت اسلامی افغانستان از ادغام هشت حزب جهادی شیعه از سال ۱۳۶۸ش می‌باشد.

وی با اخلاص و از روی صدق تحول جدید را پذیرفته وارد حزب وحدت اسلامی گردید و در تعیینات جدید به عنوان عضو شورای مرکزی و مسئول دفتر این حزب در شهر کوئته پاکستان که از دفاتر مهم آن بود تعیین و مشغول به کار گردید.<sup>۱</sup>

نامبرده مدت شش سال در این سمت ایفای وظیفه کرد و خدمات ارزشمندی را در جهت تحکیم حزب وحدت، پاسخگویی به مهاجران مسلمان و تقویت جهاد اسلامی ارائه کرد. او با حوصله‌مندی، خوشرویی و خستگی‌ناپذیری به خدمات خود ادامه می‌داد و دفتر او به روی همگان بخصوص اهل علم، طلاب و دانشجویان گشوده بود و هرگز در این باره مسائل منطقه‌ای، قومی و احیاناً گرایشهای احزاب منحل را در کار و اقدامات خویش دخالت نمی‌داد.

شیخ محقق افشار مدت ۶ سال در کویته بود و در این مدت که دفتر وی نشریه‌ای را تحت عنوان «طلوع وحدت» منتشر می‌کرد مقالات و تحلیل‌های بیش از هر زمان دیگر بچشم می‌خورد و او علاوه بر فعالیت‌های سیاسی و مدیریتی در دفتر به نویسندگی و کار فرهنگی نیز پرداخت و در هر شماره قسمتی از آن را به مقاله و سخنرانی و تحلیل‌های خود اختصاص می‌داد. در همین زمان حضور او در پاکستان و دفتر حزب وحدت اسلامی شهر کویته بود که او موفق شد نسخه اصلی کتاب ارزشمند و تاریخی «مختصر المنقول در تاریخ هزاره و مغول» مرحوم ملا محمد افضل ارزگانی را بدست آورده آن را با تصحیح و مقدمه به چاپ رساند.

وی پس از ۶ سال خدمت در پاکستان به ایران بازگشت و کارهای سیاسی و فرهنگی و قلمی خود را در دفاتر حزب وحدت (تهران و قم) ادامه داد و در جریان انشعاب حزب وحدت به دون جناح مزاری و اکبری، به طرفداری شهید مزاری پرداخته تا آخر با جناح وی که اکثریت مردم هزاره را پوشش می‌داد، ادامه داد.

نامبرده با هفته‌نامه حزب وحدت اسلامی که در این سالها در قم منتشر می‌شد همکاری قلمی داشت و در اواخر دهه هفتاد دچار بیماری قند گردیده به تدریج دچار مشکلات بیشتر از این ناحیه گردید. در سالهای اخیر در منزل زمین‌گیر و خانه نشین گردید.

این قلم از خاطرات و اطلاعات نامبرده در مورد شخصیت‌های معاصر و جریانات موجود در موارد مختلف سود برده آخرین بار در سال ۱۳۸۱ش نه برای مصاحبه بلکه به عیادت او رفته نامبرده را زیارت نمودم و با آنکه یکی از پاهایش را از مچ عمل کرده و قطع کرده بود و روی تخت دراز کشیده بود اما همچنان با

روحیه، متبسم و متواضع و با حوصله بود و فقط در آن نشست حدود یکساعته اندکی از بیماری‌اش صحبت نموده بقیه اوقات را در بیان خاطراتش از زمان حضورش در کابل و روابط مردم و اقوام بویژه قزلباشها و هزاره‌های کابل گذراند و گرم، صمیمانه سخن می‌گفت. او همواره نسبت به قضایای افغانستان در آن سالهای خون و آتش امیدوار و خوش‌بین بود و هر کسی که با او صحبت می‌کرد مقداری از آلامش کاهش یافته نسبت به آینده امیدوار می‌شد. یادم نمی‌رود در یکی از روزهای حکومت طالبان در افغانستان به دیدار او شتافتم و در محل کارش در یکی از خیابانهای قم با او در مورد وضعیت تاریک کشور صحبت نمودم. او را درباره مسایل بسیار امیدوار و خوشبین یافتم و با آنکه با تحلیل وی از اوضاع قانع نشدم اما از روحیه و طرز نگاهش خوشم آمد و حالت توکل به خداوند بزرگ و امید به فضل او را در گفتارش و نگاهش لمس نمودم. آنگاه صحبت به موضوع اصلی که خاطرات و دیدگاهش نسبت به شهید محمد اسماعیل مبلغ بود، کشانده شد و دیدگاههای خود را بصورت صادقانه و منصفانه نسبت بدو ارائه نمود و از اندک مخالفان تنگ نظر وی سخن به میان آمد که نه تنها دیروز بلکه امروز نیز همچنان به دشمنی و تهمت‌های خود نسبت به او و علامه سید اسماعیل بلخی ادامه می‌دهند و وی نسبت به پیشینه آنان اطلاعات مفید و ارزشمندی داشت.

وی پس از آنکه یکی از پاهایش با عمل جراحی قطع شده معلول گردید نیز علاقه و حتی فعالیت خود را نسبت به مسائل افغانستان از دست نداد و در جلسات مربوط به انقلاب اسلامی افغانستان یا مجمع روحانیون و طلاب آن شرکت می‌نمود. هنگامی که تلفنی مزاحم وقت وی شده و سؤالی نسبت به اوضاع افغانستان و یا خاطرات و اطلاعاتش داشتی نامبرده حتی در ایام بیماری بدون کمترین بی‌حوصلگی و با آرامش و خوش خلقی به سوال گوش فرا داده و بدان به اندازه آگاهی خویش پاسخ می‌داد.

سرانجام این عالم بیدار، مبارز و انقلابی، نویسنده و خطیب در اثر تداوم بیماری‌اش به ضعف روز افزون مواجه شده زمین گیر گردید و در سال ۱۳۸۲ش دار فانی را وداع گفته به عالم باقی شتافت. او مرگ برادر و یکی از فرزندان جوان و رشید خود را در عالم غربت دید و قصد داشت که افزون بر تصحیح و

چاپ مختصر المنقول و مقالات متعدد در جراید احزاب جهادی و حزب وحدت اسلامی افغانستان و برخی مطبوعات ایران زندگینامه و مبارزات شیخ وحیدی را تالیف کند که ظاهراً اجل مهلت نداد. مقبره او که چند روز قبل موفق به زیارتش شدم در باغ بهشت قم است.

حجة الاسلام محمد اسحاق اخلاقی از کار دیگر مرحوم محقق افشار خبیر داده چنانکه در در اواخر دهه هفتاد که هنوز محقق افشار در قید حیات بود، چنین نوشته است:

«خوشبختانه جلد ۳ سراج التواریخ که بازگو کننده جنایات تاریخی امیر عبدالرحمن می باشد به دست آمده و در این اواخر به وسیله شیخ رضاعلی محقق و کمک مالی حاج غلام رسول خان جاغوری در ایران به چاپ رسیده و در اختیار اهل تحقیق قرار گرفت...»<sup>۱</sup>



## آیت الله محمد عیسی محقق خراسانی

(۱۳۵۵ - ۱۴۲۱ ق)

او زنده و حاضر است هر چند با هر کس نمی‌نشیند و هر جماعتی نمی‌تواند همدم و هم صحبت او گردد. فکر نکنید که او به فیض عظمای شهادت نایل آمد تا در جرگه «احیاء عند ربهم یرزقون» قرار گرفته باشد بلکه او از عالمانی بود که «مداد» آنها «افضل» از خود شهیدان می‌باشد و شیخ مورد نظر با سخاوت و سعه صدر و دانش از مدادش در نشر معارف دینی، گسترش خودباوری و تجلیل مقام دانش و اصحاب علم و معنویت سود جست، شب و روز نشناخت، این مملکت و آن سرزمین نگفت و این قوم و آن تبار را در نظر نگرفت از دره‌های عمیق هزارستان تا کوچه‌های فریمان و مشهد و از شهرستان خراسان و ایران تا دورترین نقاط عراق و سوریه را در نور دیده با قدم و قلم دین‌آموزی، اعتماد به نفس داری و اخلاق‌مداری آموختند. به زبان عربی بهتر از زبان مادری سخنرانی و دانش‌گستری می‌نمود با قلم و زبان به برترین شیوه و بهترین سوژه در میان مردم می‌رفت از داشته‌های آنان به منظور خودباوری و از نداشته‌هاشان جهت تحریک علمی و جهاد فرهنگ‌اندوزی بهره می‌جست و مهربان، دلسوز و بی‌ادعا چون بهار می‌ترواید و مانند ابر می‌بارید.

با صراحت می‌سرود، با قدرت استدلال می‌کرد و با رقت اندرز می‌داد، با ژرف نگری امید می‌داد و با سوز دل و آینده‌شناسی تشویق می‌نمود. دنبال مال و منال نبود و در وادی شهرت گام بر نمی‌داشت. چشمش را به افق‌های دور و اهداف بلند دوخته بود.

حضرت آیت الله محمد عیسی محقق در حدود سال ۱۳۵۵ ق در روستای «گیامی» از توابع شهر مقدس مشهد زاده شد. خانواده وی از هزاره‌های متدین و فرهنگی بود که از دوران قدیم با علما و روحانیت پیوند دینی و عاطفی محکم داشت. عمویش شیخ میرزا علی کرمانی خود از علمای خوش‌نام و تحصیل

یافتگان نجف اشرف بود.

وی دانشهای اولیه را در روستایش آغاز کرد و با راهنمایی و تشویق عموی دانشمندش جهت تحصیل علوم اسلامی رهسپار نجف شده با جدیت و اراده قوی در آن مرکز کهن و پر بار دانشی و فرهنگی - دینی به فراگیری علوم اسلامی پرداخت. در سایه ارشاد و مشورت دوستان و آموزش و پرورش اساتید معظم و دلسوز پلکان دانایی و معنوی را به سرعت پیمود متون درسی متداول در حوزه‌های علمیه را در رشته‌های مختلف ادبیات، فقه، اصول، کلام، رجال و فلسفه را آموخت.

«در سن ۲۰ سالگی از سطوح عالی فارغ می‌شود در حالی که در ضمن تحصیل در مرحله سطوح عالی به تدریس قسمتی از سطوح نیز اشتغال داشته است، پس از طی این مرحله وارد حلقه‌های دروس خارج گردیده و از محضر آیات و مراجع عظام تقلید آن عصر، دوره‌های خارج فقه و اصول را استفاده می‌نماید و با توجه به استعداد قوی و درخشانی که داشت در مدت زمان کوتاهی به مرحله عالی اجتهاد و استنباط می‌رسد و سپس خود به عنوان یک مجتهد و چهره برجسته علمی حوزه علمیه نجف اشرف، حلقه درس خارج ایجاد و به تربیت شاگردان می‌پردازد»<sup>۱</sup>.

آقای محقق از استعداد کم نظیر، اراده پولادین و حافظه نیرومندی بهره‌مند بود. اشتیاق فراوان وی به فراگیری دانش اسلامی و علوم حوزوی در کنار ویژگی‌های پیش گفته، از او فاضل هوشمند و طالب پرحرارت و با جنب و جوش به بار آورد که همزمان اندوختن سطوح عالی و سپس خارج فقه و اصول به تربیت فضلالی جوان و تدریس متون آموخته شده پیرواز داد. نامبرده در زمان تحصیل و پهنه تعلیم نام و آوازه‌ای در خور یافت، مدرسان و مراجع تقلید حوزه بدو به چشم امید می‌دیدند و نسبت به آینده روشن و امید بخش آن انتظارات فراوان خویش را پنهان نمی‌کردند.

طلاب و فضلالی جوان نیز درسهای او را از جهات گوناگون ترجیح داده از لحظات وقت خویش در محضرش استفاده می‌بردند و درسهای آن حضرت را از لحاظ محتوا، نظم و ارائه، قابل تمجید و الگو برداری می‌دانستند و از اقوام و

ملیتهای مختلف در آن شرکت می‌کردند.

شیخ یاد شده در کنار تحصیل و تدریس از فراگیری زبان عربی غفلت نوزید و زبان عربی را به طور کامل یاد گرفت به طوری که به گونه خوب بدان زبان تألیف، سخنرانی و تدریس می‌نمود. او در باب خطابه و سخنرانی نیز تبصر و ید طولبا داشت و در میان دانشمندان و خطبای نجف و کربلا به عنوان خطیب شناخته شده، خوش بیان، فصیح و جذاب شهرت داشت و همواره در مناسبت‌های اسلامی چون ماه‌های محرم، صفر و رجب به دو زبان فارسی و عربی به ایراد سخن و خوانش روضه می‌پرداخت.

از ویژگی‌های برجسته و ارزشمند محقق خراسانی، عنایت وافر او، به پژوهشهای اسلامی و تحقیق مسائل ملی و کشوری می‌باشد. او افزون بر کنکاش در اصول فقه، فقه، حدیث و تاریخ اسلام از پژوهش تاریخ کشورهای اسلامی چون ایران، افغانستان، بزرگان علمی و حوزوی این کشورها، تاریخ اقوام کشور به ویژه گذشته هزاره‌ها، غافل نشد و در این موضوعات با مهارت علمی و برنامه کاربردی و اهداف والای فرهنگی و سیاسی اقدام کرد. در یکی از منابع درباره وی می‌خوانیم:

«حضرت آیت الله شیخ عیسی محقق خراسانی: استاد حوزه و دانشگاه که به حق یکی از چهره‌های علمی و افتخار مردم خاوری است، شاکردان بزرگ تربیت کرده است. او در جوانی به مقام رفیع اجتهاد نایل شد، و اولین شخصی بود از خاوری‌های که در نجف اشرف شروع به تدریس خارج فقه و اصول نمود. وی کتابهای ارزشمندی به رشته تحریر در آورده است. او اندیشمندی است آزاده و فیلسوفی است وارسته و خطیبی است توانا و برجسته. به زبان عربی خطابه ایراد می‌کرد جمعیت انبوهی از عرب و عجم، بخصوص قشر تحصیل کرده، طلاب، مدرسین حوزه، آیات عظام برای استماع حاضر می‌شدند، شنوندگان که به ظرافت زبان عربی آشنایی داشتند، مسحور خطابه آن جناب می‌گردیدند و از تسلط او به این زبان در شگفت می‌شدند.»<sup>۱</sup>

واقعیت این است که این شخصیت فرزانه دارای ابعاد گوناگون بود او



خطیب نامدار، محقق ارجدار، مدرس با مقدار، فقیه ضابطمدار و اصولی ژرف‌نگر و روش دار بود اما بیش از همه در خطابه‌گویی و سخنوری مهارت و تخصص داشت. خطابه‌ها و سخنرانی وی بسیاری از اهل فن و مراجع عظام را به تحسین و امی داشت و نام او بسیاری از کسانی را که آمادگی جهت استماع و عطف و سخنرانی نداشت به محفل می‌کشاند و بسا مشکل پسندان و بی‌حوصله‌ها را به شکیبایی و حوصله‌مندی و امی داشت چنانکه نویسنده دیگر درباره‌ی وی می‌افزاید: «استاد محقق به حق که به تمام معنی استاد سخن و ادب می‌باشد، خصوصیت منحصر به فرد ایشان در جنبه خطابه و سخن در این است که به دو زبان ریشه‌دار و کهن عربی و فارسی به صورت همسان و همانند زبان مادری تسلط کامل دارد، ایشان خطیب مسلط و سخنور توانایی است که نظیرش در میان خطباء معاصر کشورهای اسلامی یا دیده نشده یا کمتر دیده شده است، در معرفی این بعد از شخصیت ایشان این جمله معروف امام خمینی؛ کافی است که بدین مضمون فرمود: خطیبی نظیر ایشان در میان عرب و عجم نداریم»<sup>۱</sup>.

اشاره شد که آقای محقق خراسانی زاده مشهد می‌باشد اما منش عالمانه، افکار دین‌مدارانه تلاشهای فرامرزی و انسان‌ساز به ویژه محروم نوازانه‌ی وی، نامبرده را به حیث شخصیت اسلامی و متعلق قلمروهای متعدد افغانستان، ایران و عراق، شناسایی نموده است و او بدون تردید چون نام‌آوران این خطه‌ها در جغرافیای تنگ سیاسی و قومی نمی‌گنجد و دست کم سرزمین‌های مزبور را پوشش می‌دهد.

شیخ محمد عیسی با صراحت و صداقت تمام، خود تصریح می‌نمود که عمرش را وقف احیای فرهنگ، هویت و کسب استقلال و آزادی این سه کشور کرده است همان گونه که اثر مورد استناد پیشین در این باره آورده است:

«از ابعاد بلند دیگر شخصیت ایشان اندیشه فرامرزی و تفکرات فرا ناسیونالیستی اسلامی ایشان است. استاد محقق حضور فعال و محوری خویش را در انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی؛ که حضرتش علاقه خاصی به ایشان داشت، و در نهضت اسلامی ملت مسلمان عراق و در انقلاب اسلامی افغانستان به خوبی

نشان داده است. ایشان در تاریخ معاصر اسلامی از پیشگامان نهضت جهانی اسلام و متعقد به انقلاب بین الملل اسلامی و برپایی حکومت واحد جهانی اسلام است، جنبش اسلامی معاصر و ملت‌های مسلمان مرهون زحمات و مبارزات امثال ایشان است و بدون هیچ مبالغه‌ای چهرهٔ ایشان در تاریخ نهضت‌های اسلامی چون اسلاف صالحش چون سید جمال‌الدین افغانی، شهید سید اسماعیل بلخی شهید امام موسی صدر، شهید محمد منتظری، شهید مصطفی چمران و دیگران می‌درخشد.<sup>۱</sup>

موصوف در میدان پژوهش کارنامه مشعشع و قابل تمجید دارد. آثار باقیمانده و سامان یافتهٔ وی متعدد و متنوع می‌باشد که در آنها افزون بر عمق‌نگری و ارزش علمی از ویژگی کاربردی و گره‌گشایی مشکلات مردم نیز برخوردار می‌باشد. نکتهٔ قابل یادآوری دیگر در مورد کاوش‌های علمی مزبور، حاکمیت تفکر فرامرزی در نوشته‌ها و تحقیقاتش می‌باشد که فهرست آنها از این قرار است:

- ۱- هدایة المنطق، شرح لثالی منظومه حکیم سبزواری، در سه جلد؛
- ۲- هدایة الحکمة، شرح حکمت، منظوم حکیم سبزواری، در سه جلد؛
- ۳- الیتیمه، شرح حاشیه ملاعبدالله در دو جلد؛
- ۴- الايضاع القاسمی، شرح بیع مکاسب در فقه در یک جلد؛
- ۵- ابداع الوسائل، در شرح مبحث قطع رسائل؛
- ۶- ارغام الجاحدین فی رفض شبهات الملحدين، در فلسفه و کلام در چهار جلد؛

- ۷- الکفاح الاسلامی فی مشكلة الفقر اجتماعی؛
- ۸- الکفاح الاسلامی فی مشكلة المرض؛
- ۹- الکفاح الاسلامی فی مشكلة الجهل؛
- ۱۰- المؤلفون الافغانیون المعاصر؛
- ۱۱- العلماء و الادباء من افغانستان بین الامس و الیوم؛
- ۱۲- الهزارة فی التاريخ؛
- ۱۳- خصال نامتناهی در صفات مرد نامتناهی؛

۱۴- سلم الصدر، موضوعات اخلاقی به زبان فارسی.

چنان‌که به دست آمد برخی از آثار فوق در نوع خود ابتکاری و دارای تأثیر فراوان بوده است. که از جمله آنها به «المؤلفون الافغانیون المعاصرون» باشد که این قلم در این سلسله نوشتار به گونه مکرر از آن سود برده است. این تنها آثار پژوهشی این محقق ارجمند نیست که فرا ملی می‌باشد و جامع‌نگری و وسعت دید او را نشان می‌دهد. او خود می‌گوید:

«من در کنار امام بوده‌ام و مبارزه اسلامی کرده‌ام و ده سال از عمر خود را وقف انقلاب اسلامی عراق نمودم و با مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق همکاری می‌کردم و اکنون بنا دارم آخر عمرم را برای شیعیان مظلوم افغانستان وقف نمایم.»<sup>۱</sup> از نکات قابل یاد آوری درباره این روحانی معظم، فعالیت پی‌گیر و همه جانبه وی در مورد طرح و جا انداختن ضرورت وجود مرجعیت تقلید برای شیعیان افغانستان و ترویج آیت الله قربان علی محقق کابلی برای این امر می‌باشد. او در موارد متعدد و به شیوه‌ها و دلایل مختلف، شیعیان افغانستان را به خودباوری و اعتماد به نفس می‌خواند و تأکید داشت که افغانستانیها دارای گذشته طلایی و استعداد درخشان می‌باشند و باید به خود آیند و به علما و بزرگان خود احترام نموده حور محور آن به سوی آینده روشن و امیدبخش به پیش روند.

نامبرده در این مورد می‌گوید:

«امروز حجج الاسلام دارید، اساتید بزرگوار دارید، آیات عظام و نویسندگان دارید، امروز اساتید عالقدر و فقیه دارید. حضرت آیت الله حاج آقای محقق نجفی کابلی مدظله العالی دارید...».

و در ادامه صحبتش درباره استوانه‌های فقاہت و مرجعیت شیعیان افغانستان می‌افزاید:

«حضرت آیت الله محقق با سایر افاضل و آیات مثل آیت الله فیاض و آیت الله محسنی در حوزه پربار نجف یک عمر و اندی تحصیل کرده‌اند، استاد بی بدیل و بی نظیر، علم را فرا گرفتند حضرات همه دارای آثار علمی می‌باشند هر کدام به

نوبه خود معجزه اجتهاد تقدیم کرده‌اند...»<sup>۱</sup>

محقق خراسانی آزاد اندیش، زاهد، قاطع و صریح اللهجه بود. در مسائل گوناگون موضع روشن و بدون ابهام داشت. هرگاه وظیفه شرعی احساس می‌نمود و تکلیف خویش می‌دید مسائل را با قاطعیت و روشنی بیان می‌داشت و موضع خود را به طور صریح اعلام می‌کرد. این ویژگی و اوصاف نیکوی دیگر از او شخصیت بلند نظر، اصلاحگر، قابل اعتماد مورد علاقه اقشار گوناگون ساخته بود که قلوب اقشار مختلف را تسخیر کرده بود.

این عالم فرزانه، سرانجام در سال ۱۴۲۱ ق پس از یک عمر تلاش، مبارزه، نیک نامی و هدایت‌گری سر در تیره تراب گذاشت و در شهر مقدس مشهد طی مراسم باشکوه و مردمی که در آن اقشار گوناگون و ملیت‌های مختلف شرکت داشتند تشییع گردید و به خاک سپرده شد. مراسم باشکوه و متعدد از سوی احزاب سیاسی، مجامع فرهنگی و شخصیت‌های مهم علمی و فرهنگی در شهرهای مشهد، تهران، قم و... به پاس خدمات بی‌شائبه و آثار بجا مانده‌اش از سوی مهاجران و انصار برگزار گردید و زندگی‌نامه و کارنامه زرین‌اش در جراید و مطبوعات مختلف به چاپ رسید که همه نشانگر جایگاه رفیع علمی، فکری و مبارزاتی آن فقید می‌باشند.



## حجة الاسلام عزیز الله محقق غزنوی

(۱۳۳۳ ش - )

در آوان قبل از انقلاب اسلامی مردم افغانستان، خطه ناور با داشتن مناظر طبیعی سرسبز و دیدنی، آثار باستانی و مناطق ارزشمند زیست محیطی و گونه‌های نادر جانوری شهرت داشت و در دوران انقلاب اسلامی هر چند در آغاز خوش درخشید اما به زودی با مواضع افراطی برخی سران گروه‌های جهادی، منطقه مزبور شاهد جنگ‌های داخلی و تبلیغات و تلاش‌های خصمانه بعضی ناموران سیاسی و نظامی آن دیار گردید.

در این میان شخصیت شناخته شده‌ای با سیمای هزارگی، شور خدمت‌رسانی، دغدغه فرهنگی و رویکرد عمل‌گرائی و اعتماد به نفس را می‌توان، در آن نقطه سراغ گرفت که به تدریج نام و نشان در میان علما و طلاب بویژه مهاجران افغانستانی مقیم ایران بدست آورده و تلاش‌های سازنده و قابل‌ارجی را در پهنه فرهنگی از جمله ترویج قرآن‌آموزی، حفظ و قرائت آن، تبلیغات دینی و احیای برخی مراکز و بناهای مذهبی آغاز نموده است.

نام او را در سال‌های اخیر بطور مکرر شنیده بودم و با توجه به اقدامات و ویژگی‌های وی، بر آن شدم تا حیات و کارنامه‌اش را در سلسله مشاهیر گرامی‌تشیع بنگارم اما هر بار که در صدد برآمدم فرصت مناسب فراهم نگردید. با مشکل نداشتن وقت کافی و چگونگی امکان‌هماهنگی مواجه شدم و علی‌رغم تصمیم قطعی خویش نتوانستم با وی تماس بگیرم.

پس از بازگشت از سفر تابستانی ۱۳۸۴ ش به داخل افغانستان و ورود به شهر مقدس قم در یک روز گرم آفتابی او را در یکی از خیابانهای شهر دیده فرصت را غنیمت شمردم و غرض خود را با وی در میان گذاشتم، او در همان آغاز نشان داد که قدر چنین کارها را واقف است و با گشاده‌رویی اعلام آمادگی

نمود و بدین ترتیب قرار مصاحبه اختصاصی با نامبرده گذاشته شد.<sup>۱</sup> نگارنده طبق همان قرار در محل کار وی که مؤسسه خیریه امام هادی علیه السلام باشد، رسیدم و با کمی تأخیر وارد مصاحبه اختصاصی شدم با آنکه شماری از افراد مراجعه کننده در انتظار بودند نزدیک به دو ساعت این گفتگو به درازا کشید و نامبرده علی رغم تعجیل من با حوصله و اهتمام به پرسش پاسخ داده گاهی مطالب جانبی یا پرداختن به بعضی عوامل تصمیم گیریها و اقدامات وی، سخن را بیش از آنچه انتظار می رفت به ناکجا آباد می برد و مجبور می شدم پاسخ وی را نا تمام گذاشته، سؤال بعدی را طرح نمایم.

شیخ عزیز الله محقق غزنوی در عقرب (آبان) سال ۱۳۳۳ ش در یک خانواده متدین و سختکوش علاء الدین غزنین و در ده «دهن ولی» متولد شد. منطقه یاد شده نیز مانند بسیاری از مناطق هزارستان دارای نظام مکتبخانه بود و در زمانی که وی تحصیلات اولیه را آغاز نمود آموزگاری روحانی بنام ملا میرزا علی که ملای مکتب آن ناحیه را بعهدہ داشت و نامبرده نزد وی که ادیب سختکوش و منضبط بود پس از کسب سواد اولیه، علوم اسلامی بویژه ادبیات عرب را شروع نمود.

قابل یادآوری است که نخستین آموزگار وی ملا محسن بود که قرآن مجید و برخی متون فارسی را نزدش آموخت و در محضر ملا میرزا علی نیز جامع المقدمات را فرا گرفت و نامبرده بیشترین استفاده و پایه اولیه شکلگیری طلبگی و اندیشه خود را مرهون استاد اخیر می داند.

او پس از آن، خدمت حاجی مختار، شتافت مدتی در نزد وی تلمذ کرد و آنگاه جهت ادامه تحصیل راهی حوزه علمیه علاء الدین که اکنون بنام مدرسه علمیه امام صادق علیه السلام یاد می شود، شد و از سال ۱۳۴۷ ش به مدت دو سال مقداری از حاشیه، معالم الاصول و شرح لمعه را نزد مدرسان آن مرکز علمی از جمله شیخ کاظم و آقای توکلی فرا گرفت و در اوایل سال ۱۳۵۰ راونه حوزه علمیه پاراچنار در کشور پاکستان گردید. در آن مدرسه علمیه که بنام مدرسه

۱- این قرار در تاریخ ۲۲ / ۶ / ۱۳۸۴ صورت گرفت.

علمیه جعفری یاد می‌شد، تا سال ۱۳۵۲ش مورد آموزش و پرورش قرار گرفت و استادش مرحوم شیخ رجب علی پاکستانی شرح لمعه و معالم را به محقق آموخت.

حجة الاسلام محقق در اواخر سال ۱۳۵۱ یا اوائل ۱۳۵۲ش برای رسیدن به مدارج بالای علمی و تداوم تحصیل علوم اسلامی رهسپار کشور عراق شده در حوزه علمیه و کهن نجف اشرف و مدرسه وسطای مرحوم آخوند هروی خراسانی رحل اقامت افگند.

مهمترین اساتید وی در آن حوزه علمیه ادیب مشهور مرحوم مدرس افغانی بود که نامبرده برخی کتب ادبی را نزد او از سرگرفته بطور مکرر آموخت که از جمله آنها می‌توان به کتابهای سیوطی، حاشیه، جامی و در ادامه قوانین و مطول اشاره کرد. چنانکه شرح لمعه را نزد جناب اشرفی شاهرودی و آقای زاهدی اصفهانی و رسائل را نیز در محضر اشرفی شاهرودی فرا گرفت.

موصوف در سال ۱۳۵۵ش مانند سایر علما و طلاب غیر عراقی مجبور به ترک عراق گردید و به کشور سوریه انتقال یافت. چنانکه او تأکید می‌ورزد حوزه علمیه زینبیه سوریه نیز در همین اوان با تلاش و همت مرحوم آیه الله سید حسن شیرازی و فعالیت چشمگیر و همه جانبه علما و طلاب رانده شده از عراق که عمدتاً افغانستانی بودند، تأسیس گردید.

جناب محقق بدلیل جنب و جوش و شایستگی‌ای که در کارهای اجتماعی و فعالیت‌های روابط عمومی از خود نشان داده به زودی از سوی علما و طلاب در کنار تعدادی به عنوان نمایندگان طلاب نزد مرحوم شیرازی معرفی گردید و این آغاز مرحله جدیدی از عمر طلبگی وی محسوب می‌شود که در سایه مقاومت، صداقت و خستگی‌ناپذیری توانست اعتماد سپس محبت شهید شیرازی را جلب نموده و در بخش اداری حوزه علمیه زینبیه سپس دفتر شیرازی راه یافت و بعنوان شخص مؤثر و فعال در فعالیت‌های مربوط ظاهر گردد.

هنگامی که از چگونگی تأسیس حوزه علمیه تشیع در زینبیه و تحت قلمرو حاکمیت حزب بعث و رهبری حافظ اسد، سؤال می‌شود وی ضمن برشمردن امداد غیبی در این ماجرا و مظلومیت طلاب و فضایی رانده شده افغانستانی از



عراق، به روابط بسیار گرم و صمیمانه مرحوم سید حسن شیرازی با علویان سوریه از جمله خاندان و بستگان حافظ اسد و شخص وی اشاره می‌کند و نامبرده خود بارها در معیت شیرازی به منازل و دفاتر بستگان نزدیک رئیس جمهور وقت سوریه رفته و چگونگی ارادت آنان را به شیرازی و طلاب از نزدیک دیده است.

پس از آنکه منزلی جهت خوابگاه طلاب به عنوان مدرسه تهیه می‌شود در مورد اقامت طلاب و فضلا با اقدام فشرده‌ای که مرحوم شیرازی انجام داده بود، مشکلات آنان به تدریج حل می‌شود و مقدمات ساخت و ساز حوزه علمیة تدارک دیده شده به تدریج حوزه علمیة تشیع در مرکز شام و دمشق سر بر می‌آورد و آقای محقق نیز در بخش اداری آن به فعالیت پرداخته در ضمن در درسهای اساتید آن حوزه مبارک از جمله درسهای کفایة الاصول شیخ فاضل و درسهای رسائل و مکاسب آقایان محمدی بامیانی و واحدی شرکت می‌جوید.

در سال ۱۳۵۷ش که کشور اسلامی افغانستان شاهد روی کار آمدن رژیم الحادی جمهوری دموکراتیک خلق بود و پس از زندانی شدن و کشتار شمار فراوانی از علما، تعدادی موفق به فرار شدند، آیه الله محسنی قندهاری نیز به بهانه سفر حج به مکه گریخت و پس از اتمام مراسم توسط علما و طلاب افغانستانی به سوریه دعوت شد و تدریس علوم اسلامی را در حوزه علمیة زینبیه آغاز کرد، آقای محقق نیز در درسهای شرح منظومه وی شرکت کرده آن را به پایان برد چنانکه در مورد دعوت از آقای محسنی نیز نقش عمده داشت زیرا این، محقق و همفکران وی بودند که با شیرازی موضوع را در میان گذاشته و او را وادار به دعوت از آقای محسنی و اقامت در آن حوزه علمیة نمود و شیرازی نیز از پیشنهاد مزبور استقبال کرد زیرا حضور قندهاری در رونق و عظمت حوزه علمیة مؤثر واقع می‌شد.

نامبرده پس از اتمام سطوح عالیة وارد مباحث تخصصی فقه و اصول گردید و در درسهای خارج فقه و اصول شهید سید حسن شیرازی رییس و موسس حوزه علمیة زینبیه شرکت می‌کرد ضمن آنکه امور اداری مدرسه علمیة و دفتر شیرازی را به عهده داشته در سه تا چهار سفر حج نیز او را همراهی کرد و امور بعثه‌اش را مدیریت نمود.

پس از وقوع کودتای مارکسیستی در افغانستان و کشتار بی سابقه علما و روشنفکران دینی و اختناق شدید بوجود آمده از حاکمیت مارکسیست‌ها، طلاب و علمای حوزه علمیه دمشق نیز واکنش نشان داده با توجه به نزدیکی آنان به لبنان که دارای فضای باز سیاسی و مطبوعات متنوع و فعال در سطح منطقه و بین المللی بود، به آن کشور مسافرت نمودند در قالب بخش اطلاعیه‌ها و بیانیه‌ها، برگزاری مصاحبه‌ها با خبر گزارها و رسانه‌های آن کشور، اوضاع افغانستان را تشریح کرده و فعالیت نسبتاً منسجم تبلیغاتی و سیاسی را بر ضد اقمار و رژیم وابسته مسکو در افغانستان به راه انداختند و آقای محقق غزنوی یکی از فعال طلاب در این وادی بشمار می‌رفت. محقق و همکاران طلبه‌اش فعالیت‌های دیگری نیز در ارتباط به انقلاب اسلامی مردم افغانستان داشتند و آن برقراری ارتباط با سازمانهای فلسطینی و دولت سوریه و لبنان جهت کسب تجربه و کمک در جهت پیشرفت انقلاب اسلامی و آگاهی بخشیدن آنان از وضعیت رقتبار مردم افغانستان بویژه انقلابیون شیعه بوده است.

او در سال ۱۳۵۹ش برای بازدید از جمهوری اسلامی و ملاقات و مذاکره با رهبران جهادی و علما و طلاب افغانستانی حوزه‌های علمیه قم و مشهد، به ایران مسافرت کرد و پس از زیارت اماکن متبرکه قم و مشهد، بطور غیر مترقبه زمینه تماس وی با مرحوم آیه الله بهاءالدینی که از مجتهدان و عارفان معروف ایران بشمار می‌رود فراهم گردید، و با صبیبه وی ازدواج کرد.

رخداد مزبور و علاقه موصوف به تداوم تحصیلات در حوزه پر بار قم باعث شد تا نامبرده در قم ماندگار شود و علت دیگری که در این امر به نظر وی بسیار موثر بود، شهادت شهید آیه الله سید حسن شیرازی پس از ۲۰ روز از خروج وی از سوریه بود و این شهادت که در لبنان بوقوع پیوست او را سخت متأثر نمود.

موصوف پس از آن با آنکه به عضویت احزاب اسلامی در نیامد ولی بدلیل ارتباط گذشته با آقای محسنی، همکاری خود را با حرکت اسلامی آغاز نموده از سویی در میان مهاجران حضور یافته کمکهای آنان را جهت جهات مقاومت جمع‌آوری نموده به آگاهی بخشی و ایراد سخنرانی و موعظه پرداخت و از سوی دیگر بدلیل پیوند گذشته با بیت شیرازی، در قم با بیت آیت الله سید محمد

شیرازی نیز به همکاری پرداخته و با کمک فعالیت‌های گذشته به روشنگری و جذب کمک‌های ممکن برای همه احزاب اسلامی مقیم ایران اقدام کرد و توجه وی را به مسأله افغانستان جلب کرد.

حضور وی در درس‌های خارج فقه و اصول سید محمد شیرازی نیز تداوم یافت بدین ترتیب بر گسترش دانش اسلامی و غنای علمی خود نیز در این سالها افزود. با این حال روابط بسیار ارادتمندانه خود را با مرحوم بهاء‌الدینی حفظ نمود و با صرف وقت زیاد و حضور تقریباً تمام وقت در خدمت وی، هم بر بهره‌های فراوان اخلاقی و معنوی خود افزود هم شفقت فراوان آن عالم ربانی را بسویش جلب کرد که از توفیقات نامبرده بشمار می‌رود.

شیخ محقق تصریح می‌کند پس از وقوع جنگ‌های داخلی در افغانستان و ایجاد خصومت در میان احزاب جهادی، به تدریج از همکاری و مساعدت احزاب کناره‌گیری نمود و سالیانی به تبلیغ معارف اسلامی، تحصیل علوم دینی و کارهای مربوط دفاتر مراجع عظام گذراند اما هم‌چنان در صدد فعالیت‌های فرهنگی برای افغانستان بویژه شیعیان آن دیار که به عقیده وی مظلوم‌ترین و محروم‌ترین شیعیان جهان بشمار می‌رود، بوده است.

وی می‌افزاید از آنجا که آقایان شیرازی کمترین تعصب منطقه‌ای و قومی و زبانی نداشته و تفاوتی بین عرب و عجم و یا افغانی و دیگران قایل نبوده‌اند و در عمل آن را اثبات نموده هرگونه گرایش هر چند اندک و عمل در این باب را واقعاً بدعت دانسته حرام می‌شمارند. همین اندیشه او را واداشت تا با همکاری خود با آن بیت محترم ادامه دهد.

پس از سقوط کشور به دامن طالبان در اوائل دهه هفتاد<sup>۱</sup> و تعصب‌ورزی فراوان آنان نسبت به شیعیان مظلوم افغانستان که بعداً با کشتار عمومی و قتل عام‌های مختلف همراه شده و علمای سرشناس و عمده شیعیان و فرماندهان جهادی مجبور به ترک کشور شدند او به ضرورت بیشتر فعالیت‌های فرهنگی پی

۱- طالبان در سال ۱۳۷۳ش وارد افغانستان شدند و در سال ۱۳۷۵ کابل را فتح نموده به تدریج بیش از ۹۰٪ خاک افغانستان را تسخیر نموده حکومت خویش را برقرار نمودند.

برد و با توجه به ایرادهای طالبان بر شیعیان از جمله نسبت به کم توجهی به قرآنکریم و اهتمام به مفاتیح الجنان و همینطور عدم حضور در مساجد و تخریب تدریجی آنها، وی در صدد برآمد تا مؤسسه خیریه امام هادی علیه السلام به قصد بازسازی و یا ساخت مساجد شیعیان و ترویج قرآن آموزی و راه اندازی محافل قرآنی، تأسیس کرده آن را در سالروز ولادت حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام در سال ۱۴۲۰ ق مصادف با ۱۳۷۹ ش در قم، رسماً اعلام کرد.

مسافرتهاى متعددى از سوى او در میان مهاجران افغانستانى مقیم ایران و تشویق آنان مبنی به برگزاری محافل قرآنی که جمعی از مشتاقان اعم از پسر و دختر و خردسالان و بزرگسالان در یک محل گرد آمده به آموزش قرآن و تلاوت آن پردازند، صورت گرفت و جناب محقق فرستادن قرآنهاى مورد نیاز محافل مزبور و تشویق شرکت کنندگان و پرداختن حقوق ماهیانه برای آموزگاران قرآنی را بعهده گرفت.

این محافل قرآنی به تدریج در کارگاهها، سنگریها و محله‌های مهاجران افغانستانی بویژه جاهایی که نامبرده بدانها آشنا بوده رفت و آمد داشت، راه افتاد و شمار فراوانی از مهاجران موفق به فراگیری قرآن مجید شدند سپس برنامه فوق به داخل افغانستان و شهر کویته پاکستان گسترش یافت و تأثیری مثبتی در میان شیعیان افغانستانی بر جای گذاشت. هر چند شمار مهاجران و نیازهای مربوطه بیش از آن بود که توسط یک فرد و یک مؤسسه پاسخ داده می‌شد.

وی که در سال ۱۳۷۹ ش برنامه قرآنی خود را با تأسیس و راه اندازی چهاره محفل قرآن آموزی و اهدای قرآن مجید و وایت برد و رحل مورد نیاز آغاز نمود اکنون مدعی است بیش از هزار محفل قرآنی را در ایران، افغانستان و پاکستان تشکیل داده که در حال فعالیت می‌باشند و از مساعدت مردم جهت برگزاری جلسات مزبور حداکثر استفاده را نموده است.

نامبرده تأکید می‌کند که این برنامه بسیار توفیق داشته است و افراد خیر و نیکوکار در اهدای مبالغ نقد و تأمین قرآن‌های مورد نیاز و رحل‌های فراوان با او کمک کرده است و امداد الهی را مکرراً احساس نموده است.

مؤسسه خیریه امام هادی علیه السلام تا کنون حدود ۲۷ هزار جلد قرآن مجید را به این محافل و حتی خارج آن در کشورهای مختلف آذربایجان و آفریقایی و غیره

هدیه کرده است و در مسافرتی که در آستانه تأسیس موسسه مزبور جناب محقق به کشور کویت داشت همکاری و مساعدت خیرین و افراد نیکوکار را جلب نمود و اکنون در این راه از مساعدت آنان برخوردار می‌باشد.

موصوف که مؤسسه یاد شده را در افغانستان ثبت نموده است و به شهرهای مختلف از جمله کابل، غزنین و مزار شریف دفاتر نمایندگی دایر کرده است در صدد می‌باشد به زودی آن را در ایران نیز ثبت نماید و درباره ابعاد کاری آن می‌افزاید: «این مؤسسه شش منظوره می‌باشد: ۱- برگزاری محافل قرآنی و تشویق قرآن آموزی ۲- مسجد سازی ۳- تولید نرم افزارهای مذهبی ۴- ایجاد سایت اینترنتی ۵- نشر مجله دینی بنام هادی ۶- ایجاد رادیو و تلویزیون خصوصی.

شیخ محقق غزنوی پس از توضیح درباره ایجاد محافل قرآنی به حسینیه سازی و مسجد سازی اشاره می‌کند و می‌افزاید حدود چهار باب حسینیه را در افغانستان بازسازی کرده است که از جمله دو باب در بامیان و یک باب در زادگاهش (علاء الدین) و یک باب در شهر غزنین می‌باشد. حسینیه اخیر در نوآباد غزنین بنام امام علی علیه السلام و حسینیه‌های بامیان بنامهای امام جواد و کریم اهل بیت امام حسن مجتبی علیه السلام می‌باشد.

افزون بر مساجد متعددی که وی قصد تعمیرش را دارد، باید افزود که دو باب مدرسه علمیه دینی نیز بدست او ساخته شده است که عبارت از مدرسه علمیه فاطمه زهرا علیها السلام در شهر کابل و مدرسه علمیه توحید در غزنین می‌باشد.

او در مورد سایر فعالیتهای مؤسسه‌اش می‌افزاید حدود ۳۰ عدد CD درباره اماکن دینی افغانستان، مسائل مذهبی و حاوی سخنرانی علما و خطبای معروف افغانستان را تهیه نموده است و نشریه هادی نیز تا ده شماره به چاپ رسیده است.

نامبرده از مشارکت نگارنده در قبول دعوت اداره فیلم مؤسسه در سال گذشته برای ساختن برنامه تلویزیونی و نرم‌افزاری نسبت به معرفی اماکن تاریخی و اسلامی افغانستانی سپاسگزاری نموده با تأسف ابراز می‌دارد که البته تا راه اندازی رادیو و تلویزیون خصوصی در افغانستان فاصله زیاد دارد اما به هر صورت از اهداف بلند مدتش می‌باشد.

وی کمک به ایتم افغانستانی مقیم ایران را نیز از جمله فعالیت‌های موسسه

تحت امرش بر می‌شمارد و می‌گوید توان مالی ما در این جهت محدود است و حدود بیست یتیم را بیشتر تحت پوشش نداریم.

تأسیس دارالقرآن الکریم در افغانستان و ساختن ساختمان مناسب برای آن از اهداف دیگر نامبرده است که در صورت توفیق در آینده در نظر دارد مورد اجرا بگذارد. خوشبختانه شیخ مورد نظر در کارهای خویش تردید نداشته و بصورت جدی و امیدوار و فرا منطقه‌ای عمل می‌کند. در حالیکه بنده تصمیم داشتم حدود نیم ساعت با او مصاحبه کنم اما سرانجام در ۱۱ شب و در حالیکه نزدیک دو ساعت تمام به سخنان وی گوش دادم مصاحبه پایان یافت.<sup>۱</sup> با آرزوی توفیق.



## آیت الله العظمی قربان علی محقق کابلی

( ۱۳۰۷ ش - )

مرجع تقلید معاصر، محقق ژرف نگر عصر حاضر، آیت الله شیخ قربان علی محقق کابلی از شاگردان برجسته و به نام حضرت آیت الله خوبی در نجف بود که در سایه زهد، آراستگی معنوی، استعداد و دانش اندوزی ستایش برانگیز، توانست نظر و عنایت آن استاد فرزانه را جلب کرده و بدین ترتیب دقت علمی و توان تحقیقی وی، شایسته و مقبول ارزیابی شود و این امر از تفریض استاد نامبرده بر جلد اول تقریرات درسش که با خامه شیوا و روان آقای محقق کابلی نگارش یافته به روشنی به دست می آید.

وجود پر برکت او هر چند تاکنون منشأ خدمات فراوان مذهبی، علمی، فرهنگی و جهادی در جهان اسلام به ویژه در افغانستان بوده، اما طایفه داری وی در احراز مقام عظمای مرجعیت و منصب بلند پایه فتوا، جلوه بیشتری دارد، این مسأله در کنار دفاع همه جانبه و مستمر وی از اسلام ناب محمدی که در زمان کنونی در خط روشن و نجات بخش امام خمینی (ره) تجلی یافته است موجب شده تا نفوذی وسیع در میان اقشار گوناگون مردم به ویژه قشر باسواد و تحصیل کرده دردمند کسب کند.

شیخ قربان علی محقق، فرزند محمد رضا در سال ۱۳۰۷ شمسی (۱۳۴۹ق) در قریه دهنه کاریزک (سرخ پارسا) در نزدیکی کابل که اکنون از توابع ولایت (استان) پروان افغانستان است به دنیا آمد. دروس ابتدایی را در سرخ پارسا آغاز کرد. سپس برای تحصیل علوم اسلامی و فراگیری علوم حوزوی به شهر کابل رهسپار شد. ادبیات عرب، منطق و شرح لمعه را در آنجا فرا گرفت، و با آموختن کتابهای درسی یاد شده که در مدت کوتاهی صورت گرفت، علاقه و اشتیاق وی به دانش اندوزی و صعود از نردبان تکامل علمی و اخلاقی بیش از پیش شد. اساتید و دوستان نامبرده نیز با ملاحظه استعداد ارزنده اش، بر ادامه تحصیل و



آموزش وی تأکید کردند. از این رو در سال ۱۳۳۲ شمسی کابل را به قصد دیار مرجعیت، اجتهاد و اخلاق، نجف اشرف ترک گفت و پس از ورود به آن حوزه علمیه مبارک تحصیل خویش را در زمینه دانش‌های گوناگون پی گرفت.<sup>۱</sup>

آیت الله محقق فصل جدید تحصیلی خود را با شرکت در دروس رسائل (فراید الاصول) و مکاسب - که هر دو از کتاب‌های درسی مهم حوزه تشیع و تألیف ارزنده خاتم الفقها شیخ مرتضی انصاری است - آغاز کرد و قسمت‌های گوناگون این دو اثر گرانسنگ را از محضر اساتید برجسته مانند آیت الله سید عبدالاعلی سبزواری، آیت الله کاظم تبریزی، آیت الله سید عبدالحسین رشتی و آیت الله محمد تقی آل رازی درس گرفت و کتاب کفایة الاصول را - که آخرین کتاب درسی سطوح عالی حوزه علمیه است و به خامه محقق بزرگ و نامی آیت الله محمد کاظم هروی خراسانی نگارش یافته - از شیخ صدار و شیخ مجتبی فرا گرفت و شرح منظومه که از کتاب‌های مهم فلسفه و حکمت و نوشته حکیم معروف علامه محمد هادی سبزواری خراسانی است - از محضر شیخ عباس قوچانی خراسانی آموخت.

عالم یاد شده پس از اتمام سطح عالی به دروس تخصص فقه و اصول که دروس خارج خوانده می‌شود، پرداخت. نخست خارج مکاسب را نزد آیت الله شیخ محمد باقر زنجانی تلمذ کرد و پس از پایان یافتن آن، در درس‌های خارج فقه آیات عظام سید محسن حکیم، سید حسین حمای و شیخ حسین حلی شرکت جست و آموزش دروه تخصصی اصول فقه را نیز با آغاز دروس خارج الاصول آیت الله خوئی در سال ۱۳۳۶ شمسی در حضور آن مرجع بزرگ تقلید و اصولی متبحر شروع کرد و سالیان طولانی با پشتکار لازم و دقت و تفهم، در آن شرکت نمود. همزمان با آن، بخش عمده مهارت فقهی خود را نیز با تلمذ چندین ساله، از انفاس با برکت آن بزرگ‌مرد کسب کرد که حاصل آن اثر پراچ «تحریر العروة» در (ده جلد) در فقه، و «انقح التقریرات» (چندین جلد) در اصول است.

نگارش آثار فوق در حدود سی سال پیش (۱۳۸۸ق) در حوزه علمیه و

تاریخی نجف اشرف، و تأیید علمی و تغریظ حضرت آیت الله خوئی بر جلد اول تحریر العروة که همان سال به چاپ رسید، نیل وی به قله رفیع اجتهاد و آینده روشن و نافع او را نوید داد.

مرحوم آیت الله خوئی پس از تعریف کامل و جامع از علمای راستین اسلام و بیان این که آیت الله محقق از آنان است، چنین نگاشته:

«جناب علامه فاضل، رکن اسلام حاج شیخ قربانعلی محقق ترکمانی افغانی وطن خویش را ترک نموده به نجف اشرف مهاجرت کرده است و در مباحث اصول و فقه من با درک، پژوهش و ژرفاندیشی حضور یافته سعی در ثبت و تدوین داده‌های فقهی بنده ورزیده است و آن را به صورت کتابی به نام تحریر العروة در آورده که قسمتی از آن را به من عرضه کرد و من به دلیل فرصت اندک و اشتغالات فراوان، مقداری از آن را ملاحظه نموده آن را وافی به مراد یافتم و امیدوارم که جمیع آن مطابق آنچه دیدم باشد و از خداوند مزید توفیق او را مسألت داریم...»<sup>۱</sup>

آقای محقق کابلی در کنار آموزش دروه تخصصی علوم اسلامی، به تدریس سطح متوسط و عالی پرداخت و کتاب‌های شرح لمعه، رسائل، مکاسب و کفایة‌الاصول را به منظور آموزش طلاب جوان و مشتاق و کسب مهارت و آمادگی بیش تر برای نیل به مقام راقی فقاقت و اجتهاد، تدریس کرد و سرانجام پس از بیست سال تحصیل و پژوهش در عالم غربت، به وطن بازگشت و برای تبلیغ دین، ادای وظایف اسالمی و نشر معارف حقه اهل بیت علیهم‌السلام و هدایت مردم وارد شهر کابل شد و اقامت نمود.<sup>۲</sup>

مراجعت وی به وطن در تاریخ ۲۲ ثور (اردیبهشت سال ۱۳۵۱) صورت گرفت که پس از تهیه مقدمات و جلب همکاری و مساعدت مؤمنان، مدرسه علمیه «جامعه الاسلام» را در محل پل سوخته شهر کابل بنا نهاد و طلاب و فضیای بسیاری پس از اندک زمانی که از تکمیل ساختمان آن گذشت به سوی آن رو آورده به کسب علم و اخلاق و معارف اسلامی پرداختند. اساتید مهم و

۱- مرجعیت رمز بقاء تشیع، ص ۴۰، ۷۴.

برجسته‌ای در آن مدرسه به تدریس علوم اسلامی و تربیت شاگردان و طلاب علوم دینی اهتمام وزیدند که در رأس آنان خود حضرت آیت الله محقق بود که در کنار مدیریت مدرسه و پاسخگویی به مراجعات و مسائل مذهبی و اجتماعی مردم، به تدریس سطوح عالی برای فضلا و برخی اساتید مدرسه یاد شده اشتغال داشت.

وی تا برج دلو ۱۳۵۷ شمسی به طور منظم و متوالی به انجام دادن وظایف گوناگون علمی و اسلامی خویش در مدرسه یاد شده مشغول بود و در این مدت ساختمان زیبایی را به نام حسینیه امام خمینی (ره) در دشت برچی کابل پی‌ریزی کرد که با فشار و تعقیب دولت تازه به دوران رسیده کمونیست‌ها مواجه شده مجبور به ترک کابل و مهاجرت به پاکستان شد و در آن کشور به اتفاق جمعی از علما «سازمان دفاع از حریم اسلام» را تشکیل داد.

او پس از اقامت کوتاهی در شهر کوئته پاکستان برای ملاقات با امام خمینی (ره) و علمای افغانستانی حوزه علمیه قم به ایران مسافرت کرد و با آمدن او به ایران و پراکنده شدن سایر علما و بروز مشکلات دیگر، سازمان یاد شده از هم پاشیده شد و آقای محقق در قم گروهی به نام «اتحادیه علماء» سامان داد. در اوایل دهه ۱۳۶۰ گروه مذکور با حزب «پاسداران جهاد اسلامی افغانستان» ادغام شد و فعالیت‌های سیاسی و جهادی وی در قالب حزب مزبور ادامه یافت.

پس از تشکیل حزب وحدت اسلامی در سال ۱۳۶۸ و انحلال گروه‌های متعدد جهادی که متعلق به تشیع افغانستان بودند آقای محقق بدان حزب پیوست و در سال ۱۳۷۱ به عنوان دبیر شورای عالی نظارت بر حزب وحدت اسلامی برگزیده شد. در زمستان ۱۳۷۲ توضیح المسائل خویش را که بنا بر تقاضای جمع زیادی از مؤمنان و فضلالی افغانستانی تدوین کرده بود، در ۶۶۴ صفحه و ۳۱۰۳ مسأله به چاپ رساند. رسماً مرجعیت خود را جهت تقلید شیعیان اعلام نمود.

ایشان بیش از بیست سال است که به تدریس خارج فقه در حوزه علمیه قم اشتغال دارد و عده زیادی از فضلا و طلاب از محضر وی کسب فیض می‌کنند و در ۲۶ حمل ۱۳۷۳ دفتر معظم له به طور رسمی در شهر مقدس قم افتتاح شد.<sup>۱</sup>

تصمیم معظم له پس از پذیرش مسئولیت مهم و یگانه مرجعیت، از سوی اقشار مختلف مردم هزاره افغانستان مورد استقبال قرار گرفت و رساله عملیه وی در منازل شیعیان سراسر کشور دریافت و نامبرده پس از مدتی نه چندان زیاد، حمایت مالی از علما و طلاب افغانستانی را با اعطای شهریه در ایران (قم)، افغانستان و پاکستان آغاز نمود و دفاتر وی در سال‌های اخیر در شهرهای مزار شریف، کابل، هرات و کویته و جز آنها بازگشایی شد. وی در راستای مسئولیت جدید خویش دست به ساخت مدارس، مساجد و حسینیه‌هایی در کشور زد که توسعه مدرسه جامعه الاسلام کابل، ساخت مسجد جامع شهرک المهدی (جبرئیل) هرات، مدارس علمیه خاتم الانبیاء و جامعه الاسلام در آن شهر و تأسیس مدرسه علمیه در بغلان از جمله آنها به شمار می‌رود.



## شیخ غلام علی محمدی بامیانی

(۱۳۱۲ش-)

نام بامیان با تمدن و دیانت گره خورده است، موقعیت جغرافیایی آن در مرکز خراسان دیروز و افغانستان امروز از سویی و جایگاه ترانزیتی و مواصلاتی در بین هند و آسیای میانه از سوی دیگر، این شهر را از لحاظ تجاری و گردشگری نیز اهمیت ویژه بخشیده بود. این شهر باستان بر سر راه شاخه جنوبی جاده ابریشم قرار داشت و معبر ادویه فروشان هندی، ابریشم فروشان چینی و بازرگانان بیزانسی بحساب می آمد. با این همه سابقه تمدنی و دینی بامیان درخشنده تر و طلایی تر از سایر برجستگی های آن است. بتهای بی مانند، سموچ های عجیب و حیرت انگیز، شهر غلغله، بندهای گوناگون و ده ها اثر دست ساخته و طبیعت پرداخته دیگر، گواه روشن بر این ادعاست.

بامیان در ارائه اثر علمی جز چهار مقاله معروف عروضی سمرقندی، چیزی در دست نداشته از این لحاظ دردهای نگفته و آوازه های نشینده فراوان در سینه و حنجره دارد دل غمین و حزن آگین می باشد. البته یکی از عوامل مهم آن چون سایر بلاد پر آوازه آن دیار، اختلافات ممتد وارثان تاج و تخت کابل و ناشایستگی زمامداران خود سر آن بوده و می باشد. با این همه، بامیان در سالهای اخیر که کمترین روزنه ای جهت بیداری و آزاد اندیشی به خود دید و چشمان بخواه ننگه داشته را توانست به سوی آفتاب و کیهان بگشاید، توانست قدمهایی در راه احیای فرهنگ و تمدن، پرورش فرهنگیان و دین گستران بردارد و ظهور افرادی چون شیخ موسی بامیانی، آیت الله محمد علی فاضلی، پسرش خادم حسین فاضلی و حجة الاسلام والمسلمین شیخ غلام علی محمدی یکی از رهیافتهای گرانمای این حرکت نوین است.

او در سال ۱۳۱۲ش در منطقه «فولاد» بامیان در یک خانواده فقیر روستایی دیده به جهان گشود. دروس ابتدایی را از مکتب خانه محل آغاز کرده سپس برای

تحصیل علوم دینی و مسائل شرعی به فراگیری کتاب جامع المقدمات رو آورد. وی که از همان آوان کودکی به درس و مکتب علاقه فراوان داشت کتاب یاد شده را با جدیت و تلاش قابل تحسین به پایان رساند و برای ادامه تحصیل با توجه به نبود امکانات علمی و شرایط نامناسب فرهنگی، راهی حوزات علمیه ایران گردید.

این تنها محمدی نبود که به تحصیل علاقه داشت و یا از استعداد خوب و قابل پرورش جهت دانش اندوزی و علم آموزی برخوردار بود بلکه او از میان صد ها نونهال مستعد و آینده ساز توانست بخت را با خود یار کند و برای ادامه تحصیل، مشهد مقدس را به عنوان مقصد بعدی برگزیند. چنانکه در یکی از منابع درباره وی می‌خوانیم:

« او بدلیل علاقه زائد الوصف به تحصیل و تحقیق به مشهد مقدس کوچید و در حوزه علمیه آن شهر از محضر اساتید بزرگوار چون جناب شیخ رجب علی نجفی، جناب سید میرزا حسین صالحی و ادیب هروی معروف به نیشابوری کسب دانش نمود و در سال ۱۳۳۸ش آن شهر را به مقصد حوزات علمیه عراق (نجف اشرف) ترک گفت...»<sup>۱</sup>

شیخ محمدی بامیانی پس از ورود به عراق وارد حوزه علمیه نجف که در آن زمان از رونق و جوشش فراوانی برخوردار بود، شد و تحصیلات خود را در آنمرز مبارک و پرمعنویت پی گرفت. از این رو کتاب شرح لمعه را در فقه نزد شیخ غلام رضا باقری اصفهانی و مکاسب را نیز در دانشگاه دینی نجف (جامعه النجف الدینیّه) آموخت و شیخ مسلم سرابی معروف به ملکوتی، امام جمعه سابق تبریز، نیز استاد وی در کفایة الاصول بود. منبع پیشین در ادامه می‌افزاید:

«و بعد انتهاء الشيخ المحمدی من دراسة السطوح العالیه - حسب التعبر الحوزوی - حضر فی دروس بحث الخارج فی الاصول والفقه لایه الله العظمی زعیم الحوزه العلمیه المرجع الاعلی الامام السید ابوالقاسم الخونی(ره) بالاضافه الی حضوره بهی فرات دروس بحث الخارج فی الاصول لآیه العظمی البجنوردی(ره) صاحب کتاب (متهی الوصول) و حضر دروس بحث الخارج فی الفقه(المکاسب) عند آیه

العظمی الامام خمینی (ره).<sup>۱</sup>

آقای غلام علی محمدی سالیان طولانی با جدیت و پیگیری تحسین برانگیز دروس خارج فقه و اصول را فراگرفت و از این رهگذر بر میزان دانش و وسعت بینش و تجارب خویش افزود. او همانند سایر فضلاء حوزات علمیه، همزمان فراگیری سطوح عالی و تخصصی علوم اسلامی، از تدریس و آموزش مراحل ابتدایی و متوسطه دروس حوزوی برای طلاب و فضلاء جوان غفلت نورزیده از این جهت شمار قابل توجهی از دانش اندوزان و معرفت جویان جوان را تعلیم و تربیت نموده و به جامعه اسلامی تحویل داد. در سالهای نخستین دهه ۱۳۵۰ش که دولت وقت عراق تصمیم به اخراج علما و طلاب سایر کشورها و نابودی حوزات علمیه تشیع در عراق گرفت، نامبرده نیز چون دیگر دانشیان دینی، مجبور به ترک حوزه علمیه نجف شد. او به کشور سوریه رفت پس از زیارت مرقد مطهر حضرت زینب علیها السلام با شهید سید حسن شیرازی ملاقات نمود و با پیشنهاد و تأکید آن روحانی عالی مقام به حوزه علمیه زینبیه دمشق رحل اقامت افکند.

حوزه علمیه زینبیه که اکنون از حوزات مهم و ارزشمند تشیع به شمار می آید با همه تازگی و نوپایی خود توانست فضلاء ارجمند و علمای فرهیخته‌ای را به خود جلب نموده آینده درخشان را نوید دهد، علت اصلی و مهم آن اصلاح‌مندی، وسعت نظر و سعه صدر شهید آیت الله سید حسن شیرازی بود.

موصوف از آن زمان تا کنون به تدریس علوم اسلامی و تربیت فضلاء دینی در آنجا ادامه می‌دهد و با تبحری که در فقه و اصول دارد یکی از ارکان علمی آن حوزه و از اساتید برجسته و صاحب نام آن مرکز اسلامی به شمار می‌رود.

او به دو زبان فارسی و عربی تسلط کامل داشته تدریس و تألیفات خود را نیز بدین دو زبان ارائه می‌دهد. اشتغال به تدریس و پرورش فضلاء و طلاب، نامبرده را از امر تحقیق و پژوهش باز نداشته از این لحاظ توانسته است آثار متعدد علمی را به دو زبان مزبور تألیف و به جهان اسلام و بشریت عرضه نماید. چنان که اشاره شد آثار شیخ محمدی بامیانی متعدد می‌باشد که برخی به



زیور طبع آراسته و قسمتی از آن بدلیل مشکلات اقتصادی و کاری همچنان خطی می‌باشد که به اسامی آنها بسنده می‌شود:

۱- دروس فی الرسائل؛ این اثر در پنج جلد تدوین یافته است که دو جلد نخست آن چاپ شده است و بقیه آن خطی می‌باشد.

۲- اجود الشروح فی کفایه الاصول؛ این کتاب نیز شش جلد است که تا کنون به چاپ نرسیده است.

۳- تقریرات الفقه و الاصول للامام الخوئی (ره)؛

۴- الخلافة بین السائل و المجیب؛

۵- لمادا نخاف الموت؛

۶- دروس فی مکاسب؛

۷- دروس فی البلاغه.

چنان که اشاره شد آثار یاد شده جزء جلد نخست دروس فی الرسائل خطی بوده و به طبع نرسیده است. و این عالم بزرگوار که از ارکان حوزه علمیه زینیه به شمار می‌رود همچنان به تدریس علوم اسلامی و خدمت‌رسانی به طلاب اشتغال دارد.

## شهید حجة الاسلام سید حیدر محمودی

(۱۳۲۰ - ۱۳۵۷ ش)

محمودی از معدود فرزندان پر توان و با اندیشه هزارستان به شمار می‌رفت، که کسوت پر مسئولیت و با معنویت روحانیت را برآزنده بود و نام اندک دردانه‌های وطن چون سید جمال، مدرس و مبلغ را یادآوری می‌کرد؛ استعداد درخشان، معنویت و دیانتی با مسئولیت اجتماعی و اطلاعات گسترده اسلامی و اجتماعی از او روحانی درد آشنا، عالم خبیر، دانشمند خوش آتیه و خطیب تاثیر گذار ساخته بود. بطوریکه برای نشر دین و گسترش معنویت از سویی و بیداری و نجات مردم از سوی دیگر سر از پا نمی‌شناخت از بامیان تا کابل و از آنجا تا هرات و مشهد مقدس در ارتباط و رفت و آمد بود. فعال و پر تحرک، اندیشمند و دردمند، پر مطالعه و پژوهشگر، آزاد اندیش و خود باور، با اراده و شجاع، نا آرام و پر سوز بود و با نشاط فراوان و انگیزه مثال زدنی، ایمان گسترده و اندیشه‌پروری می‌نمود. از منبر، خطابه و کرسی تدریس تا جلسات خوانش و نقد شعر و از شرح نهج البلاغه تا تدریس مبانی مارکسیسم در جهت اهداف خود سود می‌جست. و در همه این مقامات و موضوعات با مهارت و فرهیختگی ظاهر می‌گردید و از ژرف‌نگری و نکته‌پردازی و ارائه تخصصی و جامع مطالب، چیزی کم نمی‌گذاشت.

او حیدر بود و چون حیدر کرار به مبارزه انواع کژیها و کفر کیشی‌ها و ستم‌ورزیها شتافت و با ذولفقار دانش و بیان، قلم و شعر، معنویت و صداقت برای نجات وطن و هدایت جوانان خود فروخته کمونیست و دفع خطرات مکاتب الحادی، پویا، اندیشمند و عمق نگر به پیش می‌رفت و چون علامه بلخی سنگهای ملامت دوستان ناآگاه را نیز به جان می‌خرید و هرگز دشمن شناسی را با سیل اتهام و نامردمی از دست نداده هدف اصلی را گم نمی‌کرد. شرایط مختلف و زرق و برقهای گوناگون او را از مسیر منحرف نکرده نسبت به اهداف

بلند اسلامی و ملی‌اش به تردید و انمی‌داشت.

حجة الاسلام سید حیدر محمودی در حدود سال ۱۳۲۰ش در قریه دیوخانه از توابع یکاولنگ در ولایت بامیان چشم به جهان گشود. پدرش سید اکبر محمودی فردی متدین، عالم دوست و عاشق اهل بیت عصمت و طهارت بود. محیطی که محمودی در آن رشد یافت از مناطق محروم هزارستان بشمار می‌رود و هزارستان محروم‌ترین منطقه افغانستان را تشکیل می‌دهد.

محمودی درسهای خود چون دیگر فرزندان با سواد هزاره از مکتبخانه آغاز کرد و پس از فراگیری قرآن کریم، برخی کتب متداول فارسی را آموخت آنگاه به ادبیات عرب به عنوان مقدمه فراگیری علوم اسلامی رو آورد. در این دوران بود که نامبرده استعداد درخشان و استثنایی خود را نشان داده بسیاری از آموزگاران و والدین را به اعجاب واداشت.

وی با اشتیاق فراوان وارد حوزه علمیه منطقه یکاولنگ شد حوزه علمیه‌ای که امثال شیخ موسی یکاولنگی و در دوران محمودی مرحوم سید حسن رییس و چون او عهده‌دار تدریس و تربیت طلاب بودند و یکی از نقاط قوت یکاولنگ بشمار می‌رفت. نامبرده با اشتیاق و تلاش درسهای خود را در آنجا آغاز نمود و پس از چند سال تحصیل بدلائلی که برای ما معلوم نیست راهی حوزه علمیه هرات در غرب کشور می‌گردد. در یکی از منابع در این باره آمده است:

«پدرش او را جهت آموختن خواندن و نوشتن به مکتب و مدرسه فرستاد بعد با آشکار شدن استعداد سرشارش برای فراگیری علوم مقدماتی صرف و نحو به مدرسه علمیه روانه نمود پس از کسب این علوم آقای محمودی که درک کرد این مردم عقب مانده و تحت ستم و این ملت خاموش و در خواب نیاز به منادیان بیداری دارد تصمیم به ادامه تحصیل گرفت و عزم صفر نمود و رهسپار شهر هرات شد.»<sup>۱</sup>

روشن است که عوامل یاد شده نمی‌تواند سفر او را به هرات و ادامه تحصیلش را در آن شهر توجیه کند زیرا در همین زمان حوزه علمیه کابل که مسافت کمتری به یکاولنگ داشت دارای رونق و شرایط مناسب بود که امثال

محمودی با هزینه کمتر و نزدیکی و حفظ ارتباط بیشتر با خانواده می توانست در آن تحصیل نماید. این احتمال وجود دارد که وی به قصد ادامه تحصیل در خارج کشور بسوی هرات (و به عنوان مقدمه جهت انتقال به حوزه علمیه مشهد یا قم و نجف) رهسپار شده باشد و پس از عدم توفیق در هرات رحل اقامت افگنده به تحصیل پرداخته باشد.

به هر حال او در هرات به تحصیل علوم دینی اشتغال ورزید اما بدان اکتفا نکرد و از ظرفیتها و امکانات دیگر این شهر باستان و فرهنگی نیز سود جست که از جمله آن می توان به شرکت وی در جلسات نقد و خوانش شعر اشاره نمود و در انجمنی که با اشراف و رهنمود جناب براتعلی فدایی تحت عنوان انجمن ادبی تشکیل یافته بود شرکت جسته و قریحه شعری اش که خوب نیز بود در این جمع می آزمود و بارور می نمود.

همکاری با مطبوعات هرات زمینه دیگر فعالیت محمودی بود که از آن جهت بارور شدن استعداد و توانایی خویش از سویی و بیان مسائل اساسی و رفع شبهات مطروحه در آنها و جامعه از سوی دیگر بهره می برد. در مورد این فعالیتها در منبع پیشین آمده است:

«آقای محمودی که فرد متمهد بود مدام این نیروی خدادادی [استعداد شعری] را برای بیان حقایق و محرومیت های ملت محروم و تحت ستم و افشای جنایات زمامداران از خدا بی خبر به کار گرفت. از باب مثال در شهر هرات شاعر درباری که جهت تملق و برای مقرب شدن به درگاه در تعریف نظام، شعری سروده بود و رژیم حاکم را به خلافت عمر مقایسه نموده بود. و از حکومت عدل علی علیه السلام انتقاد کرده بود، که یکی از آن اشعار این است:

عدل عمر زبید و عفو حیدری در کار نیست

وقتی این شعر در مطبوعات هرات چاپ شد بسیاری از مردم با خواندن و آگاه شدن از آن ناراحت شدند و انتظار و توقع داشتند که شاعرهای متمهد در قالب شعر به او پاسخ سرزنش کننده خواهند داد که کسی جرات نکرد بر رد یاوه گویی های او چیزی بسرایند ناگریز طلبه ای از گوشه اتاق مدرسه به نام محمودی جواب داد به این نحو:

ظالمان را در صف پیکار باش

ای پسر با بی نوایان یار باش

یعنی ای شاعر بی‌شعور! این سلیقه و استعدادت را در بازگو نمودن مشکلات بی‌نویان به کار گیر، درد مستمندان را منعکس کن، گرفتاری ستمدیدگان را بیان نما، نه اینکه در تعریف و تمجید ستمگران زبان بگشایی و توجیه‌گر ستم، بی‌عدالتی و تبعیض آنها گردی و با سلاح شعر به مبارزه با ظالم بشتاب نه اینکه آلت دست آنها شوی و به جنگ مظلومین برخیزی! شعر وی به اندازه مورد استقبال مردم قرار گرفت که آن نشریه‌ای که این شعر را چاپ نمود در یک روز دو بار چاپ و نایاب گشت.<sup>۱</sup>

عرصهٔ دیگر که محمودی در آن حضور داشته و بهره‌بهبینه از فرصت حضور در هرات برد استفاده از کتابخانه‌ها و دانشمندان هرات جهت آشنایی با مکاتب جدید جهان بویژه مبانی فکری مارکسیسم بود که در جهان در حال پیشروی به نظر می‌رسید و در افغانستان نیز نفوذ فراوانی در بین دانش‌جویان و بعضی از اقشار تحصیلکرده پیدا کرده بود. او کتابها و جزوات مربوط بدان را بهر مشقت و مکافات که می‌شد، بدست می‌آورد و به مطالعه عمیق و ارزیابی و یادداشت برداری آن می‌پرداخت. این در شرایطی بود که برخی از دینداران و واعظان نزدیک شدن با رادیو و شنیدن حتی اخبار را از این طریق و همینطور روزنامه خواندن را به شدت به باد انتقاد گرفته مرتکبان را تفسیق می‌نمودند چه رسد به مطالعه و خواندن کتابهای به اصطلاح ضالّه که دربارهٔ افکار و اندیشه‌های الحادی و ضد دینی نگاشته شده بود. محمودی برای هدایت نسل جوان و جلوگیری از تهاجم روز افزون عقاید انحرافی، اطلاع از آنها لازم می‌دانست در مقابل ملامت و حتی اتهام به کمونیستی مقاومت کند و به راه خود جهت نیل به اهداف اسلامی ادامه دهد.

وی پس از شش سال تحصیل و پژوهش در هرات جهت ادامه تحصیل موفق شد به حوزه علمیه مشهد مقدس برود و از حسن اتفاق در آنجا با مدرس درد آشنا و روشن اندیش چون آیه الله خامنه‌ای آشنا شد و در درسهای حوزوی و سخنرانیهای روشنگر و هدفمند وی شرکت فعال نمود.

دیری نپائید که استعداد درخشان و سختکوش و توانایی علمی پژوهش

نامبرده توجہ استاد را بہ خود جلب کرد و آقای خامنہ‌ای را ہنمایی اختصاصی او را در پیگیری بحثہای کہ در سخنرانی‌ها و نشست‌های علمی طرح می‌شد بہ عہدہ گرفت و نسبت بہ تفصیل و تحقیق برخی سخنرانی‌های خویش و موضوعات دیگر او را بہ پژوهش و کار واداشت.

منبع پیشین در این بارہ گزارش نمودہ است:

«کارہای فرهنگی اساسی زیر نظر دانشمند محترم حضرت آیت اللہ خامنہ‌ای انجام می‌داد مثلاً جناب آقای خامنہ‌ای چندین سخنرانی تحت عنوان (طرح کلی اندیشہ اسلامی) نمودہ بود کہ بعد تنها آیات این موضوع بہ صورت کتاب با ہمین نام چاپ شد ولی چون بسیار مختصر و خلاصہ بود و برای استفادہ ہم مفید و ثمر بخش نبود بہ آقای محمودی وظیفہ دادہ بود کہ روی آن کار کند و بہ قدر لازم توضیح دہد تا از اختصار بیرون شدہ و برای ہمہ قابل فہم و مورد استفادہ عموم قرار گیرد کہ ایشان تا حدودی روی آن کار نمود. اما بہ علت مواجہ شدن با تعقیب ساواک چنانکہ می‌خواستند، صورت نگرفت.

برنامہ دیگری کہ از سوی جناب خامنہ‌ای بہ وی محول گشتہ بود این بود کہ در متون اسلامی پیرامون این عناوین تحقیق و کاوش نماید: پیام نبی، مخاطب دینی، برنامہ‌های کوتاہ مدت نبی در رسیدن بہ ہدف، سربازگیری نبی، جامعہ‌ای کہ نبی می‌خواہد بسازد. دارای چہ مشخصات است. کہ در این زمینہ کار نمود و آیات و روایاتی را جمع‌آوری کرد... ولی بر اثر تعقیب ساواک ناگزیر شد برنامہ‌ہایش را نیمہ تمام گذارہ در سال ۱۳۵۴ مشہد را ترک گوید...»<sup>۱</sup>

چنانکہ تحصیلات حوزوی خودش را نیز پس از اتمام سطح تنها دو سال در درس خارج فقہ و اصول شرکت نمودہ نا تمام گذاشت.

ہمانگونہ کہ اشارہ شد محمودی در مشہد مقدس با پژوهشہای بہ روز و کاربردی خود نشان داد کہ آیندہ روشن و امیدوار کننده در انتظار اوست و ہمکاری وی با اساتید روشن‌اندیش و مبارز، بر توفیقات وی افزود. این تنها نبود او با آثار اندیشمندان معاصر چون استاد مطہری و دکتر شریعتی و دیگران آشنا شد و از آنها بیشترین استفادہ را نمود و ہنگامی کہ بدلیل فعالیتہای انقلابی و تلاشہای روشنگرانہ مورد تعقیب ساواک قرار گرفتہ ادامہ حضور در ایران

ناممکن گردید به سوی وطن بازگشت.

وی هنگام بازگشت با توجه به ضرورتهای داخل افغانستان و کارهای فرهنگی که در سر می‌پروراند منابع و آثار قابل توجهی جمع‌آوری نموده با همه مشکلات و خطرات آنها را با خود برداشته به داخل افغانستان منتقل کرد. این کتابها در مرز و شهر هرات با مشکلاتی مواجه شد و در اثر فعالیت برخی دوستان هراتی‌اش مشکل پیش آمده رفع گردید و کتابهای خود را باز یافت.

وی پس از ورود مجدد به هرات مدتی در آن شهر اقامت گزید و به فعالیتهای علمی، تبلیغی و ادبی خود ادامه داد، دوستان گذشته خود را بازیافت و این بار با توان علمی و اطلاعات بسیار افزونتر از آنچه انتظار می‌رفت، ظاهر گردید بطوریکه بر همگان مسجل شد که نامبرده در حوزه علمیه مشهد به مرحله بالایی از دانش و تجربه و پیشرفت نایل گردیده است و اکنون بعنوان دانشمند صاحب نظر در مسائل اسلامی آماده فعالیت همه جانبه اسلامی در سطح ملی می‌باشد. آقای براتعلی فدایی هروی که به عنوان شیخ الشعرای هرات یاد می‌شود و در انجمن ادبی هرات از نزدیک با محمودی نشستهای ادبی و مراوده علمی داشته است، شگفتی خود را از دانش گسترده و توانایی جامع محمودی پنهان نمی‌کند و می‌افزاید:

«خارج از این مجموعه (انجمن ادبی شاعران هراتی) هم بسیاری آن را استقبال کردند... و خدا بیامرزد سید حیدر محمودی که اگر او می‌بود، اعجوبه و نابغه‌ای بود. از بامیان بود، طلبه بود. این سید حیدر محمودی چند وقتی به مشهد رفته بود و در حلقه درس مرحوم استاد شریعتی و آیت الله خامنه‌ای درس خوانده بود و پس که آمد خیلی تغییر کرده بود و کتابهایی آورده بود و کتابهایش را در مطبوعات گشتانده بودند که من رفتم و خلاص کردم. مولوی عنبری بود آن وقتها [قبل از کودتای هفت ثور] او کتابهایش را برداشت و رفت به بامیان»<sup>۱</sup>.

وی همان‌طوری که در حوزه علمیه مشهد نیز به تدریس اشتغال داشت و افزون بر تسلط بر متون آموزشی فقه و اصول در فلسفه و مکاتب جدید نیز صاحب نظر بوده تدریس نمود. چنانکه دو کتاب ارزشمند «فلسفتنا» و «اقتصادنا»

شہید آیت الله محمد باقر صدر را با مهارت و استادی تدریس می‌کرد. در افغانستان نیز به تدریس آنها و کتب آموزشی دیگر اقدام نمود:

«شہید محمودی دارای تبعات قابل قدر در نهج البلاغہ بود بطوریکہ یکی از پهنہ‌های تحقیقی و آموزشی نامبرده را تدریس و شرح نهج البلاغہ بہ خود اختصاص می‌داد و در این وادی گوی سبقت را از بسیاری از همگنان در افغانستان ربودہ بود. بہ همین اساس یکی از پژوهشگران نامبرده را از معدود روشنفکران مستقل و دارای اندیشہ می‌داند کہ در دہہ‌های اخیر در کشور عرض اندام نمود.

دہہ پنجاہ را باید دوران دو شخصیت ممتاز فکری حساب کرد کہ شعارها، تجلیہا و طرحها و دیدگاههای شان تمام جریانهای روشنفکری شیعیان افغانستان را تحت تاثیر قرار می‌داد. این دو نفر کہ از نبوغ فکری و مطالعات گسترده‌ای در زمینہ فلسفہ، عرفان، ادبیات، تفسیر متون دینی و سایر مسائل سیاسی و اجتماعی برخوردار بودند، یکی علامہ اسماعیل بلخی نویسنده توانا و صاحب اثر «دین تریاک نیست» و دیگری حیدر محمودی شارح نهج البلاغہ است:

از ویژگیهای این دو نفر می‌توان بہ استقلال فکری متکی بر تفکرات بومی آنان اشارہ کرد. آنها مانند خیلی از روشنفکران آن عصر مقلد و مبلغ نوشته‌های متفکران خارجی نبودند و از خودشان رأی و نظر داشتند. ہر دو شخصیت، جلسات درس «فلسفہ ما» و «اقتصاد ما»ی شہید باقر صدر را در افغانستان ہمیشہ داشتند و درسهای شرح و تفسیر نهج البلاغہ بہ روش خودشان ہم ہمیشہ فعال بود. و مسألہ درسهای نهج البلاغہ شہید محمودی در مجلہ حبل اللہ بہ چاپ رسیدہ است.<sup>۱</sup>

یکی از نکات در خور یادآوری درباره شہید محمودی، باور و اندیشہ وی مبنی بہ مبارزہ سازمان یافته و با برنامه بود. او تصمیم گرفت تا افراد مستعد و مبارزان مکتبی و شایستہ را شناسایی کند و برای مبارزہ طولانی مدت بر ضد احزاب چپی و نظام خودکامہ، دست بہ مبارزہ نظام مند و تشکل یافته بزند. برای این هدف در ضمن فعالیت‌ها و تلاشهایش سود می‌جست

«بدین جہت چند ماہی را روی گروه‌ها و افرادی کہ در گوشہ و کنار سخن از مبارزہ می‌زدند، مطالعہ نمود مسافرت‌ها کرد و با آنها تماس‌ها گرفت و سرانجام بہ این نتیجہ رسید کہ با روحانیون و طلابی کہ تشکیلاتی را بہ راه انداختہ بودند و



زیر زمینی بر ضد رژیم (کمونیستی) فعالیت داشتند صحبت نماید و با نقطه نظرهای آنها آشنا شود و در صورت توافق با آنها همکاری شود پس از کودتای هفت ثور طی چندین جلسه تبادل افکار به توافق می‌رسند و مسئولیت‌ها را تقسیم می‌کنند و آقای محمودی در ساحة بامیان دست به کار می‌شود.<sup>۱</sup>

محمودی پس از کودتای هفت ثور و برآمدن رژیم کمونیستی بر میزان فعالیت‌های خویش افزود و با دوستان و همفکران خویش در نقاط مختلف هرات، غزنین، کابل و سمت شمال روابط و هماهنگی نزدیک برقرار کرد. از فرصت و مناسبت‌های موجود برای بیداری مردم و اعلام خطرات و تهدیدهایی که کشور و دین را نشانه گرفته بود اعلام خطر می‌کرد و توطئه‌های دشمنان و مزدوران داخلی آنان را بر شمرده افشا می‌نمود و وظیفه مسلمانان را در شرایط چنین سهمناک و تاریخی گوشزد می‌نمود.

چنانکه ملت ما بعد از حاکمیت یافتن مارکسیست‌های خلق و پرچم شاهد بود و تاریخ کشور و جهان بر آن گواهی می‌دهد. رژیم نو بنیاد، بدترین اختناق و خفقان را در کشور بوجود آورد و پس از چند ماه نه تنها روحانیون مسلمان بلکه هر فرد خبیر و موثر جامعه افغانستان را که سر سپرده مارکسیسم و رژیم حاکم نبود دشمن پنداشته برای موفقیت خویش نابودی آنان را سر لوحه اقدامات خود قرار می‌دادند. و در این راه تا بدنجا ادامه داد که زندانهای موجود کشور ظرفیت موج گسترده دستگیر شدگان را نداشت رژیم الحاد کیش و وابسته به اجنبی بدون در نظر گرفتن اندک مصالح ملی و وجدان بشری به زنده به گور نمودن جمعی برجستگان کشور از هر طبقه و قشر پرداخت. بطوریکه اکنون که بیش از یک دهه از سقوط آن رژیم جهنمی و ارباب مفلوکش (رژیم کمونیستی شوروی) می‌گذرد دهها هزار نفر از بهترین فرزندان ملت افغانستان به عنوان مفقود الاثر بوده هیچ اطلاعی از مدفن و چگونگی قتل آنها در دست نیست.

شهید محمودی نیز از جمله فرهیختگانی بود که در همان سال آغازین رژیم کمونیستی پس از یک سخنرانی روشنفکرانه و انقلابی دستگیر شده به کابل انتقال داده شد و در کابل امکان فرار برایش فراهم بود اما بدلیل آنکه نگهبان مورد

مواخذه قرار می‌گیرد زمینه‌سازی دوستانش را جهت فرار نپذیرفت تا آنکه از کابل به بامیان انتقال داده شد و مسئولان ولایت بامیان که از وی شناخت داشتند او را بدون کمترین محاکمه و نرمش به زندان افکند و هنگامیکه پدرش سید اکبر محمودی برای ملاقات و شفاعت وی به ولایت مراجعه کرد او را نیز دستگیر و زندانی کرد و به سرنوشت نا معلومی چون دهها هزار افراد بی‌گناه و با ارزش افغانستان گرفتار شدند که تا کنون خبری از آنها نیست.<sup>۱</sup>



## یعقوب علی مخلص بالاحصاری

(۱۲۸۵-۱۳۳۳ق)

یعقوب علی مخلص بالاحصاری در سال ۱۲۸۵ق. در محله «بالا حصار» شهر کابل چشم به جهان گشود. تحصیلاتش را در آن شهر آغاز نمود و سالیانی چند از محضر استادان و عالمان مشهور استفاده کرده در رشته‌های گوناگون معلومات مفیدی به دست آورد و در ادبیات، خوشنویسی، مینیاتور، به مقام ارزنده‌ای دست یافت و از جمله خطاطان و نقاشان معروف کشور گردید. در یکی از منابع درباره وی آمده است:

«وی [یکی از خطاطان و شعرای مقتدر افغانستان در قرن اخیر است، در سال ۱۲۸۵ق. در «بالاحصار» کابل متولد شد. وی در علوم ادبیه مهمنک گردید و در این رشته اهمیتی خاص حاصل کرد. از خطاطی، رقالی، مینیاتور و غیره نیز بهره کافی داشت و بنا بر لیاقت به دربار سلاطین از امیر دوست محمد خان تا امیر حبیب‌الله خان معزز و محترم می‌زیست و هم قصایدی در مدح [امیر ستمگر و فاشیست] عبدالرحمان خان و حبیب‌الله خان و سردار نصرالله خان دارد. قصاید، رباعیات و مخمّسات وی در بعضی جنگهای قلمی موجود است...»<sup>۱</sup>

وی یکی از مرثیه‌سرایان مشهور افغانستان نیز هست، اما مدیحه‌سرایی او در مورد سران ظالم و فاسد - به ویژه عبدالرحمن - که بدترین دشمنی‌ها و نسل‌کشی را نسبت به پیروان اهل بیت عصمت و طهارت (قوم هزاره) مرتکب شد، یکی از کارهای زشت و نابخشودنی و خطاهای بزرگ او به حساب می‌آید. او در مطالب عشقی و عرفانی نیز سروده‌های زیبایی دارد به نمونه‌ای از آن اشاره می‌کنیم:

مرا به تحفه بزم حضور، جزجان نیست      هزار حیف که جانم قبول جانان نیست

مسلم است که از جان گذشتن آسان نیست  
چو هست جمع دلی در جهان پریشان نیست  
مگر به درد دلم در زمانه درمان نیست  
چو چشمه لب نوش تو آب حیوان نیست  
ولی غبار مرا ره به طرف دامان نیست  
خدنگ سینه شکافی چو تیر مژگان نیست  
کسی شکایت حیوان کند که انسان نیست

گذشتم از سرجان در غمت به آسانی  
شکن زلف تو مجموعه پریشان است  
چه دردها که به درمان رسید آخر کار  
حکایت [؟] آب حیات در افواه  
هزارحیف که خاک ره تو گردیدم  
گرفتم که آن کمان هم چو ابروی یار است  
گله زمردم نادان دگر مکن «مخلص»

مخلص از مرثیه سرایان و منقبت گویان کشور است و مرثیه‌ها و مناقب گوناگونی در دیوان وی موجود است، چنان که یکی از معاصران قسمتی از اشعار وی را ضمن زندگی‌نامه مختصرش چنین آورده است:

«میرزا محمد یعقوب متخلص به «مخلص» از مکتب‌خانه محل، کسب فیض کرد و علوم متداوله را آموخت. چون خط خوش و ذوق ادبی داشت در سلک میرزاهای دربار شاهی درآمد، در اواخر عمر دست از خدمت شاهان کشید. نثر و نظم خوب می‌نوشت و می‌سرود. دیوان مدوتی از او باقی نمانده است. اما چون بیشتر نعت و ثنا و دیباجه و نوحه می‌سراید او را از شاعران مذهبی می‌توان به حساب آورد. بیشتر سروده‌هایش در قالب قصیده و غزل و مرثیه در دست مناقب‌خوانها و نوحه‌خوانها موجود است که در محافل عزاداری و مناسبت‌های مذهبی می‌خوانند.<sup>۱</sup> برای آشنایی بیشتر با اشعار مذهبی و مقام وی در میان مرثیه‌سرایان و شاعران مذهبی کشور، نمونه‌ای از آن را نقل می‌کنیم:

نیست دیوانه بسی عاقل و فرزانه فتاد  
اوست بیگانه زحق غافل و دیوانه فتاد  
آتشم در قلم و نامه و کاشانه فتاد  
تا که از تیغ جفا دست وی از شانه فتاد  
پای عابد نشیدی که به زولانه فتاد  
چو به رشته تسبیح که صد دانه فتاد  
خواب ناکرده و در فکر جداگانه فتاد  
همه شب در پی آرایش و سامانه فتاد

باز سودای حسین بر دل دیوانه فتاد  
هر دلی را که نباشد غم سودای حسین  
خواستم شرح دهم قصه جان سوز حسین  
پشت امید حسین از غم عباس شکست  
ای فلک چند به‌پا باشی و گردی شب و روز  
بسته کردند زنان را همه در یک رستی  
سه کس آن شب که رسیدند اسیران در شام  
اول از شادی بسیار نخوایید یزید

جام‌ها در لب و در گردش پیمانہ فتاد  
تا سحر گہ زغم مردم بیگانه فتاد  
شکرکن دست تو بر دامان مردانه فتاد

شمر در فکر زر و جایزه هم خواب نکرد  
از غم کوچہ و بازار نشد زینب خواب  
«مخلصا» دامن عباس مده از کف خویش

شعر دیگری دربارهٔ اسارت خاندان عصمت و طهارت علیہ السلام به دست شامیان

دارد:

از سوز کی پروانه جان مشغله دارد  
در عرش ملائک زچه ره غلغله دارد  
با ال نبی چرخ عجب معده دارد  
خواهر زتو ای جان برادر گله دارد  
کس دختر خود چو بر دشمن یله دارد  
در حشر زتو عفو گناہش صله دارد<sup>۱</sup>

فانوس دل از شمع این مشعله دارد  
آتش از چه در دامن افلاک فتاده  
سجاد پیاده بجلو شمر سواره  
زینب بسر نعش حسین گفت بشیون  
سیلی خورد هر لحظه سکینه به رخ از شمر  
«مخلص» که کندحرف به اوصاف تو عمرش



## علامه استاد محمد علی مدرس افغانی

(۱۲۸۴ - ۱۳۶۵ ش)

مجتهد شهیر، نویسنده خبیر، فقیه بصیر، ادیب بی نظیر، اصولی معاصر، استاد الاساتید، شیخ العماء، مدرس زمان و نادره دوران بود که نه تنها نام و نشانش مرزهای کشور را در نوردید، بلکه شخصیت بزرگ علمی و مذهبی وی در حوزه‌های علمیه نجف، قم، مشهد، قاهره، دمشق، دهلی و شهرهای پاکستان، معروف‌تر و شناخته‌تر از داخل مملکت است. یکی از فضلالی معاصر که درباره وی تحقیق کرده است این طور می‌نویسد:

«بدون شک یکی از نوابغ علمی قرن حاضر که هم چون خورشید در پهنه وسیع علم و دانش و فضیلت نورافشانی می‌کند عالم جلیل القدر، فاضل محقق، مدرس نکته‌پرداز، مجتهد مسلم، ادیب شهیر علامه محمد علی مدرس افغانی است. او قطب کهکشان بزرگ فرهنگ و علم، و محور ستارگان پر فروغ بود که هریک از او نوری برگرفتند و با خود به جای جای جغرافیای پهناور سرزمین‌های اسلامی بردند و جهانی را پر فروغ کردند. بیش از نیم قرن هزاران کویکب به دور خورشید وجود او چرخیدند و از او روشنایی گرفتند و جهانی را روشن کردند.

مدرس درخت پرباری بود که ثمره‌اش کام تشنگان فضیلت و علم را شیرین می‌کرد و چشمه‌ای بود جوشان که تشنگان بسیاری از آن سیراب شدند و سیراب خواهند شد! مدرس اعجوبه‌ای بود در افق زمان طلوع کرد... او با عزم آهنین و اراده قوی و ایمان کامل و تلاش بی‌بدیل خود ناامیدی‌ها و ناخودباوری‌ها را در مردمش کشت و نشان داد که خواستن شرط توانستن است. مدرس با نبوغ علمی و اندیشه بلند و آثار گرانسنگ و تدریس بی‌نظیرش، تاج افتخار و عزت را بر مردم خویش، حوزه‌های علمیه و جامعه روحانیت نهاد که این عظمت و افتخار برای همیشه در تاریخ ماندگار است و در قرن‌ها و نسل‌ها باقی...»<sup>۱</sup>



علامه محمد علی مدرس افغانی به سال ۱۲۸۴ش در روستای «خاریبند» جاغوری دیده به جهان گشود. در کودکی همراه پدرش به ایران آمد و در مشهد مقدس رضوی تحصیلات خود را آغاز کرد. شرح نظام را نزد ادیب اول و سایر متون درسی ادبی را از عالم معروف شیخ محمد تقی هروی مشهور به ادیب نیشابوری آموخت.

وی در حدود سال ۱۳۰۴ش رهسپار حوزه علمیة نجف شد. پس از تحمل مشکلات و سختی‌های بسیار و خستگی طاقت‌فرسا با پای پیاده به نجف می‌رسد و با کمال فقر و تهیدستی به دنبال مدرسه و درس به این‌جا و آن‌جا سر می‌زند، اما موفق به پیدا کردن خوابگاه و مدرسه نمی‌شود. شب‌ها را در صحن امیرالمؤمنین علیه السلام به صبح برده و روزها را به درس و مباحثه و فراگیری دانش می‌گذراند. وی مدت‌ها به جای کفش، مقوایی را با نخ به پاهایش بسته برای نظافت خود و شستشوی لباس‌هایش روزهای جمعه به پانزده کیلومتری نجف رفته و در نهر فرات به شستشوی خود و تنها لباسی که بر تن داشت می‌پرداخت و پس از خشک شدن لباس‌ها و استحمام، به حوزه بر می‌گشت. مدتی را به این منوال سپری کرد تا این که روزی پس از توسل و دعا در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام از سوی بیت حضرت آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی دعوت می‌شود و پس از تفقد، شهریه‌ای برایش مقرر می‌شود و به این ترتیب بهبودی نسبی در حال وی حاصل می‌شود.

مهاجرت و سرگردانی، فقر و تنگدستی، مشکلات سفر و یتیمی و تنهایی، او را مانند فولاد آبدیده نمود و در پرتو استعداد درخشان و سعی فراوانی که داشت نردبان علمی و معرفت را پیمود و به سرعت سطوح متوسط و عالی را نزد علمای بزرگ و مدرسان نامی همچون شیخ محمد رشتی، شیخ بادکوبی و سایرین به پایان رساند. سپس در دروس خارج فقه و اصول آیات عظام سید ابوالحسن اصفهانی، سید محسن حکیم، ضیاء الدین عراقی، محمد حسین نائینی، محمد حسین کاشف الغطاء، سید ابولقاسم خویی و محمد علی کاظمی شرکت جست. پس از حدود بیست سال تحصیل و تحقیق، در سال ۱۳۱۸ شمسی از سوی مرجع تقلید وقت مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی عازم کشور شد. وی خود در این باره گفته است:

«من در حالی که روحانی جوان بودم از نجف اشرف به دستور آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی مرجع تقلید وقت، به افغانستان رفته و در جاغوری وطن اجدادی ام اقامت گزیدم و مدرسه‌ای بنا نهادم و مشغول تدریس و تربیت طلاب شدم...»<sup>۱</sup>

وی پس از ساختن مدرسه علمی، مدت پنج سال به تدریس علوم اسلامی و تربیت طلاب علوم دینی و ارشاد مردم پرداخت و در کارهای اجتماعی و حل تخاصمات مردم و رفع دعاوی حقوقی و مراعات آنان شرکت فعال و حضور چشمگیر داشت. حضور فعال در جریان قیام تاریخی پسر گاو سوار و آشتی دادن وی با دولت، از جمله آنها است. و پس از پنج سال به دلیل مشکلات اقتصادی و سیاسی به حوزه علمی نجف برگشته و تدریس علوم اسلامی را آغاز کرد.

مقام رفیع علمی و پژوهشی، مهارت در تدریس و آموزش، بیان رسا و لهجه شیرین و سخت‌کوشی و نظم وی موجب شد تا به سرعت طلاب و شاگردان فراوان درس‌های او را برگزیده به تدریج شهرت فراوان و ماندگار به دست آورد. او که تا آن زمان به شیخ محمد علی غزنوی معروف بود از سوی حوزویان و طلاب به مدرس ملقب شده همگان او را به این لقب خطاب کردند؛ در نتیجه دیری نپایید که عنوان مدرس حوزه علمی نجف به او اختصاص یافت.

کثرت جمعیت فضلا و طلابی که در درس‌های وی شرکت می‌کردند در حوزه علمی نجف کم‌نظیر بود. این مطلب از گزارش شاهدان و زائرانی که در ایام زیارت در درس‌های مراجع و علمای مهم شرکت جسته اوضاع حوزه علمی را بررسی می‌کردند یا مدرسان نامی را می‌خواستند از نزدیک ببینند به دست می‌آید. آقای محقق خراسانی نوشته است:

«زائری از تبریز که در ایام زیارت در دروس علما و مدرسان متعدد حضور یافته بود می‌گفت پر جمعیت‌ترین درس‌های حوزه علمی؛ درس‌های آیات عظام: حکیم، خوئی و مدرس افغانی هستند»<sup>۲</sup>.

آقای مدرس پس از اتمام تحصیل و پرداختن به تدریس و تربیت نیز از

۱- حاج کاظم یزدانی، هفته نامه وحدت، شماره ۱۳۳ سال چهارم، پنجشنبه ۱ نور ۱۳۷۳، ص ۸.

۲- محمد عیسی محقق خراسانی، المؤلفون الافغانیون المعاصرون، ص ۶۴.

تنگدستی مالی و فقر رنج می‌برد؛ از این رو مجبور به گرفتن شهریه متناسب بلکه اندک از طلاب و علم آموزان با بضاعف شد. البته این امر هر چند در حوزه‌های علمیه بی سابقه و نامأنوس بود، اما در شمار تلامذه و کثرت اصحاب درس وی هیچ گونه تأثیری بر جای نگذاشت. به طوری که روزی مرجع بزرگ تقلید حضرت آقای خوبی از جلو مدرسی که نامبرده در حال تدریس در آن بود عبور کرده از کثرت شاگردان وی تعجب کرد و آن را در یکی از روزهای بعد با وی در میان گذاشت. مرجع یاد شده بر اساس روابط دوستانه و گفتگوی صمیمانه که با مدرس داشتند گفته بود که آقای مدرس! اصحاب زیادی جمع کرده‌ای، درست خوب گرفته است. عده شاگردان شما با اصحاب درس ما برابری می‌کند! وی در جواب با لحن مزاح گونه گفته بود: بلی در کمیت تفاوتی نمی‌کند؛ تنها تفاوت در این است که شما پول می‌دهید و شاگرد جمع کرده‌اید ولی من از شاگردانم پول می‌گیرم!

علامه مدرس در کنار تدریس به تدوین شروح مفید و با ارزش کتاب‌های درسی به ویژه کتاب‌های ادبیات اقدام کرد و با تخصص ادبی و قلم شیوایی که داشت موفق شد آثار ماندگار و ارزنده‌ای به زبان علمی و عربی بنویسد و از این رهگذر نیز خدمات بزرگی به جهان علم به ویژه حوزه‌های علمیه اسلامی انجام داد که فهرست آن را در صفحات بعد می‌آوریم.

وی در سال ۱۳۵۳ شمسی به دست مأموران بعثی عراق مورد آزار و اذیت قرار گرفت و آنان پس از یورش به منزلش مقدرای نوشته‌ها و اجازه‌نامه‌های مراجع سابق را پاره و آتش زده تهدید می‌کنند تا میان عراق و تعطیلی درس و بحث یکی را انتخاب کند. از این لحاظ نامبرده در سال ۱۳۵۴ به ایران منتقل شده برنامه درسی و تحقیقی خویش را در حوزه علمیه قم آغاز کرد و علاوه بر تدریس ادبیات عرب از سیوطی تا مطول و تحقیق علوم اسلامی و تداوم شرح نویسی، اجازه داد تا درس‌های وی بر روی نوار ضبط شود و بدین وسیله دانش گسترتری و افادتش از شکل حضوری و از محضرش فراتر رفته غایبان حلقه درس وی را نیز در بر گرفت که با استفاده از نوارهای درسی ایشان، اتاق‌های مدرسه، منزل و مسجد را مدرس خویش قرار داده از درس‌های استاد استفاده مدرس کسب فیض کرده و رشد می‌یابند.

مرحوم مدرس از مجتهدان به نام و مراجع تقلید معروف حوزه علمیه نجف اجازه‌نامه اجتهاد داشت. مطالب و نکات موجود در آنها به خوبی مقام رفیع دانشی وی را در علوم اسلامی نشان می‌دهد. آیت الله محمد علی کاظمی خراسانی در اجازه‌نامه خود نوشته:

«جناب عالم فاضل، مهذب کامل و پاک و مورد اعتماد، شیخ محمد علی غزنوی از جمله کسانی است که عمرش را صرف تحصیل علوم شرعیه کرده است؛ در حالی که تحصیل او با بحث و فحوص، کوشش، تلاش و اجتهاد همراه بوده است، او در محضر علما حاضر شد و از آنها با فهم و تدبر استفاده کرده بحمدالله به مرتبه اجتهاد رسیده و مورد وثوق و اعتماد است...»<sup>۱</sup>

اجازه‌نامه فوق که به تأیید حضرت آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی رسیده در تاریخ یازدهم جمادی الاول ۱۳۶۴ ق صادر شده است و مرحوم خراسانی در اجازه نامه دیگر مقام ارجمند علمی علامه را بیشتر ارج نهاده او را از اقرانش پیشگام شمرده است.<sup>۲</sup>

مرحوم آیت الله خویی در اجازه‌نامه خویش مرحوم علامه مدرس را دانشمند فاضل، ادیب کامل، عماد علمای اعلام و برگزیده فضلالی کرام دانسته است.<sup>۳</sup> و شیخ آقا بزرگ تهرانی نوشته است:

«فانه الشيخ الفاضل الكامل ابوالمكارم و الفضائل، المحقق المدقق و المعلم الاستاد الفائق و المصنف الماهر الباهر الثقة السند و الصفي الو في مولانا الشيخ محمد علی المدرس الافغانی النجفی... التي تشهد بها تصانيفه من قبيل...»<sup>۴</sup>

آقای دکتر محمد هادی امینی فرزند علامه عبدالحسین امینی مؤلف الغدير درباره و این طور نظر داده است:

«محمد علی بن مراد علی الافغانی عالم فاضل ادیب جلیل محقق خبیر درس فی النجف الاشرف الفقه و الاصول و تصدی لتدريس السطوح و مقدمات العلوم الادبیه و قرأ علیه الكثير من الفضلاء و كانت له عدة جلسات تدريسيه منتقلة و

۱- حسین شفقانی، زندگینامه استاد علامه مدرس افغانی، ص ۴۰، ۴۲.

۲- همان، بخش اسناد.

۳- همان.

۴- همان.

أسس مدرسة دينيه للطلاب الافغانين...»<sup>۱</sup>

آیت الله محمد عیسی محقق خراسانی نگاشته است:

«ان سماحة العلامة الحجة الشيخ محمد علی بن مراد علی المدرس الافغانی لمن مفاخر الحوزة الاسلاميه و اساتيدها الذين نذر انفسهم في سبيل خدمة الدين و نشر العلوم الاسلامية و تربية الطلاب و المحصلين في هذه الحوزة المقدسة ذات المجد والفخامة و هو في حين انه الاديب الوحيد و البياني الفريد اصولي فاهم و فقيه عارف و فلسفي قاهر و متلکم ماهر و مفسر جلیل القدر با شر جميع هذه العلوم بالدراسة و التحليل كما انه كتب و الف في كثير منها...»<sup>۲</sup>

همان گونه که اشاره شد او آثار متعددی را در علوم اسلامی به ویژه ادبیات عرب به رشته تحریر در آورده که به اهم آنها اشاره می کنیم:

۱- مکررات المدرس (شرح سیوطی)؛

۲. الکلام المفید للمدرس و المستفید (شرح صمدیه)؛

۳. المدرس الافضل فیها یرمز و یشار الیه فی المطول (شرح مطول

در ۷ جلد)؛

۴. رفع الناشیه من غوامض الحاشیه (شرح حاشیه ملا عبدالله)؛

۵. اعراب سورة الفاتحة؛

۶. الشواهد المنتخبة للکتاب السیوطی؛

۷. تصحیح و تعلیقة جامع المقدمات؛

۸. القواعد الادبية فی توضیح شرح عوامل فی النحو؛

۹. القواعد النحوية در شرح عوامل فی النحو و...

بنا بر نظر برخی از فضایی که سالیان طولانی از محضر استاد یاد شده استفاده کرده اند، یکی از ابتکارات وی تأسیس مؤسسه نوار است تا درس هایش ضبط شده و کسانی که امکان حضور در درس های او را نداشتند، همین طور طلاب شهرستانها و کشورهای دیگر از آن استفاده کنند. دلیل این ابتکار هم این

۱- محقق خراسانی، پیشین، ص ۴۸.

۲- محمد هادی امینی، معجم رجال الفكر... ج ۳، ص ۸۱.

بوده که بسیاری از حوزه‌های اطراف و سایر کشورها از استاد نوار می‌خواستند... اکنون ما از استاد در حدود سه هزار نوار در دست داریم؛ شامل این دروس:

۱- شرح امثله؛ ۲. صرف میر؛ ۳. عوامل جرجانی؛ ۴. عوامل ملا محسن؛ ۵. منطلق کبری؛ ۶. شرح نمودج؛ ۷. کتاب الهدایه؛ ۸. کتاب الصمدیه؛ ۹. سیوطی؛ ۱۰. شرح جامی؛ ۱۱. مختصر المعانی؛ ۱۲. المطول؛ ۱۳. مغنی اللبیت؛ ۱۴. حاشیه ملا عبدالله؛ ۱۵. معالم الدین؛ ۱۶. شرح باب حادی عشر (درکلام).

مهمتر از ابتکار فوق، نوآوری علامه مدرس در باب تدریس و آموزش است که قابل تقدیر و تقلید است. حجة الاسلام و المسلمین احدی امیر کلاتی یکی از مدرسان حوزه علمیه قم و از شاگردان مبرز ایرانی علامه مدرس، مطالب ارزشمندی درباره ویژگی‌های استادش از جمله سبک نو و روش ابتکاری وی در تدریس گفته است که به دلیل اهمیت آن، قسمت‌هایی از آن را عیناً نقل می‌کنیم:

«در دوره‌هایی که در خدمت اساتید معظم حوزه بودیم ویژگی‌های خاصی را در این استاد می‌دیدیم، که نه تنها حقیر دیده‌ام بلکه خیلی از برادران دیگر وقتی به کلاس بالاتر می‌رفتند و استاد، آن کلاس [درس] را تدریس نمی‌فرمودند م‌آیوس می‌شدند یا می‌گفتند ما نمی‌فهمیم یعنی روش درسی دیگر اساتید را نمی‌پذیرفتند یا می‌گفتند بیان آنها بیان جامعی نیست که بتوان مطلب را از آن بگیریم. چیزهایی که باعث شد این استاد بزرگوار در اعماق فکر بچه‌ها نفوذ کرده بود سه عامل بود: عامل اول تخصص و تبحر خاصی که استاد بزرگوار در کتب درسی داشت. فرضاً اگر می‌خواست عوامل فی النحو را تدریس کند از نویسنده آن کتاب بهتر وارد بود به لطایف و دقایق و نکته‌های عبارت، آن قدر مهارت داشت که وقتی به درس ایشان می‌رسیدیم یک وجدی در حضور ایشان برای شاگردان پیدا می‌شد از نخستین ویژگی ایشان این بود که تخصص داشت یعنی یک مردی بود متخصص به تمام معنا...

عامل دوم که در درس ایشان بسیار منحصر به فرد بود، بیان ورود در بحث و خروج از بحث بود ممکن بود ایشان داستانی از ناصر الدین شاه شروع کنند و بگویند درحالی که درس شروع نشده بود بعضاً بعضی‌ها شگفت‌زده می‌شدند می‌گفتند حالا وقت گفتن داستان ناصر الدین شاه نیست وقتی داستان تمام شد می‌فهمیدند عجب! در ضمن این داستان مطلبی که در عبارت است هم حل شد، یا یک وقتی از ابتدا می‌گفتند من می‌خواهم چهار مطلب بگویم همه گوش می‌دادیم به آن مطالب، می‌دیدیم با پایان مطلب ایراد شده از سوی ایشان چند صفحه از

کتاب حل شده است. این خصیصه‌های ورود و خروج را کمتر استادی دارند و اتفاقاً کراراً از ایشان شنیده بودم که می‌فرمود: این خصیصه منحصر به من است که طوری به درس وارد شوم که محصل نفهمد چگونه وارد شده‌ام و طوری از درس خارج شوم که محصل احساس خستگی نکند...

عامل سوم در جذابیت و ویژگی تدریس استاد، اینکه ایشان در ادبیات اگر لازم می‌دیدند از فلسفه نقل می‌کردند معلوم بود که ایشان در تمام این جنبه‌ها معلومات عمیقی داشتند یا درس گفته بودند یا تحقیق داشتند...».

نامبرده در ادامه راجع به شخصیت علمی و جهانی علامه مدرس می‌گوید:

«در واقع شخصیت علمی استاد، جهانی است و در حوزه وسیع جهان اسلام جایگاه رفیع دارد... من روزی در منزل ایشان بودم چند نفری نشسته بودند، بعد از اینکه صحبت‌هایی شد و آنها رفتند خودشان فرمودند اینها از دانشگاه الازهر آمده بودند وقتی که «المدرس الافضل» چاپ شد و یک نسخه‌اش به دست دانشگاه الازهر رسید و بعد در آنجا مکرر چاپ شد خود آنها می‌گفتند ما فکر نمی‌کردیم علمای شیعه معانی و بیان بلد باشند ولی شما دست اساتید را از پشت بسته‌اید، که ما امروز در الازهر با بودن کتاب‌های شما مشکلات زیاد خود را حل می‌کنیم...».

وی پس از بر شمردن امتیازات و ویژگی‌های آثار استاد از جمله «المدرس الافضل» و بیان این نکته که بیشترین مراجعین کتب ایشان دانشمندان و علم پژوهان عرب است، اضافه می‌کند:

«بسیاری از دانشمندان امروز بار ادبی خود را از او کسب کرده‌اند شرکت غیر حضوری در درس ایشان استفاده از نوارهای درسی‌شان است تقریباً مجموعه نواری که از ایشان داریم بیش از سه هزار نوار است از این جمع نوار که از ایشان باقی مانده بسیار از کشورها استفاده می‌کنند در پاکستان بخش نوار ایشان باز است... آقایان الازهر خواستند که امر بدهید یک دوره نوار شما را ببریم با اینکه درس‌های استاد فارسی است و مجموعه را بردند...».

آقای احدی امیر کلاتی در ادامه، از روابط نزدیک علمای نامی عرب با استاد خاطراتی را دربارهٔ مناظرات استاد مدرس با برخی از آنان که به پیروزی استاد نامبرده منجر شده است بیان می‌دارد و در پایان، یکی از خصوصیات منحصر به فرد استاد را عدم توجه به شهرت و نام و پر نمودن خلأهای موجود در حوزه‌های علمیه تشیع دانسته است و افزوده است:

«خصیصه‌ای را که ایشان داشتند فکر نمی‌کنم اکنون کسی داشته باشد. ایشان چند

برگ مؤید اجتهاد داشتند و با توجه به اینکه یک مجتهد مسلم بودند، همیشه درس مقدمات و ادبیات می‌گفتند و حاضر بودند همه طعن‌ها را بخرند اما طلبه را پرورش دهند نکته‌ای را بارها از ایشان می‌شنیدم که می‌فرمودند من فقط آرزو دارم که روز قیامت بالای پرونده‌ام بنویسند این آدم از خادمین طلاب است دیگر کاری ندارم که جامع المقدمات بگویند یا هر چیز دیگری...»<sup>۱</sup>

مدرس مردی بود دارای اراده پولادین و عزم استوار، شجاع، مهربان، متواضع، قانع و دارای همت بلند که تا آخرین لحظه خصوصیات یک عالم و روحانی ژرف اندیش زاهد را حفظ کرد و در تاریخ معاصر افغانستان به استاد الکلی و شیخ الاساتید شهرت یافته که توانست الگوی مناسبی باشد برای دانش‌پژوهان و علم‌جویان سخت‌کوش و هزاره‌های متدین و محرومیت‌پسیده. علامه مدرس پس از ۸۱ سال عمر و بیش از نیم قرن علم‌اندوزی، تدریس، تحقیق، تألیف و سعی و تلاش، در پنجم سنبله (شهریور) ۱۳۶۵ در شهر قم دارفانی را وداع گفت. با آن که تشیع جنازه وی با عجله و در بعد از ظهر وفاتش صورت گرفت اما کثرت تشیع کنندگان و تنوع آن که از ملیت‌های گوناگون عراقی، افغانستانی، ایرانی، پاکستانی، لبنانی، سوری و هندی بودند همگان را به حیرت واداشت و مجالس ترحیم که بعد از آن در مساجد متعدد قم و شهرستان‌های ایران و کشورهای اسلامی برگزار شد و انعکاس خبر رحلت وی در مطبوعات کشورهای عربی از جمله عراق، ایران، لبنان، هندوستان و پاکستان و احزاب جهادی افغانستان، هند و غیره صدمه غیر قابل‌جبرانی را که اسلام و جهان علم به علت فقدان او به خود دید به نمایش گذاشت.<sup>۲</sup>

۱- هفته نامه وحدت، شماره ۱۲۳، سال چهارم پنجشنبه ۲۰ عرق ۱۳۷۲ ص ۹.

۲- حسین شفائی، پیشین، ص ۴۶ - ۴۵.





## آیت الله حیدر علی مدرس بهسودی

(۱۳۱۲-۱۳۷۷ش)

از سرزمین مقاوم و پر قله هزارستان ظهور کرده بود چون صخره‌هایش، آهنین و همانند ستیغ بلند و پر آوازه آن کهن قطعه تاریخی، بلند همت و آسمانی بود. پدرش متدین بود و مانند سایر هزاره‌ها با تمام وجود به اهل بیت علیهم‌السلام علاقه داشت. از این‌رو نام پسرش را حیدر علی نهاد.

مدرسی در سال ۱۳۱۲ش. در بهسود متولد شد. پس از رسیدن به سن تحصیل، قرآن مجید و برخی کتابهای ادبی فارسی را در محل فرا گرفت. آن‌گاه از محضر علما مدرّسان حوزوی بهسود، برخی کتابهای ادبیات عرب را در علم صرف و نحو آموخت. در بیست سالگی برای ادامه تحصیل وطن را به مقصد مشهد ترک گفت. چند سالی در حوزه علمیه آن شهر سکنا گزید؛ ادبیات و برخی متون درسی فقه و اصول را نزد علامه و ادیب نام‌آور محمد تقی ادیب هروی نیشابوری و استاد سید علی حجّت هاشمی پی گرفت و با همه مشکلات غربت، تنگدستی مالی، ساخته و لحظه‌ای از تحصیل دانش و سعی در باروری استعدادش غفلت نورزید و استوار و پایدار چشم به افق‌های دور دست علوم و معارف اسلامی دوخت. او برای نیل به مقام والای معرفتی در حدود سال ۱۳۴۰ش. رهسپار حوزه‌های علمیه عراق به ویژه مرکز بزرگ فقه و اجتهاد، نجف اشرف گردید.

نامبرده در آن حوزه علمیه کهن تشیع به تحصیل خود ادامه داد. با اتمام دوره سطوح متوسطه وارد مرحله سطوح عالی گردید. کفایة الاصول و مکاسب را از محضر آیت الله شیخ صدرا بادکوبه‌ای و رسائل را نزد شیخ حسن لبنانی تلمذ کرد که جمعیاً چهار سال به طول انجامید. سپس با همت و تلاش ستودنی به فراگیری آخرین مرحله علوم دینی یعنی خارج فقه و اصول روی آورد و در درس خارج اصول میرزا باقر زنجانی و خارج فقه امام خمینی شرکت جست و سالیان چند از

حوزه درسی پر بار حضرات دیگری چون سید ابوالقاسم خویی و شهید سید محمد باقر صدر بهره برد.

وی جز فقه و اصول به علوم دیگر اسلامی نیز علاقه‌مند بود چنان که در یکی از منابع می‌خوانیم:

«علامه مدرسی در ضمن تحصیلات مذکور دروس جنبی دیگری را نیز از محضر اساتید آن زمان فراگرفت، از قبیل آموختن مسائل حکمت و فلسفه از محضر آیت‌الله شیخ صدرا بادکوبه‌ای و شرح منظومه نزد آیت‌الله شیخ عباس قوچانی (هاتف)، شرکت در جلسات تفسیر قرآن مجید آقایان سید مصطفی خمینی و سید محمد علی لبنانی و فرا گرفتن دروس عقاید از محضر آیت‌الله سید محسن طباطبایی حکیم به مدت سه ماه تعطیلی تابستان در حرم مطهر امیر المؤمنین علیه السلام.<sup>۱</sup> مرحوم مدرسی پس از سالها تلاش پی‌گیر و در سایه استعداد درخشان و حافظه قوی توانست به مقام رفیع اجتهاد نایل آید، از این‌رو پس از آن‌که فارغ‌التحصیل حوزه علمیه نجف گردید؛ حضرات آیات خوئی، خمینی، صدرا و صدر هر کدام اجازه‌نامه اجتهاد بدو اعطا کردند. پس از این امر و فشار روزافزون رژیم بعث عراق نسبت به علما و طلاب خارجی، نامبرده به ایران آمد و در حوزه علمیه قم سکنا گزید. او مسجد مدرسه علمیه فیضیه را محل تدریس و تربیت قرار داده و نخست به آموزش منطق (حاشیه ملا عبدالله) و معالم الاصول پرداخت که مورد استقبال طلاب و فضلالی افغانستانی و سایر کشورها قرار گرفت. آن‌گاه به درخواست فضلالی یاد شده به تدریس دو جلد شرح لمعه و اصول فقه (مظفر) همت گماش و توانست دو دوره کامل آنها را تدریس کند.

ژرف اندیشی، نظم و اخلاق برجسته دینی او موجب شد تا آوازه تدریس و مقام دانش وی به گوش مسئولان حوزه علمیه قم برسد. آنها از وی خواستند که به حوزه علمیه شهرستان بم (کرمان) برود و مدیریت و تعلیم و تربیت طلاب و فضلالی آن را به عهده گیرد که مورد قبول استاد واقع شد.

مرحوم مدرسی بهسودی حدود سال ۱۳۶۳ ش. از حوزه علمیه قم به شهرستان «بم» انتقال یافت و «در رأس حوزه علمیه آن شهر قرار گرفت و به امر

۱- مجله دو ماهانه آئینه پژوهش، سال نهم، شماره ششم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، بهمن و اسفند، ۱۳۷۷.

تدریس و ارشاد و راهنمایی طلاب جوان پرداخت. در ضمن امور مذکور به امر اقامه نماز جماعت و بیان مسائل شرعی و ایراد سخنرانی‌های مذهبی و حل مسائل اجتماعی نیز اشتغال داشت. البته ارتباط ایشان با حوزه علمیه قم و فضایی آن سامان هیچ‌گاه گسیخته نشد.<sup>۱</sup>

جناب مدرّسی مانند سایر فضلاء حوزه‌های علمیه از تحقیق، پژوهش و تألیف نیز غافل نبود. او در مسائل گوناگون علوم اسلامی به تحقیق پرداخت و آثار ارزشمندی را نیز تألیف کرد که از آن جمله می‌توان به اثری در علم منطق به نام «توضیح الحاشیه» اشاره کرد که در همان سالهای حضورش در عراق به چاپ رسید. او پس از ورود به ایران نیز از این امر مهم غفلت نورزید و پس از کاوش گسترده در علم اصول و تدریس متون گوناگون آن، تقریرات درس آیت الله شیخ صدراباد کوبه‌ای را که به رشته تحریر در آورده بود تهذیب و تنقیح کرد و آن را در چهار جلد و جمعاً ۱۸۰۰ صفحه تحت عنوان «هدایة الاصول فی شرح الکفایة الاصول» به چاپ رساند.

حیدر علی مدرّسی از علما و دانشمندان به نام هزاره و مردم افغانستان در حوزه علمیه نجف و قم بود. بدین امر باید اعتراف کرد که اشتغال فراوان نامبرده به تدریس و تحقیق از سویی و شرایط نامساعد فرهنگی اوایل انقلاب اسلامی و مقاومت مردمی ملت افغانستان از سوی دیگر موجب شد تا وی هم‌چنان گمنام و ناشناخته بماند و در میان مردم حتی عالمان و طلبان افغانستانی نیز شناخته نشده به صورت مطلوب مورد استفاده علمی و فرهنگی قرار نگیرد. او آثار متعدد دیگری نیز دارد که بیشتر آنها خطی است و بنا به برخی گزارشها اقدام به تدوین «توضیح المسائل» نمود که موفق به نشر آن نگردید.

مجموعه تألیفات وی از این قرار است:

- ۱- هدایة الاصول فی شرح کفایة الاصول که حدود سالها ی ۱۴۱۵ق. تا ۱۴۱۸ق. در قم به زیور طبع آراسته گردید. این کتاب مهمترین اثر چاپی استاد مدرّسی به حساب می‌آید که همواره مورد توجه سایر استادان و فاضلان حوزه

علمیه و طلاب علوم دینی می‌باشد.

۲- توضیح الحاشیه، شرحی است بر حاشیه ملا عبدالله یزدی در منطق که در نجف اشرف به چاپ رسانید.

۳- شرح کتاب فرائد الاصول (رسائل شیخ انصاری) در چند جلد خطی می‌باشد.

۴- تقریرات فقه آیت الله خوئی که به صورت مخطوط موجود است.

۵- تقریرات مکاسب آیت الله خمینی (خارج فقه) که به چاپ نرسیده است.

۶- تقریرات مکاسب آیت الله شیخ صدرا بادکوبه ای (خطی).

۷- علل پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ ش. (خطی)

۸- رساله علمیه توضیح المسائل (خطی).

مرحوم مدرّسی حدود چهارده سال در شهر «بم» و حوزه علمیه آن شهر به نشر علم، تبلیغ دین و معارف اهل بیت (علیهم‌السلام)، پاسخ‌گویی به پرسش‌های شرعی و اقامه نماز جماعت و عزاداری امام حسین (علیه‌السلام) پرداخت. بدیهی است که آثار او به تحقیقات علمی و دینی و تاریخی - که اشاره شد - خلاصه نمی‌شود. به یمن حضور با برکت و خجسته وی در شهر مزبور اکنون ده‌ها عالم و طلاب فاضل و فعال تربیت شده و در آن شهر یا شهرهای دیگر اسلامی به فعالیت‌های اسلامی مشغول‌اند و عده‌ای نیز در حوزه علمیه قم برای کسب مدارج علمی و تحقیقاتی به تحصیل و تعذیب اشتغال دارند.

مرحوم مدرّسی در اخلاق و تهذیب درون نیز از مکانت برجسته و ستودنی برخوردار بود. وی در عین دانش گسترده و عمیق، متواضع، متین، کم ادعا و با تحمل بود. در زندگی هدفش عمل به تکلیف اسلامی کسب رضایت الهی بود. از این رهگذر کلام او از جاذبه، تأثیر و نفوذ خاصی برخوردار بود.

آیت الله حیدر علی مدرّس در اثر حادثه غم‌انگیز تصادف هنگام مراجعت به شهر «بم» در بین راه قم و کاشان عصر روز سی‌ام رجب ۱۴۱۹ ق. مطابق ۲۹ عقرب (آبان) ۱۳۷۷ ش. در ۶۵ سالگی درگذشت. پیکر ایشان صبح روز سه‌شنبه چهارم شعبان المعظم در شهر مذهبی قم تشییع شد و سپس آیت الله شبیر زنجانی (از مراجع معظم تقلید) نماز میت را ادا نمودند. آن‌گاه جسم پاکش به گلزار شهدای قم حمل گردیده و در جوار علی بن جعفر (علیه‌السلام) به خاک سپرده شد.

مرگ نابہ ہنگام و تاثرانگیز وی در دیار غربت ضایعہای غیر قابل جبران بود. مراسم فاتحہ آن بزرگوار از سوی خانوادہ اش و شورای مدیریت حوزہ علمیہ قم در یکی از مساجد مهم شہر قم برگزار گردید و از مقام علمی و اخلاقی وی تجلیل شایستہای بہ عمل آمد.

در فضایل آن مرحوم سخنان زیادی گفتہ شدہ است، اما تا کنون از آثار خطی وی حرفی در میان نیامدہ است. شایسہ است دوستان دانشمند آن مرحوم برای تجلیل از مقام وی و بہرہ گیری بیشتر مردم - بہ ویژہ طلاب و فضلاء حوزہ علمیہ - بہ تنظیم و انتشار برخی از آثارش دست بزنند تا شاید اندکی از گمنامی و مظلومیت وی جبران گردد.



## استاد شیخ محمد علی مدرس کابلی

(۱۳۰۰ - ۱۳۶۶ ش)

از پیشگامان ایمان گستری و معنویت مداری و دانش‌آموزی در افغانستان بویژه کابل و اطراف آن بود. بنده مخلص خداوند، سرباز جان بکف دین و فدایی بی چون و چرایی اهل بیت علیهم السلام بود. توقعش از دنیا اندک و صبرش در برابر مشکلات و مصائب آن بسیار بود. کم می‌گفت، بسیار می‌اندیشید، ناچیز می‌آرمید، زیاد تلاش می‌کرد. آرام، مطمئن و پایدار به چشم می‌خورد درون پر دغدغه، چشمان نافذ، دست توانا و سری پر شور داشت. ایمان محکم، منطق قوی، حافظه‌ای پر ظرفیت و آماده، عزم جزم و اراده‌ای پولادین از ویژگیهای او بود.

هر چند در حوزه علمیه، اساتید زیاد را تلمذ نمودن و از محضر بزرگان زیاد بهره جستن یک مزیت و کمال تلقی می‌گردد و دروان زیاد را به تحصیل سپری کردن مزیت دیگر و حتی گاهی شرط لازم جهت نیل به قله‌های رفیع و اجتهاد می‌دانند اما او این دو نقیصه را با مطالعه فراوان و در سایه استعداد درخشان و قابل تحسین که داشت، توانست به راحتی جبران کند، بطوریکه همگان را وا دارد تا او را به عنوان استوانه دانش و ملجا علمی تشیع و طلاب در کابل بحساب آورند و هنگام حدوث شبهات و پدید آمدن تهاجمات فرهنگی و مذهبی به سراغ او بروند و از دانایی و توانایی او مدد جویند.<sup>۱</sup>

عنوان «مدرس» نیز از سوی دانش پژوهان و اساتید، بحق به او اعطا گردید و او عملاً و علماً به اثبات رساند که در کرسی تدریس و تعلیم، یگانه است و مردم و آشنایان، نامبرده را با این وصف می‌شناسند و یاد می‌کنند. نام و یاد او با

۱- محمد اسحاق اخلاقی، هزاره در جریان تاریخ، ج ۲، ص ۵۴۶؛ محمد رجا، احیاگر شیعه در



اخلاص ورزی، سختکوشی و جهد و اجتهاد گره خورده است هر چند خود راضی نبود که بدین اوصاف خوانده شود.

شیخ محمد علی فرزند ملا نوروز از نوادگان رجب علی بود که با دانشمندانی چون شیر علی قانون، علی اصغر بشیر هروری، عبدالحسین توفیق، حسن فولادی و دهها دانشمند و روشن اندیشان کشور که ریشه در دای فولاد و اجرستان دارند، هم تبار بود. مرارتهای روزگار و حوادث مختلف و رقتبار از آنان مردان آبدیده، سختکوش پولاد پنجه و آهنین اراده ساخته بود که در برابر مشکلات، بجای ترس و جا خالی دادن، آبدیده تر و مستحکمتر می گردیدند و از آنها در جهت توفیق بیشتر و به عنوان فرصت سود می جستند.

او در حدود سال ۱۳۰۰ش در محله «خافیها» چنداول کابل در یک خانواده مذهبی و فرهنگی چشم به جهان گشود. پدرش ملا نوروز دارای تحصیلات حوزوی بوده از تقوا و دیانت و پارسایی برخوردار بوده از این لحاظ در میان مردم شهره بود. مردم متدین چنداول که از قزلباشان، هزاره و سادات تشکیل یافته است به دین داری، شجاعت، فرهنگ داری و علم خواهی شهره است و بیشتر ساکنان آن به ملا نوروز و خاندان وی به عنوان روحانی و عالم دین می نگرستند.<sup>۱</sup>

هنگامی که محمد علی حدود هفت سال بیشتر نداشت مرحوم آیه الله حجت و برادرش آیه الله شریعت از مسافرت تحصیلی حوزه های علمیه نجف و ایران به وطن باز گشتند و در محله خافیها استقرار یافته و آقای حجت دختر ملا نوروز را خواستگاری کرد و پس از توافق نامبرده با وی ازدواج کرد. پیوند این خانواده با مرحوم حجت و نفس گرم این عالم دینی و مراوده و پیوند خویشاوندی او باعث شد تا محمد علی به سوی علوم دینی و طلبگی کشانده شود هر چند زمینه آن چنانکه اشاره شد در این خاندان از قبل وجود داشت.

جناب آقای رجا در این باره نوشته است:

۱- جهت اطلاع از وضعیت فرهنگی چنداول و مردان معروف محله خافیها رک: سیمای فرزنانگان، تألیف

«یکی دیگر از شاگردان مبرز حضرت آیه الله العظمی حجت رحمته آیه الله مدرس کابلی علیه الرحمه می باشد که معروف به جناب شیخ محمد علی جان بود پدر بزرگوار ایشان مرد محترم و از بزرگان چنداول و مشهور به ملا نوروز فرزند رجب علی بود. مرحوم ملا نوروز مرد با تقوا و متدین بود و از موقمی که آبت الله حجت وارد کابل شدند از آقای حجت حمایت کرد و نماز جماعت را که آقای حجت در میان چارخانه به تناوب شروع نمودند یکی از آن چهارخانه، خانه مرحوم ملا نوروز بود که واقع در کوچه خافیهای چنداول است. مرحوم ملا نوروز در اثر علاقه زیادی که به آقای حجت داشت ضمیمه خود را به آقای حجت تزویج کرد و آقا هم مدتی در منزل ایشان زندگی می کرد.»<sup>۱</sup>

همین منبع درباره عوامل رو آوردن شیخ محمد علی به دروس حوزوی و طلبگی از زبان او آورده است:

«بعضی اقارب ما نمی خواستند من درس علوم دینی بخوانم و ملا شوم و می خواستند من وارد مکاتب دولتی شوم و یکی از کارمندان دولت گردهم اما مرحوم آقای حجت توصیه می کرد که حتماً درس دینی بخوانم تا در آینده یک عالم دینی شوم و مصدر خدمت برای اسلام و مسلمین قرار گیرم سرانجام خانواده ما تصمیم گرفت که من درس دینی بخوانم و خداوند این توفیق را برای من عنایت کرد که در این مسیر قرار گیرم.»<sup>۲</sup>

آیه الله مدرس کابلی پس از فراگیری سواد اولیه در نزد پدر و برخی فامیل، نزد آیه الله علی احمد حجت شتافت و دروس مقدماتی صرف، نحو، معانی و بیان و منطق را نزد آن بزرگوار فرا گرفت. با توجه به استعداد درخشان و سختکوشی و تلاش ورزی که او از خود نشان داد از سویی و کوشش و پیگیری و مراقبت استاد بزرگوارش از سوی دیگر موفق شد به زودی نردبان ترقی و پیشرفت را یکی پس از دیگری پیمود و توانست خود را جزو طالب خوش آتیه

۱- احیاگر شیعه در افغانستان، ص ۱۱۱؛ لازم به یادآوری است که جناب سید جواد شریعت در زندگینامه آیه الله حجت و برادرانش کمترین یادی از ملا نوروز و خدمات وی به آقای حجت نمی کند شاید برخورد منفی و عدم همکاری بازماندگان مرحوم شیخ محمد علی جان از عوامل این بی مهری بحساب آید.

و تیز هوش و خوش فهم کابل و حوزه درسی مرحوم حجت نشان دهد. و در حالی که به دروس سطوح متوسط فقه، اصول و فلسفه اشتغال ورزید که شماری از نوجوانان و جوانان پر شور و با استعداد از مناطق مختلف کشور بویژه غزنین، بهسود، کابل، بلخ و سایر نقاط به کابل عزیمت نمود پروانه وار در اطراف شمع وجود مرحوم حجت جمع شدند و در سایه دانش گستری، تربیت و همت آن مرحوم به مقامات والای علمی و معنوی نایل گردیدند. از جمله هم درسها و هم مباحثه‌های مرحوم شیخ محمد علی و معنوی نایل گردیدند. از جمله هم واعظ بهسودی، محمد امین افشار، عزیز الله غزنوی، سید عبدالحمید ناصر و دهها شیفتگان دانش و ارزش را اشاره نمود.<sup>۱</sup>

شیخ یاد شده از شرایط پیش آمده که تا آن روز در کابل کم سابقه بود حداکثر استفاده را نمود و توانست پلکان ترقی و دانش را یکی پس از دیگری به سرعت بپیماید. سطوح متوسطه را فرا گرفت و با دقت موشکافی که در فراگیری دروس متعدد از خود نشان می‌داد کتابها و متون مربوطه را خیلی خوب و همه جانبه تسلط یافت و با گسترش حوزه علمیه کابل و رو آورده طلاب جوان، خود به تدریس مقدمات سپس ادبیات و سطوح متوسط پرداخت و به تدریج شمار زیادی علاقمند دقت علمی، بیان رسا و نگرش جامع او گردیدند و از همان آغاز عنوان «مدرس» برای او و با نظر داشت ویژگیهای تدریس و تعلیم ارائه شده از او، بر سر زبانها افتاد و ملقب به «مدرس» گردید.

نامبرده تحصیلات اولیه را نزد پدرش آغاز کرد سپس از عالمان دیگر چنداقل و کابل بهره برد که مهم‌ترین آنان آیه الله حجت بود و در درسهای عالی رسایل، مکاسب و کفایة الاصول نیز در کنار تدریس سطوح متوسطه ادامه داد و دروس فوق را نیز از محضر آیه الله حجت و شریعت فرا گرفت.

چنانکه اشاره شد او در کنار آموزش سطوح عالی و تدریس سطوح متوسطه و ادبیات، به پژوهش و تحقیق نیز علاقه نشان داد و در مسایل گوناگون بویژه مسایل مذهبی و شبهات روز کتابها و منابع حدیثی، کلامی و فلسفی را مطالعه و

تحقیق می‌نمود و برای آنکه در جامعه چند مذهبی افغانستان و فضای مناسب گفتگو و مناظره بین اهل تشیع و تسنن بتواند منشا اثر باشد و مواضع مذهب تشیع را آگاهانه طرح نموده از منابع و متون اهل سنت شواهد و دلایل جهت مدعاهای خویش بتواند ارائه دهد نسبت به کتب و منابع اهل سنت نیز تحقیق می‌کرد بطوریکه به گواهی شاگردان و آگاهان از این لحاظ نیز آگاهیهای مناسب و توانایی در خور، بدست آورده بود.

موصوف پس از اتمام سطوح عالی، به تدریس این قسمت نیز اشتغال ورزید و در کنار آن، فراگیری فلسفه و کلام اسلامی را در کنار مطالعه آثار جدید در موضوع فوق، وجهه همت خود ساخت و عشق به تعلیم، تعلم و تحقیق سراسر وجود او را فرا گرفته بود و تحمل انواع مشکلات و سختی‌ها را برای او آسان نموده بود. با این همه، او به عنوان تکلیف اسلامی و مذهبی به این مسأله می‌نگریست و از آنجا که کابل و حوزه علمیه آن از سویی و دستگاه زعامت و روحانیت و حوزه اجتماعی و دینی مرحوم حجت از سوی دیگر به شدت نیازمند حضور او در کابل و فعالیت‌های منحصر بفردش بود، مهاجرت به حوزه‌های علمیه خارج از کشور بویژه نجف را که می‌توانست رشد فراوان و پیشرفت فوق‌العاده‌اش را به بار بیاورد، جایز نشمرد و حضور در کابل و تدریس در حوزه علمیه کابل و خدمت به دستگاه علمی - دینی و اجتماعی آقای حجت را برگزید و سنگر علمی و فرهنگی را حتی به قیمت تحصیل دوره تخصصی فقه و اصول در نجف ترجیح داد، چنانکه یکی از شاگردان وی می‌نویسد:

«مرحوم مدرس تمام دروس حوزوی از ادبیات گرفته تا کفایة الاصول، مدرّس بود. در این راستا ایشان خدمات شایان به علم و دانش و مذهب امام صادق علیه السلام نمود. آیه الله مدرس هیچ وقت از سنگر تدریس کنار نرفت و هیچ احساس خستگی ننموده ایشان در تکیه خانه عمومی چنداول در همان اطاق بالای منبر بعد از اتمام درس آقای حجت شروع به تدریس می‌کرد کتابهای مطول و قوانین را با تسلط کامل درس می‌گفت.

تا اینکه خود حوزه درسی در «مسجد همتیاری خان» واقع در چنداول تشکیل داد. در این مسجد با شکوه سطوح عالی مکاسب، رسائل و کفایة را تدریس می‌نمود. آن مرحوم علاوه بر تدریس فقه و اصول، حکمت و فلسفه را هم مدرس بود و

شرح منظومه ملا هادی سبزواری را نیز تدریس می‌کرد.<sup>۱</sup>

شیخ مدرس کابلی مانند سایر عالمان شیعی و دانش آموختگان حوزه‌های علمیه از تبلیغ دین و بیان معارف اسلامی و تبیین مواضع گوناگون اهل بیت علیهم‌السلام در مسائل مختلف غفلت نورزید. در مناسبت‌های مختلف به ایراد سخنرانی‌های دینی و اجتماعی می‌پرداخت و در سالهای متعدد چون نیاز شهرهای اطراف چون جلال آباد، بغلان و قندوز را برای مبلغ دینی احساس می‌کرد بدان سامانها مسافرت می‌کرد و در ایام محرم به تبلیغ اشتغال می‌ورزید و با مطالعات گسترده‌ای که در اندیشه دینی و باورهای مذهبی اهل سنت انجام داده بود در تبلیغات خود از اندوخته‌های مزبور جهت بیداری هر دو فرقه تشیع و تسنن و گاهی بیان مشترکات استفاده می‌کرد این تنها نبود در مواردی برخی علمای اهل سنت مطالب و یا شبهاتی درباره تشیع و یا اهل بیت علیهم‌السلام مطرح می‌کردند که سرانجام کار به مناظره می‌کشید و شیخ محمد علی کابلی با مهارت و توانمندی ویژه در این مناظرات شرکت جسته موفق و کامروا بیرون می‌آمد. همانگونه که این مناظرات اختصاص به مسافرت‌های تبلیغی و شهرهای خارج پایتخت نداشت بلکه در کابل نیز گاهی عالمان اهل سنت مراجعه نموده باب بحث در مسائل گوناگون امامت، عصمت و یا موضوعات خلافت و مباحث فقهی و تفسیری را طرح می‌کردند و خواهان مناظره می‌شدند و شیخ در مناظرات حضور یافته به روشنگری و اثبات حق می‌پرداخت و اگر احياناً مرحوم حجت بدلیل اشتغالات زیاد فرصت پاسخ به سؤالات و درخواست مناظره‌های آنان را نداشت او به مطالعه پرداخته پاسخهای لازم را جهت حل شبهات و یا ارائه در مناظرات آماده می‌کرد و به تعبیر یکی از شاگردانش وی، به عنوان دستیار علمی و بازوی توانمند آیت الله حجت عمل می‌کرد.

این بزرگمرد پس از کودتای مارکسیستی در افغانستان در تاریخ ۷/۲/۱۳۵۷ نیز وطن را ترک نگفت با آنکه شمار زیادی از رفقا و دوستان او را زندانی و شهید نمودند و تعدادی از آنان مجبور به مهاجرت شدند و بسیاری از شاگردان،

وی نیز به سرنوشت مشابه دچار شد اما او چون کوه استوار در کابل ماند و با پیشنهاد دوستان و شاگردان مبنی بر ترک کشور و حفظ جان می فرمود:

«من تشخیص داده‌ام اینجا بمانم و به حلال و حرام مردم رسیدگی کنم»<sup>۱</sup>

از این لحاظ تا آخر عمر سنگر دانش و دین و خدمت به مردم را ترک نگفت و حوزه علمیه و مردم شیعه را در بدترین و مخوف‌ترین شرایط رها نکرد. طبق اسناد منتشر شده شاگردان وی، او مورد شکنجه روحی و جسمی قرار گرفت و زندان رفت ولی دست از وظایف دینی و فعالیت سنتی خود که تبلیغ مسائل دینی و تدریس علوم اسلامی و پاسنگویی به مردم در حلال و حرام خدا باشد، نکشید.

شاگردان فاضل و عالمان دست پرورده او، یکی از آثار باقیمانده فعالیت‌های آموزشی و علمی - تربیتی او بحساب می‌آیند. دانشمندانی چون محمد اسماعیل مبلغ (شهید)، ضیا حجت، سید امان بصیر، جمال شریعت، ملک حسینی مزاری، علی حسین فاضل، محمد سرور رجا و دیگران که برخی پس از تلاش‌های دینی و علمی زیاد شربت شهادت نوشیدند و عده‌ای هم اکنون در سنگر علم و دین در خدمت مردم هستند این افراد نشانگر ادامه حیات این عالم ربانی بحساب می‌آید. البته با توجه به مهارت وی نسبت به مذهب اهل سنت او شاگردانی را از اهل سنت نیز تعلیم و تربیت نمود که از جمله آنها می‌توان به قاضی پاینده محمد الکوزی و مولوی عبدالله لورزی اشاره کرد.

شیخ محمد علی مدرس کابلی پس از فوت آیه الله حجت و تصادف خونین فرزند بزرگ وی آقا ضیا حجت، مسئولیت سنگین‌تری یافت و بر تلاش علمی و اجتماعی خود افزود. مجالس سخنرانی او بطور ثابت در مساجد مهم کابل برگزار می‌شد. سرانجام پس از یک عمر دانش گستره تربیت و تبلیغ در سال ۱۳۶۶ش در کابل وفات یافت و در زیارتگاه سخی دفن شد.



## شهید حجة الاسلام عبدالعلی مزاری

(۱۳۲۶ - ۱۳۷۳ ش)

روحانی خستگی ناپذیر، مجاهد نترس، انقلابی نستوه، علمدار مقاومت، پرچمدار آزادگی، پیشگام جهاد، اسوه صلابت و ایمان، سالار شهیدان انقلاب اسلامی افغانستان، امید محرومان و پا برهنگان حجة الاسلام عبدالعلی مزاری از رهبران جهادی بلکه محبوب‌ترین و مردمی‌ترین آنان است که در سراسر عمر خود برای احقاق آزادی مستضعفان، برپایی نظام اسلامی و ایجاد عدالت اجتماعی تلاش کرد و لحظه‌ای با ستمگران، زورگویان و طاغوتیان سازش نکرد. در واقع صداقت ورزی و وفاداری نسبت به مردم و آرمان‌های اصیل اسلامی آنان و صلابت و سازش‌ناپذیری در برابر دشمنان متنوع و متلون کشور و ملت، با نام او چنان عجین شده است که با شنیدن نام «مزاری» این معانی به ذهن هر هم‌وطن بیدار تداعی می‌کند.

مزاری از پیشوایانی بود که پس از وقوف به مزار گروه‌گرایی و حزب‌بازی و توجه به حساسیت شرایط کشور و ملت محروم و ستم کشیده اش، با اعتراف به اشتباهات تاریخی خود و همکارانش، تغییر جهت داد و به انحلال احزاب متعدد شیعی و ایجاد حزب وحدت اسلامی همت گماشت. پس از پیروزی کامل مجاهدین و انقلاب اسلامی در بهار ۱۳۷۱ ش، غرب کابل را مرکز سیاسی - نظامی خویش قرار داد و ده‌ها جنگ داخلی خونین و تحمیلی مجاهدان دیروز و متجاوزان و سفاکان امروز را با سلحشوری و رشادت بی‌نظیر دفع کرد. از این‌رو توانست فراتر از گروه و حزب عمل کرده اقتدار ملی و فرا حزبی کسب کند. از این لحاظ او بر خلاف بسیاری از رهبران جریان‌های متعدد که آوازه یک حزب و رهبریت یک گروه برای آنان سنگین بود در محدوده جریان سیاسی کوچک ننگنجد و نفوذ اجتماعی و پایگاه مردمی وسیع یافت و در قلوب توده‌های محروم، زجر کشیده و بیداری چشیده ملت، جای گرفت.

شهید حجة الاسلام عبدالعلی مزاری فرزند حاجی خداداد در سال ۱۳۲۶



شمسی در قریه «نانوایی» چهار کنت از توابع ولایت (استان) بلخ متولد شد. مقدمات شامل ادبیات فارسی و ادبیات عرب را در مدرسه علمیه نانوایی چهار کنت آموخت و نخستین پایه‌های تفکر اسلامی و اندیشه‌های مذهبی در وجود او ریشه دوانید و با گذشت هر چه بیشتر ایام تحصیلی و پیشرفت علمی، علاقه وی به درس و آموزش افزایش یافت و چهره‌های گوناگون و متعدد علمی، مذهبی آشنا شد که از همه مهمتر و مؤثر دیدار وی با مرحوم سید اسماعیل بلخی بود و گفتار این روحانی انقلابی و عالم مصلح، افق دید وی را از فضای مدرسه و مسائل نظری صرف به واقعیت تاریخی، سیاسی و اجتماعی موجود جامعه گسترش داد که در زندگی فردی و اجتماعی به ویژه آرمانها و اهداف بلند اسلامی و انقلابی نامبرده تأثیر فراوان بر جای گذاشت. چنان که خود پس از گذشت سال‌های زیاد از آن دیدار، درباره آن این طور گفته است:

«چند روزی که بلخی در قریه [ما] و در مهمان‌خانه ما بود از صحبت‌های او خیلی چیزها یاد گرفتم. بلخی مرا به درس خواندن و عسکری (سربازی) رفتن تشویق کرد... او به من گفت: اگر ملا می‌شوی باید مجتهد شوی و اگر سیاستمدار می‌شوی باید رئیس جمهور و وزیر شوی نه مأمور و...»<sup>۱</sup>

شخصیت متنفذ بلخی و سخنان شیرین و مؤثر وی موجب شد تا شهید مزاری با همه روحیه نترسی و تسلیم ناپذیری که از دوران طفولیت داشت و رفتن به سربازی و پذیرش مقررات سخت و خدمات اجباری تمایل نداشت، تن به این کار داده آن را خدمت ملی و محل آزمایش، آگاهی و تجارب عملی داشته و از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰ خدمت زیر پرچم را در منطقه «خوست» انجام داد. در سال ۱۳۵۱ش برای ادامه تحصیل راهی خارج کشور شد. ابتدا عتبات عالیات در عراق را زیارت کرد و سپس وارد ایران شد. با گرفتن اتاقی در «مدرسه علمیه سعادت» آموزش خود را پی گرفت.

وی سطوح عالی از جمله رسایل و مکاسب را از محضر آیت الله علی مشکینی و سایر اساتید حوزه علمیه قم و تفسیر، اخلاق و معارف اسلامی را نزد استاد یاد شده و آیت الله ابوالقاسم خزعلی، آیت الله شهید مطهری و آیت الله

جوادی آملی فرا گرفت. همزمان با تحصیل با همکاری عده‌ای از طلاب بلخ «کتابخانه جوادیه» بلخ را تأسیس کرد و به تشکیل جلسات هفتگی و خطابه و نقد و بررسی آن همراه با تبادل نظر و هماهنگی در مسائل اجتماعی و مذهبی پرداخت؛ که تا سال ۱۳۵۵ ادامه یافت. وی در این باره گفته است:

«تا سال ۱۳۵۵ بدون وقفه درس می‌خواندم. هیچ‌گونه مزاحمتی را شامل درس نمی‌ساختم در همان سال پدرم از داخل برایم پول فرستاد که همراه برادرم به مکه بروم... ناچار درس را ترک کرده و راهی مکه شدم ولی در سوریه ویزای عربستان به من داده نشد همان جا ماندم و برادرم به مکه رفت. از آنجا به عراق رفتم و پس از چند روزی که معطل ماندم با مقدار کتبی که تهیه کرده بودم عازم ایران شدم. کتاب‌ها گیر رفت و خودم دستگیر شدم بیشتر از چهار ماه زندان شدم. بعد مرا آزاد کردند وقتی از ایران خارج شدم به افغانستان رفتم. در منطقه شمال و در مدارس مزار شریف و چهارکنت یک سلسله برنامه‌هایی با طلاب ترتیب دادم... مشغول این گونه مسائل بودم که کودتای [کمونیستی] ۷ ثور به وقوع پیوست. گذشته از این که زمینه کار باقی نماند، تحت تعقیب هم قرار گرفتیم. به اجبار افغانستان را ترک کرده و به نجف رفتم. امام خمینی (ره) هنوز به فرانسه نرفته بود مدتی به نجف ماندم و بعد به سوریه و از آنجا به پاکستان رفته وارد افغانستان شدم. وقتی وارد کابل شدم، اوضاع خیلی اختناق‌آلود بود. تعقیب شدید وجود داشت بسیاری از روحانیان دستگیر شده بودند. از آنجا دوباره به پاکستان برگشته به ایران آمدم...»<sup>۱</sup>

نامبرده از دوران تحصیلی که در مدارس بلخ داشت دارای روحیه مبارزاتی و جهادی بود. پس از رفتن به خدمت عسکری (سربازی) بر تصمیم خود جدی‌تر شد و در تشکیل و یا تقویت هسته‌های اولیه سازمان نصر که در سال ۱۳۵۱ به نام «روحانیت نوین» و سپس حزب حسینی یاد می‌شد نقش عمده داشت و در سال ۱۳۵۸ در اتحاد تنظیم‌های همسو و تأسیس و اعلام رسمی سازمان نصر افغانستان سهمی فعال به عهده گرفت، به طوری که وی از ارکان نخستین و مؤسسين اصلی آن حزب مهم جهادی اهل تشیع شمرده می‌شود.

شهید مزاری پس از تشکیل سازمان نصر و گسترش مقاومت و انقلاب

۱- همان مروری کوتاه بر زندگی سردار رشید اسلام... عبدالعلی مزاری، زنده تر از تو کسی نیست، صفحات متعدد، مجله حبل الله، شمار ۱۲۶.

اسلامی مردم افغانستان همواره در افغانستان و ایران برای تقویت جبهه‌های مجاهدین و جذب کمک‌های مهاجرین و تبلیغات و ارتباطات در رفت و آمد بود؛ اما ابتکار، خلاقیت و شاهکار چندانی که او را از سایر رهبران جهادی متمایز کند از وی مشاهده نشد؛ بلکه اشتباهات و لغزش‌هایی را مرتکب شد که مخالفت وی با نخستین تشکل فراگیر هزاره‌ها، همه شیعیان تحت عنوان «شورای انقلابی اتفاق اسلامی» به رهبری سید علی بهشتی و اعلام «شورای جبهه‌های شمال افغانستان» در برابر آن، تعصبات تند گروهی و تصمیم‌گیری‌ها و اعمال افراطی و اتهام وی در مخالفت به برخی احزاب و شخصیت‌های حزبی مانند عاقلی و رهبر حرکت اسلامی از این قبیل است.

وی در سال ۱۳۶۵ سفری به داخل افغانستان نمود و از جبهه‌های مجاهدان کفر سیتز وطن بازدید کرد که با سفرهای دیگر وی تفاوت اساسی داشت. او در جریان این سفر که تا آستانه پیروزی مجاهدان و به بار نشستن انقلاب اسلامی و اخراج ارتش سرخ از کشور طول کشید، به عمق اشتباهات خود و سایر احزاب اسلامی به ویژه گروه‌های شیعی مبنی بر تشکیل احزاب متعدد، گروه‌گرایی تفرقه‌شدید و زبان‌های فراوان آن به جامعه به ویژه سرنوشت رقت‌بار هزاره‌های محروم که پرچم‌دار تشیع سرخ در طول تاریخ کشور بوده و هستند، واقف شد و تصمیم جدی بر انحلال احزاب گوناگون تشیع و ادغام آنها در تشکل واحدی به نام حزب وحدت اسلامی گرفت. از این‌رو دیدارهایی را با رهبران و فرماندهان جهادی در داخل کشور آغاز کرد و این تلاش‌ها سرانجام به بار نشست و سران و فرماندهان احزاب در تاریخ ۶۸/۴/۲۵ در شهر بامیان گرد هم آمدند و پس از شانزده دور جلسه و نه روز گردهمایی و تبادل نظر، احزاب نه‌گانه را منحل و حزب وحدت اسلامی را تأسیس کردند. پس از این تحول بزرگ و تاریخی در داخل کشور، شهید مزاری در رأس هیأتی در اواخر سال ۱۳۶۸ به پاکستان و ایران سفر کرد. در این سفر به اعلام مواضع حزب وحدت اسلامی و دیدار و تبادل نظر با برخی رهبران جهادی خارج از کشور، دیدار با مهاجران به ویژه علما و روحانیان حوزه‌های علمیه به تأسیس دفاتر حزب وحدت اسلامی اقدام کرد که مورد استقبال وسیع علماء، طلاب و مهاجرین قرار گرفت و این امر در تصمیم وی مبنی بر تقویت همه‌جانبه وحدت و صعود تدریجی سیاسی خودش، بی‌تأثیر نبود.

شہید حجۃ الاسلام عبدالعلی مزاری در کنگرہ سراسری حزب وحدت اسلامی در تابستان ۱۳۷۰ در بامیان، به عنوان دبیر کل آن حزب انتخاب شد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی و فتح کابل در بہار ۱۳۷۱ به غرب کابل کہ یکی از مراکز مهم و عمدہ شیعیان افغانستان است منتقل شد؛ و از این بہ بعد شہرت و اقتدارش روز بہ روز افزایش یافت و مقاومت سلحشورانہ وی در مقابل زور، تطمیع و تجاوزات مکرر و سنگین حزب اسلامی و اتحاد از جنوب غرب کابل از سوی و توطئہ‌ها و حملات بی‌رحمانہ و سنگین دولت ربانی - مسعود از شمال و شرق کابل از سوی دیگر برای تسلط بر غرب کابل و دست‌یابی بر مقدرات آن دیار، از او یک قہرمان ملی و رہبر بلامنازع اقوام محروم بہ ویژہ ہزارہا (شیعیان) ساخت و نسبت بہ سایر رہبران جہادی محبوبیت بی‌نظیری در میان مردم تحصیل کرد.

ہمان‌گونہ کہ اشارہ شد شہید مزاری با کمال شجاعت و دلاوری حدود سہ سال از ہستی، قلمرو و ارکان و نوامیس شیعیان محافظت کردہ در مقابل دولت ربانی، مسعود کہ دارای حزب بزرگ نظامی، و سیاسی (کہ با تصاحب ارتش و تجهیزات نظامی بر جای مانده از دولت دست نشانده شوروی سابق از سوی و برخوردار از ہمہانگی و اتحاد گروہ‌های متعدد و متحد دولت از سوی دیگر بود در نتیجہ قدرتی بزرگ و بہم رسانده بود) دفاع نمود و صفحہ زرینی در تاریخ روحانیت مبارز تشیع و جنبش عدالت خواهی با الہام از اندیشہ‌های نجات‌بخش و توحیدی امام حسین علیہ السلام گشود.

پس از اعلام موجودیت گروہی بہ نام طالبان در صحنہ سیاسی و نظامی کشور در سال ۱۳۷۳ شہید مزاری و ہزارہا دچار فشار بی‌سابقہ گردید؛ و پیشرفت سریع این گروہ از قندہار بہ سوی غزنین و کابل، کشور را وارد مرحلہ تازہ‌ای از تحولات و دگرگونی نمود و با رسیدن این گروہ در زمستان ۱۳۷۳ بہ چہار آسیاب و ناحیہ غرب و جنوب کابل، شہید مزاری و شیعیان غرب کابل در محاصرہ کامل قرار گرفتند؛ با این حال وی سنگین‌ترین حملات هوایی و زمینی دولت ربانی بہ ویژہ شورای نظارتی را کہ در دو مرحلہ صورت گرفت از سر گذرانده سرانجام با شکست مواجہ کرد. ہمزمان با این جنگ‌ها و حملات خونین مسعود - ربانی، گروہ طالبان فشار سیاسی و نظامی را بہ منظور خلع سلاح

عمومی و توقف جنگ‌ها افزایش داده تا آنکه در تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۷۳ شهید مزاری به همراه هفت تن از بهترین یارانش به بهانه مذاکره و تبادل نظر با طالبان، به طرز فجیعی به شهادت رسیدند و پیکر او به طرز با شکوه و تاریخی از غزنین تا بلخ تشیع شده، در مزار شریف با حضور برخی از رهبران جهادی و انبوه مردم به خاک سپرده شد.

شهید مزاری به زودی تبدیل به اسطوره شده مقاومتها، سلحشوریهها و پایداریهایش زبانزد همگان گردید؛ در واقع صلابت، ایمان و پایداری اش از سوی و شکنجه های طاقت فرسا و شهادتش بدست گروه متحجر طالبان از سوی دیگر از او چهره ماندگار تاریخی با هاله ای از تقدس و معصومیت بخشیده سیل عواطف ملت افغانستان بویژه اقوام محروم و در راس آن قوم هزاره را در پی آورد که گذشت زمان از پایان بخشی و به فراموشی سپاری آن، عاجز است.

سرایش سه مجموعه شعر تحت عنوان (تبر و باغ گل سرخ) در سوگ وی که در نوع خود بی مانند است و رقابت احزاب گوناگون هزاره در اینکه خود و حزبش را بیش از رقبا در خط آن عزیز نشان دهند، از دلایل این مهم است. چنانکه نشر کتابها، جراید، وبسایتها و نامگذاری مراکز و اماکن متعدد بنام وی و برگذاری مراسم سالگردش که با گذشت زمان مردم بیش از پیش در آن سهم می گیرند؛ در این راستا قابل تحلیل و ارزیابی می نماید.

## شهید حجة الاسلام سید محمد حسین مصباح سنگلاخی

(۱۳۱۷ - ۱۳۵۷ش)

از ایمان ستودنی، شجاعت باور نکردنی، شور انقلابی و صراحت تقلید کردنی برخوردار بود. با وجود ضعف جسمی و کسالت مزاجی‌ای که داشت پر تلاش و خستگی‌ناپذیر بود؛ فردا را برای حرکت دیر می‌دانست و از قلت یاران، و کثرت مخالفان و خطرات فرجام، هراسی به خود راه نمی‌داد؛ و تسمیه او به مصباح، بی حساب نبود.

روحانی پر تلاش، عالم، شجاع، خطیب دلسوز حجة الاسلام و المسلمین سید محمد حسن مصباح سنگلاخی از خطبای جوان و روحانی فعال افغانستان بود و در سال ۱۳۱۷ش در درة «سنگلاخ» در نزدیکی کابل به دنیا آمد. پدر وی حجة الاسلام سید محمد عیسی مصباح یکی از روحانیان فعال و خدوم زمان خود بود که در سال ۱۳۳۲ش وفات یافت.

مقدمات را نزد پدرش آموخت و پس از مرگ وی رهسپار بهسود شد و در حوزه علمیه آن‌جا مدتی از افادات عالم جلیل القدر شیخ عزیز الله غزنوی بهره برد. آن‌گاه به سوی حوزه علمیه کابل شتافته، سال‌ها از حضور علمای بزرگوار آن شهر از جمله حضرت آیت الله سید میر علی احمد حجت و آیت الله شیخ محمد امین افشار استفاده کرده و بعد که شیخ عزیز الله غزنوی به کابل آمد و در ناحیه «قلعه سعادت» آن شهر به تدریس پرداخت، شهید مصباح از دروس فلسفه وی مستفید شد و پس از رحلت وی، دروس مزبور را در خدمت شهید افشار ادامه داد. و با علاقه و سعی وافری که در تتبع کتاب‌های فلسفی و بررسی فلسفه اسلامی از خود نشان داد به سرعت در این رشته رشدی چشم‌گیر کرد و همزمان با تحصیلات حوزوی، به آموزش مقداری از هندسه، فیزیک و ریاضی پرداخت، یادگیری زبان انگلیسی را نیز از نظر دور نداشت.

شهید مصباح پس از تکمیل تحصیلات، «مسجد الجواد» واقع در وزیرآباد کابل را به عنوان پایگاه فرهنگی خویش انتخاب کرد و در آن به تدریس علوم

اسلامی و تبلیغ معارف قرآنی پرداخت. موضوع درس‌هایش متعدد، گوناگون و شامل؛ ادبیات، منطق، فقه، اصول و فلسفه بود.

وی هر چند بخشی از وقت خویش را به تربیت طلاب و تدریس علوم فوق، اختصاص داد، تلاش عمده‌اش صرف تبلیغ معارف اسلامی و رفع شبهات و پاسخ به سؤالات دینی می‌شد و برای این کار از دو وسیله مؤثر زبان و قلم کمک گرفته، در این راه سر از پا نمی‌شناخت و سخنرانی‌ها و نوشتارهای او بیشتر برای قشر جوان و تحصیل کرده بود. چون آنان را دارای نقشی مهم در سرنوشت کشور می‌دانست و در معرض خطرهایی بیشتر احساس می‌کرد. یکی از معاصران که از نزدیک با وی آشنا بوده است می‌نویسد:

«یکی از گویندگان که به راستی می‌توانست خوب صحبت کند و مطالبش را درست به دیگران بفهماند آقای مصباح بود. آقای مصباح در زمان ظاهر شاه در سخنرانی‌هایش در کنار بیان معارف اسلامی و مسائل اعتقادی از اوضاع نابسامان اجتماعی، فرهنگی، و اقتصادی دولت سخن می‌گفت و در دوران حکومت داودخان علاوه بر منبر و سخنرانی با انتشار شب‌نامه، پرده از جنایات‌های رژیم بر می‌داشت... آقای مصباح برای اثبات مدعایش آیات و روایات و نظر دانشمندان غرب و شرق را به عنوان شاهد بازگو می‌کرد. آقای مصباح از دیر زمان با اندیشه انقلاب حضرت امام خمینی (ره) آشنا بود و می‌دانست تنها فکر و اندیشه‌ای که می‌تواند اسلام را در این برهه از زمان بیدار کند فکر وی است. پس از رحلت حضرت آیت الله حکیم (ره) در سال ۱۳۴۹ شمسی اهل تشیع را به تقلید و پیروی از معظم له فرا خواند... بر اثر عشق و علاقه‌ای که وی به حضرت امام داشت به هر عنوان بود در سخنرانی‌ها، اندیشه بیدار ایشان را مطرح و درباره‌اش صحبت می‌کرد و قیام و مبارزاتش را بازگو می‌داشت و... با این مصراع به سخنانش پایان می‌داد: از خمینی خم می‌نوش که مستانه شوی»<sup>۱</sup>.

شهید مصباح، روحانی پرکار و کوشا بود، مسؤولیت خویش را در فعالیت مضاعف و شبانه‌روزی می‌دانست، چون خطرات فراوانی که اسلام و میهن اسلامی را تهدید می‌کرد با روشن‌بینی و تیزهوشی که داشت درک می‌کرد. از این رو میزان سخنرانی‌های وی اعجاب‌انگیز است و آن مقداری که از سال

۱۳۴۷ تا ۱۳۵۷ش (زمان دستگیری و شهادت وی) ضبط شده و اکنون نوارهایش موجود است به هشتصد عدد بالغ می‌شود. آثار قلمی وی نیز متعدد است که به فهرست آنها اکتفا می‌کنیم:

- ۱- ردی بر فلسفه مارکسیسم؛
۲. فلسفه استعمار؛
۳. ماتریالیسم دیالکتیک یا بحث با بیگانگان؛
۴. مجموعه مقالات در مورد «دین و جهان امروز» که از طریق رادیو کابل قرار بود پخش شود ولی از آنجا که با منافع حاکمان وقت در تضاد بود نشر آن را تحمل نکردند؛
۵. مقالاتی راجع به ماتریالیسم دیالکتیک که در مجله برهان نشر شده است؛
۶. بحثی در مورد جامی؛
۷. بحثی در مورد سبchstانی؛
۸. بحثی درباره تفسیر المیزان؛
۹. رساله‌ای درباره آزادی؛
۱۰. بحثی درباره تقوا؛
۱۱. بحثی درباره حاتم (به احتمال قوی منظور ابوحاتم رازی از متفکران سلسله فاطمی مصر است).<sup>۱</sup>

این نوشته‌ها به جز مقالاتی که در مجله برهان چاپ شده است خطی است و به صورت رساله‌های کوچک و جزوه می‌باشد.

شهید مصباح در شناسایی اندیشه‌های حضرت امام خمینی (ره) در افغانستان نقش مهمی داشت. آغاز آشنایی وی با آن حضرت به سال ۱۳۴۷ش بر می‌گردد که نامبرده سفری به نجف کرده پس از زیارت مرقد مطهر مولای متقیان حضرت علی علیه السلام خدمت آن حضرت رسید و مجذوب اعمال و اندیشه‌های حضرتش شده توضیح المسائل و کتاب حکومت اسلامی وی را با خود آورد و به پخش و تبلیغ آنها پرداخت. سرانجام این روحانی فعال و مجاهد در تاریخ چهارم دلو (بهمن) ۱۳۵۷ش به دست فریب خوردگان کمونیست دستگیر و زندانی شد و شربت گوارای شهادت را سر کشید.





## سید حافظ شاه مظفر

(زنده ۱۳۵۲ق)

سید حافظ مظفر معروف به مظفر شاه از سادات وارسته «غزنی» بوده که در اوایل قرن چهاردهم قمری در منطقه «خواجه میری» شش کیلومتری شمال غرب شهر غزنی به دنیا آمد. پدرش سید غلامرضا از ساکنان کوی عرفان و شیفتگان خاندان رسالت و پیشگامان ایمان بود.

نامبرده تحصیلات خویش را در زادگاهش آغاز کرد، پس از تکمیل ادبیات فارسی و فراگرفتن ادبیات عرب، به تحصیل فقه، اصول و عرفان پرداخت و از عالمان منطقه و غزنی بهره زیادی برد. پس از مدت نه چندان زیاد، خود به تدریس علوم اسلامی پرداخته تعداد فراوانی از علم‌آموزان و معرفت‌جویان تشیع و تسنن را جذب حوزه درسی خویش نمود. عاقبت به دلیل وجود زمینه‌های خانوادگی و گرایش ذاتی که به سیر و سلوک عرفانی داشت «قیل و قال مدرسه» را رها کرده به عالم عرفان رو آورد. سپس به مسافرت‌های علمی و عرفانی، حفظ قرآن کریم و مطالعات آثار عرفا پرداخت و از جمله عرفا، حافظان و قاریانی معروف گشت، به طوری که به وی عنوان «حافظ» دادند. از این لحاظ در برخی منابع از او «سید ادریس» یاد شده که نشان دهنده اسم اصلی وی است.

آقای مظفر با آنکه بینایی خویش را از دست داده بود، در مناظره علمی و مذهبی، سرودن اشعار مذهبی و نشر اسلامی پرتلاش و فعال بود. وی در سالهای ۱۲۴۰-۱۲۴۵ق. از طرف دولت وقت برای نشست علمی که در تهران برگزار شده بود، بدانجا سفر نمود، ولی در بازگشت، هیئت اعزامی را ترک گفته اقامت در ایران را برگزید. سپس در سال ۱۲۵۱ق. از جانب تولید آستان قدس رضوی به خدمت آن ملک پاسبان در آمد و تا پایان مهاجرت، با کمال اشتیاق و ارادت انجام وظیفه نمود.

وی در سال ۱۲۵۴ق. به افغانستان بازگشته در شهر کابل سکنا گزید و تا

آخر عمر در سرایش اشعار مذهبی، مدح خاندان پیامبر ﷺ و تبلیغ اسلام مشغول بود. سرانجام پس از یک عمر تلاش، خودسازی، مجاهدت نفس و هدایت مردم، داعی حق را لبیک گفته در حوضه ابائی اش معروف به «تپه میرکابل» دفن گردید. مرحوم سید حافظ مظفر، سروده‌های فراوانی داشت که به دلیل مشکلات اقتصادی و سیاسی و عدم دسترسی به مراکز چاپ و نشر، در دست دوستان و مداحان پراکنده گردیده و به تدریج از بین رفته است و تنها اثر باقی مانده از وی مثنوی «نان و خرما» است که یک نسخه این اثر عرفانی در گنجینه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است. آقای میر محمد حسین هدی در این باره می‌نویسد:

«... یک نسخه این مثنوی در گنجینه خطی آستان قدس رضوی موجود است. یک کپی آن را اینجناب و جناب پرفسور «هدی» در کتابخانه شخصی مرحوم کربلایی میرمحمد شاه مظفری دیده بودم. این کتاب انه اولین کتابخانه در محیط «چنداول» [کابل] بود... شعرهای زیادی در مدح و منقبت و دیباچه و نوحه از او به جای مانده است که در نزد منقبت‌خوان‌ها و نوحه‌خوان‌ها پخش است. او جز ثنا و صفت خداوند(ج) و آل یاسین و مراثی حضرات معصومین ﷺ و واقعه جانگداز «طف» شعری نگفته و از او دیده نشده است.»

دو قطعه از اشعارش را برای آشنایی بیشتر با مترجم در اینجا نقل می‌کنیم:

اسیران بلاکش را مدینه چون که منزل شد	روان از دیده طفلان زغم خونابه دل شد
به پیش قبر پیغمبر شکایت چون نمودی سر	ز آب چشم آن سرور، زمینه روضه کاه گل شد
حریم مصطفی نالان جگر افسرده بریان	که ناگه فاطمه گریان زباب روضه داخل شد
چو دیدش زینب محزون پریشان حال و دگرگون	بگفتا با افغان اکنون که کار صبر مشکل شد
ز آه و ناله زینب جهان تیره هم چون شب	ز افلاک برین کویت بخاک تیره منزل شد
بگفت ای عمه مسکین چرایی این قدر غمگین	کجا شد شهریار دین که با اعدا مقابل شد
«مظفر» با دو چشم تر زند دست الم بر سر	برای آل پیغمبر زمان عیش زایل شد

او که مدت‌ها همسایه امام هشتم ﷺ بود و در خدمت آن حضرت مشهد را موطن خود قرار داده بود، درباره شاه خراسان نیز چنین سروده است:

شدم اسیر از جور دهر از اوایل	دلم غرق خون است چون مرغ بسمل
بود روزگاری که بی غمگساری	فتادیم ز سجن غربت من و دل
به قید قفس مانده ام ز آنکه هرگز	ز یادم نبرد دست صیاد غافل

نه یکدم شنیدم نوای عادل  
 بپای سلوکم همه چون سلاسل  
 بهرجا مرا می برد فکر باطل  
 میان من و مقصدم گشته حایل  
 نماید مرا رای و حل مسائل  
 نه محبوب مطبوع شیرین شمایل  
 که درمان او بخشدم نفع عاجل  
 چه گویم چه می کشم از امائل  
 به دریا ژرف و بعید از سواحل  
 به پای برهنه دوان تا به منزل  
 چسان می توان کرد قطع مراحل  
 که بازو و افر نشسته به محمل  
 دلم در فغان است هم چون جلاجل  
 مکن منعم از ناله ای مردعاقل  
 چو دریا مخارج چو شبنم مداخل  
 گرفتم چو حاتم سخی اند و باذل  
 چرا بار نان دو کشم چون عوامل  
 تراشیدن بوقییس از انامل  
 زمنت کشیدن به احباب جاهل  
 چه عاید زتطویل من غیر طایل  
 برم التجا پیش سلطان عادل  
 رییس الا عاظم دلیل الافاضل  
 مه تمکین و فخر [جمله] قبایل  
 سپهر علا را بود ماه کامل  
 حقیرم فقیرم ذلیل مؤمل  
 تهیدست هرگز نگشتس سائل  
 ز ابر عطای تو باران وایل  
 به نزد تو آسان بود حل مشکل  
 عطای جزیل تو زین المحافل  
 مبرا صفات زلوث رذایل  
 همه از براهین همه از دلایل  
 بود مرقدت قبلگاه قبایل

نه یک لحظه کردم تماشای گلشن  
 صنوف عوایق ضروب علایق  
 بهر سو مرا می کشد نفس سرکش  
 هواهای نفسانی و شغل دنیا  
 نه اینجا فقیهی که از فضل و دانش  
 نه همبزم دلکش نه همراز سرخوش  
 نه بی غم حبیبی نه همدم طبیبی  
 اقارب همه نیش زن چون عقارب  
 بود رزقم لطفه خوار مهالک  
 سفر دور بی توشه ام در بیابان  
 به این ناتوانی به این خسته جانی  
 چه آگاهی از حال من منعمی را  
 تنم در گذر است چون شمع مجلس  
 مزین طعنه ام در ورود مصایب  
 ننالند چسان بینوایی که دارد  
 نخواهم شدن از طمع نزد مردم  
 نه آنم که نانی ستانم ز اینان  
 خراشیدن سنگ خارا به مزگان  
 به نزد حقیر است بسیار آسان  
 دلا مختصر کن زدوران شکایت  
 کنون وقت آن شد که زجور گردون  
 امام الورا مقتدای خلائق  
 شه ملک اجلال و شمس المعالی  
 علی بن موسی الرضا کز جلالت  
 شها فیض بخشا سراجی را  
 تویی بحر احسان که از بارگاهت  
 توقع که به کشتزارم بیبارد  
 به پیش تو سهلست تکمیل ناقص  
 ثنای جمیل تو زیب المجالس  
 معاشرت ذاتت ز ثوب معایب  
 صفات کمالت مزین مدلل  
 بود رضهات سجده گاه ملانک

بلی صعبه الله بود غیر زایل  
 که باشد لوای ولای تو حامل  
 به خورشید تابان نشیند مقابل  
 عدوی ترا در حجیم است منزل  
 زطاعت چه عاید زعفت چه حاصل  
 که روید از آن حنظل وجوز قاتل  
 که آموخت انواع جادو ز بابل  
 ز الطاف عام تو گردید مقبل

زدل نقش مهر تو زایل نگرود  
 چه باک از جند شیاطین کسی را  
 گر عکس جمالت بر آینه تابد  
 محب ترا جنت عدن مسکن  
 کسی را که نبود دل انقیادت  
 شود کار دهقان هبأ در زمینی  
 تو معجز نمایی چه باکم ز دشمن  
 «مظفر» بر اعدا ظفر یافت هر جا

## حجة الاسلام شیخ محمد جواد مظفری

(۱۳۰۳ - ۱۳۶۳ ش)

در سیاه زمین سرخ آباد از توابع منطقه بهسود هزارستان مردی متدین و فقیر زندگی می کرد بنام غلام نبی که روزها را به کشاورزی و کارهای سخت و طاقت فرسای روستایی سپری می نمود اما پارسا، امیدوار و قانع بود. نمازش را به موقع انجام داده روزه اش را در هیچ شرایط دشوار زندگی و کاری ترک نمی کرد حتی راضی نمی شد در ایام ماه مبارک رمضان مسافرت نماید و یا مریض شود تا دهنش به روزه خوری باز شود. همسرش نیز در تلاش و ایمان، صداقت و پایداری دست کمی از او نداشت و هر دو در خانه گلین و محقری کانون گرم و با صفای خانوادگی را تشکیل داده راه و رسم نیکان را پیشه نموده بودند.

بهار در همه جا دوست داشتنی، دل انگیز و نشاط آور است اما در کوهستانهای افغانستان از جمله سرخ آباد خیلی بیشتر خودنمایی، طنزازی و دلربایی می کند، هوای لطیف، آسمان نیلگون، صحرای لاله خیز، چشمه سارهای پر جاذبه و خیال انگیز، صداهای پرندگان مهاجر و انصار، شیطنت های بره ها و بزغاله ها، نی نوازی چوپانان و تلاش و کار اهالی قریه ها در گوشه گوشه های دشت، کوه و بیابان طروات و امید را ارزانی می داشت و درختان رنگارنگ و لبخند بر لب و دهها آرایش و پیرایش دیگری که در طبیعت مشاهده می شود، این فصل را ویژگی شگفت انگیز می بخشد.

غلام نبی سیاه زمین در بهار سال ۱۳۰۳ ش بهانه دیگری نیز برای شادابی داشت و آن تولد فرزندی دُرَدانه ای در خانه اش بود که از سوی روحانی محل محمد جواد نامیده شد. افزون بر این محمد جواد در سالهای چشم انتظاری پدر و مادر را پایان بخشید که شرایط عمومی وطن و بهسود هزارستان بد نبود، در کشور رژیم جدیدی تحت نام سلطنت امان الله خان روی کار بود که دست کم ادعا داشت هزاره و پشتون، تاجیک و ازبک نداریم «همه ما پاک براریم» بر این

اساس به کوچی‌ها هم فهمانده بود که هزاره‌ها نیز انسان، تابع سلطنت کابل و مسلمان‌اند و نباید با ترک‌تازی و هجوم از پاکستان و نواحی دیگر بهار را به کامشان زمستان نموده و محصولات دوازده ماه‌شان را لگدکوب و تاراج نمایند!

محمد جواد پس از آنکه به سن ۶-۷ سالگی و تحصیل رسید به مکتب‌خانه فرستاده شد. مکتب‌خانه‌ها در بهسود بدلیل مشکلات همه‌جانبه مردم از جمله فقر و لزوم کار کشاورزی همه‌اهالی و خانواده از جمله بچه‌ها در غیر فصل زمستان تعطیل است و تنها در فصل مزبور دایر می‌شد و در سایر فصول سال، همگان از جمله اطفال ۷ ساله نیز به کار کشاورزی و دامداری و هیزم‌شکنی اشتغال داشتند تا در جهت چرخیدن چرخه زندگی کمک نمایند.

این فراگیر با استعداد با آنکه بدلیل پسر بزرگ بودن خانواده مسئولیت بیشتری در همکاری و کمک با پدر فقیر و زحمتکش خود داشت، در کنار چنان مسئولیت و پرداختن به کار فراگیری قرآن مجید و سواد فارسی خواندن و نوشتن را بدست آورده به ادبیات عرب پرداخت و جامع‌المقدمات سپس سیوطی و جامی را نزد عالمان سرخ‌آباد مانند جدش حیدر آخوند، شیخ رحیمی سرخ‌آبادی و حاج آخوند گردم فرا گرفت و وارد مرحله بالاتر شده به یادگیری فقه و اصول پرداخت و شرح لمعه را نزد آیه الله شیخ عزیز الله غزنوی که در آن آوان وارد بهسود شده بود، آموخت.

آقای مظفری پس از آنکه شرح لمعه را به پایان رساند به فراست دریافت که شرایط منطقه که به شدت از لحاظ امکانات علمی و فرهنگی فقیر بود و در آن اموری مانند کتابخانه، منابع مطالعاتی، فراغت بال از کارهای کشاورزی و دامداری و باغداری و غیره بدست نمی‌آمد، سالن مطالعه، اساتید متعدد در رشته‌های مختلف و در سطوح عالی و تخصصی به چشم نمی‌خورد و در مجموع این محرومیت‌ها و موانع اجازه رشد و تکمیل تحصیلات را به او نمی‌دهد، در نتیجه بدین تصمیم رسید که باید جهت رشد و تکمیل تحصیلات از خانه و وطن کوچید و راه غربت و ترک لذات زندگی در کنار والدین و بستگان و زادگاه را باید در پیش گرفت.

در آن روزگار تنها حوزه علوم دینی شیعی که نام و آوازه‌اش عالم‌گیر بود و طالبان علوم دینی را در اقصی نقاط جهان تشیع مجذوب خود ساخته بود، حوزه

علمیه نجف اشرف بود؛ ... «در بهار ۱۳۲۸ ش استاد با امید و آرزوهای فراوان و عشق فروزان راه نجف را در پیش گرفته و در آنجا رحل اقامت افگند. در حوزه علمیه نجف آن روز نام علامه مدرس افغانی (رضوان الله تعالی علیه) چون ستاره می درخشید و جلسات درس او از پر جمعیت ترین و پربارترین جلسات درسی بود. استاد مظفری هم معانی، قوانین و مطول را از محضر ایشان فیض برد»<sup>۱</sup>.

مظفری متون عمده اصول و فقه مانند رسائل و مکاسب شیخ انصاری را نزد سید عبدالاعلی سبزواری و کفایة الاصول را خدمت صدرا بادکوبه‌ای، و شیخ مجتبی لنگرانی و منظومه را در فلسفه نزد محمد تقی آل راضی فرا گرفت.

پس از پایان دروس سطوح عالیة حوزه علمیه نجف، به دروس تخصصی فقه و اصول که بنام درس خارج یاد می شود، شرکت جسته از اساتید بنام آن مرکز کهن علمی چون آیات عظام شاهردوی، حکیم و خوئی، سالیان چند بهره جست.

هر چند معنویت حوزه علمیه نجف و فضای ملکوتی مرقد مولا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، شهر گرم و فقیر نجف را قبله آمال شیعیان بویژه طلاب نموده بود بطوریکه مشکلات مادی و دوری از وطن، کمترین تأثیری در جاذبه و کشش آنان ایجاد نمی کرد اما طلاب به تدریج بدین مهم می رسیدند که نباید هدف تحصیل و طلبگی را گم نمود و آن تفقه در دین و پس از آن رجعت به کشور و انداز قوم می باشد. این مهم مظفری را نیز واداشت که در سال ۱۳۳۷ ش و پس از ۹ سال تحصیل علوم اسلامی و اقامت در سرزمین عراق بسوی زادگاهش مراجعت کند و مردم چشم انتظار را با قدوم خویش در سایه ذخیره علمی و اندوخته های دانشی و معنوی خویش به بیداری و خداپرستی و پیشرفت و اخلاق رهنمون گردد.

مظفری پس از بازگشت به وطن مورد استقبال مردم متدین و اهل بیت مدار بهسود بویژه اهل سرخ آباد و اطراف قرار گرفت و پس از مدتی مشتاقان علوم آل محمد علیهم السلام بدو مراجعه نموده خواستار تدریس علوم دینی از سوی او گردیدند.



نامبرده نیز در مناطق متعدد چون تاپرشک، هشت درخت، قره‌قل و برجی به تدریس علوم دینی و تربیت طلاب و علم‌جویان پرداخت. توانایی علمی، بیان ساده و روان و وظیفه‌شناسی شیخ مظفری باعث شد تا نام و آوازه‌اش فراتر از بهسود طنین انداز شده و به پایتخت برسد در نتیجه آیه الله واعظ بهسودی که در شهر کابل مدرسه علمیه محمدیه را بنا کرده در آن به مدیریت تدریس علوم دینی اشتغال داشت، از مظفری دعوت کرد تا بدانجا انتقال یافته بعنوان مدرس آن مدرسه ادامه فعالیت بدهد، اما مرحوم شیخ مظفری در برابر دعوت‌های مکرر واعظ، پاسخ منفی داده و بهسود را بدلیل انس دیرینه و محرومیت و نیازمندی‌هایش جهت کار برگزید و خدمت به مردم آن سامان را مهم‌تر از تدریس و زندگی در پایتخت دانست.

او در کنار تدریس علوم اسلامی و پرورش طلاب علوم دینی، مانند سایر عالمان دینی هزاره به حل و فصل دعاوی و مخاصمات مردم، پاسخگوئی به شبهات دینی و بیان احکام و مسائل شرعی پرداخت و در مناسبت‌های اسلامی بویژه دهه محرم هر سال به تبلیغ معارف اهل بیت علیهم‌السلام و عزاداری سیدالشهدا علیه‌السلام و یاران کربلائی‌اش می‌پرداخت و از این راه فضایل و راه و اندیشه خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ترویج نموده مردم را با آنان بیشتر آشنا و شیفته می‌ساخت.

شیخ محمد جواد مظفری در سال ۱۳۵۷ ش که کودتای کمونیستی در افغانستان به وقوع پیوست و پس از چند ماه شروع به دستگیری، زندانی و اعدام جمعی عالمان دینی کشور کرد، وطن را ترک نگفته به ممالک هم‌جوار نیز پناهنده نشد. با این همه، مأموران دولت به منزل او یورش بردند ولی موفق به دستگیری وی نگردیدند زیرا موصوف از بیم دولت نام نهاد خلق در اختفا زندگی می‌کرد.

با فشار روز افزون دولت مزبور که چهره ضد دینی و ضد آزادگی آن برای مردم مسلمان افغانستان شناسایی گردید، مردم به رهبری روحانیت دست به قیام زدند و شیخ مورد نظر در رأس مجاهدان مسلمان قرار گرفته پس از آزادی منطقه از لوٹ حاکمیت مارکسیستی و ارتش اشغالگر شوروی سابق، بر شمار مسئولیت‌های او افزوده شده در مسائل سیاسی و اداری منطقه نیز مورد مراجعه مردم بویژه مجاهدان قرار گرفت.

ضرورت‌های فوق که در مناطق دیگر نیز احساس می‌شد و در نقاطی که زدوتر از بهسود آزاد شده بودند و یا دارای افرادی با سطح فرهنگی و سیاسی برتر بودند، سرانجام لزوم شکل سراسری و اداره عمومی مناطق شیعه‌نشین هزارستان یا هزاره‌جات را ایجاب نمود و سران مجاهدان بویژه عالمان جاغوری که طرح اداره منسجم مزبور را تحت عنوان شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان ریخته بودند و با فراخوان نمایندگان مناطق مختلف هزارستان، آن را به نقطه مرکزی این سرزمین یعنی پنجاب و ورس برده بودند، مورد استقبال مردم بهسود نیز قرار گرفت و مرحوم مظفری با چند نفری راهی ورس شده و در تأسیس و اعلام موحودیت شواری مزبور سهم فعال گرفتند و بنا به گفته آقای محمد هادی معصومی مسئول کمیسیون قضائی آن تشکل جدید التأسیس و سراسری گردید.<sup>۱</sup>

شورای انقلابی اتفاق اسلامی پس از چند سال از هم پاشید و صحنه افغانستان بویژه هزارستان شاهد ورود احزاب رنگارنگ و تند و تیزی تحت عناوین مختلف اسلامی بود و بهسود نیز از این تحولات جدید بی‌نصیب نمانده و احزاب اسلامی چون سازمان نصر، حرکت اسلامی، نیروی اسلامی و دیگران وارد قلمرو شورا گردیدند. مردم نخست شاهد شعارها و تبلیغات منفی وارداتی این احزاب بر ضد شورا بودند و پس از آنکه خود اندک زمینه و قلمرو جغرافیایی و مردمی یافتند بر ضد همدیگر وارد کارزار شده به تکفیر و تفسیق همدیگر و ایده‌آل‌گویی و عصمت‌تراشی خود، اشتغال ورزیدند.

مرحوم مظفری با همراهی آقایان ناصری گرمابی، شریفی، حلیمی، عادل آخوند و مجاهد کوه بیرونی، با شکسته شدن اقتدار شواری اتفاق و تبدیل وحدت مردم به چند دستگی، بی‌طرفی اختیار نموده به هیچ یک از احزاب مزبور نپیوسته استقلال و آزادمندی خود را حفظ نمودند، اما دیری نپائید که جنگهای سرد احزاب مزبور تبدیل به جنگهای گرم و خونین داخلی گردید در حالیکه هنوز نه کشور از رژیم مارکسیستی رهایی یافته و نه ارتش اشغالگر اخراج

گردیده بود؛ از این رو وی با همکاری افراد یاد شده هیأت صلح تشکیل داده تلاش نمود تا فراتر از حزب و جناحهای مزبور عمل نموده از نفاق و چند دستگی مجاهدان و نیروهای خودی و آب در آسیاب دشمن ریختن خودداری کرده جلو جنگهای خانمانسوز داخلی را بگیرد و در مواردی که آتش فتنه روشن شده از مردم سراسر محروم و دیندار منطقه قربانی می‌گرفت، صلح و آشتی برقرار سازد.

تلاش صلح طلبانه مظفری که از روی دلسوزی دینی، عاقبت‌اندیشی و تجارب تاریخی ناشی می‌شد به منطقه سرخ‌آباد و حتی بهسود محصور نماند و مناطق اطراف چون دره میدان، منطقه ترکمن، دایزنگی، لعل و سرچنگل و ناوور را نیز در بر گرفت و او در این زمینه حتی از تدریس علوم دینی و تربیت طلاب نیز بازمانده به خاموشی نمودن آتش برادرکشی و نفاق اهتمام ورزید.

مظفری با همه علاقه‌ای که در تأسیس مدرسه دینی در منطقه داشت به دلیل اشتغالات فراوان جهادی از سویی و فعالیت در راستای صلح و برقراری امنیت و همگرایی دینی و نظامی میان سنگرداران از سوی دیگر، موفق نشد تا دست به بنای مدرسه دینی بزند و سرانجام در اثر تلاشهای مزبور که توأم با غم و غصه‌های بسیار و تعجب و رنج روانی و جسمانی‌ای بود، بیمار گردید و در شبانگاه پانزدهم ماه حمل ۱۳۶۳ ش به دیار باقی شتافت.

حجة الاسلام شریفی دو سال پس از مرگ آن عالم عالیقدر به تأسیس مدرسه علمیه ولی عصر علیه السلام در سرخ‌آباد بهسود پرداخت که در واقع یکی از آرزوهای شیخ جامه عمل پوشید!

## شهید حجة الاسلام سید محمد حسین معصومی

(۱۳۰۵-۱۳۵۷ش)

معصومی از خانواده محترم و سرشناس سادات بهسود بود. در اثر صداقت، پاکی، امانت و خدمت به مردم مستضعف و محروم از احترام مردمی و نفوذ کلمه فراوانی برخوردار بود. نامبرده سال ۱۲۹۷ش. در روستای «بد آسیا» بهسود چشم به جهان گشود. پدر سید معصوم از سادات سخاوتمند و سرشناس محل بود که فرزندش را برای تحصیل علوم اسلامی و نشر فرهنگ خاندان عصمت و طهارت علیه السلام نزد معلمان محل فرستاد. پس از اندوخته‌های مقدماتی ادبی و علمی، در خدمت عالمان دینی بهسود برد تا نزد آنان کلیات فقه، اصول، کلام را فرا بگیرد. از این‌رو سالیان آغازین طلبگی خود را در آنجا گذراند سپس برای تحصیلات بیشتر و نیل به مدارج بالاتر راهی حوزه علمیة کابل شد. در یکی از منابع در این باره می‌خوانیم:

«... پس به کابل خدمت آیت الله حجت (قدس سره) شتافت و چند سال از محضر وی کسب علم نمود و بنا بر قولی هم‌دوره‌هایش در میان آن جمع از طلاب که افتخار شاگردی آیت الله حجت را داشتند، وی نسبت به اکثرشان از استعداد بهتر برخوردار بود و خوب‌تر درس می‌فهمید...»<sup>۱</sup>

وی پس از چندی تحصیل در حوزه علمیة کابل به زادگاهش باز گشته به فعالیت‌های اسلامی و تبلیغ احکام نورانی اسلام و نشر علم و بیداری پرداخت. او در رشد، آگاهی و دانستنی‌های مذهبی و اجتماعی زادگاه و روستاهای اطرافش نقش به‌سزایی داشت. مدت اقامت نامبرده در این سفر معلوم نیست تا آن‌که عطش تکمیل تحصیل علوم دینی او را ناآرام کرد و در سال ۱۳۴۹ش. برای تکمیل آموزشهای حوزوی و درسی خود وارد مرکز پربار و کهن علمی و مذهبی

(حوزه علمی علمیه نجف اشرف) شد و مدت پنج سال در درسهای استادان و مدرّسان معظم شرکت جسته اندوخته‌های فراوان علمی، تجربی و معنوی را کسب کرد و برای انتقال آن به طلبان و تشنگان دانش و معنویت به وطن باز گشت.

شهید معصومی به دلیل لیاقت و فضلی که در این سفر تحصیلی و علمی به دست آورد در «مدرسه علمیّه محمدیه» به تدریس کفایة الاصول پرداخت - عالی‌ترین متن درس سطوح عالی که معمولاً مجتهدان آن را تدریس می‌کنند - و به تعلیم و تربیت طلاب و فضلاء متدین و برجسته همت گماشت.

وی در بین مردم بهسود از نفوذ و احترام ویژه‌ای برخوردار بود. از این‌رو در دوره انتخاباتی سال ۴۴،۴۸ کاندیداتور مجلس شورای ملی (ولسی جرگه) شد، اما به دلیل موضع مستقل و اسلامی خویش و نیز تقلبی آراء مردم از سوی دولت وقت بر ضد وی، نتوانست به مجلس راه یابد. سرانجام پس از پیروزی کمونیست‌ها در کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ش. بارها مورد تهدید واقع شده در ۲۸ حوت (اسفند) همان سال دستگیر شد و به شهادت رسید. پس از آن رژیم مزدور دست تعدی به پسر و برادرزاده‌های دانشجویش دراز نموده آنها را با برادر مستثن زندانی و به شهادت رساند.<sup>۱</sup>

## شهید عبدالحسین مقصودی

(۱۳۰۷-۱۳۷۶ش)

مقصودی از معدود سیاستمداران کار کشته، آب دیده و کهنه کار تشیع و هزاره‌ها در افغانستان بود که با فرهنگ، علم و قلم نیز بیگانه نبوده است. او در زندگی طولانی و پر فراز و نشیب سیاسی خویش، تعهد اسلامی و میثاق ملی را هرگز فراموش نکرد، هر چند به دلیل نداشتن تحصیلات حوزوی و مطالعات عمیق در معارف اسلامی از اشتباهات مصون نبوده است، اما مردی پر تلاش، زیرک، وفادار و دلسوز بود و در مسیر خدمت به اهداف اسلامی مردم افغانستان به ویژه رسیدن شیعیان به حقوق خود و رفع تبعیض، تعصب و ایجاد نظام عادلانه سیاسی اجتماعی در کشور از هیچ کوششی فروگذار نکرد. تمام وجود وی در قومش بود و به قول شهید بلخی: «در درد قوم همه چیز از قبیل فرهنگ، مذهب، عنعنات، زبان و غیره است». و تا آخر بر سر اهدافش پایدار ماند و در این راه جانش را فدا کرد و با اهدای خونش وفاداری و آزادگی خویش را به اثبات رساند.

او در سال ۱۳۰۷ش. در خانواده مذهبی و متدین در قریه «سفید آب» برجگی ناوور به دنیا آمد. پدرش حاجی خداداد فردی دیندار، زحمت‌کش و مورد علاقه و احترام مردم بود که شغل نانوائی داشت. وی در پنج سالگی تحصیلات خویش را آغاز نموده قرآن کریم و ادبیات فارسی و برخی کتابهای صرف و نحو عربی را در زادگاهش فرا گرفت و معلوماتش را با مطالعه کتابهای فارسی درباره ادبیات، تاریخ و سرگذشت معصومان علیهم‌السلام تقویت کرد. در سال ۱۳۲۷ش. پدرش به دلیل مشکلات اقتصادی و ضرورتهای کاری به کابل مهاجرت کرده در نانوائی مشغول شد و مقصودی نیز تحصیلات و مطالعات خود را در آن شهر پی گرفت.

مرحوم مقصودی پس از دوران تحصیل که به صورت خصوصی صورت

گرفت. نماینده نانوایان کابل گردید. سپس از طرف شهرداری کابل به عنوان عضو هیئت تفتیش نانوایان شهر انتخاب شد و با جدیت و صداقت در توزیع عادلانه آرد و بهبود کیفیت نان و جلوگیری از ضایعات و اسراف تلاش کرد.

در سال ۱۳۴۴ش. که ابر سیاه دیکتاتوری و استبداد تا حدودی از آسمان کشور موقتاً کوچیده بود، چهره قانون، آزادی و انتخابات هر چند ناقص، جلوه گر گردید، نامبرده به زادگاه خویش رفت و از سوی مردم ناوور غزنین به عنوان وکیل و نماینده مردم در مجلس شورای ملی (ولسی جرگه) انتخاب شده بدین ترتیب عضو قوه مقننه کشور گردید و دوره تازه‌ای از حیات سیاسی و مبارزاتی خویش را آغاز کرد.<sup>۱</sup>

او در مجلس شورای ملی به جناح واقع‌گرا، بی‌تعصب و طرفدار عدالت و قانون، تعلق داشته در کنار سایر نمایندگان مسلمان و آزاد اندیش چون شهید حجة الاسلام رمضان علی شریفی نماینده مردم جاغوری، شهید محمد اسماعیل مبلغ نماینده مردم بهسود و استاد خلیل الله خلیلی شاعر معروف کشور و دیگران در دو جبهه به مبارزه پرداخت:

جبهه اول، انحصار گرایی و قانون ستیزی، خاندان سلطنتی و ملی‌گرایان متعصب بود که قانون، آزادی و آرای مردم را به بازی گرفته و با بهانه‌های ددمنشانه خود برای مقابله با قانون و آزادی و سلطه بی‌قید و شرط شاه، قوم خاص با فرهنگ، زبان و منافع مخصوصی خود بر مملکت تداوم سلطه می‌نمودند و با عدالت، مساوات، رفع تبعیض قومی، زبانی، منطقه‌ای سر ستیز دائم داشتند. مرحوم مقصودی و همفکرانش همواره در مقابل این دسته امور، موضع‌گیری کرده و به عنوان فردی که به اقلیت همواره محروم و زجر کشیده هزاره و تشیع تعلق داشت به تساوی حقوق اقوام، تقویت و ترویج یک سان زبان فارسی و پشتو و تقسیم عادلانه خدمات دولتی و طرح‌های عمرانی به مناطق محروم افغانستان به ویژه هزارستان پافشاری می‌کرد.

جبهه دوم، مقابله با کمونیست‌ها و چپی‌ها و وابسته به خارج بود که

۱- بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان ص ۵۴-۴۷.

می‌کوشید با طرح شعارهای تند و مردم فریب، احساسات همگان را برانگیخته و قوانین و مصوبات مجلس را برای وابسته کردن بیشتر کشور به نظام کمونیستی شوروی سابق و برپایی دولت مارکسیستی در افغانستان جهت دهد. مقصودی به عنوان فردی متدین و صادق هرگز تعهد اسلامی و پیمان خود را زیر پا نگذاشته فریب شعارهای به ظاهر جذاب سران آنان از جمله «ببرک کارمل، حفیظ الله امین» و غیره را نخورد و در مقابل آنان نیز موضعی آشتی‌ناپذیر اتخاذ کرد و به دلیل همین ویژگیها و وفاداری و صداقتی که وی در دوره اول نمایندگی از خود نشان داد، در سال ۱۳۴۸ش. دوباره از سوی مردم برگزیده شد رقبای انتخاباتی‌اش شکست را پذیرا شدند و او برای بار دوم به مجلس شورای ملی راه یافت. وی تا سال ۱۳۵۲ش. و کودتای سیاه محمد داود خان، عضو فعال پارلمان بود.<sup>۱</sup>

مرحوم مقصودی پس از کودتای سردار محمد داود (سرطان ۱۳۲۵ش) راهی مکه شده مشرف به زیارت خانه خدا گردید و تا وقوع کودتای مارکسیستی (ثور ۱۳۵۷ش.) به عنوان شخصیت متنقد و مردمی در کابل زندگی می‌کرد. پس از سقوط رژیم نژاد پرست داودی و روی کار آمدن نظام الحادی صحنه را بر خود تنگ دید و به پاکستان مهاجرت نمود. در اواخر سال ۱۳۵۷ش. سازمان «اتحادیه مجاهدین انقلاب اسلامی افغانستان» را تأسیس کرد و خود به عنوان رئیس آن انتخاب شد.<sup>۲</sup>

این سازمان هر چند در جلب اعتماد کشورها و سازمان‌های بین‌المللی و جذب کمکهای آنان موفق بود، اما در کسب اعتماد مردم با توجه به نداشتن انسجام لازم توفیق چندانی حاصل نکرد. از این‌رو با همه قدمت زمانی، پیشگامی و توان خوب مالی خویش، در رقابت با گروه‌ها و سازمان‌های اسلامی دیگر تضعیف شده به تدریج از صحنه نظامی کشور محو شد و فعالیت‌هایش در ابعاد سیاسی و فرهنگی محدود گردید که فعال نمودن برخی مکتبها «مدارس دولتی»

۱- حسین نایل، سرزمین و رجال هزاره جات، صص ۲۶۲-۲۶۳.

۲- میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۱۱۷.



در بعضی نقاط جاغوری و تأمین حقوق معلمان و تهیه کتابهای درسی مکتبهای یاد شده از آن جمله است.

مقصودی معلومات تاریخی و خاطره‌های سیاسی خویش را جمع‌آوری و تنظیم نمود و با عنوان «هزاره‌جات سرزمین محرومان»<sup>۱</sup> به چاپ رسانده که در تاریخ معاصر افغانستان به ویژه هزارستان منبع ارزشمند و مغتنمی شمرده می‌شود؛ زیرا نویسنده آن با آزادی و بدون تعصب وقایع و حوادث دوران حکومت محمد ظاهر شاه را بیان داشته از تملق‌سرایی، ثنا گویی و تعصب‌ورزی از جانبی و سانسور و قلب واقعیتها از جانب دیگر در امان مانده است.

وی پس از اتحاد گروه‌های هشت‌گانه مجاهدان تشیع و تأسیس حزب وحدت اسلامی افغانستان، بدان حزب پیوسته و در سال ۱۳۷۰ش. به عضویت شورای مرکزی آن پذیرفته شد. پس از فتح کابل، در بهار ۱۳۷۱ش. همراه سایر رهبران و سران جهادی وارد آن شهر شده در غرب کابل و در کنار شهید «عبدالعلی مزاری» دبیر کل حزب وحدت اسلامی فصل پیروزی و موسم جدید حیات خود را آغاز و اعتماد شهید حجة الاسلام مزاری را به خود جلب کرده و از یاران و همکاران مورد اعتماد او شد، و موفق گردید عضویت اکثر هیئت‌ها اعزامی او را به داخل و خارج از کشور داشته باشد. یکی از منابع در این باره نوشته است:

«شهید مقصودی... در دوران مقاومت غرب کابل همیشه در کنار رهبر شهید «استاد مزاری» قرار داشت و در مأموریت‌های سیاسی و اجتماعی از طرف رهبر شهید موظف می‌شدند که طبق فرموده خودشان در سال ۴۷۰ مأموریت ایضای وظیفه نموده است و آخرین نامه‌رسان رهبر شهید به طالبان کور دل نیز شهید مقصودی بودند».<sup>۲</sup>

۱- آقای مقصودی از سواد قابل توجهی برخوردار نبود و اثر وی از ضعف‌های متعددی که یک‌کثیر علمی باید از آن منز و بدور باشد رنج می‌برد حتی اشتباهات انشایی و بسا املائی دارد اما از لحاظ بیان خاطرات و روایات صادقانه حوادث که بیادی آنها را شخصاً دیده یا تجربه کرده است این مجموعه با توجه به اینکه از خود سانسوری یا کومت سانسوری نیز به دور بوده و قابل استفاده می‌نماید.

۲- مجله حبل الله، شماره پیاپی ۱۳۲، سال چهاردهم، سنبله، ص ۱۳۷۶، ص ۴۶.

وی پس از شهادت حجة الاسلام مزاری و فاجعه غرب کابل ناامید و مأیوس نشد و به حزب وحدت اسلامی و آرمان مردم ستم‌دیده، تشیع و هزاره وفادار ماند. این بار در «بامیان باستان» به سرپرستی جناب محمد کریم خلیلی به مبارزه اسلامی و ملی خود برای برپایی حکومت اسلامی و مردمی و حاکمیت عدالت و برابری ادامه داد و در سال ۱۳۵۷ش. به عنوان مسئول و سرپرست کمیته سیاسی حزب وحدت اسلامی انتخاب گردید.

عبدالحسین مقصودی ناووری مردی پرکار، خستگی ناپذیر و با اراده بود، با آنکه بیش از هفتاد سال از عمرش سپری شده بود چهره مصمم، فعالیت پی‌گیر و آمادگی روحی و جسمی او برای هر گونه سعی و کوشش در جهت اهداف اسلامی و انسانی مردمش، او را به فردی سرزنده، مصمم و پر انرژی نشان می‌داد. وی در تاریخ سی‌ام اسد (مرداد) ۱۳۷۶ش. در اثر سانحه هوایی در فرودگاه «بامیان» همراه جمعی از همکاران فعال و پرتلاشش به شهادت رسید.



## حجة الاسلام شيخ عبدالله موحد کيسوی

(۱۳۶۰-ق.)

ارزگان در گذشته نه چندان دور مرکز اقتصادی، سیاسی و ملی تشیع و قوم هزاره در افغانستان بود و تا پیش از اقدام سیاه و وحشتناک «امیر عبدالرحمان» تا حدودی این ویژگی و اهمیت خود را حفظ کرده بود. زمینهای هموار و حاصلخیز، آب فراوان، کوههای سرسبز و جنگلی، این منطقه را به مرکز دامداری و انبار غله هزارستان تبدیل کرده بود. در برخی ادوار، خوانین و حاکمان محلی سایر مناطق هزاره نشین داشتن روابط حسنه با آن بلکه تأیید خان ارزگان را سند مشروعیت فرمانروایی خود می دانستند.

پس از تهاجم و نسل کشی «امیر عبدالرحمان» در سال ۱۲۶۲-۱۲۶۵ش. منطقه فوق بیشترین تلفات انسانی، قساوت حیوانی، ویرانی و توحش تاریخی انسان نماها را تحمل نمود و به دلیل کشتار بی رحمانه، به اسارت و بردگی رفتن «بقية السیف» و مصادره و تسخیر سرزمین آنان، تشیع در بسیاری از مناطق آن به خاموشی گرایید و یا تبدیل به اقلیت گردید.

قریه های «کجران» از جمله «کيسو» از مکان های وفاداری بود که تا آخر فرزندان خود را در آغوش فشرد و با تحمل زخمها و مصائب فاوان، دست رد بر سینه نامحرم زد و تا اکنون حال و هوای گذشته خود را حفظ کرده است.

شيخ عبدالله موحدی کيسوی از فرزندان صالح این آب و خاک می باشد که در سال ۱۳۶۰ ق. برابر با ۱۳۲۰ش در «گيسو»ی کجران ارزگان چشم به جهان گشود. تحصیلات اولیه خود را در آنجا آغاز کرد و در شانزده سالگی همراه پدرش به مشهد مقدس مسافرت کرد. اما پس از یک سال اقامت و تحصیل در حوزه علمیه آن شهر به وطن باز گشت و در سال ۱۳۷۸ق. برای بار دوم به مشهد سفر کرده و تحصیل علوم اسلامی را در حوزه علمیه آن آغاز کرد. به مدت سه سال به ادبیات، منطق، فقه و اصول پرداخت و در سال ۱۳۸۱ق. عازم حوزه های

علمیه عراق شد. در بازگشت به نجف اشرف پس از سفری که به خراسان داشت از سال ۱۳۸۳ق. به طور جدی به تدریس ادبیات عرب و سطح متوسطه اقدام کرد که این امر نشان از استعداد و توانایی قابل تمجید نامبرده بود.

شیخ پیش گفته همزمان با تحصیل دوره عالی فقه، اصول و سایر معارف اسلامی و تدریس کتابهای درسی سطح متوسطه به شرح نویسی و توضیح نکته‌های مشکل برخی کتابهای درسی اقدام کرده آثاری ارزشمند و مورد نیاز طلاب و دانش‌طلبان را به رشته تحریر در آورد و از این راه در رشد و شکوفایی علوم و معارف پر ارج اسلامی و رونق حوزه‌های علمیه سهم شد. آثار یاد شده که جز اندکی، تا کنون به صورت خطی می‌باشد از این قرار است:

۱- ایضاح العوام فی شرح العوامل که در سال ۱۳۴۸ق در نجف به چاپ

رسیده است؛

۲- شرح البهجة المرضية؛

۳- شرح شواهد البهجة المرضية؛

۴- الشواهد الكبرى؛

۵- شعرای اهل البيت علیهم السلام؛

۶- مناقب الامام امیر المؤمنین علیه السلام؛

۷- اخبار المعمرین؛

۸- ارجوزة المنطق.

## استاد شیخ محمد باقر موحدی نجفی

(۱۳۲۲ ش ۷)

زندگینامه نگاری علمای معاصر بخصوص عالمان تشیع در افغانستان با مشکلات فراوان و ظرافتهای زیاد توأم است و تنها کسانی که از نزدیک به تجربه این مهم پرداخته گام نهادن در این وادی را برگزیده باشند، می‌توانند میزان سختیها و موانع آن را درک کنند. اگر نگارش احوال درگذشتگان، بدلیل عوامل مختلف با کمبود اطلاعات و نبود اسناد و آگاهی مواجه است، دربارهٔ زندگان نوشتن، نیز افزون بر مشقت اتخاذ موضع بی‌طرفی و قرار نگرفتن تحت تأثیر احساسات و عواطف و پیشه نمودن روش علمی و قاعده‌مند، با صعوبت عدم همراهی و اطمینان این عزیزان مواجه است و بدون تردید جناب آقای موحدی در صدر این گونه بزرگان قرار دارد. او نه بدلیل خصلت انزوا گزینی و ابا از طرح نام و کارنامه‌اش بلکه بدلیل آنکه هر کس نمی‌تواند مورد اعتماد او قرار گیرد و شأن مصاحبه کننده با نامبرده و نگارنده سخنانش را داشته باشد، از سوی او طرد می‌شود. از این لحاظ هر کس نمی‌تواند هوس گفتگو با او را در سر پیوراند و بقول حافظ شیرازی:

تکیه به جای بزرگان نتوان زد به گزاف

مگر اسباب بزرگی همه آماده شود

پس کسی که قصد مصاحبه با او را دارد باید نخست آثار وی را مورد تبلیغ و شناسایی قرار دهد و سپس باید شخصیت او را به خوبی درک کرده آنگاه شایستگی و توانایی خود را بخوبی به اثبات رساند تا موصوف زندگینامه خود را مثلاً بیان کند.

او در حدود سال ۱۳۲۲ ش در یکی از بخشهای هزارستان زاده شد. پدرش که از افراد مؤمن و ارادتمند خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام بود و در حالیکه فرزندش محمد باقر هنوز نوجوانی بیش نبود دستش را گرفته بسوی عتبات عالیات عراق رهسپار گردید و در حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف توقف نمود و زمینهٔ

تحصیل فرزندش را در آن حوزه کهن و پربرکت تشیع و در جوار مرقد جان‌بخش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فراهم کرد.

جناب آقای موحدی خود در یکی از آثارش که مخاطب شایسته را بدست آورده است چنین گزارش می‌کند:

«پدر ما از افغانستان به نجف اشرف هجرت کرده بود و سالها در آن شهر مقدس زندگی کرد و از مقدرات الهی بود که در همانجا به رحمت الهی واصل شد... ما هم بزرگ شده بیت مذهبی پدرمان در نجف بودیم تاریخ تولد بنده آن گونه که در شناسنامه قید شده سال ۱۳۳۴ ش می‌باشد الحمدلله در اوان نوجوانی و حدود سنین ۱۴-۱۵ سالگی طلبه شدم...»<sup>۱</sup>

متأسفانه شیخ یاد شده در پاسخ سؤال خبرنگار مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام که با آمادگی و هماهنگی با او وارد مصاحبه شده بود، بیش از آن چیزی که اشاره گردید، نگفته است با آنکه وی بیش از حد به آن مصاحبه و افراد مصاحبه‌گر و مهمتر از همه مؤسسه یاد شده بها داده احترام فوق‌العاده نشان داده است چنانکه این مطلب از تأکید وی در پاسخ درخواست این قلم مبنی بر مصاحبه درباره سوانحش، بدست می‌آید با این همه این قلم برای دومین بار از وی درخواست نمودم و او که چنین مصاحبه‌هایی که از ناحیه هموطنانش پیشنهاد می‌شود کم ارزش تلقی کرده افزود:

«قبلاً آقای سرور دانش و مجموعه مجله سراج هم پیشنهادات مصاحبه کرده‌اند و بنده اصلاً نپذیرفته‌ام البته با مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام مصاحبه‌ای را انجام داده‌ام و فقط با آنها حاضر شدم»؟!

بهر حال جناب محمد باقر موحدی پس از تحصیل ادبیات و سطوح مانند سایر طلاب علوم دینی وارد حلقه سطوح عالی‌ه شده و به تعلم در آن مرحله پرداخت و اساتید مهم و نامی آن روز حوزه کهن نجف در ادبیات علامه مدرس افغانی، حسین علی فقیهی جاغوری و در سطوح عالی‌ه حضرت آیت الله العظمی فیاض و آیت الله لنکرانی، قوچانی و صدرا، شهید مدنی و آیت الله العظمی ملکوتی تبریزی و دیگران بودند و شیخ مورد نظر از محضر برخی آنها موفق به

کسب فیض گردید. او در ادامه مصاحبه یاده شده می‌افزاید:  
«هنگامی که حضرت امام علیه السلام به نجف اشرف آمدند آن زمان اوایل طلبگی مان بود. پس از آشنایی با آن بزرگوار زمانی نزدیک به ده سال ملازم بیست امام بوده و از شاگردان و تربیت شدگان بلاواسطه ایشان هستم برای من بسی جای خوشحالی است که از مخلصین آن امام راحل بوده و می‌باشم»<sup>۱</sup>.

نامبرده در ادامه یکی از عوامل محبوبیت حضرت امام خمینی علیه السلام را در میان طلاب و فضلاء نجف برمی‌شمارد و می‌افزاید:

«امام در مقام عمل به افراد حوزه نوعاً به طور مساوی برخورد می‌کردند لذا این جهت خیلی ایجاد علاقه برای طلاب نسبت به ایشان کرده بود و بعدها سخنرانیهایی که ایشان انجام می‌داد از جمله مبارزه با نفس یا جهاد اکبر اینها سخنرانیهایی [درس‌هایی] هستند که طلاب بسیاری برای شنیدن آنها علاقه داشتند... این جمله را تأکید کنم که در نجف طلاب جوان افغانی بسیار هوادار امام بودند و بیشتر از همه در سخنرانیهای امام تجمع می‌کردند...»<sup>۲</sup>.

و در جای دیگر با صراحت بیشتر می‌گوید:

«هنگامی که امام آمد به نجف آمد این اختلافات را در عمل از بین برد به عنوان نمونه برای طلبه‌های افغانی که در قبل کمتر توجه می‌شد با آمدن امام توجهات برای همه طلاب یکسان گردید و این کار ایشان مصداق روشن از عدالت بود که در عمل اجرا شد و همین مسئله برای جذب افراد حوزه‌ها به ایشان بسیار مؤثر واقع شد»<sup>۳</sup>.

مهمترین برجستگی جناب موحدی را در تدریس علوم اسلامی بخصوص کتب درسی حوزه در فقه و اصول از سویی و استفاده از نامبرده از وسیله قلم و نگارش جهت نشر معارف اسلامی از سوی دیگر باید برشمرد. موصوف از همان آغاز ورود به سطوح عالی تدریس ادبیات و فقه و اصول مقدماتی را آغاز کرد چنانکه دست به قلم شده و آثاری را به تدریج تألیف کرد.

شیخ محمد باقر موحدی در نجف اشرف با توجه به نزدیکی نسبت به بیت

۱- همان.

۲- همان، ص ۲۲۳.

۳- همان، ص ۲۲۴-۲۲۷.



امام خمینی رحمته در فعالیتهای سیاسی نیز علاقه پیدا کرد و در این مسیر در آغاز با شهید حجة الاسلام عبدالحسین اخلاقی و سید حسین حسینی و دیگران همراه بوده امام معلوم نیست به چه دلیل او از فعالیت سیاسی و جهادی در افغانستان بویژه پس از حاکمیت کمونیستهای خلق و پرچم و اشغال کشور توسط ارتش سرخ شوروی سابق خودداری ورزید و از تأسیس یا عضویت در احزاب جهادی شیعه و یا فعالیت مستقل در راه آزادی وطن خودداری کرد.

آقای موحدی همچنان در نجف بسر می‌برد تا آنکه در ۲۴ رجب ۱۳۵۸ و یک سال پس از کودتای مارکسیستی در افغانستان و پیروزی انقلاب اسلامی ایران مورد دستگیری و بازجویی سازمان امنیت عراق قرار گرفت و به جمهوری اسلامی ایران اخراج شد. او پس از ورود به حوزه علمیه قم در درس خارج فقه و اصول آیه الله وحید خراسانی شرکت می‌کند در ضمن مدرسه علمیه‌ای را تحت عنوان مدرسه صاحب الزمان یا امام زمان (عج) راه انداخته است که بصورت سیار در مناطق مختلف قم جمعی از طلاب محتاج را از لحاظ اقامت سرویس می‌دهد.

وی با مرکز جهانی علوم اسلامی همکاری دارد و جزو ممتحن‌های آن مرکز در درس خارج فقه و اصول می‌باشد و با دفتر حضرت حجة الاسلام و المسلمین حاج ابراهیمی نیز ارتباط و همکاری دارد.

چنانکه گذشت شیخ یاد شده در وادی تدریس و نگارش دارای تجربه و کارنامه می‌باشد. حلقه درسی در مدرسه خویش برای معدودی از طلاب دائر نموده است و تألیف را نیز در حوزه علمیه قم ادامه می‌دهد. همانگونه که خود می‌افزاید:

«از بنده تا کنون شش اثر چاپ شده که یکی از آنها ولایت و امامت است. این کتاب در نجف اشرف نوشته شده و در آن مطالبی از حضرت امام ذکر گردیده... وقتی که ایران آمدم در مورد چاپ کتاب ولایت و امامت اضطراب داشتم. چون در این کتاب مسئله ولایت و امامت بحث شده که هم از نظر اعتقاد دینی بسیار مهم است و هم از جهت اجتماعی، احیاناً کوچکترین مسئله‌ای [اشتباهی] در آن باشد بزرگترین ضربه را به دین خواهد زد. لذا در تصمیم اینکه چاپ شود یا نه تردید داشتم. شبی حضرت امام را خواب دیدم آن زمان ایشان حیات داشت. دیدم

همین کتاب ولایت و امامت بنده را ایشان از اول تا آخر مهر زده است. گرچه از نظر ما خواب غیر معصوم حجت نیست ولی بعضی خوابها برای انسان اطمینان‌آور است. وقتی این خواب را دیدم تصمیم گرفتم کتاب را چاپ کنم و الحمد لله چاپ شد. یک نسخه از این کتاب را خدمت حضرت امام فرستادم یکی هم خدمت حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی رحمته بردم ایشان بزرگترین تشویق را برای بنده نمود و مقدار زیادی از کتاب ولایت و امامت را خریداری و نشر کرد.<sup>۱</sup>

او همانطوری که خود اشاره کرده است دارای آثار دیگری نیز می‌باشد که عمدتاً در موضوع معارف اسلامی و تفسیر می‌باشد. و در حوزه علمیه و حتی در میان فضلا و علمای افغانستان شناخته شده نیست و بسیاری از طلاب حتی اسم آنها را نشنیده است که جای تأسف دارد و هزینه چاپ آنها را عمدتاً خود پرداخته گاهی نام مدرسه علمیه‌اش را به عنوان دست اندرکار نشر آورده است. این آثار از این قرار است:

۱- جهان بینی الهی و انهیار فلسفه و منطق دیالکتیک؛

۲- تضاد اجتماعی و امتیاز انسان الهی؛

۳- مقدمه تفسیر تحلیلی قرآن کریم؛

۴- رسالت اجتماعی (اسلامی)؛

۵- وحدت و اخوت دینی؛

۶- نگاه به افغانستان.

همان‌گونه که پیداست بعضی از آثار مزبور از لحاظ عنوان نیز ایراد دارد باید تصحیح گردد. او آثار چاپ نشده نیز دارد که خود در پایان اثر دیگرش این چنین می‌شمارد:

۱- مقدمه تفسیر تحلیلی قرآن کریم (ج ۲ و ۳)؛

۲- ندای خداشناسی یا فریاد جهان؛

۳- شرح کفایة الاصول (جلد ۶)؛

۴- شرح مکاسب (جلد ۵)؛

۵- اشراق الاصول (۱۰ جلد)؛

۶- گفتارهای محرم (۲ جلد)؛

۷- لیالی احیاء و شبهای قدر؛

۸- قواعد الفلسفه فی شرح المنظومه.

نکته پایانی آنکه جناب شیخ محمد باقر موحدی نجفی، فردی است با سواد متوسط و دارای توان در تدریس و تألیف می‌باشد ولی نتوانسته است در میان طلاب و فضلاء افغانستانی جا باز کرده در جذب آنها و یا حتی شناسایی خود موفق شود. شاید یکی از عوامل آن، باور او به فعالیت فردی و روحیه تقریباً منحصر بفردشو و غلبه دافعه نامبرده بر جاذبه‌اش می‌باشد.

وی انتظار دارد تا سراغ او بروند و کتابهایش را نشر کنند و بطور طبیعی اطرافش را بگیرند و محور خود قرار دهند اما شرایط و واقعیت چیز دیگر است و متأسفانه به انزوای او و نشناخته ماندن بیشتر وی منجر گردیده و می‌گردد.

## حجة الاسلام و المسلمین سید غلام حسین موسوی

(۱۳۲۲ ش -)

او از علمای خوش فکر، روشن اندیش و زمان شناس کشور است که از توانایی نویسندگی و مهارت خطابه و سخنوری برخوردار است و در راه نشر اسلام و معارف تشیع و بیداری مردم به خصوص جوانان، تلاش می ورزد. وی فرزند سید غلام و از سادات کابل است که در قریه بندر از توابع دایکندی هزارستان تولد یافت. پس از فراگیری سواد ابتدایی، همراه با پدرش در سال ۱۳۳۶ ش به عتاب عالیات عراق مسافرت کرد و مدت دو سال در حوزه علمیة نجف توقف نمود. سپس به حوزه علمیة مشهد مقدس رفت و تحصیل اسلامی را پی گرفت. در اواخر سال ۱۳۳۸ ش به حوزه علمیة نجف بازگشت و تحصیلات خویش را در علوم اسلامی و مطالعات خود را در معارف اسلامی و مسائل اجتماعی و تاریخی ادامه داد و به دلیل علاقه و استعداد فراوان، موفق شد کتابها و رساله‌های با ارزشی در مسائل تاریخی، سیاسی و اجتماعی با قلم شیوا و جذاب به رشته تحریر درآورد که اسامی آنها از این قرار است:

۱- پیشوای نهضت‌ها؛

۲- فروغ افغان؛

۳- افغانستان از نگاه تاریخ؛

۴- اسلام برنامه زندگی؛

۵- پیشوایان.

وی پس از غائله عراق و اخراج علما و طلاب غیرعراقی به دست رژیم بعث از آن کشور، به سوریه و سپس به ایران مسافرت کرد و در این کشور کتاب «الاسلام و تحدیات الانحطاط المعاصر» تألیف منیر شفق فلسطینی را ترجمه کرد. متأسفانه جز اولین اثر او که در عراق به چاپ رسید بقیه نوشته‌های مخطوط وی

در جریان خروج از عراق از بین رفت.<sup>۱</sup>

جناب موسوی در شهر قم ماندگار شد و در فعالیت‌های سیاسی بر ضد رژیم الحادی خلق و پرچم، فعال بود. وی در جریان جهاد تاریخی مردم افغانستان، در اجتماعات سیاسی و فرهنگی مهاجران و مجاهدان مسلمان در خارج از کشور بویژه ایران شرکت کرده به سخنرانیهای انقلابی و روشنگرانه می‌پرداخت و مردم انقلابی و طلاب جوان بدو امید زیاد پیدا کردند.

نامبرده در ادامه نخست به حزب حرکت اسلامی افغانستان پیوست اما به زودی از آن استعفا داده به حزب وحدت اسلامی افغانستان اعلام همکاری نمود و بر سر پیمان خود وفادار ماند و در جریان تحولات کابل در دهه ۱۳۷۰ شمسی به طرفداری از هزاره‌ها و حزب وحدت اسلامی افغانستان به تلاشهای فرهنگی و سیاسی قابل قدری دست زد. موصوف دارای اندیشه روشن، ذهن نقاد و تفکر انقلابی بوده در تحلیل اوضاع سیاسی و فهم معضلات اجتماعی و فرهنگی، روشن اندیش و با استعداد می‌باشد و از باورهای خرافی و جمود به دور بوده دارای اندیشه‌های مترقیانه، مردمی و انقلابی می‌باشد.

استاد غلام حسین موسوی روحانی روشن اندیش و دارای وسعت نظر و دیدگاه‌های انقلابی است. درباره مسائل کشور موضع روشن و شفاف دارد. از درد و رنج مردم کاملاً آگاه و متأثر است. پس از سقوط غرب کابل و پس از آن شهادت شهید مزاری در ماه حوت ۱۳۷۳ ش همچنان وفاداری خود را به اهداف مردم مظلوم هزاره و قومش حفظ نمود و یکی از رهبران فکری و فرهنگی مردم به خصوص در عالم غربت بود که به روشنگری و روحیه دهی و همدردی با مردم پرداخت. سوگمندان باید گفت که در سالهای اخیر، رخدادهای ناگوار و مصیبتی را تجربه کرد که به تدریج انزوای سیاسی و حتی اجتماعی او را به دنبال داشت و نامبرده را واداشت تا به یکی از شهرستانهای ایران کوچیده به وظیفه علمی و دینی اشتغال ورزد و از میان مردم خود دور شود. این در حالی است که

۱- محمد عیسی محقق خراسانی، المؤلفون الافغانیون المعاصرون، ص ۱۳۶-۱۳۷؛ مصاحبه اختصاصی

به دلیل فضای نابسامان اجتماعی و بهره‌کشی برخی از سران از نفاق اجتماعی مردم بویژه هزاره‌ها، فقدان حضور او در صحنه اجتماع به شدت احساس می‌گردد و نامبرده و کسی همانندش مانند سید احمدی (پیروز) می‌تواند از خط بلخی دفاع نموده و خرافات را بشکنند.

او در جریان انشعاب حزب وحدت اسلامی افغانستان به دو جناح مزاری و اکبری از جناح شهید مزاری که پشتیبانی اکثریت هزاره‌ها و مجاهدان را با خود داشت، پشتیبانی کرد و به عنوان یکی از چهره‌های محبوب و مردمی ظاهر شد و در مراسم‌های متعددی که به مناسبت شهادت مزاری در ایران برگزار شد شرکت و روشنگری زیاد داشت.

نامبرده، در سالهای اخیر به دلیل مشکلات مزاجی دست از نوشتن و تحقیق کشیده شاید به همین دلیل و برخی گرفتاریهای شخصی و خانوادگی انزوا گزیده در اجتماع ظهوری چون گذشته ندارد که جای تاسف است.

او عالم شجاع، ادیب، روشنفکر و دارای عزت نفس است. در میان مردم بویژه قشر تحصیلکرده هزاره دارای محبوبیت می‌باشد و از جهات مختلف با سید اسماعیل بلخی همانندی دارد؛ اشعار نغز، خطابه‌های شیرین و بیان رسا و صدای غرایش در مناسبت‌ها و مجالس گوناگون از جمله در مراسم شهید مزاری یاد آور خروشهای تاریخی شهید بلخی بوده سخنرانیهای آن فقید را در اذهان تداعی می‌کرد.

موصوف در این اواخر از حوزه علمیه قم نیز کوچیده و به یکی از شهرستانهای ایران به منظور تدریس علوم دینی و تبلیغ معارف اسلامی اقامت گزیده است.



## دکتر محمد سرور مولایی

(۱۳۲۴ش -)

کسی که در مورد تاریخ معاصر افغانستان، شناخت داشته باشد و یا مسیر جنبش اصلاحی را در آن سرزمین پی گیرد، بعید است که خاندان مسجدی خان غزنوی را نشناسد و ردپای این تبار شیعی و مبارز را در جای جای حوادث به ویژه در تکاپوی آزادی خواهانه و عدالت طلبانه ملت سرافراز و صبور افغانستان مشاهده نکند.

مسجدی خان به دلیل رقابت با برخی از دار و دسته امیر حبیب الله خان و در ظاهر به اتهام قتل عبدالاحد خان و یا دست داشتن در جریان سوء قصد به جان شخص امیر به توپ بسته شد و اعضای بدنش در کیسه‌ای جمع شده در تپه شیرپور و محل اعدام وی که اکنون میدان هوایی [فرودگاه] کابل است دفن گردید. خانواده وی تبعید، اموال و دارایی‌هاش که چشمگیر و در پروان، کابل و غزنین پراکنده بود مصادره گردید.

بستگان و فرزندان نامبرده در منطقه «حسین کوت» هند اسکان داده شدند تا اینکه امیر حبیب الله خان بر افتاد و نهضت مشروطیت به رهبری امان الله به پیروزی رسید زندانیان سیاسی آزاد و تبعیدیان سیاسی فراخوانده شدند و خانواده مسجدی خان نیز به وطن دعوت کردند.

فرزندان مسجدی خان که با استفاده از امکانات و شرایط بهتر تحصیلی هند، به مکتب عصر جدید وارد شده کسب دانش نموده بودند، پس از بازگشت به کشور به تدریج به مقامات ملکی و نظامی راه یافتند.

روشن ترین حضور اصلاحی و سیاسی را از خاندان مسجدی خان در قیام تاریخی ۱۳۲۹ ش مرحوم علامه بلخی می بینیم در یاد داشتی که دکتر محمد سرور مولایی برای این قلم فرستاده، آمده است:

«سه تن از فرزندان مسجدی خان شهید از یاران شهید علامه سید اسماعیل بلخی بودند که با هم بازداشت شدند... چهارده سال و چند ماه زندانی و با هم آزاد شدند»



این سه نفر عبارت از پدر دکتر بنام محمد صفر خان مولایی معروف به وکیل و دو برادرش بنام غلام حیدر مولایی (کندکمشر) و محمد حسن خان مولایی (تولیمشر) می‌باشند. طبیعی است که سایر خانواده مسجدی خان از آسیب دولت در امان نمانده حداقل به بازنشستگی های پیش از موعد و یا تنزل مقام سوق داده شدند که مجال پرداختن بدان نیست.

دکتر محمد سرور مولایی در سال ۱۳۲۴ ش در چنین خانواده مبارز و اشرافی «بیات» چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدائیه را در مکتبی بنام «نجات» در منطقه خواجه میری غزنین به پایان برد سپس وارد مکتب ابن سینا و لیسه (دبیرستان) سنایی غزنوی شد. سالیان چند را در مکاتب یاد شده به تحصیل کسب دانش پرداخت.

از آنجا که نامبرده به یکی از خانواده‌های اشرافی و خوانین مشهور بیات بستگی داشت و کابل نیز نسبت به شهرهای دیگر از امکانات آموزشی و تحصیلی بهتری برخوردار بود وی تحصیل در لیسه سنایی را در غزنین به پایان نبرده ادامه تحصیلات متوسطه را در کابل و در لیسه حبیبیه گذراند.

مولایی در سال ۱۳۴۴ ش به دانشگاه کابل راه یافت و در جریان آزمون سراسری که برای اعزام دانشجویان به خارج کشور برگزار گردید رتبه پنجم را به دست آورد و بورس تحصیل در دانشگاه‌های ایران را برگزید. از این‌رو همان سال برای ادامه تحصیل در رشته ادبیات فارسی راهی ایران گردیده در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران مشغول به تحصیل شد. وی خود در ادامه می‌نویسد:

« در سال ۱۳۴۴ که دانشجوی دانشگاه کابل بودم بورسیه برای تحصیل در ایران به من تعلق گرفت که در آذرماه آن سال که تقریباً پایان سال تحصیلی در کابل بود وارد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شدم در سال ۱۳۴۸ فارغ التحصیل و در همان سال وارد دوره فوق لیسانس ادبیات شدم در سال ۱۳۵۰ موفق به ورود دوره دکترای ادبیات در همان دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شدم پس از پایان درس در سال ۱۳۵۵ موفق به دفاع از پایان نامه دکتری گردیدم...»<sup>۱</sup>

دکتر محمد سرور مولایی با همه مکتب و امکانات مالی که در افغانستان

داشت به دلیل خفقان و موج استبداد جدیدی که در سال ۱۳۵۲ ش با کودتای نظامی و مشکوک محمد داود خان پیش آمد، بازگشت به وطن و خدمت در مراکز علمی و فرهنگی کشور را مناسب ندیده فعالیت‌های علمی و آموزشی خود را در دانشگاه‌ها و مراکز علمی ایران آغاز کرد.

او که در ضمن تحصیل و اشتغال، همکاری علمی و پژوهشی خود را با بنیاد فرهنگ ایران آغاز کرده بود پس از فراغت از تحصیل با فرصت بیشتری بدان ادامه داد و روی هم رفته تا سال ۱۳۴۰ طول کشید. از مراکز دیگری که مولایی در آن به تحقیق و تشریح مساعی فرهنگی پرداخت. بنیاد شاهنامه فردوسی بود که تحت نظر مرحوم مجتبی مینوی تا سال ۱۳۵۵ ش ادامه یافت.

نامبرده فعالیت مختلف آموزشی خود را که به خاطر شایستگی علمی و آموزشی وی از سویی و تعلقش به خاک و آب افغانستان از سوی دیگر، پراکنده و فراگیر می‌باشد این گونه بیان می‌دارد:

«از سال ۱۳۵۴ با تدریس در دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی آن روز، اولین دوره تدریس را تجربه کردم ولی پس از آن سال ۱۳۶۲ تا کنون (زمستان ۱۳۷۷) یکسره مشغول تدریس بوده‌ام.

از سال ۱۳۶۲ تا پایان سال ۱۳۶۴ در دانشگاه رازی کرمانشاه.

از سال ۱۳۶۵ تا سال ۱۳۶۹ در دانشگاه کردستان.

از سال ۱۳۶۹ تا پایان سال ۱۳۷۷ در دانشگاه الزهرا تهران تدریس نموده‌ام. البته همکاری با دانشگاه الزهرا تقریباً از سال ۱۳۶۵ به صورت حق التدریس بوده است...»<sup>۱</sup>

از مراکز دیگری که همکاری آموزشی دکتر مولایی را به خود جلب کرده است دانشگاه بندر عباس مرکز استان هرمزگان در جنوب غرب ایران است و در دوره‌های فوق لیسانس دانشگاه آزاد اسلامی ایران در کردستان، کرج و ذفول در استان خوزستان نیز درس داده است.

جناب مولایی خوش برخورد، خوش خط و پر تلاش بوده و دارای روحیه همکاری، دانش دوستی، حقیقت خواهی و دانشجو پروری می‌باشد فرهیختگان و

دانشوران پرورش یافته وی که بیشتر از مناطق محروم و مستضعف‌نشین ایران می‌باشند و هر یک یادآور تلاش‌ورزی، حیات بخشی و مهرورزی این برجسته علمی و معلم دلسوز می‌باشد.

پهنه دیگری که شاهد تکاپوهای دانشی و فرهنگی وی بوده است مراکز پژوهشی و مطبوعات می‌باشد. او ضمن تدریس و تعلیم به امر تحقیق نیز اهتمام جدی داشت و توانست کتب و مقالات گوناگون و ارزشمندی را در تاریخ، فرهنگ، ادبیات و رجال افغانستان و ایران و بزرگان دینی و علمی دو کشور ارائه نماید.

نخستین اثر وی در سال ۵۰ - ۱۳۴۹ ش بنام برگزیده شعر معاصر افغانستان چاپ و به فرهنگ دوستان و ادب پژوهان عرضه گردید. پس از آن، شش باب بازیافته از «آداب الحرب و الشجاعة بنام آنین کشورداری، قیام سیدالشهدا و خونخواهی مختار و الدرر فی الترجمان، فرهنگ لغات قرآن کریم، ترجمه و تألیف نموده و از سوی انتشارات بنیاد فرهنگ ایران و مرکز انتشارات علمی و فرهنگی چاپ و روانه بازار کتاب گردید. از دیگر آثار وی می‌توان به تصحیح و مقدمه نگاری طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری هروی، چاپ شده در انتشارات توس، تازیخ ادبیات ایران جلد اول، نشر شده از سوی دانشگاه پیام نور، تجلی اسطوره در دیوان حافظ، منتشر شده از سوی توس و نزهة الارواح و روضة الافراح، تاریخ حکما، نشر مرکز علمی و فرهنگی اشاره کرد.

دیگر آثار و مقالات مطبوع وی از این قرار است:

- مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری در دو جلد چاپ اول، ۱۳۷۴، چاپ دوم، ۱۳۷۶، توس.
- سه دفتر از دفاتر شش گانه مثنوی مولانا، جلال الدین محمد بلخی، دانشگاه هرمزگان.

دفاتر دیگر نیز زیر چاپ است

- تصحیح شرح کمال الدین حسینی خوارزمی بر فصوص الحکم ابن عربی، چاپ نشده.

- فهرست لغات و ترکیبات داستان ملک عیار، چاپ نشده.

- تصحیح تاریخ الحکما اشکوری، چاپ نشده.

مقالات متعدد:

- کوشانیان در شاهنامه فردوسی: مجله دینی.

- نقد و معرفی داستان ملک عیار: مجله سخن.

- اینکه در شاهنامه‌های آورنده‌اند: به مناسبت هزاره فردوسی، مجله

کتاب صبح.

- به یاد استاد خلیلی: مجله آینده.

- زندگی شاعران درباری: مجله دینی.

- مقایسه میان طبقات الصوفیه و کشف الابرار میبدی: کنگره میبدی.

- بررسی واقعه شمس در مثنوی و غزلیات: کنگره شمس تبریزی.

- نقد و معرفی شعر معاصر افغانستان: کلک.

- از همدلی تا همزبانی: کلک.

- درباره استاد خلیل الله خلیلی: کیهان هوایی.

- معرفی حلاج در اشعار فصیحی هروی: مجله آریانا.

- مقالات سیاسی و فرهنگی: مجله دینی.



## حجة الاسلام والمسلمین محمد لطیف مولوی کابلی

(۱۲۶۳ - ۱۳۵۱ش)

عالم وارسته، عارف مهذب، فقیه مؤدب، اصولی آگاه و واعظ نکته پرداز حاج شیخ محمد لطیف مولوی فرزند روحانی عالی قدر شیخ محمد شریف مولوی در اواخر قرن گذشته در شهر کابل پا به عرصه حیات گذاشت. بدون تردید وی یکی از علمای بزرگ افغانستان است که به دلیل مهاجرت از وطن و اقامت طولانی مدت در خارج از میهن، مقام و شخصیت وی ناشناخته و گمنام باقی مانده است.

درباره تاریخ دقیق تولد و تحصیلات و اساتید داخلی و خارجی وی، چیزی نمی دانیم همان گونه که درباره شخصیت عملی و زندگی پدر دانشمند وی معلوماتی نداریم. آنچه در برخی منابع و کتابها درباره نامبرده آمده است، خاطرات پراکنده و لطایف کوتاهی است که نشانگر روحیه انقلابی، تفکر مبارزاتی، اخلاق پسندیده اسلامی، بیان خوش و شیرین، سرعت انتقال و حضور ذهن وی است.

شیخ محمد لطیف مولوی، بنابر اسناد موجود با علمای بزرگ و برخی مراجع مرادده و مصاحبت داشته که این امر و مطایبه های وی با برخی مراجع تقلید وقت گواه توجه آنان نسبت به عالم یاد شده و مقام ارجمند علمی و اخلاقی اوست. آقای شریف رازی درباره وی آورده است:

«حجة الاسلام حاج شیخ محمد لطیف مولوی بن العالم الجلیل شیخ محمد شریف از علمای معاصر ماست. وی که تابع افغان است در زمان گذشته ساکن مشهد بود و در مسجد گوهرشاد اقامه جماعت داشت و بعد از نماز، احکام دین را بیان کرده و مردم را موعظه می کردند تا شبی برای نماز می آیند و چون مشغول می شوند در اثنای نماز متوجه می شوند که وضو ندارند پس رو به مردم کرده و می گویند نماز خود را تمام کنید زیرا من وضو ندارم پس وضو ساخته ادای فریضه کرده و پس از نماز بر طبق معمولش منبر رفته و در اول با بیان ملیح و صریح می گوید: مقتدای

بی طهارت مولوی...»<sup>۱</sup>.

مولوی چنان که اشاره شد عالمی مبارز و مجاهد بود و در برابر منکرات با شجاعت و قاطعیت موضع گیری می کرد و از اعتراض صریح خودداری نمی کرد. از این رو رژیم ضد اسلامی و دیکتاتوری رضاشاه تصمیم به تبعید وی گرفت: «به عتاب عالیات تبعید نمودند و تاکنون [۱۳۵۴ش] که بیش از نود سال از عمرش می گذرد در آن سامان به سر می برد. در کربلا از ملازمین و اصحاب مرحوم آیت الله العظمی حاج آقا حسین قمی بود و در سفری با آیت الله حاج سید عبدالله طاهری شیرازی برای زیارت ارض اقدس به ایران آمد. سال ۱۳۶۹ق در شهر ری وارد و چند شبی صحن مطهر حضرت عبدالعظیم منبر رفته مردم را موعظه کرد»<sup>۲</sup>. وی دارای حضور ذهن، طبع لطیف و سرعت انتقال بود. از چهره گشاده و روحیه شاد برخوردار بوده است. با آن که به سنین کهولت رسیده بود در کربلا با دختر جوانی ازدواج کرد. این امر بعدها در مسافرتی که به ایران نمود زمینه مطایبه علمی نامبرده با دوست قدیمی اش حضرت آیت الله سید محمد تقی خوانساری شد که در میان علما بسیار شهرت یافت. در گنجینه دانشمندان درباره آن آمده است:

«آقای مولوی کابلی، عالمی ظریف و خوش بیان و خلیق و دارای حکایات لطیفه و نوادر ظریفه است از ظرایف و لطایف او، مطایبه علمی او با مرحوم آیت الله حاج سید محمد تقی خوانساری (ره) است که معروف میان دانشمندان می باشد و آن چنین است که در سفر مزبور از مرحوم آقای خوانساری عیادت کرد. پس آن مرحوم فرمودند: آقای مولوی! شنیدم که شما در کربلا دوشیزه ای گرفته ای [؟] گفتند: بلی از برکات جد گرام شما. آقای خوانساری فرمودند: آقای مولوی! مگر از شما هم در این سن قیامی می شود [!؟] آقای مولوی فوری گفتند: آری ولی قیام متصل به رکوع [!!]»<sup>۳</sup>.

جناب مولوی کابلی از عالمان مبارز و خطبای صریح اللهجه و شجاع بود. علت تبعید وی از مشهد نیز انتقاد دائم از فساد، استبداد و وابستگی رژیم رضا

۱- گنجینه افغانستان، ج ۶، ص ۲۲۷

۲- همان.

۳- محمد شریف رازی، گنجینه دانشمندان، ج ۶، ص ۸ - ۲۲۷

شاه بود که در سخنرانی‌های همیشگی وی پس از انجام فریضه مغرب و عشا در مسجد گوهرشاد، مطرح می‌شد. مصرع اول بیتی که پس از نماز یاد شده برای مردم خواند در منبع مورد استناد نیامده بود و آن بیت ایت است:

پادشاه بی عدالت پهلوی مقتدای بی طهارت مولوی

وی پس از اخراج از مشهد که به دست عوامل رضاخان صورت گرفت. احتمالاً به هند رفت و پس از مدتی به عتبات عالیات مسافرت نمود از یاران نزدیک مرحوم قمی گردیده در صحن ابا عبدالله علیه السلام به سخنرانی و مسأله‌گویی پس از ادای فریضه مغرب و عشا می پرداخت.

پس از رحلت مرجع تقلید یاد شده، کابلی به سید ابوالحسن اصفهانی مراجعه نمود و ملازم خاص و همکار نزدیک وی گردید؛ و همچنان به تبلیغ دین و ترویج معارف اهل بیت علیهم السلام ادامه داد. با درگذشت سید ابوالحسن اصفهانی، نامبرده ترجیح مصاحبت و همکاری آیات عظام سید محسن حکیم، سید محمود شاهرودی و دیگران متحیر شده چنان که خود در یکی از سخنرانی‌هایش به مناسبت در گذشت مرجع یاد شده در حضور جمع کثیری از علما، طلاب و مراجع به ویژه آقایان حکیم و شاهرودی با صراحت و شجاعت غیر منتظره و شگفت‌انگیز بیان داشت:

در این مورد متوسل به قرآن مجید شدم و استخاره گرفتم که در خدمت کدام یک از مراجع موجود مراجعه و اعلام همکاری نمایم؛ در استخاره‌ام این آیه شریفه آمد: «و من الیل فتهجد به نافله لک عسی ان بیعثک ربک مقاماً محموداً»<sup>۱</sup> در نتیجه به آیت الله سید محمود شاهرودی مراجعه نمودم.

در حدود سالهای ۲ - ۱۳۵۱ که مولوی مانند سایر علما و فضیای کشور از عراق رانده شد در حالی که از کسالت مزاج و کهولت سن رنج می‌برد وارد حوزه علمیه قم شد و پس از چندی در اثر بیماری مزبور و مشکلات گوناگون به دیدار باقی شتافت.

یکی از مدرسان حوزه علمیه قم نقل می‌کند:



«روزی از سمت فیضیه و میدان آستانه در حال ورود به صحن حضرت معصومه (علیها السلام) بود که با قاری یزدی که قبلاً در صحن امیرالمومنین (علیه السلام) با صوت خوش و زیبا قرآن تلاوت می کرد، برخوردیم او در حال حزن و اندوه گفت فلانی این تابوت را می بینی که به طور بسیار غریبانه چهار تا حامل حمل و تشییع می کند: این جنازه مرحوم مولوی کابلی است.

استاد یاد شده افزود:

«واقعاً تأثرانگیز بود آن شخصیت ارزشمند و عالم محترم این چنین گمنام و بی کس درگذشت و چنین غریبانه مانند مولایش حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) بر دوش چهار تا حامل تشییع می گردید»<sup>۱</sup>.

۱- مصاحبه نگارنده با استاد شیخ هادی یوسفی غروی.

## حجة الاسلام محمد حسن مولوی قندهاری

(۱۳۱۹ - ۱۴۱۹ ق)

روحانی عارف، مورخ جلیل، نویسنده پارسا و شاعر فاضل آقای محمد حسن مولوی قندهاری فرزند میرزا محمد اکبر در سال ۱۳۱۹ ق در شهر قندهار افغانستان به دنیا آمد. تحصیلات خویش را پس از یادگیری کتا بهای مقدماتی و ادبی در شقوق گوناگون علوم اسلامی ادامه داد و با سعی وافر و کوشش پیگیری که از خود نشان داد، توانست در فاصله نه چندان طولانی، از اندوخته‌های علمای معرف قندهار اعم از شیعه و سنی به مقدار کافی بهره برده و به مقام بلند دانشی در ابواب گوناگون دست یابد.

منابع موجود، درباره سفر تحصیلی نامبرده و مشخصات اساتید وی ساکتند؛ اما با توجه به سابقه شهر قندهار در داشتن علمای برجسته و نیز پروراندن فضلی نامی و روحانیان نافع، به نظر می‌رسد او از قندهار بیرون نرفته و تحصیلات خویش را در آن‌جا به پایان برده است؛ چنان که آقای محقق خراسانی می‌نویسد:

«ثم ان فضیلة قد نشأ و تربی هناک...»<sup>۱</sup>

و نویسنده دیگری نوشته است:

«محمد حسن المولوی... عالم، فاضل، مورخ، جلیل، ادیب، شاعر، ورع زاهد، عابد اخذ الفقه و الادب و الحکمه و المنطق و الکلام و العلوم الغریبه من اعلام و قته»<sup>۲</sup>

وی پس از اتمام تعلم و دانش‌ورزی به ارشاد مردم و نشر معارف اسلامی پرداخت و از میان وسایل گوناگون، وسیله موعظ و تبلیغ را برگزیده با شجاعت و برجستگی که در این جهت نشان داد، خدمات شایسته‌ای در شناسایی فرهنگ

۱- محمد عیسی محقق خراسانی، المؤلفون الفغانیون المعاصرون، ص ۱۴۵.

۲- محمد هادی امینی، معجم رجال الفكر و الادب فی النجف خلال الف عام، ج ۳، ص ۲۱ - ۱۰۲۰.

اهل بیت عصمت علیهم السلام و هدایت مردم انجام داد.

وی پس از رسیدن به شصت سالگی و ارائه خدمات ارزنده مذهبی و علمی در سال ۱۳۷۹ق برای زیارت امیر المومنین علیه السلام و پرداختن بیشتر به عبادت خداوند و زیارت توسل امامان معصوم علیهم السلام رهسپار نجف اشرف شد و در حوزه علمیه آن به تهجد و تعبد و تحقیق و تألیف پرداخت.

بر اثر اقدام رژیم بعثی عراق مبنی بر بستن حوزه علمیه نجف و اخراج علما و طلاب خارجی از آن کشور، وی به ایران آمد و خدمتگزاری و همسایگی حضرت امام رضا علیه السلام را به جان خرید. وی در مشهد مقدس نیز به اقامه نماز جماعت، تدریس، تحقیق و تألیف پرداخته کتابها و رساله‌های مهم و با ارزشی را به جامعه اسلامی و ارباب مطالعه و دانش تحویل داده است.

پارسایی و تقوا پیشگی جناب مولوی قندهاری موجب شد که علاوه بر دوستان و آشنایان دور و نزدیک، هر تازه واردی مجذوب اخلاق اسلامی و سیمای ملکوتی وی شده ناگزیر زبان به توصیف و ستایش وی بگشاید. آقای محقق خراسانی در این باره نوشته است:

«او مردی آبرومند، زاهد، مروج احکام اسلامی، مجاهد در راه خدا نایب مراجع تقلید، مبلغ معارف دینی و نافع به حال اهل علم و فضیلت است... از هنگام ورود به حوزه علمیه نجف تا کنون [۱۳۸۹ق] همه وقتش را به عبادت و جمیع هم خویش را به زهد و ذکر و مناجات گذرانده است...»<sup>۱</sup>

و نویسنده دیگر می‌افزاید:

«او سهم به سزا از ورع و خودسازی برده، سخن کم می‌گوید، بیشتر ساکت و همواره مشغول عبادت و تهجد است...»<sup>۲</sup>

جناب مولوی در وادی قلم و نویسندگی نیز زبان زد اصحاب حوزه علمیه نجف و مشهد است. اینک برای معرفی دستاوردهای علمی وی، فهرستی از آثارش را می‌آوریم:

۱- ۲۶ رجب که قصیده‌ای است به زبان فارسی درباره زندگی حضرت

۱- محمد عیسی محقق خراسانی، ص ۱۴۶ - ۱۴۷.

۲- محمد هادی امینی، پیشین.

ابوطالب (رض) بارها در کشورهای گوناگون چاپ شده است؛ دو بار در تهران و بار سوم پس از ترجمه به زبان اردو در شهر کویته پاکستان چاپ شده است؛

۲- جوانمرد پرند که درباره زندگی حضرت جعفر طیار بوده و به نظم و نثر تألیف یافته است و در سال ۱۳۵۸ق در نجف طبع شده است؛

۳- فهرس مزارات شام و حلب و شرق اردن دو بار در نجف چاپ شده است؛

۴- قصیده‌ای فارسی در شکیات نماز؛

۵- غبار النجف، که درباره معاد جسمانی است؛

۶- گلزار قندهار (دو جلد) که درباره مزارهای قندهار و اطراف آن تحقیق کرده است؛

۷- رساله کوه یاقوت که درباره تاریخ کعبه و مسائل آن بحث کرده است.

همان گونه که اشاره شد نامبرده در زمینه شعر نیز از طبع روان و استعداد درخشان برخوردار است و آثاری که بیان شد برخی به نظم و قسمتی آمیخته از نظم و نثر است. به عنوان نمونه قسمتی از قصیده بلند وی را که درباره علامه شهید سید اسماعیل بلخی سروده است، می‌آوریم:

سنگ معناست که در باطن آن فیض خداست	نه که هر سنگ‌سیه کعبه این گردد
بارش قطره نیشان صدقی می‌خواهد	نه که هر ریگ و خرف لؤلؤ غلطان گردد
از نباتات زمین دوحه قابل باید	تا کلیمش به جهان موسی عمران گردد
داد حق نیست بزور و زر فکر و تدبیر	ورنه هر ناموری هم چو سلیمان گردد
گر ز بلخاب بزایند زنان صدها مرد	باز هیبت یکی بلخی افنان گردد
به شجاعت و سخاوت و سماجت ممتاز	مثل او نیست کسی فخر خطیبان گردد
کس ندیده است به این قرن به جز اسماعیل	با گدا مونس و هم محفل شاهان گردد
نشیده است کسی مثل جنابش یک‌مرد	که بدون جند و سپه نمایان گردد
یاد بادش چه شخصیت پر معنی بود	هست مشکل که کسی بلخی دوران گردد

سرانجام این عالم ربانی در سال ۱۳۷۷ ش در شهر مشهد در گذشت و در همان شهر به خاک سپرده شد.



## شیخ نادر علی مهدوی

(۱۳۱۰ ش -)

یکی از افرادی که از آغاز به اجرا گذاشتن طرح مشاهیر تشیع در افغانستان در نظر داشتم که حیات نامه‌اش را بنگارم حجة الاسلام شیخ نادر علی مهدوی گیزابی بود. تصویری که از آن مطابق صحبت‌های علمای دور و نزدیک و سپس رؤسای احزاب اسلامی و مدرسان علوم دینی داشتم، وی را مرد سخنور، شجاع، نا آرام، پر انرژی و اجتماعی نشان می‌داد و محدوده فعالیتها بخصوص تلاشهای دینی و سیاسی وی نیز منطقه خاصی را در بر نگرفته به مناطق مختلف و جاهای گوناگون کشور مرتبط می‌گردید.

سرانجام در تابستان سال ۱۳۸۴ او را در کابل و در جلسه شورای علمای شیعه کابل و مؤسسه بزرگ خاتم النبیین ﷺ ملاقات نمودم. اما این بار این صفات پیش گفته نبود که از دیدن وی به ذهنم تبادر کرد بلکه صداقت، برخورد گرم و بدون آرایش، چهره جذاب و رفتار مردمی او بود که راه را برای صحبت‌های بیشتر و مصاحبه اختصاصی آماده کرد و در نتیجه در یک روز آفتابی کابل به منزل مسکونی‌اش واقع در کارته سخی رفته نشست مفید و به یاد ماندنی و صمیمانه را با او ترتیب دادیم.

صدای رسا و لحن دلنشین و سیمای گیرای جناب مهدوی هر تازه وارد را متوجه می‌سازد که با یک خطیب با سابقه و کم نظیر مواجه است هر چند این ویژگیهای بخشی از محاسن او را به خود اختصاص می‌دهد. او دارای درد عمیق ملی است و از گذشته‌های دور یعنی زمان عبدالرحمان جابر یاد می‌کند که چگونه ملت افغانستان را دچار نفاق ریشه‌دار نمود سرزمین و دارایی ملت را مصادره و در اختیار ساکنان خارج کشور قرار داد و مشاهده این سرزمین‌ها، مانند دایه، فولاد، تیری، دهرآود، خلیج، چوره، سلطان محمد، زاولی، داله و ... خواب و آرامش را که از انسان می‌گیرد و یادآوری آنها به گفته‌اش او را برای همیشه ناآرام

کرده است. او از مشکلات جنگهای داخلی و سبز شدن فرماندهان محلی و معضلات ناشی از آن و دوران طالبان یاد می‌کند و از دشمنان قسم خورده خارجی بویژه انگلیس از سویی و عناصر ناآگاه داخلی از سوی دیگر یاد می‌کند و با بیان رسا و روشنگری خاص درباره آنها توضیح داده تأسف خود را اظهار می‌دارد.

حجة الاسلام نادر علی مهدوی در سال ۱۳۱۰ش در منطقه گیزاب ارزگان در یک خانواده شیعی و متدین به دنیا آمد. پدرش کلب عباس کربلایی و جدش ملا حسن رضا همه از خوشنامهای محل و مورد احترام مردم متدین بودند و در ارادت به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام و عمل به وظایف دینی تقید و اشتها داشتند.

او تحصیلات اولیه را نزد پدرش و در منزل آغاز نمود و پس از فراگیری قرآنکریم و سواد فارسی، راهی مالستان گردید و ادبیات عرب بخصوص صرف را نزد حاج بستانعلی مالستانی فرا گرفت. آنگاه آوازه حوزه علمیه جاغوری، نامبرده را بدان سمت کشاند و در اوائل دهه ۱۳۳۰ش راهی مدرسه علمیه اوتقول گردید.

نامبرده بیش از سه سال از محضر اساتید بزرگوار آن مدرسه دینی و فضای معنوی و علمی آن کسب دانش و اخلاق و معنویت کرد و خاطرات شیرین و آموزنده فراوان از دوران اقامت در جاغوری و ناوه گری دارد تا آنکه در سال ۱۳۳۴ش جهت ادامه تحصیل عازم حوزه علمیه مشهد گردید و در مدرسه علمیه فقیه سبزواری معروف به باغ رضوان ساکن گردید.

نامبرده مدت هفت ماه در آن مدرسه اقامت گزید سپس به مدرسه حاج حسن معروف به باقریه کوچیده ادبیات عرب از جمله سیوطی، حاشیه و مطول را نزد ادیب نیشابوری تحصیل نمود و شرح لمعه و مکاسب را خدمت استاد سید احمد مدرس تلمذ کرد. معالم الاصول و مقدمه قوانین را در محضر آیه الله صالحی و رسائل را از شیخ هاشم قزوینی فرا گرفت.

دوران تحصیل جناب مهدوی در حوزه علمیه مشهد مقدس حدود هفت سال به درازا کشید و در سال ۱۳۴۱ش جهت طی مدارج علمی بالاتر به سوی حوزه علمیه نجف رفته در آن مرکز مشهور علمی رحل اقامت افکند و در مدرسه

علمیه بادکوبه‌ای سکنی گزید.

او کفایة الاصول را نزد استاد شیخ کاظم ترک که به گفته‌اش بسیار فاضل بود فرا گرفت و تکملة رسائل را خدمت شیخ مسلم ملکوتی تبریزی و بخشی از آن را محضر مرحوم فلسفی و فیروز آبادی آموزش دید و گاهی در دروس شهید محمد باقر صدر نیز شرکت می‌نمود. پس از اتمام سطوح عالیّه دروس حوزه، وارد قسمت تخصصی فقه و اصول گردید و حدود شش ماه در درسهای خارج فقه و اصول مرحوم خوئی شرکت نمود.

شیخ مهدوی در سال ۱۳۴۳ش به قصد خدمات دینی، علمی و اجتماعی به مردم کشورش حوزه علمیه نجف را به قصد زادگاهش گیزاب ارزگان ترک گفت و هنگام وداع خدمت برخی مراجع عظام از جمله مرحوم حکیم رسید و نامبرده توصیه‌های ارزشمندی مبنی بر فعالیت‌های علمی و فرهنگی آرام و مشی معتدل در جامعه افغانستان کرد که سخت این روحانی عازم وطن را تحت تأثیر قرار داد و هنوز آن را به خاطر داشته با تحسین یاد می‌کند.

او از راه قندهار، خلع وارد گیزاب شد و پس از دید و بازدید مردم و رفع خستگی سفر، تعدادی از طلاب علوم دینی را در منزل جذب کرد و روزانه به آموزش و تربیت آنان می‌پرداخت و شبانه به خانه‌هاشان عودت می‌نمودند. سپس به تدریج دست به تاسیس مدرسه کوچک دینی زد که حدود بیست نفر طلبه در آن بطور شبانه روزی مشغول تحصیل گردیدند.

وی پس از مدتی به دعوت مردم «گیرو» ی شهرستان، بدانجا منتقل گردید و تدریس علوم دینی و فعالیت‌های تبلیغی و اجتماعی خود را در آن ناحیه ادامه داد که این دوره از خدمات دینی وی حدود سه سال طول کشید و در سال ۱۳۴۵ش بدلیل بیماری برادرش به کابل رفته و با بستری شدن او در آن شهر مجبور به اقامت در پایتخت کشور گردید.

نامبرده در کابل نیز آرام نگرفته پس از پیدا کردن فرصت و آشنایی به منطقه، در محله تپه سلام (منبر شهید آقای ناصر) و محله قلعه شهاده (منبر آقای تقدسی) به تعلیم طلاب دینی و تبلیغ معارف اسلامی رو آورد و متون درسی سیوطی، حاشیه، شرح لمعه و قوانین را مورد تدریس قرار داد و یکی از شاگردان



وی که درس سیوطی را نزدش فرا می‌گرفت، محمد کریم خلیلی بود که اکنون معاون دوم رییس جمهور می‌باشد.

با همه مهارت و چیرگی که جناب شیخ در تدریس علوم اسلامی بویژه ادبیات داشت اما این سخنرانها و خطابه‌های روشنگر و شور انگیز او بود که اسم مهدوی را بر سر زبانها انداخت و نزد مردم بویژه اهالی کابل اعم از شیعه و سنی مشهور گردانیده محبوب ساخت و یکی از این افراد مرحوم حضرت حجة الاسلام و المسلمین استاد رئیس یکاولنگی بود که پس از شنیدن چند سخنرانی اش سخت مهدوی را مورد تشویق قرار داد و برای تبلیغ و برگزاری مراسم سخنرانی به یکاولنگ دعوت کرد.

شیخ مهدوی پس از مرخصی برادرش از شفاخانه (بیمارستان) کابل، دعوت رئیس را اجابت کرده به یکاولنگ رفت و چندی در آن دیار شیعه نشین به ایراد خطابه‌های پر شور و جذاب پرداخت و در جلسات سخنرانی وی که به همت آقای رئیس برگزار می‌شد مسئولان دولتی منطقه نیز اعم از شیعه و سنی حضور با هم می‌رساندند و زبانی به تمجید می‌گشودند، این سفر تداوم یافت و در ادامه به شهرستان و مناطق دیگر هزارستان شیعه نشین کشانده شد و سبب افزایش بیداری مردم و شهرت افزون‌تر مهدوی گردید.

آشنایی جناب رئیس یکاولنگی با مهدوی و شهرت فرد اخیر در کابل همزمان درگذشت مبارز انقلابی و روحانی شهیر مرحوم سید اسماعیل بلخی صورت گرفت بنا به گفته جناب مهدوی، ظاهر شاه، حاکم وقت افغانستان از رییس یکاولنگی خواسته بود که باید جای بلخی پر شود و خطابه‌های شور انگیز وی و سبک سخنوری وی تداوم یابد و رییس جهت معرفی مهدوی و طرح مسائل مختلف به حضور شاه رفته مهدوی را با خود برد و در جمع هیئت هزارستان به ریاست رییس یکاولنگی در ملاقات با ظاهر شاه، مهدوی به سخنرانی می‌پردازد که جمعیت و شاه را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

ظاهر شاه در پایان از آقای رئیس می‌خواهد تا زمینه حضور مهدوی را در کابل فراهم کند و می‌افزاید حیف است چنین افرادی در شهرستانهای دور و روستاها بسر برد باید در پایتخت که مردم بیشتر و اهالی روشن‌تر و فهیم‌تر و پیشرفته‌تر دارد و مورد استفاده قرار گیرد. در نتیجه نامبرده را در اواخر دهه

۱۳۴۰ش به کابل انتقال یافته تدریس علوم دینی و سخنرانیهای خود را در مساجد، تکایا و منبرهای مختلف از جمله محله‌های یاد شده ادامه می‌دهد. نکته‌ای را که نباید از نظر دور داشت آنکه تحصیل جناب مهدوی در حوزه علمیه نجف آن روز که دارای حال و هوای چندان سیاسی نبود و توصیه‌های مرحوم حکیم مبنی بر مشی آرام و فرهنگی در کشور و آشنایی نامبرده با آقای ریس یکاؤلنگی که بت دولت و شخص شاه مرتبط بود و ارتباط یافتن با دربار مجموعاً او را به حرکت آرام اصلاحی و فرهنگی کشاند و صف او را از علمای انقلابی و تندرو جدا نمود و ازدواج دوم وی با دختر محمد نعیم خان شهرستانی مکمل آن شد تا خط مشی آرام و فرهنگی ملائم با طبیعت دربار را در پیش بگیرد و با اشراف حاکم و بستگان آنان مراوده یابد.

موصوف می‌افزاید که در اوئل دهه پنجاه شمسی هنگامیکه ظاهر شاه به اصطلاح در صدد عقد اخوت بین قوم پشتون و هزاره برآمد و شرکت کشمش پاک کن را خواست بطور مشترک بین نمایندگان مردم پکتیا و سران هزاره راه بیندازد جمعی از بزرگان هزاره از جمله آقای ریس یکاؤلنگ، آقای واعظ بهسود، سناتور نادر علی خان جاغوری، لوامشر محمد حسین خان مهاجری و قمبر علی خان زیرک و عبدالواحد سرابی و دیگران (۲۲ نفر) به حضور شاه رسیدند جمعیت مزبور به پیشنهاد سرابی مبنی بر سخنگویی و سخنرانی مهدوی موافقت کرد و نامبرده در آن جمع و حضور شاه نیز سخنرانی بیاد ماندنی کرد بطوریکه مرحوم رئیس یکاؤلنگی بارها از آن سخنرانی یاد کرده و بر اینکه در جهت انتخاب وی جهت سخنرانی در آن محفل نظر مثبت داشته افتخار می‌نمود.

در آستانه کودتای بدون خونریزی و مخملی محمد داود خان در سال ۱۳۵۲ش مهدوی به لشکرگاه مرکز ولایت هلمند مهاجرت کرد و علت آن نیز سخنرانی نامبرده در یکی از محافل مذهبی قندهار که در حسینیه آیه الله محسنی قندهاری برگزار شده بود، گفته شده است. وی در آن ایام به قندهار رفته بود و روزی در محفل با شکوهی که در محل مزبور منعقد گردیده بود حضور یافت و به گفته خودش خطیب مجلس بنام آقای ملا جان سخنرانی کرد و مردم زیادی از اهالی قندهار اعم از زن و مرد و حتی چهار والی (استاندار) قندهار و ولایت‌های مجاور نیز بر حسب اتفاق حضور داشتند من با توجه به پایان سخنرانی خطیب

مزبور و باقی ماندن فرصت تا اذان ظهر اجازه طلیده لب به سخن گشودم و سخنرانی پر هیجان و جذابی را ارائه نمودم که آقای محسنی پس از آن از سخنرانی یاد شده، و تاثیرش به نیکی یاد می‌کرد.

در میان حضار در آن مجلس، جمعی از شیعیان و طرفداران اهل بیت علیهم السلام از لشکرگاه حضور داشتند آنان پس از این سخنرانی از نامبرده جهت انجام وظایف دینی و آموزش فرزندان به لشکرگاه دعوت می‌کند و موصوف آن را پذیرفته به آن شهر انتقال یافت. او در لشکرگاه با هدایت و کمک آیت الله محسنی قندهاری مسجد و حسینیه محمدی را پایه‌گذاری کرد و حدود پنج سال را در آن شهر به خدمت پرداخت.

با حاکمیت یافتن کمونیست‌ها بر کشور که طی کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ش رخ داد او از لشکرگاه که تحت فشار کمونیست‌ها بود به روستای زادگاهش در گیزاب منتقل شد و در زمستان با حفظ احتیاط دست به کاری نزد. با آب شدن برف‌ها و آمدن بهار سال ۱۳۵۸ش که انقلاب اسلامی و مقاومت مردمی بر ضد رژیم مارکسیستی کابل آغاز شد او به مبارزان اسلامی پیوست و بدلیل آنکه منطقه گیزاب دارای دو فرقه شیعه و سنی است و برای شیعیان امکان تشکیل جبهه قدرتمند ممکن نبود به شهرستان رفت و ریاست حوزه امنیتی و سیاسی - اسلامی آن منطقه را به عهده گرفت.

موصوف می‌افزاید که «با ابتکار مردم بخصوص بزرگان جاغوری شوروی انقلابی اتفاق اسلامی در ورس (بامیان) تشکیل گردید ما مردم هزارستان را متحد نموده در امر جهاد اسلامی و اداره منطقه و رسیدن به اهداف دینی و ملی یاری رساند»<sup>۱</sup> و مهدوی نیز به شوروی اتفاق پیوست و از عضویت یافتن در آن و اجرای برنامه‌های آن استقبال کرد.

وی از آن پس به عنوان یکی از اعضای ارشد شوروی اتفاق به پاکستان و ایران مسافرت کرد و نسبت به بازگشایی دفاتر نمایندگی آن، در خارج کشور تلاش نمود و در تحولات مختلف همچنان بر اهمیت شورا و تبیین مواضع آن و

۱ - مصاحبه اختصاصی نگارنده با مترجم، کابل، کارته سخی مورخ ۲۴ / ۵ / ۱۳۸۴.

وفاداری به آرمان‌های آن پای فشرد و بر خلاف برخی از اعضا و حتی رهبران شورای اتفاق که تحت تأثیر تبلیغات احزاب و گروه‌های دیگر و یا فشار نظامی آنان، دست از شورا کشیده بر خلاف باور خویش به احزاب دیگر پیوستند، مهدوی در این راه فشار نظامی ندید اما فشارهای گسترده و سنگین تبلیغاتی و سیاسی را تحمل کرد و به احزاب و گروه‌های تازه تأسیس و پر ادعا پاسخ منفی داد. در سالهای ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ که فشار واحد نهضتها به مسؤلیت سید مهدی هاشمی (روحانی بدنام ایرانی که بعداً اعدام گردید) بر گروهها و احزاب افزایش یافت مهدوی همچنان مقاومت کرد و در یکی از راهپیمایی‌های مهاجران به مناسبت اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی سابق که در تهران (در زمستان ۱۳۶۶ ش) برگزار شد سخنرانی تند و کوبنده بر ضد واحد نهضتها کرد و سیاست‌های نفاق برانگیز و ضد اسلامی و خانمان برانداز او را در افغانستان افشا و محکوم کرد.

وی به تدریج در ایران احساس امنیت نکرده به پاکستان رفت و در دفاتر شورای اتفاق در پیشاور و کوئته فعالیت می‌نمود با سران احزاب اسلامی اهل سنت و سلطنت طلبان افغانی، ارتباط بیشتر گرفت تا آنکه در سال ۱۳۷۱ش با سقوط دولت مارکسیستی نجیب الله به افغانستان رفته به عنوان وزیر مشاور اولین دولت مجاهدین به ریاست صبغت الله مجددی شروع به کار کرد اما جنگهای داخلی و رقابتهای نا سالم مجاهدین و انحصار طلبی رهبران آنان مجال کار نداد و پس از سه ماه به پاکستان بازگشت.

مطلب در خور توجه آنکه مهدوی از افرادی بود که در جریان تحول عمده‌ای احزاب جهادی شیعه و انحلال آنها و تاسیس حزب وحدت اسلامی، موضع مخالف گرفت و هرگز به رهبران احزاب شیعی بخصوص سران سازمان نصر افغانستان اعتماد نکرد که آنان مصلحت واقعی را مد نظر داشته در آن راه گام بردارند و پس از آنکه در سالهای ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ حتی رئیس شورای انقلابی اتفاق اسلامی به حزب وحدت پیوسته عضویت در شورای نظارت را پذیرفت، او با سید بهشتی قهر کرد. مخالفت خود را بدان اقدام اعلام کرد و بهشتی را ناقض پیمانهای حزبی و قرارهای قبلی دانست.

شیخ مهدوی در دهه ۱۳۷۰ ش در پاکستان بسر می‌برد و در بعضی

نشست‌های صلح که از سوی طرفداران ظاهر شاه یا سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای برگزار می‌شد مانند نشست استانبول، لیبراسکا (آمریکا) و بن، شرکت نموده و در دوران سیاه‌طالبان در تلاشهای دیپلماسی برای صلح در افغانستان سهم می‌گرفت.

او می‌گوید: در نشست بُن که منجر به سقوط طالبان و آمدن صلح در افغانستان گردید. بدلیل درگذشت یکی از بستگانش نتوانست به موقع شرکت کند و اگر بدان شرکت می‌توانست یکی از وزارتخانه‌ها به او تعلق می‌گرفت اما پس از فتح کابل و آمدن دولت انتقالی به ریاست حامد کرزی به عنوان وزیر مشاور تعیین و مشغول بکار گردید و اکنون در دولت او نیز این سمت را حفظ کرده است.

وی در زمانیکه هنوز اسم آمریکا در میان احزاب جهادی شیعی قابل‌استماع نبود به دعوت آشنایان و دوستان لشکرگامی خود که اکنون مقیم آن کشوراند به آمریکا دعوت شده در آنجا به تبلیغ معارف اسلامی و برگزاری مراسم عزاداری سالار شهیدان حسین بن علی علیه السلام پرداخت و از آن پس بطور مکرر به آمریکا و اروپا مسافرت نموده است. با این همه فرهنگ غرب را منحنط و پرمفسده و ضد اخلاقی دانسته و با مطالعه جامعه غرب بیشتر به حقانیت معارف اسلامی و عظمت دستاورد امام خمینی رحمته و انقلاب اسلامی ایران پی برده است و تنها راه نجات بشر را اسلام و مکتب جعفری می‌داند.<sup>۱</sup>

شیخ نادر علی مهدوی از جمله اعضای هیأت دولت کابل برای بررسی غائله هرات بر ضد شیعیان در روز عاشورا سال ۱۳۸۴ ش بود و در جریان دید و بازدید و تحقیق و تفحصی که بوجود آورد، گزارش دقیق و بی‌طرفانه را تهیه دیده در مقابل انواع تهدید و تطمیع به زیبایی و بصورت تحسین برانگیز مقاومت کرد و در برابر هیاهو و جوسازی آشوب‌طلبان و گروه‌هایی فشار تسلیم نشده از مواضع مستقل گزارش و برخورد کرد.

## آیت الله سید ابوالقاسم میر

(۱۲۶۲ - ۱۳۳۷ ش)

یکی از شاخص‌های خوشبختی یک خانواده آن است که با خانواده خوب و متدین و باخدا، رابطه خویشاوندی برقرار نموده مرتبط می‌گردد و طبیعی است که ارتباط با خانواده متدین، فرهنگی و خوشبخت می‌تواند در پیشرفت مادی و معنوی داماد و خانواده او تأثیر مثبت داشته باشد و آنان را در حل بسیاری از مشکلات زندگی یاری رسانده در پیمودن راه صحیح زندگی و اتخاذ شیوه درست حیات خانوداگی کمک نماید.

جذب نخبگان و افراد برجسته دینی، علمی و فرهنگی به یک منطقه نیز سعادت منطقه را همراه دارد و بیش از وصلت با خانواده سعادت‌مند، برکات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی برای منطقه یاد شده به بار می‌آورد و آن را در نیل به توسعه یاری می‌رساند.

امروزه از موضوع دوم بعنوان جذب نخبگان و مغزها تعبیر می‌شود که اختصاص به کشورهای پیشرفته بخصوص آمریکا دارد در مقابل جهان سوم بیشتر از فرار مغزها بحق شکایت داشته و کشورهای نسبتاً بیدار و در حال پیشرفت آن مانند ایران از راههای گوناگون می‌کوشد تا جلو فرار مغزها را گرفته و یا آن را به حداقل ممکن کاهش دهد و در کنار تلاش برای ایجاد امنیت شغلی، سیاسی و علمی مغزها و رسیدگی همه جانبه نسبت به نخبگان سعی در جهت بالا بردن شأن، کرامت و منزلت آنان، مضرات گوناگون فرار مغزها را به بهانه‌های گوناگون یادآور شده و حس مسئولیت شرعی و میهن‌دوستی را در آنان تقویت می‌کند.

کشورهای پیشرفته نه تنها از نخبگان خود به گونه شایسته استفاده می‌کنند و از هیچ‌گونه مساعدت و فراهم نمودن شرایط رفاهی، فکری و امکانات کاری برای خلاقیت آنان دریغ نمی‌ورزند بلکه از راههای مختلف به جذب مغزها و

نخبگان نقاط دیگر جهان نیز می‌پردازند. نیروهایی را که سایر کشورها با هزینه بسیار پرورش داده و به فعلیت در آورده‌اند، به راحتی جذب نموده و به راحتی آنان را در جهت تخصص‌شان، امکانات داده بکار می‌گیرند.

این واقعیت در پیمانۀ کوچکتر و در سطح داخلی نیز صادق است چنانکه برخی نقاط یک کشور افراد برجسته و نخبه را از مناطق دیگر جذب کرده آنان را مورد استفاده قرار می‌دهند و می‌توانند در جهت رشد معنوی و یا مادی و یا هر دو از آنان بهره‌جسته و راه خود را بسوی توسعه بکشایند و آثار و برکات گوناگون از این رهگذر بدست آورند.

جاغوری در سدهٔ اخیر هر چند برجستگی را به خارج افغانستان فرستاد که دیگر به دامن آن عودت نکرده‌اند اما تا اندازه‌ای نیز در جذب نخبگان موفق عمل نموده است. مهاجرت عالمان بزرگ دینی مانند ملافضل زابلی ارزگانی به ناوه‌گری، سید محمد موسی نجفی به داوود، سید ابوالقاسم میر به لومان در راستای جذب نخبگان توسط جاغوری بوده است که در پیشرفت و رشد مردم این سامان تأثیر مثبت بر جای گذاشته است.

سید ابوالقاسم میر در روستای قره‌چه از توابع قره‌باغ غزنین متولد شد و تحصیلات اولیه را در آن سرزمین به پایان برده آنگاه رهسپار حوزه‌های علمیه مشهور تشیع در خارج کشور شد و سالیان چند در آنجا بخصوص در مشهد مقدس حدود هشت سال بصورت مداوم با سعی فراوان و علاقه و شور زائدالوصف تحصیل کرد سپس رهسپار عراق شد و در حوزه علمیه نجف به تحصیل علوم دینی پرداخت.<sup>۱</sup> و به مقام والای دانش اسلامی و معارف اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام نایل آمده به وطن مراجعت کرد.<sup>۲</sup>

آقای میر در شرایطی به دیار قره‌باغ مراجعه کرد که شخصی بنام سید

۱- مصاحبه اختصاصی با سید غلام رضا شرافت، پسر مرحوم آقای میر، قم، ۲۶ / ۱۱ / ۱۳۸۶.

۲- حجة الاسلام شیخ عبدالکریم عظیمی می‌گوید: دانش و علمیت مرحوم آقای میر زیانزد عالمان جاغوری بود. من او را زیارت نکرده‌ام اما گفته می‌شد که او عالمتر از آقای نجفی داوود بود. قم: ۲۶ / ۱۱ /

اخباری غزنوی معروف به شاه علی رضا در رأس اخباریان شیعه قرار داشت و در منطقه جیغتو از توابع غزنین، توفیقاتی بدست آورده بوده در حال پیشروی به مناطق دیگر از جمله قره‌باغ و اطراف آن نیز بود. خوانین منطقه که در آن روزگار از نفوذ و اعتبار فراوان برخوردار بودند بدان اندیشه رجوع نموده از مسلک اخباریان در برابر اصولیان پیروی کرده تقلید را بدعت و اعمال اصولیان را باطل می‌دانستند. چنانکه آقای اخلاقی نوشته است:

«در آن زمان مسلک اخباریگری در جیغتو غزنی توسط سید محمد نام [احتمالاً فرزندش شاه علی رضا] رو به فراگیری و شیوع بوده است با تقلید مخالف و پیروی از اصول را بدعت و اعمال اصولیین را باطل می‌خواند. او طرز و راه پیشرفت [افکارش] را هم خوب آشنا بوده نماز جمعه و عیدین را واجب دانسته و آن را به طرز خاص که عامل برانگیختن احساسات عوام بود، انجام می‌داد. مثلاً روز جمعه که برای [ادای] نماز جمعه بیرون می‌شد مخصوصاً در تابستان در صحرا و فضای آزاد و در حالیکه شمشیر را حمایل داشته با کر و فر بر اسب سوار شده بطرف محل مورد نظر حرکت می‌نمود. هم‌چنین پیروان او نیز با اسلحه و شمشیر مجهز می‌شدند و اسبها را به جولان در می‌آوردند. توجیه ایشان این بود که روز جمعه روز ظهور امام زمان علیه السلام است و زمان آن معین نیست ممکن است در این روز که ما رو به ادای نماز جمعه می‌باشیم امام ظهور کند و از ما کمک بخواهد [لذا باید آمادگی داشت] دیگر آنکه شیعیان باید اهل انتظار باشند و شرایط انتظار آن است که خود را آماده نشان دهند. پیادگان با پای پیاده و برهنه و تحلیل‌گویان رو به مصلی می‌شدند طبیعی است که این وضع و شرایط بر روحیه مردم عوام که تابع احساسات هستند خیلی مؤثر می‌باشد و سبب تسریع نامبرده می‌شد و بسیاری افراد از مناطق دیگر نیز گرایش به این مسلک پیدا کردند و مبلغان او بطور خفیه [پنهانی] در هر قریه مشغول گردید حتی در جاغوری نیز نفوذ می‌کند و بعضی از علمای آن عصر را جلب می‌کند از جمله آقا حسین از گل‌لانک آلیاتو نیز [بدان] گرایش پیدا می‌کند و وی در منطقه نفوذ زیاد داشته و از ملاحای مشهور بوده است»<sup>۱</sup>.

به تدریج نفوذ اخباریان در سایه اقدامات سید علی رضا غزنوی گسترش



یافته مناطق مختلف شیعه‌نشین غزنین را تحت تأثیر قرار داده و جامعه هزاره را که تازه از نسل‌کشی امیر عبدالرحمان خان بدنام با آن همه تلفات، خسارات و انواع تألمات نجات یافته بود، این بار دچار یک اختلاف داخلی تحت عنوان اخباری و اصولی نمود و در برخی نقاط برخوردهای خشن بین طرفداران دو گونه فکری بروز نموده آینده تاریک را نشان می‌داد.

در چنین شرایطی یکی از بزرگان هزاره قره‌باغ بنام کرنیل محمد الله خان<sup>۱</sup> از خانواده گلستان خان خواجه قره‌باغ که مرد هوشمند، باسواد، زیرک و آینده‌نگر بود، دست بکار شد برای دفع خطرات بزرگی که در راه بود و رفع مشکلات موجود اقدام به برگزاری جلسه مناظره علمی بین سران دو طیف اصولی و اخباری کرد تا مسأله فکری و فرهنگی در میان خواص توسط بیان و بحث و مناظره و با شیوه فرهنگی و اصولی حل گردد نه آنکه برای رفع مشکل به شیوه نظامی و یا عوام فریبی توسل جسته شود و کار به خشونت و خانه جنگی بکشد. کرنیل مزبور که از موفقیت آقای سید علی رضا تا حدودی مطمئن بود شخصیت برجسته مذهبی و سران دو طرف از اقوام محمد خواجه را در یک محفل علمی و رسمی دعوت می‌کند و از طیف اصولیان سید ابوالقاسم میر را در آن محفل که در محل جنگلک (محل کرنیل) بر پا شده دعوت می‌شود.

این محفل مناظره با مقدمات لازم و آمادگی طرفین بویژه سید علی رضا و سید ابوالقاسم آغاز می‌شود و موضوعات مورد نظر در آن جلسه در محضر بزرگان مورد نقد و بررسی آن دو به نمایندگی دو طرز تفکر شیعی قرار گرفت و سرانجام سید ابوالقاسم میر بر سید شاه علی رضا غزنوی غلبه یافته برتری خود را با استدلالهای محکم و علمی بر همگان نشان می‌دهد.

«آقای به من [اخلاقی] حکایت کرد که آقای سید محمد بعد از شکست با وضع

۱- درباره کرنیل محمد الله چیزی در منابع نیامده است اما درباره پسرش احمد علی گزارش شده که در دوران حکومت محمد ظاهر شاه به مقامات متعدد دولتی از جمله حکمران لوگر، کفیل حکومت کوه‌دامن و در سال ۱۳۲۳ ش حکومت کلان لوگر دست یافت و در سال ۱۳۳۱ ش به حکومت کلان بلخ نایل گردیده حاکم آنجا شد. علی حسین نایل، سرزمین هزارجات، ص ۴۷۱-۴۷۲.

بد و پیاده، بدون تخت روان راه دیار خود را در پیش گرفت و فرار کرد و رفت.<sup>۱</sup> جناب میر بعد از مناظره مزبور که سبب شکست اخباریان و افول اقبال آنان در منطقه می شود، مورد حقد و کینه هواداران سید مزبور قرار گرفته بطوریکه امنیت او در قره باغ مورد تهدید قرار می گیرد و مجبور به مهاجرت شده به دیار جاغوری پناه می آورد.

او در مرکز لومان جاغوری زمینی را خریداری کرده سکونت اختیار می کند و به زدوی در منزل مسکونی اش جلسه درس و بحث فراهم کرده طلاب و شیفتگان دانش آل محمد را از مناطق دور و نزدیک پذیرا می گردد.

آقای میر یکی از عالمان برجسته دینی است که در اوائل سده کنونی در جاغوری انتقال یافته سکونت اختیار کرد و بدون تردید قدم او در جاغوری بخصوص در شرایط دشوار آن روز و نیاز مردم این سامان به دانشمندان دینی چون او، خیر مقدم بود. حضور او در جاغوری بویژه در میان مردم دسته باغچوری باعث برکات معنوی و علمی گردیده شاگردانی را عمدتاً از این دسته بویژه مردم لومان آموزش داده تربیت کرد و حضور علما و طلاب فعال این نقطه جغرافیایی که از لحاظ کمیت و کیفیت همواره چشمگیر بوده اند، می تواند در نتیجه عوامل متعدد از جمله تلاش مخلصانه و حضور با برکت او باشد.

آقای میر به تدریج در دسته بندی ای که در دهه ۱۳۳۰ ش در میان علما و فضلاء جاغوری بوجود آمده بود و در رأس هر دسته شماری از علما قرار داشت، وار شد. در آن زمان آیه الله محمد علی مدرس مرجعیت مرحوم سید محسن حکیم را تبلیغ و ترویج می کرد و شیخ قربانعلی وحیدی از سید حسین بروجردی حمایت کرده ترویج می نمود. بنابر دلایلی آقای مدرس در این عرصه توفیق بدست آورد و مردم از مرجعیت حوزه علمیه نجف آقای حکیم تقلید و این باره اتفاق آراء حاصل شد، اما آقای میر که حامی بروجردی بود مانند مرحوم وحیدی توفیق چندانی بدست نیاوردند ولی تا آخر به نظر خود باقی مانده از اعلیت مرحوم بروجردی

که مرجع حوزه علمیه قم بود حمایت و پشتیبانی می نمود. آقای سید ابوالقاسم معروف به آقای میر مانند سایر عالمان دینی در حل دعاوی مردم فعالانه شرکت می کرد و در اصلاح ذات البین فعال بود، او در دوران خود از جمله عالمان طراز اول جاغوری و اطراف بشمار می رفت و در معرفی احکام اسلامی و پاسخگویی مسائل شرعی مردم، دارای مکانت برجسته و ستودنی بود.

«مرحوم علامه محمد علی مدرس افغانی در ضمن خاطرات خویش از عالمان دینی کشور درباره آقای میر فرموده: من درباره مقام علمی نامبرده اطلاع چندانی نداشتم تا آنکه به یکی از کتب دینی دست یافتم که آقای میر بر آن حاشیه زده بود و در رد مسلک اخباری، مطلب ارزشمندی را یادداشت نموده بود. از حواشی یاد شده متوجه شدم که او دارای منزلت علمی قابل توجه بوده است و یکی از عالمان برجسته کشور بشمار می رفت.»<sup>۱</sup>

سید غلام رضا شرافت، چهارمین فرزند آن مرحوم بخاطر می آورد که رئیس عبدالله خان با آقای میر ارتباط نزدیک داشت و در مسائل گوناگون با آنکه اطلاعات وسیع و قابل توجه دینی داشت از نامبرده کسب دانش نموده سؤالاتش را طرح و پاسخ می گرفت و در برخی مجالس مهم دولتی که حضور اعیان شیعه ضرورت می یافت از جناب میر جهت حضور و سخنرانی دعوت نموده به کابل و یا غزنین می برد که از جمله این مجالس شرکت در مراسم فاتحه اسماعیل خان است که از نزدیکان و طرف توجه محمد داودخان بود.<sup>۲</sup>

حضور جناب آقای میر در حل مخاصمات و دعاوی مختلف لومان و سایر نقاط جاغوری، از جمله خدمات مهم آن مرحوم بشمار می رود؛ زیرا در آن زمان دولت به شدت دچار فساد اداری و تعصب بود و اطاله دعوا، رشوه ستانی، سرانجام فیصله بر اساس مذهب حنفی از مشکلات مردم بود و به همین دلیل گاهی کرسی نشینان سنگماشه از قبیل ولسوال (حاکم) و حتی قاضی مردم را به عالمان دینی و یا مصالحه قومی ارجاع می داد و آقای میر یکی از عالمان دینی

۱- مصاحبه اختصاصی با حجة الاسلام شیخ عبدالخالق برهانی، قم: ۲۵ / ۱۱ / ۱۳۸۶.

۲- سید غلام رضا شرافت، پیشین.

مبرز و شناخت شده جاغوری بود که در فیصله دادن خصومات و حل منازعات حقوقی، جنایی و مدنی مورد مراجعه مردم و همین‌طور طرف اعتماد حکومت بود. از جمله دعاوی مهم که نامبرده به حل آن اقدام کرد، کشمکش بوجود آمده میان حاجی محمد انور یزدری و محب علی خان از خوانین بود و ریشه مسأله نیز در آن بود که دختر حاجی محمد انور خان در عقد پسر یکی از برادران یا بنی اعمام محب علی خان بود و مشکلاتی در این ارتباط بوجود آمده باعث تیرگی روابط طرفین شد و به تدریج کار به تبلیغات منفی بر ضد همدیگر و وارد نمودن اتهامات سیاسی منجر شد. سید ابوالقاسم میر در حل این منازعه دخالت نموده پس از تفحص لازم و صحبت مفصل با طرفین، موضوع را فیصله داده باعث صلح و آشتی گردید.

در مناطق دیگر مانند «سوخته لومان» و همین‌طور دعوای زمین در محله غلام حسین مهتر جودری نیز اگر حضور نامبرده و اقدام به موقع او در حل معضل و داوری او نبود اختلافات مزبور خسارات فراوان مالی و در مواردی تلفات جانی به همراه داشت و پی‌آمدهای ناگوار و چه بسا غیر قابل پیش‌بینی به همراه داشت.

سرانجام این عالم جلیل‌القدر در اوائل سال ۱۳۳۷ ش در عمر حدود ۷۵ سالگی به عالم باقی شتافته نه تنها باعث تألم خانواده بلکه تمام اراتمندان و مردم متدین جاغوری گردید.<sup>۱</sup>

شیخ نوروز علی عارفی که از جمله علمای مشهور هزارستان است و شاید شیخ علمای معاصر بشمار می‌رود درباره سید ابوالقاسم میر می‌گوید:

«سید ابوالقاسم میر بسیار ملام بود و در مسائل علمی بویژه فقه تسلط و مهارت داشت. نسبت به مطالعه و جمع‌آوری کتب اسلامی و منابع دینی بسیار علاقمند بود، کتابی را از بنده بنام «کشف المراد» امانت گرفت و اصرار داشت که به او هدیه کنم اما حقیر بدلیل نیاز بدان کتاب، راضی نشده مقاومت می‌کردم. پس از مدتی اطلاع یافتم که آقای میر درگذشته است. جهت قرانت فاتحه و اظهار تسلیت

۱- لازم به یادآوری است که سید غلام رضا، فرزند آقای میر رحلت او را در سال ۱۳۳۷ ش گزارش نمود و جناب حجة الاسلام برهانی آن را در سال ۱۳۳۲ ش می‌داند.

به منزلش مراجعه کردم به محض ورودم آقازاده آن مرحوم سید عبدالحسین آن کتاب را به من برگرداند و این نشان می‌دهد که آن بزرگوار توصیه اکید نموده بود که امانات دیگران را به صاحبان‌شان برگردانده و ذمه‌اش مشغول نباشد.<sup>۱</sup>

آقای عارفی در ادامه از فعالیت‌های فراوان او در جاغوری در مورد حل مشکلات مردم بویژه پاسخگویی مسائل شرعی و حل دعاوی حقوقی و منازعات یاد می‌کند و فقر و زندگی فقیرانه او را در آخر عمرش بخاطر آورده می‌افزاید که: «در سالی که بسوی ایران جهت ادامه تحصیل مسافرت اختیار نمودم شنیدم که آقای میر پس از مدتی ظاهراً بیماری و رژیم گرفتن، به کربلای یوسف مهتر سر لومان پیام فرستاده است که یک پاو [نیم کیلو] روغن برای او بصورت قرض بفرستد. من وقتی آن را شنیدم به یوسف مهتر کربلایی پیام فرستادم که یک گوسفند و یک سیر روغن حیوانی برای آقای میر بفرست من پس از رسیدن به ایران، رسید شرعی آن را برایت ارسال می‌کنم تا بعنوان سهم مبارک امام حساب نمایی. پس از رسیدن به ایران رسید آن را از آیه الله شهاب الدین مرعشی نجفی اخذ نموده برایش ارسال کردم».<sup>۲</sup>

وی بصورت مکرر یکی از علائم دینداری آقای میر را در آن می‌داند که او در مقایسه با سید محمد موسی نجفی داوود در تربیت فرزندان متدین و مسلمان موفق بوده است و از آقای میر امروز شمار فراوانی عالم دینی تحت عناوین امیری، حسینی، سجادی، شرافت و شجاعی باقی مانده‌اند که طلاب فاضل عالمان برجسته‌ای در میان آنها حضور داشته و جمعاً در خدمت دین و فرهنگ اهل بیت (علیهم‌السلام) و معنویت هستند اما از آقای نجفی داوود حتی یک عالم دینی که در خدمت دین و ارزشهای اسلامی و خط اهل بیت (علیهم‌السلام) حرکت کند، باقی نمانده است و به تعبیر وی همه «خلقی و پرچمی و در خدمت دولتهای کمونیستی بودند جز یکی از پسرانش که آنهم پسر صیغه‌ای بود».<sup>۳</sup>

البته باید یادآور شد که عالم دینی نبودن فرزندان و یا حتی با دولتها

۱- مصاحبه اختصاصی با شیخ نوروز علی عارفی، قم، ۲۸ / ۱۱ / ۱۳۸۶.

۲- همان.

۳- همان.

همکاری نمودن لزوماً به مفهوم بی‌دینی و خلقی بودن آنان نیست. لازم به یادآوری است که همه فرزندان مرحوم نجفی خلقی و کمونیست نبوده و همینطور تمام بستگان او با دولت‌های فاسد همکار نبوده‌اند و انگیهی آنانی که کارمندان دولتها شدند باید دید با چه اهداف و انگیزه‌هایی همکاری کرده‌اند و چه کارنامه‌ای از خود ارائه نموده‌اند.



## شهید میر یزدان بخش بهسودی

(۱۱۶۵-۱۲۱۰ق)

تاریخ اجتماعی و سیاسی مردم افغانستان به ویژه هزاره‌ها با سرگذشت خوانین و اربابان گره خورده است. بی‌تردید بررسی اوضاع فرهنگی، مذهبی، اجتماعی و سیاسی - اقتصادی هزارستان در گذشته دور و نزدیک ارتباط نزدیک و تنگاتنگی با ارزیابی همه جانبه نظام ملوک الطوایفی و فئودالی آن دارد که خوانین و اربابان نقش عمده‌ای در آن داشتند. متأسفانه در این باره اسناد مکتوب چندانی وجود ندارد، منابع نادر موجود با تاریخ شفاهی و مشهودات مردمی تأیید می‌شود از ظلم، تعدی، استثمار، استعمار بسیاری از خوانین و اربابان و به بند کشیدن هر چه بیشتر مردم مستضعف و محروم به دست آنان حکایت دارد. به طوری که تا این اواخر - اوائل انقلاب اسلامی - در بسیاری از مناطق مرکزی هزارستان، مردم در مقابل خوانین از کمترین آزادی و حق انتخاب سیاسی، مالکیت اقتصادی حتی آزادی‌اندیشی فردی نیز برخوردار نبودند و همین خانها و اربابها در مواقع خطر چه بسا وقتی که منافع خود را در خطر می‌دیدند از در معامله و سازگاری با دشمن وارد شده، در مقابل مردم و رعایای خود و یا مردم هم‌مذهب و اقوام اطراف خود شمشیر می‌کشیدند، حفظ سرزمین، مذهب، ناموس و رعایا برای آنان ارزش نداشت. این ماجرا سر دراز داشته؛ این زمان بگذار تا وقت دیگر.

از میان این خوانین و اربابان تعداد اندکی به چشم می‌خورند که در موقع حکمرانی و قدرتمندی خود، فراتر از منافع مادی خویش نگریده‌اند اگر استبداد و استعمار داخلی داشته‌اند، در غیرت ملی، تقید مذهبی، شجاعت و جوانمردی نیز نام و آوازه‌ای دارند.

میر یزدان بخش بهسودی از معدود خوانین دسته دوم است که درصدد بود مردم بهسود و اطراف را منسجم نموده و در راه رشد، امنیت و آزادی آنان بکوشد و دخالتها ظالمان و زورگویی‌های حاکمان ستمگر را از سر آنان کوتاه کند.



وی با مردم اطراف بهسود از جمله بامیان و دایزنگی و غیره، هماهنگ شده و موقعیت مهمی سیاسی و فرهنگی در نظام حکومتی و قوه تصمیم‌گیری کشور به دست آورد تا از افتادن مردم در دام استعمار حکومت‌گران خودسر و زمامداران متعصب که در تحولات و تصمیم‌گیری‌ها، آنان را نادیده می‌گرفتند، جلوگیری کند.

وی حدود ۱۲۰۸ق. در سیاه سنگ بهسود در یک خانواده اعیانی به دنیا آمد. پدرش ولی بیگ یکی از خوانین بهسود بود، که تا سالها پس از تولد «یزدان بخش» بر قسمت مهم بهسود حکمرانی می‌کرد. وی دانشهای روز، از جمله روخوانی قرآن کریم، تیر اندازی، سوار کاری و غیره را در زادگاهش فرا گرفت و نزدیک بیست بهار از عمرش نگذشته بود که پدرش به دست یکی از خوانین کوچک‌تر بهسود به نام «وکیل سیف الله» در یک جنگ قدرت به قتل رسید. وی یازده برادر دارد و میر محمد شاه بزرگتر از وی بود که پس از قتل پدر به عنوان خان جدید معرفی شد ولی یزدان بخش به امارت برادر راضی نشد و درصدد جمع‌آوری قوا برآمد، پس از آن که مردم درایت، خردمندی و شجاعت او را مشاهده نمودند اطرافش را گرفته و آماده فداکاری گردیدند.

یزدان بخش قاتل پدر را دستگیر نموده در محل قتل پدرش او را قصاص کرد. سپس به سوی برادرش لشکرکشی نمود و او را مجبور ساخت که به کابل بگریزد. او پس از فرو نشاندن برخی شورشها و نا امنی‌های داخلی به تنظیم امور بهسود و اطراف آن پرداخته طرح‌هایی راجع به امور امنیتی، اقتصادی و تجاری مردم غرب و مرکز هزارستان در دست گرفت. وی به عنوان رهبری مقتدر و بلا منازع تعداد زیادی از خوانین، گردنکشان و راهزنان داخلی را به زانو در آورد و دشمنان و فرصت‌طلبان را از هر گونه چشم‌داشت و درازدستی به سرزمین و مردم آن سامان بر حذر داشت.

اقتدار و فرمانروایی میر یزدان بخش با انتقال حکومت افغانستان از سلسله سدوزایی به محمدزایی و به قدرت رسیدن دوست محمد خان هم‌زمان شد. دوست محمد خان پس از آنکه شهر زادگان سدوزایی را شکست داده و به کشور های مجاور آواره کرد، وارد کابل شد و تاج و تخت سلطنت را تصاحب نموده و خود را پادشاه افغانستان اعلام کرد.

او با آن‌که مدعیان تاج تخت را سرکوب نموده و یا از پایتخت دور کرده بود، اما دیری نگذشت که متوجه اقتدار روزافزون میر یزدان بخش شد و او را برای حکومت خود و انجام برنامه‌هایش خطرناک یافت، لذا وی را تحت نظر گرفت. یک دیپلمات برجسته انگلیس به نام «چارلز میسین» که از دوستان امیر دوست محمد خان و حاجی کاکری (یکی از فرماندهان امیر یاد شده و قاتل امیر دوست محمد خان) است سفری در این هنگام به افغانستان نموده از نزدیک شاهد نقشه امیر نسبت به خان و شهادت خان بوده است و د باره امیر دوست محمد خان این طوری نوشته است:

« ولی دوست محمد خان ناراحت بود او در کوهستانات سرد و سرکش هزاره جات رهبری می‌دید که... قدرتش در هر جهت در حال گسترش بود، قدرتی که بی‌دوام نبوده پایدار می‌نمود، زیرا با نبوغ عالی به وجود آمده و با وفاداری مستحکم گردیده بود... دوست محمد خان سلامتی و ایمنی خود را در نابودی میر بهسود می‌دید که متعاقباً طرح‌ریزی کرد. از مودتی که بین او و شیعیان [قزلباش‌ها] موجود بود<sup>۱</sup> استفاده نموده و به آنان وانمود کرده که وی شخصیت میر یزدان بخش را به دید احترام نگریسته و آرزومند است آشنایی شخصی با وی برقرار نماید. او از شیعیان خواست تا از نفوذشان استفاده نموده میر را وادار به دیدار از کابل نماید. آنان [قزلباش‌های کابل] موضوع را به میر یزدان بخش اطلاع دادند و دوست محمد خان یک جلد قرآن مجید را مهر نمودند به حیث وثیقه مهم و سنگینی برای سلامتی میر فرستادند افراد عمده شیعه کابل نظر به پیشنهاد امیر ضامن شدند...»<sup>۲</sup>

میر یزدان بخش با اعتمادی که به شیعیان و قزلباش‌های کابل داشت و اصرار فراوانی که از ناحیه آنان مشاهده نمود، دعوت امیر کابل را پذیرفت و همراه یکی از زنانش وارد کابل شده مورد استقبال گرم امیر یاد شده قرار گرفت «ولسی در اولین فرصت مناسب میر یزدان بخش و خانمش توقیف گردیده و زندانی شدند»<sup>۳</sup>.

۱- از آنجا که مادر دوست محمد خان قزلباش بود. شیعیان قزلباش کابل در به حکومت رساندن امیر مزبور و تسلط وی بر کابل نقش فراوان داشتند و مردم هزاره حسن نیت فراوان نسبت به قزلباش‌ها داشتند.

۲- چارلز میسین، میر یزدان بخش، ترجمه محمد اکرم گیزی، ص ۱۵۲.

۳- اینکه در میان هزاره‌ها شهرت یافته که دشمنان یا همواره از حس قوی مذهبی ما سوء استفاده نموده مارا بر سر ورق قرآن کریم شکست داده اند با شواهد گوناگون از جمله این رخداد تأیید می‌شود.

رهبر پشتونها زندانی‌اش را در زودترین فرصت می‌کشت ولی میر یزدان بخش که از حرص مال اندوزی پشتونها آگاهی داشت آمادگی‌اش را برای پنجاه هزار روپیه جهت آزادی خویش بها طلاع امیر رساند؛ به شرطی که وی را فوراً آزاد کند تا به خار زار رفته آن را جمع‌آوری نماید.

«جوان شیرهای» کابل رابط پرداخت پول گردیدند. دوست محمد خان که فوق‌العاده نیازمند پول بود بدون طرحی برای زنده نگه داشتن میر هزاره از روی فریب و دسیسه مایل بود، این پول را به دست آورده تا بعداً اقدامات دیگری برای از بین بردن میر به عمل آورد، بنا بر آن حکم اعدام فوری میر را لغو کرد. در جریان این هیجانات میر یزدان بخش راهی برای فرار یافت و به بهسود رسید.<sup>۱</sup> پس از مدتی زنش نیز با لباس مردانه مسلح و سوار بر اسب فرار نموده و خود را به بهسود رساند.

خان بهسود با توانایی بیشتر و اراده‌ای محکم به تنظیم امور پرداخته مالیات را با دید واقع بینانه‌ای قانونمند نمود و ارتباط خویش را با اطرافیان «دایزنگی» و «بامیان» عمیق‌تر ساخته و بر عده و عده سپاه خود افزود. انگلیسی یاد شده که در این سفر بارها از نزدیک خان را دیده در مجالس مهمانی وی شرکت جسته است. در باره او چنین نگاشته است:

«میر یزدان بخش مردی بود حدود چهل ساله، بلند قد، تنومند و گردن درازی داشت. رخسار سرخ‌گونه، چهره برجسته و شکل اصیل هزارگی داشت، ولی با آن هم بسیار خوش منظر می‌نمود. ریش بسیار تنک داشت و با چند تار مو به عنوان ریش به نظر می‌خورد. در صورتی که در مجمعی می‌بود، همیشه تسبیحش را همراه داشت که در بین انگشتان خود می‌گذارند و چیزی پیش خود می‌خوانند. در این دوران سرش را مرتب از یک جانب به جانب دیگر می‌چرخاند در حالی که چشمش به طرف بالا بود و مانند شخصی معلم می‌شد که در فکر فرو رفته باشد. او همیشه با سر برهنه می‌نشست و ادعا داشت که سرش داغ است و او هیچ‌گونه فشار را بالای آن تحمل کرده نمی‌تواند. در دوران سفر که سرما بی‌اندازه زیاد بود وی کلاه نازک به سر می‌گذاشت و هیچ‌گونه روپوشی دیگری نداشت و تنها در موارد استثنایی لنگی پاج سفید به سر می‌بست. لباسش بسیار ساده و بی‌ریا بود و

۱- چارلز میسین، میر یزدان بخش، ترجمه محمد اکرم گیزی (چاپ ایران)، ص ۱۵۴، ۱۵۳-۱۵۵، ۱۵۶.

اسکت برگ دایزنگی به تن می‌کرد که دو زنجیر طلایی در جلوی آن آویزان بود. لنگی در کمر می‌بست که در آن کارد هزارگی‌اش قرار داشت.<sup>۱</sup>

میر یزدان بخش پس از آزادی از زندان امیر دوست محمد خان با عزمی قاطع و توانی مضاعف به نسق امور بهسود و اطراف پرداخت، قلعه جدید و مستحکمی را در کنار قلعه قدیمی‌اش در خارزار سیاه سنگ، حدود مرزی بهسود و بامیان بنا نمود، مقدار زیادی سرب و باروت ذخیره کرد، با رهبران هزاره شیعیان شیخ علی و دایزنگی طرح وحدت بست و تا نزدیکی سرحد «غور» را تحت قلمرو خویش درآورد.

حکمران غزنین در این هنگام محمد خان برادر امیر دوست محمد خان بود که در انجام وظایف خویش از جمله جمع‌آوری مالیات و ایجاد امنیت و رابطه صحیح با سران هزاره - از جمله میر یزدان بخش - چندان موفق نبود. پس از آن که امیر دوست محمد خان قدرت میر بهسود را خطرناک یافته از راه هدیه قرآن مجید و زندانی نمودن نتوانست او را از پا در بیاورد، این بار خان معروف «حاجی خان کاکری» را مأمور جمع‌آوری مالیات بهسود و بامیان نمود تا با همکاری و همیاری امیر محمد خان والی غزنین به بهانه جمع‌آوری مالیات، میر یزدان بخش را به دام اندازد. حاجی خان قبلاً برای تخلیه بامیان از نیروی یزدان بخش که یک جلد کلام الله مجید برای خان فرستاد و بدان سوگند یاد کرده بود که به هیچ وجه مزاحم دوستان و هم پیمانان وی در بامیان نشود و به دشمنان خان از جمله محمد علی بیگ سیغانی خودش رسیدگی نماید و یا او را مجبور کرده به پای هزاره‌ها بیندازد تا بخشایش طلب کند. از این رو اعتماد خان بهسود را به خود جلب کرده بود.

حاجی خان و امیر محمد خان در سال ۱۲۱۰ق. وارد بهسود شدند. تعداد سپاه آنها هزار نفر گفته‌اند. «رهبر هزاره» قوای ۱۵۰۰ نفر سوار نظامی خویش را در یک صف تنظیم کرده و خود به تنهایی به استقبال آمد حاجی خان عمل بالمثل نمود... حاجی خان، طفل میرزا بخش را با طفل پسر خویش نامزد نمود. هیچ چیز خجسته‌تر از شروع این سفر نبود. رضایت و اعتماد عمومیّت داشت...»

حاجی خان کاکری دز حضور هزاره‌ها سخنرانی کرده و صفات برجسته و گذشته افتخار آمیز آنان در راه امنیت مسیر کابل بامیان که از بهسود می‌گذرد و به وجود آوردن امنیت در بهسود و اطراف آن بیان کرده و ظلمهای والی غزنین و بامیان را تقبیح نمود و قول مساعدی برای بهبود اوضاع داد.

میر یزدان بخش با کمال وفاداری، از خان و لشکریانش در بهسود پذیرایی نموده مالیات منطقه را بدون کمترین درگیری جمع‌آوری کرد. آنگاه با لشکریانش در رکاب خان حرکت نموده و برای جمع‌آوری مالیات مردم تاتار، بامیان، بهسود را ترک کردند. «هنوز به منطقه تاتارها نرسیده بودند حاجی خان دست به پیمان شکنی و حیل‌گری زد، به محمد علی بیگ که تاجیک و دشمن دیرینه میر یزدان بخش بود پیام فرستاد تا تمام راه سیغان و کمهرد را ببندد و در حالی که در طول مسیر رهبران و قوای هزاره‌ها را از هم پراکنده کرده بود، میر یزدان بخش را دست‌گیر کرده زنجیر و زوالانه به دست و پایش انداخت. بدین ترتیب به هدف اصلی خویش که یک سال پیش طرح آن را ریخته و درباره موفقیت آن به امیر دوست محمد خان تضمین کرده بود دست یافت. «به مجردی که گرفتاری میر یزدان بخش معلوم شد قوای «کاکر» برای چور و چپاول هزاره‌ها شتافتند... دیدند هزاره‌های اسیر شده و بدبخت که در درون سرمای شدید زمستان و برف توسط ظالمان بی‌رحم به حالت نیمه برهنگی درآورده شده بودند، بسیار رنج‌آور بود... خود میر تنها فردی بود که (حاجی) خان امر کرده بود با لباسهایش بماند»<sup>۱</sup> با همه این غارت‌گری و بی‌رحمی و وحشی‌گری که بسیاری از سپاه خان کاکری مرتکب شدند، طولی نکشید که آنان پس از فرو نشستن قساوت و چپاول متوجه جنایت و وحشی‌گری خویش شدند و آنانی که وجدان داشتند از این همه بی‌حرمتی، نا جوانمردی، پیمان شکنی و جنایت مورد ملامت وجدان و عقل خویش قرار گرفتند.

چنان که نویسنده انگلیسی جنایات یاد شده را از سوی قوای حاجی خان پس از چند روز از میزبانی و سخاوت و جوانمردی میر یزدان بخش و رعایای وی

در حق آنان دیده و می‌افزاید:

«اما وقتی که شخصیت سخاوت‌مند و دوستانه میر و خدمت فراوانش به خان و از همه مهمتر شرایط خاناناه که بر اساس آن میر دستگیر گردید، در نظر گرفته شود من یقین دارم که هیچ فردی در اردوگاه پشون نبود که به خشم نیامده باشد. کسانی جرأت ابراز نظرشان را داشتند و خشم و نفرتشان را از طرح و ارتکاب این چنین عمل شنیعی اظهار کردند... من باید اقرار کنم که از اعمال خان گسیج شده بودم هیچ‌گاه در حیاتم وقاحتی با چنین سنگینی برخورد نکرده بودم... من حتی برای لحظه‌ای هم اعمال خیانت‌آمیزی را که در حق میر یزدان بخش روا داشته بود تأیید نمی‌کردم. چون اگر میر یزدان بخش عهدشکنی یا خیانت مرتکب می‌شد می‌توانست خان و قوایش را به آسانی در سرحدات «بورجیگی» از بین ببرد...»<sup>۱</sup>

سرانجام پس از مدتی که از زندانی شدن میر بهسود گذشت هشتم رجب ۱۲۱۰ق. وقت اعدام او فرا رسید «میریزدان بخش را به کنار جویی بردند... میر از آنان خواست که دستهایش را باز کنند تا وی دو رکعت نماز به جا آورد، ولی آنان قبول نکردند، او به حیث فرد مذهبی مجبور گردید تا با تسبیحش به دعا پردازد...» محمد خان جلاد، درخواست نمود تا وصیتش را بکند. خان هزاره گفت:

«باید راه مرا تعقیب نمایند.»<sup>۲</sup> سپس تسلیم مرگ شد و با روحیه بالا و متانت همیشگی ریسمان‌دار را پذیرا شد.

۱- همان، ص ۲۵۲، ۲۶۸ و رک : حاج کاظم یزدانی ، تاریخ تشیع در افغانستان ، ص ۵۰.

۲- چارلز میسین ، پیشین ، ص ۲۵۲، ۲۶۸ و رک : حاج کاظم، پیشین .



## میرزا علی عسکر

(قرن سیزدهم قمری)

میرزا علی عسکر در اوایل قرن سیزدهم قمری در کابل به دنیا آمد. اعضای خانواداش از شیعیان فرهنگی و دانش پرور بودند که در امور سیاسی و اداری نیز آشنایی داشتند. نامبرده علوم متعارف را در نزد معلمان و دانشمندان آن روز فرا گرفت و در خوش نویسی، ادبیات و سرایش اشعار به درجه والایی نایل آمد. او توانست توجه سلاطین وقت از جمله مؤسس سلسله محمد زایی دوست محمد خان را به خود جلب نماید و به عنوان منشی وارد دربار شود.

نامبرده در سایه زیرکی سیاسی و مقام علمی و مکانیت پارسی خویش توانست به مقام ارجمند برسد و مقتدرترین منشی دربار گردد و از نفوذ زیادی حتی نزد خود دوست محمد خان برخوردار شود. وی که تا دوره «میر شیرعلی خان» در قید حیات بوده است، شیعه متقی، عارف، شاعر و مداح اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بوده اشعار فراوان در حمد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و مصائب امامان شیعه علیهم السلام سروده است که متأسفانه چاپ نشده برخی از آنها به صورت پراکنده و احیاناً با افتادگی‌ها و دخل و تصرف‌هایی از سوی مرثیه‌خوانان و روضه‌خوانان سینه به سینه نقل شده است.<sup>۱</sup>

وی در تربیت فرزندانش موفق بوده است از جمله فرزند او محمد حسن خان به عنوان دبیر الملک و مستوفی اولین کابینه تاریخ کشور در زمان امارت امیر شیر علی خان، نام برده شده است. در یکی از منابع درباره مترجم آمده است:

«... میرزا علی عسکر در حالی که سیاستمدار، ادیب و شاعر بود مردی متقی و عارف و عاشق اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود که به جز از درد مدح و مصائب آنها شعری نسرود. سروده‌های زیادی از او در دست مداحان و نوحه‌خوان‌ها است...»<sup>۲</sup>

۱- میر محمد حسن ریاضی هدی، گنجینه، ص ۱۱.



نامبرده در زمان امیر شیر علی خان مقام سیاسی و نفوذ درباری خود را حفظ نمود و سرانجام در عهد سلطان مزبور بدرود حیات گفته مقام خود را به فرزندش محمد حسن خان سپرد. برای آشنایی به ارادت وی نسبت به خاندان پیامبر ﷺ و اشعارش، تنها قصیدهٔ مدحیهٔ باقی مانده او را در پی می‌آورم:

شهر علم و عقل اول را بجز او در نبود  
غیر او جسم دیگر هم مثل پیغمبر نبود  
لایق آن جسم غیر از جسم او دیگر نبود  
یک نفس نفس دیگر هم نفس آن سرور نبود  
پاره کردن ازدها مهد جز حیدر نبود  
واقف این سرّ پنهان غیر پیغمبر نبود  
رتبهٔ این منزلت بر هیچ پیغمبر نبود  
قابض ارواحشان جز حیدر صفا نبود  
ورنه عادت چرخ را برگشتن از خاور نبود  
این قناعت طاقت حد بشر یکسر نبود  
جز ید الله ممکن کس کندن آن در نبود  
از اشاره بر دوش شق آن کمتر از خنجر نبود  
صبرم از دل طاقتم دیگر در این دفتر نبود  
قتل آن ملعون شها از مره هم کمتر نبود  
لایق تیر و سنان و نیزه و خنجر نبود  
خیمه را آتش نزد این آتش آذر نبود  
ظالمی ظالمتر از شمر ستمگتر بود  
کای برادر کور گردم پیکرت بی سر نبود  
گویا انگشت تو مقدار انگشت نبود  
آتش سوزان تر از داغ علی اکبر نبود  
ما اسیران هر طرف گشتم علی اصغر نبود  
از شتر انداختن این ظلم از آن بد تر نبود  
آتش سوزان تر از داغ علی اکبر نبود  
قصه پر غصهات تاب «علی عسکر» نبود

پادشاهی را که جز خیرا لبشر همسر نبود  
گفت انا و انت من نور واحد مصطفی  
جسمی که جسم نبی جزاوبه کس نسبت نداشت  
قل تعالوا ندعوا ابناء غیر شبیر و شیر  
خانه کعبه تولد جای مولودی که داشت  
بود اسرار الهی لیک در شکل بشر  
پای بر دوش نبی بگذاشتن بالاشدن  
کافران و مشرکان هر جا که بودند آن زمان  
آفتاب از بهر او برگشت از مغرب دوبار  
شصت سه سال عمر کرد و خورد هفده من زجو  
پنجه بر دروازه خبیر فشردن از غضب  
کرده‌ای بعد از حیاتت مر بن قیس را  
داد خواهی آدمم ای حجت دیوان حق  
شمر بی دین بی حیا شرم از خدا هرگز نکرد  
جسم پاکی را که می‌پرورد پیغمبر به دوش  
عابد بیمار را با شصت و شش زن او نه بست  
قوم ماتم دار را در قتلگاه بردن ز ظلم  
آه از آن ساعت که زینب گفت با نعش حسین  
ای سلیمان وحشت وی نفس ختم المرسلین  
سوزم از داغ اسیری یا که از داغ تو من  
ای برادر طفلکانت می‌برند در شهر شام  
بی پدر سه ساله طفلت را مگر سیلی نزد  
کس ندیده آتش سوزان به جز شاه شهید  
یا حسین روحی فدا ای خضر جان نشأتین

## شهید حجة الاسلام سید عبدالحمید ناصر

(۱۳۰۵-۱۳۵۷ش)

روستایی زاده بود، ساده و بی‌ریا، مهربانی از نگاهش می‌بارید. اخلاص، سازندگی و آبادانی را به هر جا که می‌رفت با خود می‌برد. علاوه بر سفره‌دانش و فضل، خوان نعمتش نیز همیشه برای همه گشوده بود. عالمان و طلباب علوم دینی را گرامی می‌داشت. در مصایب روزگار و مشکلات دهر شکیبا بود و نسبت به آنچه داشت، در برابر خداوند حامد و شاکر بود و در مقابل مستمندان جواد و ناصر.

شهید حجة الاسلام سید عبدالحمید ناصر در سال ۱۳۰۵ش. در خانواده‌ای متدین ولادت یافت. سواد اولیه خود را در دروستای محل تولدش «راشک» بهسود به دست آورد. جدش «سید محمد حسین بهسودی» اولین استاد وی بود. سپس به محضر آیت الله عزیز الله غزنوی شتافت که در آن زمان در منطقه بهسود اقامت داشت و جمع زیادی از مشتاقان آگاه و بیدار، پروانه‌وار در اطراف شمع وجود او گرد آمده بودند. سالیانی چند در محضرش دانش‌اندوزی کرد، سرانجام بار سفر بست عزم حوزه علمیه کابل را نمود و سطوح عالی را از آیات عظیم الشان از جمله آیت الله سید میر علی احمد حجّت آموخت و با توجه به کمبود اساتید میرز و نیاز جامعه به واعظان و عالمان دینی، به بهسود باز گشت.

وی پس از چندی به کابل آمد و در محله «جمال مینه» به ترویج اسلام و نشر علوم اسلامی و معارف اهل بیت (علیهم‌السلام) پرداخت. <sup>۱</sup> دیری نگذشت در میان هزاره‌های کابل نفوذ اجتماعی و مذهبی یافته و از راه سخنرانی در ایام محرم و شب‌های جمعه در جهت رشد و شکوفایی افکار مردم کوشید و در کنار امور روزمره تبلیغی و مذهبی به ساختن مساجد و حسینیه‌ها همت گماشت، آقای حسین شفایی در این باره می‌نویسد:

«از جمله خدمات ایشان ساختن مسجد جمال مینه [محلّه سید جمال] و حسینیه عرفان را یادآور نمود. مسجد جمال مینه را که در یک سمتش چند اتاق برای طلبه‌ها درست نموده بود بسیار زیبا ساخته بود که [همواره در آن] نماز جماعت دایر بود و مردم مجالس فاتحه برگزار می‌نمودند و نیز در سال ۱۳۴۸ ش. حسینیه عرفان که زمینش بیش از هزار متر بود و در منطقه حسّاس قرار داشت با نقشه عالی درست نموده بود که در ایام عاشورا، اربعین، مناسبت‌های دیگر و روزهای جمعه، مجالس سخنرانی و عزاداری سید الشهدا، برقرار بود... وی در نظر داشت در گوشه حسینیه کتابخانه عمومی افتتاح نماید که ساختمانش تکمیل شده بود و مقدار زیادی کتاب هم تهیه نموده بود اما قبل از آنکه [رسماً افتتاح شود]... کودتای مارکسیستی رخ داد»<sup>۱</sup>.

شهید عبدالحمید ناصر پس از سالها تلاش مخلصانه در راه تبلیغ اسلام و نشر معارف تشیع، مورد سوءظن فریب خوردگان کمونیست و مزدوران مسکو واقع شد. وی در تاریخ چهارده دلو ۱۳۵۷ ش. به دست عمال لینی دستگیر شده و به سرنوشت نامعلومی گرفتار گردید و سرانجام به فیض شهادت نایل گشت.

## استاد شیخ محمد حسین ناصری

(۱۳۰۰ - ۱۳۶۹ ش)

مرحوم ناصری ریشه در دیار پر آوازه و به غارت رفته «دایه و فولاد» دارد که در گذشته نه چندان دور بخشی از سرزمین هزارستان را به خود اختصاص داده و بطور یکپارچه هزاره‌نشین و شیعه‌ستان بشمار می‌رفت و در حفاظت و نمایاندن مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) در افغانستان، قطعه ارزشمند و سرزمین با هویت و ریشه‌دار بحساب می‌آمد.

جد بزرگ وی، ملا مولا داد از عالمان دینی مردم «دایه» بود که در جریان نسل‌کشی امیر عبدالرحمان بد نام، چون دهها عالم دینی دیگر بطور بی‌رحمانه و با قساوت بی‌سابقه، به شهادت رسید و خانواده وی نیز مانند سایر اهالی آن سرزمین مجبور به کوچ اجباری و ترک سرزمین‌شان شدند که برخی در مسیر ترک منطقه و رفتن به نا کجا آباد، هلاک گردیدند و تعدادی موفق به رسیدن به کشورهای هم‌جوار مانند ایران، آسیای مرکزی و هند انگلیسی گردیدند و شماری نیز به داخل افغانستان، رحل اقامت افگندند و خانواده ناصری از دسته اخیر، بود.<sup>۱</sup>

جد نامبرده زوار علی همراه سایر خانواده به ناحیه ناوور از توابع غزنین فرود آمد و در نقطه‌ای که بنام «جرغی و برجگی» خوانده می‌شود، زندگی جدیدی را آغاز کردند. این خانواده که همه چیزشان را از دست داده بودند، تنها با نگهداشتن ایمان سبز شیعی و فرهنگ سختکوشی و مقاومت‌ورزی هزارگی توانست، پس از مدتی قد راست نموده از خطر فروپاشی نجات یابد.

مرحوم حجة الاسلام و المسلمین محمد حسین ناصری در حدود سال ۱۳۰۵ش در منطقه جرغی و برجگی از توابع غزنین چشم به جهان گشود،

۱- زندگی‌نامه آیه الله ناصری، ص ۱.

خانواده‌اش در تدین و پارسایی و سختکوشی مورد اذعان همگان بود، پدرش محمد اسحاق آخوند، دارای تحصیلات دینی بود و علاقه فراوان داشت تا فرزندش را به جای کشاورزی، دامداری و کارگری که شغل فراگیر در منطقه بشمار می‌رفت به تحصیلات علوم دینی و خدمات علمی و فرهنگی به دین و ارزشهای آن وا دارد.

شیخ ناصری تحصیلات خود را در خانواده روحانی و معنوی خویش به تحصیل پرداخت پس از فراگیری سواد اولیه، وارد مکتبخانه محل شد و ادبیات عرب را به تحصیل گرفت مقدمات علوم اسلامی از جمله متون درسی مرسوم در مراکز علمی اعم از کتب آموزشی مکتبخانه و برخی متون درسی عربی را به خوبی آموخت، آنگاه وارد حلقه درس اساتید علوم دینی شد و سالیان متعدد در غزنین و نقاط دیگر کشور به تحصیل پرداخت.<sup>۱</sup>

مشکلات اقتصادی و محرومیت همه جانبه مردم بویژه خانواده آواره مرحوم ناصری باعث شد تا نامبرده تنها بتواند در طول ماههای متعدد سال فقط سه ماه زمستان که بدلیل سرما، برف و یخبندان، کارهای منطقه تعطیل بود، به تحصیل دانش بپردازد بقیه فصول را به کار برای امرار معاش و تأمین مخارج خانواده بپردازد، از این رهگذر به پدر و پس از مرگ او به خانواده یاری رساند.

شیخ مورد نظر در سال ۱۳۳۰ ش به منظور ادامه تحصیل علوم دینی راه حوزه‌های علمیه خارج کشور را در پیش گرفت و در حوزه علمیه نجف اشرف تحصیلات عالی خود را پی گرفت و دروس سطوح عالی را که در افغانستان آغاز کرده بود، در آن مرکز علمی مشهور از سر گرفته از محضر اساتیدی معروف و نامدار چون شیخ ناظم ترک، سید اسدالله مدنی و دیگران فرا گرفت و پس از هفت سال تحصیل در سال ۱۳۳۷ ش به کشور بازگشت.<sup>۲</sup>

او در شرایطی در زادگاهش، منطقه جرغی برجگی وارد شد که نقطه مزبور مانند سایر نقاط کشور به عالمان دینی به شدت نیاز داشت و او تلاش گسترده‌ای

۱- مصاحبه اختصاصی با محمد انور ناصری‌زاده، پسر مترجم، قم، ۱/۱/۱۳۸۷.

۲- زندگی‌نامه آیه الله ناصری، ص ۲.

در پهنه‌های گوناگون آموزشی، تبلیغی، قضایی و اجتماعی آغاز کرد و منشأ خدمات گوناگون گردید.

نامبرده، در رأس امور، در جذب طلاب جوان و تربیت دینی و آموزش علمی آنان تلاش فراوان نمود بطوریکه طلاب به تدریج از نقطه آغاز آموزش علوم اسلامی به سطوح عالی‌تر ارتقا داد و خود در سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ ش سطوح عالی‌تر را تدریس می‌نمود.

موصوف پس از هفت سال خدمات علمی و فرهنگی برای بار دوم به حوزه علمیه نجف رفت و به تکمیل تحصیلات خود پرداخته و در درس خارج فقه و اصول آیات عظام امام خمینی رحمته الله علیه و خوئی شرکت نمود.

حجة الاسلام و المسلمین ناصری در این دوره از تحصیل خویش با هدفمندی و جدیت بیشتر به کسب دانش بویژه فراگیری تخصص در فقه و اصول دست زد. و اساتید محترم و بزرگ او چنانکه اشاره شد، در عصر خویش از مدرسان بزرگ و مراجع معروف بودند و تلمذ ناصری با پشتکار گرم و استعداد ارزشمندی که داشت، می‌توانست برای او بسیار ارزشمند باشد اما درباره مقام علمی وی، چون اجازه‌نامه مرجع مزبور برای شیخ مرود نظر و همینطور آثار علمی وی، سند و اطلاعی در دست نیست.

وی حدود پنج سال در این دوره به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۴۸ ش به وطن عودت کرده در زادگاه خویش دور جدیدی از فعالیت‌هایش را آغاز کرد و مانند سایر عالمان دینی به آموزش طلاب علوم دینی، حل و فصل دعاوی حقوقی و مخاصمات بین مردم، پاسخگویی به مراجعات افراد بویژه در بیان معارف دینی و احکام اسلامی، پرداخت.<sup>۱</sup>

در سال ۱۳۵۶ ش که در مسیر عزیمت به عتبات عالیات و زیارت مشاهد مشرفه را داشت به دلایلی نتوانست از ایران فراتر رود و در آن کشور بود که کودتای مارکسیستی هفت ثور ۱۳۵۷ ش در کابل اتفاق افتاد، از این‌رو کشور را در خطر دیده به وطن بازگشت و پس از مدتی توقف در کابل به زادگاهش

مراجعت نموده قیام بر ضد حکومت ضد دینی و الحادی بنام جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان را آغاز کرد و موفق شد نه تنها در آزادی ولسوالی ناوور از لوٹ وجود حکمرانان «خلق و پرچم» شرکت فعال داشته باشد بلکه در آزاد سازی نقاط دیگر بویژه مناطق هم جوار نیز نقش قابل ایفا نماید.

پس از آزادی مناطق گوناگون هزارستان از دولت دست نشانده حکومت مسکو سران مناطق گوناگون با ابتکار علما و موسفیدان جاغوری در پنجاب بامیان دعوت شدند تا تشکل سیاسی سراسری و واحد برای اداره مناطق هزاره‌نشین و مرکزی بوجود آید، این فراخوان سرانجام بدلائیل امنیتی در ورس انجام پذیرفت و مرحوم ناصری نیز در تجمع سراسری عالمان دینی، موسفیدان و فرماندهان جهادی شرکت نموده و در محضر نمایندگان سراسر هزارستان رسید. سرانجام پس از مذاکرات و مشورت‌های مختلف، تصمیم به تأسیس شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان گرفته شد که در آن نامبرده دلیل حضور پر رنگ و جدی بعنوان یکی از مشاوران سید علی بهشتی (رهبر شورای مزبور) انتخاب گردید.

این روحانی ارجمند پس از چندی از تأسیس شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان، در رأس هیئت سیاسی عازم خارج از کشور شد تا در کشورهای همسایه مانند پاکستان و ایران که از جمله حامیان انقلاب اسلامی افغانستان و محل اقامت مهاجران مسلمان افغانستان بودند، دفاتر نمایندگی این نهاد تازه تشکیل و مردمی را بازگشایی کردند، از این‌رو به پاکستان و ایران سفر کرده در بازگشایی دفاتر شورای مزبور در شهرهای مختلف آن دو کشور بویژه شهرهای زاهدان، مشهد، تهران و قم ایران سهم گرفت.

طولی نکشید که احزاب مختلف تأسیس یافته پس از شروع انقلاب سلامی و آزادی مناطق هزارستان توسط مردم، به داخل افغانستان سرازیر شده تبلیغات منفی بر ضد شورای یاد شده از سویی و نقاط ضعف شورا از سوی دیگر، تنش‌های سیاسی و سرانجام جنگ‌های داخلی را به بار آورده و مرحوم ناصری اصرار زیاد داشت تا در آن جنگ‌های بی‌طرفی اختیار نموده نیروهای طرفدار خود را تحت عنوان سپاه صلح برای ایجاد آشتی و مصالح بکار گیرد و منطقه تابعه‌اش جرجی و برجگی و سرخ‌آباد را منطقه امن اعلام داشته جنگ‌زده‌های احزاب درگیر را پناه دهند.

او برای اتحاد و همبستگی هزاره‌ها تلاش فراوان نمود و در راستای این مهم در سال ۱۳۶۶ به خارج کشور بویژه پاکستان و ایران مسافرت کرد و در جمهوری اسلامی ایران تلاش کرد تا از علما و طلاب بی‌طرف و غیر حزبی جمعی را با خود همراه کرده در راه هم بستگی احزاب جهادی فعالیت کند که با اقدام سران احزاب جهادی جهت ادغام احزاب خویش و تأسیس حزب وحدت مواجه شد، با آن همکاری کرد و برای تحقق آن و اقدامات بعدی وحدت خواهانه و تلاشهای فرهنگی لازم برای تعمیق هم بستگی و وحدت کامل عازم داخل کشور بود، متأسفانه در روز ۲۳ ثور ۱۳۶۹ش مورد تصادف مشکوک موتور سواران در قم قرار گرفته بصورت مظلومانه به لقاء الله پیوست و در آن شهر مدفون گردید.<sup>۱</sup>





## حجة الاسلام استاد نصر الله ناصری ارزگانی

(۱۳۲۲ش -)

وی یکی از عالمان معاصر افغانستان است که از فضل درخور، تقوا، حسن شهرت حوزوی برخوردار است. او حدود سال ۱۳۶۲ق. در روستای «گیسو» کجران از توابع «ارزگان» به دنیا آمد. مکتب‌خانه نخستین آموزشگاهی بود که چشمان او را به عالم نورانی دانش و آگاهی آشنا نمود و انگشتان کوچکش را با قبضه جهل کش و خرافه ستیز قلم الفت بخشید. او در سال ۱۳۴۸ق. عازم دیار علم، فقاہت و امامت، نجف اشرف شده آموزش علوم اسلامی و معارف دینی را در آن حوزه کهنسال و تاریخی تشیع پی گرفت. نویسنده محترم آقای محمد عیسی محقق خراسانی در این باره نوشته است:

« انّ فضلة الادب الجليل و المذهب النبيل الشيخ نصر الله ناصري الكيسوي بن محمد موسى الورزگانی اصلاً ولد عام ۱۳۶۲ھ و قد اشتغل بتحصيل العلوم الدينية في وطنه الى أن وفقه اله تعالى بالتشريف في النجف الاشرف عام ۱۳۸۴ لا كمال مراوجه العلمية و هو منذ ذلك الحين يستمر في مهمته و من فضل الله تعالى عليه حبه الاكيد ولعه الشديد بدراسة مع ما يحمل في نفسه من اخلاق مجيدة و همة سامية تضمن له النجاح في مستقبله فترجوا ان يكون اول انسان يفتخر به شعبه وامته و تعمود بافخر آثار علميه و نتائج ادبيه من حضرته و اما انجزه فعلاً او صصم على انجازه تصيماً قاطعاً يباشر الا ان حسب وقته و فرحته فاليك عدد: ۱. المنهل في شرح المطول. ۲- فرائد الناصريه في شرح البهجة المرضية المسماة بالسيوطي»<sup>۱</sup>

شيخ ناصر علي كيسوي پس از سالها تحصیل در حوزه علمیه نجف و استفاده از محضر عالمان و دانشمندان بزرگ آن، مانند سایر عالمان و فضیلاي غیر

۱- محمد عیسی محقق خراسانی، المؤلفون الافغانيون المعاصرون، ص ۱۶۳.

عراقی آن مرکز علمی، به دست عمال رژیم بعثی عراق مجبور به ترک نجف شده راهی کشور سوریه گردید و در آنجا ضمن تلاش در رونق و گسترش حوزه علمی در دمشق و رونق حوزه علمی زینیه شرکت نمود، تعلیم و تربیت طلبان جوان و علاقه‌مند و نیز اداره و سرپرستی آنان را به عهده گرفت و اکنون نیز مدیر حوزه علمی دمشق می‌باشد.

وی به تدریس علوم اسلامی و تحقیق معارف دینی علاقه وافری دارد و از عالمان فعال، پرتلاش و سخت‌کوش منطقه «کجران» بلکه افغانستان به حساب می‌آید و از نظریات، راهنمایی‌ها و مشورت‌های آنان برای بهبود نظام آموزشی، کتابهای درسی و روش تربیت طلبان و فضلالی حوزه علمی سوریه استفاده می‌کند. آثار وی زیاد بوده و به آنچه اشاره شد خلاصه نمی‌شود.

## سید رضا بخش ناطق نیلی

(قرن سیزدهم قمری)

سید رضا بخش موسوی متخلص به ناطق نیلی در نیمه اول قرن سیزدهم قمری در منطقه «نیلی دایکندی» هزارستان زاده شد. اجداد وی به قول خودش از «سبزار» بوده‌اند که به هزارستان هجرت نموده در منطقه «دایکندی» سکنا گزیده‌اند. وی سواد اولیه را نزد پدرش فرا گرفته با استفاده از امکانات آموزشی و فرهنگی موجود به معلومات و دانش خود افزود و با مهارتی که در شعر سرودن از خود نشان داد، مورد توجه «حقداد سلطان» که از نوادگان دولت بیک، سلطان معروف «دایکندی» بود قرار گرفت و عاقبت با خواهر وی ازدواج نمود. از این‌رو «حقداد سلطان» که در آن هنگام حاکم منطقه بود، مورد مدح او قرار گرفته است:

«معالی رتبه‌ای، خورشید چهری	عطارد صورتی، ناهید مهری
نسب از دودمان تاج گیران	حسب از دوده صاحب سریران
نهال حشمت از وی تازه و تر	درخت بخت از آن میوه پرور
گدایان برده از وی بی‌نیازی	غریبان دیده از وی دلتوازی
نژاد از نسل دولت بیگ سلطان	که بود در دایکندی نیک سلطان

و در جای دیگر چنین می‌سراید:

حکومت دستگاه‌ها سر فرازا	محبت پرورا میکن نوازا
امیرا عادلا حقداد ناما	سخن پرپخته گویا خوش کلاما
خرد محتاج عقل دوربینت	جوانمردی نمدار از جبینت
مروت اول اندیشه تو	وفا و بردباری پیشه تو
زهر فضلی که گویم مایه داری	سخا وجود را پیرایه داری
زهر آفت وجودت باد سالم	به تو قائم حکومت تا به قائم(عج)

ناطق نیلی در ۲۵ سالگی به دلایلی که در اشعارش بدان نمی‌پردازد نیلی را ترک گفته به «ورس» رفته است و به میر ناصر بیگ حاکم آن منطقه نزدیک شده مدت‌ها به مدحش پرداخته و شاعر درگاهی او شد. میر ناصر از ورود وی به

درگاهش استقبال کرده و او را مورد لطف و نوازش قرار می‌دهد که شاعر استقبالش را این‌گونه یاد می‌کند:

امیر مملکت سلطان تمکین	الامعین بخت ناصر دین
دل ناسوده را آسوده می‌کرد	نوازش را زحد افزوده می‌کرد
مهیا بود پهلویش مراجبا	اگر در خانه بودی مجلس آرا
مرا از هم‌رکابی پس نمی‌ماند	اگر در سیر صحرا رخس می‌راند
که از صرصر سبک رفتار بودش	کمیت باد پا بسیار بودش
که از هر دست بالا مشت بودش	چنان در تیر بازی دست بودش
رواج ترکتازی را شکستی	برای ترکتازی چون نشستی
نیودی هیچ دستش هم ترازو	گشاده در کمان چون دست و بازو

این شاعر هزاره در جای دیگر طبیعت «ورس» را چنین توصیف می‌کند:

که باشد درد دل را در دیاری	بنام ایزد چه فرخنده دیاری
ز فیض آن دیارش گل بر آید	که چون غنچه دلی آنجا در آید
به خوبی تازه تر از مرغزاری	چه دیدم لاله زاری نی دیاری
به نرمی فرشی دشت و گشتش	به سردی چشمه‌ها جاری ز دشتش
بهارستان همیشه چون بهشتی	ارم تمثال از مینو سرشتی
به جز او گشتم هر جا عبث بود	که نام او را به این خوبی «ورس» بود
سپهر سروری در سرزمینی	در او فرمانروایی نصرت قریبی
سراسر شوکتی پیوسته بختی	به مردی پایدار و پنجه سختی
که ملک آباد را شد نام «ناصر»	نشان نصرت از آن ملک ظاهر
زهر خود نام بالذ نام ایام	به دور خویشتن خود کام ایام
رعیت از رعایت خانه آباد	سپاهی از سپهسالار دلشاد
بهار زندگانی را بهاری	همه خندان و سبز ار کامگاری
بدان گلزار مرغ دل نکندم	چون آن باغ ارم آمد پسندم
دویدم کوچه هم‌خانگی را	بریدم رشته بیگانگی را

مجموعه شعری از این شاعر به یادگار مانده است که متأسفانه تا کنون به چاپ نرسیده ظاهراً نسخه منحصر آن به نام «شکر باغ» که دارای سه هزار بیت در ۲۵۵ برگ بوده است نزد استاد «پرونتا» دیده شده است. تاریخ سرایش آخرین سروده آن ۱۲۶۴ق. قید گردیده جناب حسین نایل نیز مقاله مفصلی درباره شعر و اثر وی در مجله غرjestان و سرزمین و رجال هزاره‌جات دارد که برای آگاهی

بیشتر از زندگی و مقام شعری وی سودمند می‌باشد و جناب آقای حاج کاظم نیز با استفاده از مقاله یاد شده و اشعار شاعر، سرگذشت او را بیان نموده است.<sup>۱</sup>

به هر حال در صورت به چاپ رسیدن و یا به دست آمدن نسخه خطی «شکر باغ» امکان تحقیق بیشتر در اشعار و شخصیت شاعر وجود دارد و از این راه می‌توان برای روشن شدن تاریخ بخشی از هزارستان در قرن سیزدهم سود جست.

---

۱- حاج کاظم، تاریخ تشیع در افغانستان، ص ۱۰۷-۹۹؛ سرزمین و رجال هزاره جاتف ص ۱۴۹-۱۴۸.



## استاد لطیف ناظمی

(۱۳۲۵ ش -)

در سرزمین با فرهنگ، ریشه‌دار، شعرنواز و ادب‌پرور هرات، به دنیا آمد و حال و هوای آن سرزمین نمی‌توانست در روح و جان او تأثیرگذار، نبوده و او را بسوی گذشته طلایی سرزمینش توجه ندهد، هر چند در روزگار او کشور جز ویرانه‌ای بیش نبود و هنگامی که این اندیشمند چشم به گیتی گشود، فردی بنام محمد هاشم خان، از کشته‌های فرزندان وطن پشته ساخته بود و روشنفکران و آزاداندیشان در جهنم‌های دست ساخته او و همکارانش بنام زندان دهمزنگ، سرای موتی، کوتوالی، وزارت داخله، به جرم اندیشه ورزی، فرهیختگی و بیداری، محبوس مادام‌العمر بودند اما با رشد و بالندگی ناظمی، به تدریج حاکمیت شاه محمود خان روی کار آمد که بجای مرگ، استبداد و تعصب، دست کم از دموکراسی و مردم سخن می‌گفت زیرا برادر بزرگ آرین، آدلف هیتلر با نژادپرستان نازیست به زباله‌دان تاریخ سپرده شده بود و دیگر پشتوانه فکری و روانی نژادگرایان و قبیله سالاران در افغانستان، نفرین انسانیت گردیده بود.

ناظمی در سال ۱۳۲۵ ش در دیار هرات، در یک خانواده فرهنگی و ادب‌پرور دیده به جهان گشود، پدرش غزلسرا و دوستدار مولانا بیدل دهلوی بود، وی تحصیلات اولیه را در خانواده شروع نمود سپس مقداری از دانشهای دینی از جمله ادبیات عرب، منطق و فقه را از عالمان هراتی آموخت.

در سال ۱۳۳۵ ش وارد مکتب سلطان غیاث‌الدین غوری، هرات شد و تحصیلات خود را در آن مرکز آموزشی آغاز کرد و در سال ۱۳۴۴ ش آن را به موفقیت به پایان رساند، همزمان تحصیل در مکتب یاد شده به مطالعه مجموعه اشعار و دواوین شعرا از سویی و مطالعه جراید منتشره در هرات و کابل از سوی دیگر پرداخت.

او سرایش شعر را از همان دوره تحصیل در مکتب سلطانی آغاز کرد کاری



که برای بسیاری از آشنایان حتی معلمان آن مکتب باورکردنی نبود چنانکه خود در این باره می‌گوید:

وقتی در دوران مکتب شعر می‌سرودم بدلیل بی سابقه بودن شعر سرودن دانش‌آموزان و نوجوانان در آن سن و سال، قابل پذیرش کسی از جمله معلمان خودم نبود و آنان با بهت و تعجب بدان نگریسته باورشان نمی‌شد، هر چند آن اشعار چندان برجسته و مایه‌دار نبود، و با این بیت آغاز می‌شد:

به آستانه‌ات ای مه پیاده می‌آیم      چو اشک بر سر مژگان رسیده می‌آیم<sup>۱</sup>  
در یکی از منابع آمده است:

«نخست قصیده و غزل می‌سرود و نخستین غزلش، هنگامی که در سال چهارم مدرسه [مکتب سلطانی] بود در روزنامه اقبال هرات منتشر شد».<sup>۲</sup>

ناظمی پس از پایان تحصیلات در لیسه سلطان هرات، به کابل رفت و در فاکولته (دانشکده) زبان و ادبیات دانشگاه کابل به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۵۴ ش موفق به دریافت لیسانس از آن مرکز آموزشی و علمی گردیده بدلیل استعداد درخشان و شایستگی‌هایی که در دوران تحصیل از خود نشان داد، پس از پایان تحصیل، به تدریس در آنجا اشتغال ورزید.

دوران تدریس او در دانشگاه، یکسال بیشتر نبود و موصوف از آنجا به رادیو رفت و چند سال در آن مرکز به کار پرداخت و به نوشتن نقد ادبی، نمایشنامه و داستان رادیویی می‌پرداخت. از سال ۱۳۵۲ به مدت پنج سال دوباره به دانشکده زبان و ادبیات مراجعه نموده تدریس در آنجا را به عهده گرفت.

او در سال ۱۳۶۱ ش به آلمان شرقی رفت و بجای ادیب و داستان‌نویس معروف ایرانی، بزرگ علوی که بازنشسته شده بود، استاد زبان و ادبیات فارسی در بخش‌های ایران‌شناسی و افغانستان‌شناسی دانشگاه همبولت آلمان شرقی شد و در همانجا آموزشهای لازم را نیز دید. پس از چندی به کابل مراجعت و وارد دانشگاه کابل شده فعالیت‌های آموزشی و علمی خود را از سر گرفت. وی در ضمن تدریس در دانشگاه مدتی مدیر نشریات رادیو بود و در سال ۱۳۶۷ ش به

۱- مصاحبه با رادیو بی‌بی‌سی، ۶ / ۱۰ / ۱۳۸۶.

۲- حسن انوشه، دانشنامه ادب فارسی، ادب فارسی در افغانستان، ص ۱۰۳۸.

سمت وزارت اطلاعات و کلتور (فرهنگ) افغانستان دست یافت اما بدلیل شرایط وخیم امنیتی کشور از سوئی و شرایط کار در کابینه دولت مارکسیستی نجیب‌الله، پس از دو ماه از سمت خود استعفا نموده به کشور آلمان پناهنده شد.

او در آلمان نیز نه تنها دست از فعالیت‌های پژوهشی، سرودن اشعار و کارهای ادبی و فرهنگی برای افغانستان دست نکشیده بلکه بر حجم اشعار خود افزوده است و درباره مهاجرت و دوری از وطن اظهار می‌دارد که:

«مشکلات مهاجرت را نمی‌توان توصیف نمود و دوری از وطن و غم از دست دادن را فقط می‌توان درک کرد و توصیف آن با زبان و قلم شدنی نیست»<sup>۱</sup>

لذا در اشعاری که بعد از مهاجرت و دوری از افغانستان سروده، انواع دردهای غربت و دلتنگی را می‌توان مشاهده کرد از این‌رو درونمایه‌های شعرش به شدت اجتماعی و سیاسی گردید و خود تصریح می‌کند که یک شاعر وظیفه دارد که با خود بیاندیشد و شرایط و اوضاع را دیده صدای بیرون باشد؛ صدایی که او از ماحولش دریافت می‌کند باید در اشعارش انعکاس دهد.

او در وادی شعرسرایي و پژوهشهای ادبی موفق‌تر از همگان خود ظاهر شد و به زودی از شاعران شاخص و برجسته معاصر کشور گردید که در یک نگاه چنین آثاری خلق کرد:

در سال ۱۳۵۴ ش به سبب سرودن دفتر شعر «میلاذ سبز» جایزه شعر گرفت. ناظمی مقاله‌های بسیاری درباره شعر و ادبیات بویژه ادبیات فارسی، در نشریه‌های داخلی و خارجی منتشر کرده است. از دیگر آثارش می‌توان چنین یاد کرد:

مجموعه شعر سایه و مرداب (کابل ۱۳۶۵ ش)؛ باد در فانوس (آلمان ۱۳۷۰ ش) در بیشه‌های یاد؛ دفتر غزل پنجره و آثار مشهور؛ مسلک سنایی (مقاله‌هایی درباره شعر سنایی، مولوی و جز آنها) مقدمه‌ای بر داستان‌نویسی معاصر دری؛ بررسی‌ها (مجموعه مقالات درباره ادبیات معاصر) فرهنگ شعر (قاموس مصطلحات شعر) درس‌نامه‌ها.<sup>۲</sup>

اشعار استاد ناظمی به زبانهای مختلف جهان از جمله عربی، روسی،

۱- مصاحبه با رادیو بی‌بی‌سی، پیشین.

۲- حسن انوشه، پیشین، ص ۱۰۳۹.

انگلیسی، بلغاری و آلمانی ترجمه شده است. چنانکه در دروس دانشگاه کابل و سایر دانشگاههای کشور نیز از برخی تحقیقات و کتاب اشعار وی برای تدریس استفاده می‌شود.

او در قالبهای مختلف کلاسیک و نو شعر می‌سراید و در قالب نو، بیشتر علاقه نشان می‌دهد:

### پرنده‌های مهاجر

شب تولد میخک بود  
به گوش پنجره باران سرود غم می‌خواند  
که خواب سبز شکفتن را  
چرا به باغچه‌های بلوغ آشفتنند

شب تولد میخک بود  
شنیدم این که سحر از نسیم می‌پرسید:  
«در این دیار غبارین شب چه می‌جویی  
که پا برهنه شب و روز خویش در سفری؟»  
به گریه گفت نسیم:  
«سکوت، عشق، تبسم  
همین و دیگر هیچ»  
صدای گریه او را  
میان همه‌مۀ باد و بانگ فشفشه‌ها  
دریغ و درد، گیاهان تشنه نشفتند

شب تولد میخک بود  
من از درختان عبور می‌کردم  
صدایی از پس دیوار آشنایی‌ها  
مرا به خود می‌خواند  
که: ای مسافر شب

چرا به مزرعه‌ها قامت تفنگت را  
 ز هشت بوته بر افراشتی مترسک‌وار  
 چه سالها شده از خوشه‌ها نشانی نیست  
 چه فصلها شده با باغهایتان قهریم  
 پرنده‌های مهاجر به گریه می‌گفتند<sup>۱</sup>

استاد ناظمی معتقد است که شعر بدون پشتوانه دینی نمی‌تواند موفق بوده التزام و هدفمندی و ژرفای لازم را داشته باشد و با ارتباط با ایدئولوژی بویژه دین است که ملتزم شده از بی‌هویتی و سر در گمی خارج می‌شود.

وی درباره اشعار مقاومت باور دارد که بطور کلی شعری که دولتی باشد و در زمان حاکمیت دولتی، در حمایت از آن و جهت جلب رضایت آن سروده شود نمی‌تواند از رشد و بالندگی بهره‌مند گردد، شعر مقاومت افغانستان را از آن دسته از اشعاری می‌دانند که در مقابل دولت مارکسیستی سروده شده است و اشعار مجاهدان و مهاجران را که در برابر اشغالگران و دولت تحت اشغال کابل سروده شده است برتر و نماینده مقاومتگران و سزاوار نام و عنوان «شعر مقاومت» یا «شعر پایداری» می‌داند و می‌افزاید در مقابل آن اشعاری که در تحت سلطه دولت مارکسیستی سروده شده آنهم در شرایط اشغال کشور، نمی‌تواند بحساب شعر آزاد بدان توجه کرد و افرادی که تحت حاکمیت مارکسیستها و دولت کابل در آن زمان بر ضد اشغال شعر گفته‌اند بدلیل محدودیت‌ها، باز نمی‌توانند اظهار مقاومت نموده و اعتراض خود را ابراز دارند لذا شاعرانی که در زمان حاکمیت مارکسیست‌ها بر کشور، تحت حاکمیت آنان زندگی می‌کردند در صورت ناراضی بودن و اعتراض شاه نسبت به دولت مزبور و اشغال کشور، باز به کنایه و اشاره و کلی‌گویی بسنده می‌کردند.<sup>۲</sup>

۱- مجله خط سوم، ش ۴۰۳، بهار و تابستان، ۱۳۸۲، ص ۳۰۶.

۲- مصاحبه پیشین.



## محمد حسین خان جاغوری

(۱۲۷۰ ش -)

مهرورزی نسبت به قهرمانان و احساس محبت در مورد پهلوانان و برجستگان میدین گوناگون مسابقات علمی، ورزشی و نظامی یک داده لطیف و ارزشمند الهی است که در نهاد و ذات و ژرفای طبیعت انسان به ودیعت گذاشته شده است. مرزهای رنگارنگ گذشته و امروز را در می‌نوردد و تنها اگر تفاوتی وجود دارد کیفیت ابراز و میزان آن در میان اقشار و اقوام گوناگون می‌باشد.

انسان به حکم طبیعت یک قهرمان را محبوب می‌دارد و معمولاً به طور خودآگاه و یا حتی ناخودآگاه علایق و دل بستگی‌های خود را به او به گونه‌ای نشان می‌دهد. از این لحاظ است که قهرمانان بر افراد گوناگون و اقشار متفاوت تأثیر می‌گذارند و دیگران ادا و اطوار آنان را در می‌آورند؛ چون آنان صحبت می‌کنند، لباس می‌پوشند، آرایش می‌کنند، همدیگر و یا فرزندان خود را به اسم آنان نام می‌گذارند.

بدترین مصیبت و ضایعه در یک ملت آن است که قهرمانان خود را نشناسد و یا با ناآگاهی خود و دسایس بیگانه خود را کوچک و بی‌مقدار سازد زیرا این وضعیت تأسف انگیز روح قهرمان پروری و اراده پهلوانی را در میان‌شان بر باد فنا می‌دهد. جوانان و نوجوانان آن کشور که به حکم فطرت و خواسته‌های درونی، قهرمان دوست و پهلوان خواه هستند به سوی نمونه‌های بیگانه می‌گروند و الگوسازی را در ورای مرزها و حوزه‌های فرهنگی، دینی و تمدنی خویش جستجو می‌کنند.

از قهرمان گمنامی سخن می‌رانیم که در دوران تاریک عبدالرحمان روشنایی فراوان آفرید. از «سبزچوپ» جاغوری به راه افتادن و با تکیه بر استعداد و شایستگی‌های فردی و اراده پولادین شخصی به پاسداری از میهن شتافتن، اقدام ارزنده است. اما شایسته‌تر از آن، کسب رتبه نایب‌سالاری در سپاهی است که عوامل قومی، خاندانی و خیلی از چیزهای بی‌ارزش در آن تعیین کننده بوده

بدست آوردن مقام هر چند اندک و محلی در اثر شایستگی‌ها و توانایی‌های بس بزرگ و ارزنده، غیر قابل دستیاب می‌نمود اما او چنان پیشرو و یکه تاز ناهمواری‌ها و از میان‌بردار موانع می‌نمود که از نشدن‌ها و ناممکن‌ها، شدنی‌ها و ممکن‌ها می‌ساخت و با پایداری و سلحشوری خویش بدترین خصم را به کرنش و ستایش وامی‌داشت.

نایب سالاری محمد حسین خان در حدود ۱۲۷۰ ق در قریه سبزچوب جاغوری در یک خانواده با معنویت و کشاورز دیده به جهان گشود. پدر او محمد بیگ بود که در آن ناحیه به کشاورزی و دامداری امرار معاش می‌کرد. محمد حسین خان چون سایر اقران آموزشهای نخستین را در خانه فرا گرفت سپس راهی مکتب‌خانه شد و در زمان او به برکت اقدامات اصلاحی و تلاشهای احیاگر ملا کلب رضا انگوری معروف به ملاکلبی و فعالیت‌های خیرخواهانه و خداپسندانه سردار شیر علی خان و بازماندگان صالحش، مکتب‌خانه‌ها و برخی مدراس نسبتاً تازه تأسیس دینی، بازگشایی شده بود و مردم به ویژه اهالی با مکنّت و فرهنگ دوست می‌کوشیدند فرزندان خود را دست کم جهت فراگیری قرآن مجید و خواندن و نوشتن به آنجا بفرستند.

نمی‌دانیم محمد حسین خان در چه تاریخ و چه مقدار از این شرایط نوین و مختصر، جهت تحصیل دانش و کسب سواد بهره جست اما طولی نکشید که او در حالی که نوجوانی بیش نبود به صف مبارزان پیوست و پس از چندی پیکار در بروز معروف میوند در سال ۱۲۹۹ شرکت کرد و به گواهی تاریخ، رشادت و پایداری فراوان و باور نکردنی در راه حفظ وطن و استقلال کشور از خود به نمایش گذاشت.

نامبرده در جنگ میوند زخمی شده نتوانست تا خاتمه آن مجاهدت نماید، اما شجاعت کم‌نظیر و مبارزات پی‌گیر و مردانه‌اش چنان استثنایی و شاخص بود که طرفین محاصمه انگشت حیرت گزیده ناچار به اظهار شگفتی و ابراز تحسین گردیدند.

عبدالرحمان که در برابر دشمنان، به شدت و خشونت معروف بود در برابر استعداد و قابلیت‌های محمد حسین خان واکنش نشان و او را به کابل خواند و رتبه جنرالی را به او اعطا نمود و پس از آنکه سردار اسحاق خان فرزند سردار

محمد اعظم به حکومت شمال کشور (ترکمنستان) منصوب شد محمد حسین خان با رتبه جدید به حیث فرمانده کل آن نواحی تعیین گردید. و این فرمانده شجاع سپس به ترکستان رفته مدتی از جهات گوناگون شایستگی های خود را نشان داد و لذا از سوی اسحاق خان به رتبه نایب سالاری ارتقا یافت.<sup>۱</sup>

در سال ۱۳۰۵ ق که روابط این دو عمو زاده تیره شد و جنگ سرد در میان آنها با تبلیغات وسیع آغاز گردیده بود سرانجام به لشکرکشی عبدالرحمان به سمت شمال منجر شد. در اطراف تا شقرغان، منطقه ای به نام «غزنی گک» معروف بود اردو زد و سپاه اسحاق خان نیز به فرماندهی نایب سالار به سپاه کابل بهم رسید و آتش جنگ در میان دو سپاه شعله ور شد.

«دو لشکر مانند سیل خروشان به جان هم افتادند. نبرد خونین در گرفت فضا از گرد و دود تاریک شد در کمتر از نیم ساعت از کشته ها پشته ساخت و از رزمگاه سیل خون جاری شد. با آنکه سپاه ترکستان از نظر تعداد و نفرات و تجهیزات جنگی با سپاه عبدالرحمان قابل مقایسه نبود اما به خاطر شجاعت و رشادت جنرال محمد حسین خان هزاره به زودی آثار فتح و پیروزی به نفع سپاه سردار اسحاق خان آشکار گردید، مخصوصاً در آن قسمت که خود جنرال مذکور موضع گرفته بود سپاه او بر سپاه کابل چیره شدند و آن دسته از سپاهیان کابل که در مرکز میدان جنگ قرار داشتند تاب مقاومت را از دست داده بعد از تحمل تلفات فراوان پا به فرار گذاشتند و عده ای که راه فرارشان مسدود بود به قول خافی فریاد الامان الامان برآورده تسلیم شدند».<sup>۲</sup>

جنرال محمد حسین به سپاهیان خویش دستور داد که چون سپاهیان کابل تسلیم شدند دست از قتال و کشتار آنان بردارید آنگاه اسلحه تسلیم شدگان را اخذ نموده به آنان دستور داد که نزد سردار اسحاق خان مشرف شده بر وی سلام و بیعت نمایند. سردار که به دلیل جبن و وحشت دور از سپاه و رزمگاه اقامت داشت با دیدن سپاه دشمن پا به فرار گذاشت و به قول معروف جنگ برده و فتح

۱- میرزا یعقوب علی خان خافی چنداولی، پادشاهان متأخر افغانستان، ص ۸۰ - ۱۷۹.

۲- حاج کاظم، صحنه خونین از تاریخ تشیع افغانستان، ص ۸۰ - ۱۷۹.



شده را باخت و پیروزی به دست آمده را دو دسته به دشمن تقدیم کرد. سرداران و سپاهیان نیز به دنبال سردار اسحاق خان سراسیمه پا به فرار نهادند. سپاه مغلوب مخالف نیز با مشاهده وضعیت پیش آمده قوت قلب یافته به سرکردگی سپهسالار چرخنی تهاجم را آغاز نمودند.

در این میان محمد حسین خان هزاره بود که با شماری اندک، و وفاداری جمعی از سپاه خود به مقاومت سرسختانه ادامه دادند و تا سر حد شهادت یا اسارت جنگیدند. سرانجام نامبرده با تعدادی از یاران اسیر و عده‌ای نیز شهید مرگ نوشیدند. آقای محمد یوسف ریاضی هروی داستان مقاومت قهرمانانه نایب‌سالار را این گونه گزارش می‌دهد:

<p>سپهدار تهوران محمد حسین به بیکار دشمن کمربست و باز ندانست سردار بگریخته سپه را به شیپور احضار کرد ولی فرصتی از برای ستیز به وقتی ز یغما کشیدند به دست خصوص این خبر یافت تا انتشار همه دل پر افسوس و بشکسته بال بسی رونهادند اندر گریز سپهدار نام آور بی نظیر</p>	<p>چو دید آنکه خصم آمد از جانین که ناید شکستی به آن سرفراز غم و دردشان بر هم آویخته ز کردار دشمن خیردار کرد نبود آن سپاه را مگر در گریز که آمد سپهدارشان را شکست که سردار بنهاد پا به فرار فتادند از شوق جنگ و جدال بسی کشته گشتند وقت ستیز که از نزد دشمن نماید فرار</p>
---	---

محمد حسین خان بر خلاف صدها هزار هموطنش که به دست عبدالرحمان به قتل رسیدند، از مرگ حتمی نجات یافت. و شاید عمده‌ترین دلیل آن، مقاومت سرسختانه و جنگ قهرمانانه او در صحنه‌های گوناگون به ویژه بیکار غزنی گک بود که دوست و دشمن به ویژه عبدالرحمان را به اعتراف و احترام وا داشت. چنانکه عبدالرحمان خان در زندگی‌نامه و خاطراتش با صراحت می‌گوید:

«... محمد اسحاق خان کم جرأت بود چنانکه پدرش همین حالت را داشت شخصاً جنگ نکرد ولی صاحب منصبان نظامی او اشخاص منتخب بودند که خودم به

محمد اسحاق داده بودم... تماماً اشخاص شجاع و مجربی بودند مثل جنرال محمد حسین خان و کرینل فضل الدین خان و سایرین...»<sup>۱</sup>

عبدالرحمان که قبلاً چنین شناختی از جنرال داشت پس از نبرد غزنی گک نیز داستان جدید و شگفت انگیزتری دربارهٔ رشادت‌ها و پایمردی نامبرده از زبان سپهسالار لشکرش غلام حید خان چرخ‌چی شنید و در واقع همین امر، چرخ‌چی را نیز واداشته بود که از قتل او صرف نظر نماید. این بار عبدالرحمان از کشتن و اعدام او در گذشت و به حبسش رضایت داد.

چرخ‌چی که سخت تحت تأثیر جانبازی و فداکاری محمد حسین خان قرار گرفته بود او را هر چند دشمن می‌داشت، شایستهٔ جایزه و خلعت می‌دید از این رو زندانی شدنش برای نامبرده گران آمد و قرار اسناد موجود نامه ای به محمد نبی دبیر یکی از شاعران و رجال شیعه درباری که نزد عبدالرحمان محبوبیت داشت، نوشت و از او خواست تا عفو نایب‌سالار را تقاضا کند.

ظاهراً این تقاضا صورت گرفت اما مورد پذیرش امیر واقع نشد. او سرانجام پس از تحمل مدت‌ها زندان توانست از زندان فرار نماید و به بخارا پناهنده شد و باقی عمر خویش را چون بسیاری از هموطنان و اقوامش در غربت و آوارگی سپری کرد.



## استاد علی حسین نایل

(۱۳۱۰ - ۱۳۷۶ش)

جملات ماندگار و پر مفهومی چون «خواستن توانستن است» و یا «تصمیم شرط اول موفقیت است» را خیلی ها به گونه مکرر شنیده یا حتی آن را بارها شنونده اند اما کم است افرادی که دل بدان داده باشند و با درنوردیدن امواج سهمگین زندگی و شکستن طلسم شرایط نامساعد خانوادگی، ناهماهنگی بلکه ممانعت محیط و مخالفت حوادث، بدان، مفهوم روشن و باور بخش داده باشند.

علی حسین نایل بهسودی از معدود مردان سخت‌کوش، پولادین اراده و خودساخته‌ای است که توانست به جملات مزبور عملاً معنی بخشیده معجزه اراده پولادین و تصمیم قاطع را به هم‌دوره‌ها و آیندگان بنماید و بگوید: «به کوشش به هر کار خواهی رسید...» آری گذشت سن تحصیلی، سختی معیشت خانوادگی، محرومیت‌ها گوناگون قومی و ده‌ها عامل ریز و درشت بازدارنده و موانع کمر شکن رنگارنگ نتوانست او را از تحصیل دانش و علم‌جویی و کمال خواهی باز دارد و سرانجام توانست مقام ارجمند و در خور قدر در میان نخبگان و فرهیختگان فرهنگی به دست آورد و با برجا گذاشتن آثار متعدد علمی و ماندنی بر مرگ غلبه یافته زندگی جاوید را کسب کند:

هرگز نمیرد آن‌که دلش زنده شد به عشق      ثبت است      بر جریده عالم دوام‌ها

علی حسین نایل فرزند غلام حسین که ریشه در سرزمین بهسود هزارستان دارد به سال ۱۳۱۰ش در شهر کابل پا به عرصه گیتی گذاشت. تحصیلات خود را نیز به سفارش پدرش که در عین بی‌سوادی با دانش و دانشوران عشق می‌ورزید در همان شهر آغاز کرد پس از پایان بردن دروه ابتدایی به خاطر مشکلات اقتصادی خانواده، راهی کلاسهای دوره‌ای آموزشهای حسابداری و اداری گردید و در سال ۱۳۴۲ش دروه (کورس) مزبور را به درجه عالی به پایان رساند تا شغلی برای امرار معاش و کمک به نیازمندی‌های خانواده دست و پا کند.

او در یکی از شعبات وزارت فوائد عامه استخدام و مشغول به کار گردید. ولی با علاقه بسیار و سخت کوشی که داشت رشته تحصیل را رها نکرده ضمن فعالیت روزانه در اداره مزبور، در یکی از مکاتب شبانه (شپی لیسه) ثبت نام کرده تلاشهای علمی و تحصیلی خود را ادامه داد تا اینکه در سال ۱۳۴۶ ش که حدود سی و هفت ساله بود مدرک دیپلم خود را دریافت نمود.

او دو سال بعد در کنکور سراسری شرکت نموده موفق به راه یافتن در دانشگاه گردید و در دانشکده ادبیات و علوم بشری کابل، دانشجو شده با تلاش مضاعف و پشتکار فوق العاده مراحل آموزشی را با موفقیت پشت سر گذاشت و در سال ۱۳۵۱ لیسانس ادبیات فارسی را از آن مرکز علمی دریافت داشت.

نایل در سال ۱۳۵۲ ش به عنوان معلم در یکی از مکاتب کابل گماشته شد چنانکه در یکی از منابع آمده است:

«نایل که سالهایتمادی قبل از انجام تحصیلات عالی خویش در برخی از مؤسسات و ادراهایی چون فابریکه (کارخانه) بوت دوزی و وزارت صحت عامه ایفای خدمت می کرد در سال ۱۳۵۲ به حیث معلم در مربوطات وزارت تعلیم و تربیه گماشته شد پس از دو سال یعنی از سال ۱۳۵۳ به بعد به صفت مأمور (کارمند) و در عین حال مدرس همکار در فاکولته (دانشکده) ادبیات و پوهنتون (دانشگاه) کابل ایفای خدمت کرد.»<sup>۱</sup>

نامبرده که در کنار تحصیل به تحقیق و نویسندگی نیز توجه داشت مقالات متعددی را در مورد مسائل ادبی، تاریخی و فرهنگی در جراید به چاپ رسانده بود پس از ورود به عرصه تعلیم و تدریس در دانشگاه بر حجم کند و کاو و حقیقت جویی خود افزود، بدین ترتیب به زودی توجه دست اندکاران امور فرهنگی و علمی را به خود جلب کرد، از این رو در سال ۱۳۵۹ ش به عضویت علمی آکادمی علوم افغانستان درآمد.

او در کنار تدریس و تحقیقات رسمی که در دانشگاه و مراکز علمی جدید داشت از وضعیت فرهنگی، تاریخی و اجتماعی مردم زجر دیده خود نیز غفلت نورزید و در فرصتهای پیش آمده، تاریخ سرزمین و رجال هزاره و شیعیان را به

کنکاش گذاشت و در سایه شرایط نسبتاً آرام مرکز کشور و روحیه ضد استعماری و ضد سلطنتی دولت مردان وقت، معلومات ارزشمند و گسترده‌ای تهیه و تدوین کرد، چنانکه در منبع پیشین در این پیوند می‌خوانیم:

«با آنکه جناب نایل سالهای زیادی را در امور اداری و دفتری مشغول بود و فقط مدت پانزده سال در کانون‌های علمی و تحصیلی سپری کرده است، بنابر ذوق سرشار و عشق بی پایان به امر تحقیق، تتبع به ویژه مسایل ادبی و تاریخی کشور، بعد علمی - ادبی شخصیت او، بعد اداری و دفتری شخصیتش را - که آنهم در حد کمال بود - تحت الشعاع قرار داد تا آنجا که امروز به حیث یکی از سیماهای ادبی - فرهنگی شناخته شده مورد احترام و پذیرش همه حلقات و مراکز علمی درون مرزی و حتی برون مرزی قرار دارند سینه استاد گنجینه دردها و رنج‌های قومی بود. اما با حضور در متن تحولات سیاسی و اجتماعی کشور و با دسترسی به منابع دسته اول تحقیقاتی، توطئه‌ها و دسیسه‌ها و مظالمی که بر ضد جامعه هزاره به کار رفته و به کار می‌رود آگاهی کامل داشت...»<sup>۱</sup>

مرحوم نایل افزون بر تلاشهای مزبور با جراید گوناگون کابل مانند خراسان، ملیتهای برادر، غرjestان، ژوندون و حجت همکاری قلمی داشت و یکی از اعضای هیأت تحریریه آنها به شمار می‌رفت. مدتی سمت مدیر مسئول نشریه خراسان را به عهده داشت و پس از فتح کابل به دست مجاهدین در سال ۱۳۷۱ با خبرنگار و وحدت و روزنامه حزب وحدت اسلامی در غرب کابل نیز تشریک مساعی فرهنگی داشت و با نام مستعار مقاله می‌داد.

این دانشمند در سال ۱۳۷۳ «با رتبه علمی معاون سرمحقق و موقعیت دولتی «فوق رتبه» بازنشسته شد»<sup>۲</sup> اما دست از تتبع و نوشتن برنداشت همچنان در پی حل مجهولات، روشن سازی زوایای تاریک و انحرافی تاریخ، فرهنگ و ادبیات کشور بود و در سال ۱۳۷۴ که جنگهای ویرانگر در کابل به اوج خود رسید و تعدادی از اسناد و نوشته هایش به یغما رفت ناگزیر به ترک زادگاه خویش و اقامت در پیشاور پاکستان گردید.

۱- همان، مجله سراج، شماره ۱۸، ص ۱۹۳.

۲- سرزمین و رجال هزاره‌جات، ص ۱۲؛ دانشنامه ادب فارسی افغانستان، ص ۱۰۴۰.

او دارای قلم شیوا و بی‌عیب، دقت علمی، روحیه حقیقت‌جویی و انصاف مداری است. سعی می‌ورزد تا از مبالغه‌ورزی، زیاده‌گویی و مظنه‌گرایی پرهیز کند هرچند به قمیت ناگفته ماندن برخی امور و فشرده گفتن رخداد‌های نزدیک و دور بیانجامد. به یک نگاه اجمالی به برخی آثار وی، دستیاب می‌گردد که فرد یاد شده بیشتر متتبع است تا متفکر، در تتبع حوادث، ثبت و ضبط جزئیات موضوعات تاریخی، رجالی و سیاسی اهتمام در خور، نشان داده ذهن جستجوگر و حافظه قوی بر میزان موفقیت وی افزوده است.

او سرانجام در ۱۶ حمل (فروردین) ۱۳۷۶ در دیار غربت درگذشت و پیکرش به کابل انتقال یافته در دامنه شمال «تپه بی بی مهر» به خاک سپرده شد. آثار این دانشمند سختکوش متعدد و متنوع است از جمله آنها می‌توان به اینها اشاره کرد:

- ۱- فهرست کتب چاپی افغانستان، چاپ انجمن تاریخ، ۱۳۵۶؛
- ۲- سایه روشن‌هایی از وضع جامعه هزاره، چاپ وزارت اقوام و قبایل، ۱۳۶۴؛
- ۳- سیری در ادبیات سده ی سیزده، چاپ آکادمی علوم، ۱۳۶۵؛
- ۴- یادنامه کاتب (مجموعه مقالات) چاپ وزارت اقوام و قبایل، ۱۳۶۵؛
- ۵- کهزاد و پژوهش‌های او، چاپ آکادمی علوم، ۱۳۶۶؛
- ۶- اعلام سراج التورایخ، چاپ دانشگاه کابل، ۱۳۶۶؛
- ۷- سرزمین و رجال هزاره‌جات، چاپ مرکز فرهنگی نویسندگان، ۱۳۷۹؛
- ۸- سالنامه رویدادهای فرهنگی در گستره زبان دری، چاپ انجمن نویسندگان، ۱۳۴۷؛

۹- مقدمه و چاپ تذکره (عقد ثریا) چاپ آکادمی علوم، ۱۳۶۲.

قابل یادآوری است که آثار بر جا مانده نایل به آنچه اشاره شد خلاصه نمی‌شود. آثار وی متعدد و متنوع است که به دلیل مساعد نبودن شرایط و یا نیافتن فرصت، به چاپ نرسیده است. در اثری از وی که پس از دو سال از فوتش از سوی مراکز فرهنگی مهاجرین به چاپ رسیده بود از برخی از این تحقیقات پرده برداشته است.

او به پنج جلد کتاب نسبتاً قطور تحت عنوان «مسائل هزاره» اشاره می‌کند که نامبرده در آنها مقالات، جزوات، رساله‌ها اعم از تحقیق شده از سوی دانشمندان و پژوهندگان کشور و یا برگردان شده از زبانهای خارجی را جمع‌آوری، تنظیم و تجلید نموده است تا در اختیار نسلهای آینده به ویژه دانشمندان و محققان مسائل افغانستان بخصوص هزاره و هزاره‌ستان قرار بگیرد و ابعاد گوناگون و نگفته‌ای از حیات تاریخی، فرهنگی، دینی و نژادی آنها روشن شود.<sup>۱</sup>

علی حسین نایل هرچند در این آثار، عنوان گردآورنده را دارد اما برای تهیه آنها زحمات فروان را متحمل شده برای علاقمندان به کاوش در موضوع مربوطه که در سالهای اخیر بدلیل جنگهای خونین و تمام نشدنی به خارج از کشور بسر می‌برند و به منابع اصلی در صورت باقی ماندن، دسترسی ندارند بسیار سودمند و گره‌گشا می‌باشد، چنانکه خود در مقدمه جلد اول آن می‌نویسد:

«نویسنده از دیرباز به این آرزو بودم که راجع به «مسائل هزاره» و شناسایی سرزمین و هویت ملی ساکنین آن، مطالعاتی به عمل آید و حاصل این مطالعات به تحریر آورده شود و مورد استفاده علاقمندان به موضوع قرار گیرد و خلایی که از این ناحیه محسوس است از میان برود.

برای به فرجام آوردن چنین هدفی، دستیابی به نوشته‌های خارجی و داخلی و اسناد و مدارک و شواهد دیگر و تحلیل و ارزیابی آنها شرط اول و ضروری مسأله بود. جمع‌آوری و تنظیم یادداشت‌ها و دیگر مواد کار، از لابه‌لای کلکسیون‌ها، روزنامه‌ها، جراید و مجلات و دایرة المعارف، قاموس‌های جغرافیایی و سالنامه‌ها و غیره کار ساده و آسانی نیست وجست و جو و تفحص پیگیر و بادوام را ایجاب می‌نماید تا در پرتو آن این توفیق به دست آید که مقداری از مواد فراهم گردد.

... این مجموعه از لحاظ تنوع مطالب و زیادت معلومات و نظرات افراد خبیر درباره‌ی هزاره‌جات از هر کتاب مستقلی جامع‌تر و سودمندتر به حساب می‌آید و برای متتبعان مرجع معتر و قابل اعتمادی شمرده می‌شود.<sup>۲</sup>

این دانشور خیراندیش و روشن بین در مقدمه جلد سوم «مسائل هزاره» می‌نویسد:

۱- سرزمین و رجال هزاره جات، ۲۹۵، سیری در هزاره جات، ص ۳۷۰.

۲- همان، ص ۲۹۶.



«... جمع آوری این سلسله نوشته‌ها و مقالات و گزارشها گرچه دارای جنبه‌های مثبت نباشد و در جهت مخالف قرار گیرند باز هم از سودمندی فارغ بوده نمی‌تواند زیرا در هر صورت گوشه‌ای از موضع مورد گفتگو در پرتو آن روشن می‌شود»<sup>۱</sup>.

و مقدمه جلد چهارم کتاب مزبور می‌نویسد:

«در فهرست اعلام این دفتر نام ۵۲۰ نفر و ۳۷۱ محل و ۵۰ دودمان و ۲۴ کتاب و روزنامه و اثر نشان داده شد که از نظر دریافت آنها در مجموعه و نشر آنها در تاریخ کشور اهمیت زیاد دراند...»<sup>۲</sup>.

---

۱- همان، ص ۳۰۰.

۲- همان، ص ۳۰۲.

## حجة الاسلام سید محمد موسی نجفی

(۱۲۶۰ - ۱۳۳۰ ش)

یکی از شاخه‌های سادات که در اطراف غزنین بویژه قره‌باغ شهرت دارد سادات لنگر می‌باشد، می‌دانیم که علویان فراوانی در غزنین از همان قرن دوم آمدند و سکنی گزیدند و این علویان به تدریج مذهب جغرافیایی مسکونی‌شان را پذیرفتند آنانی که در ناحیه اهل سنت سکونت گزیدند مذهب تسنن حنفی را اختیار کردند و شماری که در میان شیعیان بویژه هزاره‌ها که تنها شیعیان غزنین را تا قرن دوازدهم تشکیل می‌دادند، مذهب هزاره‌ها را اختیار کردند.

در این میان شماری از سادات در سده‌های اخیر بدلیل هجوم برخی قبایل به موطن‌شان، مهاجرت بسوی هزارستان و مناطق شیعه‌نشین را در پیش گرفتند و شماری نیز بدلائیل دیگر چون امنیت، موقعیت اجتماعی، آب و هوا و سایر امور به سرزمین هزاره‌ها انتقال یافته زندگی در میان این قوم را برگزیدند.

سادات لنگر از جمله سید محمد موسی با بستگانش در اوایل قرن حاضر از قره‌باغ غزنین به جاغوری مهاجرت کردند و در مناطق مختلف این سرزمین از جمله بیلوی داوود و غجور خدیداد زمینهای زراعتی خریداری کرده خود و بستگان در نقاط مزبور اقامت گزیدند.

سید محمد موسی نجفی در ناحیه لنگر قره‌باغ در نیمه دوم قرن سیزدهم به دنیا آمد. تحصیلات خود را در خانواده و مکتبخانه انجام داد سپس برای تکمیل آن و فراگیری علوم دینی و معارف اهل بیت علیهم‌السلام از نزد عالمان منطقه غزنین سود جست در ادامه راهی حوزه علمیه عراق شد که در واقع مهم‌ترین و کهن‌ترین مراکز علمی شیعیان را به خود اختصاص داده بود. پس از ورود و اقامت در حوزه علمیه نجف اشرف مدت نامعلومی به تحصیل علوم دینی پرداخت.

چنانکه اشاره شد نمی‌دانیم مدت چند سال نامبرده در حوزه علمیه نجف اقامت گزیده آن‌هم به آموزش چه متون درسی پرداخت ولی مسلم است که فقه

و اصول را تا حدودی فرا گرفته بود؛ زیرا دروس مزبور و رشته فقه و اصول، اصلی‌ترین و روح حوزه‌های علمیه شیعه را در سده‌های اخیر بخود اختصاص داده است بطوریکه قوام مراکز علمی شیعه و علمیت آنها با این رشته تعریف می‌گردید.

با این همه به گواهی عالمان دینی که در اواخر عمر مرحوم نجفی با او آشنایی پیدا کرده یا درکش نموده‌اند نامبرده ظاهراً تحصیلات قابل توجهی در علم فقه و اصول نیز نکرده بود و از سواد علمی متوسط برخوردار بوده و بیشتر در سخنرانی، روضه‌خوانی و شعر دست داشت و علاقه نشان می‌داد.

سید محمد موسی نجفی پس از مدتی تحصیل در نجف اشرف به افغانستان بازگشت و مشهور است که موصوف در این سفر بازگشتی و یا مورد بعد در زمان عبور از هند بریتانوی با محمد نادرشاه ملاقات کرد. این در زمانی بود که نادرشاه عازم افغانستان جهت مبارزه با حکومت بچه سقو در سال ۱۳۰۸ ش بود و نادرشاه با توجه به ظاهر وجیه و دعای ویژه‌ای که از سید محمد موسی نجفی مشاهده کرد به او محبت ورزیده قول مساعد داد تا در صورت موفقیت در جنگ با حکومت سقویی وی را از نظر دور ندارد.<sup>۱</sup>

سید محمد موسی نجفی پس از ورود به افغانستان از سوی محمد نادرشاه دعوت شد تا به عنوان یکی از سران هزاره در لویه جرگه برگزار شده جهت خلع امان‌الله خان و سپردن تاج و تخت به نادرشاه شرکت نماید و نجفی که دارای هیکل درشت، سیمای نورانی و قد رسا و صدای غرا و زبان گویا بود، توانست در آن حضور یافته در جریان لویه جرگه توجه حاضران را جلب نماید. وی بنا به نوشته جناب محمد اسحاق اخلاقی، در آن اجلاس تاریخی سخنرانی وی نیز به نفع نادرشاه کرده است:

«مرحوم نجفی در لویه جرگه نادرشاه که در آغاز سلطنت خود دایر نمود، شرکت داشته است. این لویه جرگه در حقیقت برای تأیید سلطنت نادرخان بوده در این لویه جرگه افراد دستچین از ولایت‌ها و کابل برگزیده شد و سلطنت نادرشاه را به

۱- این مطلب را نویسنده بارها در آوان دانش‌آموزی از مرحوم جدم، حاجی غلام‌حسین داود شنیده‌ام و آن مرحوم اطلاعات فراوان از گذشته منطقه داشت.

عنوان نمایندگان ملت مورد تأیید قرار می‌دهند. آقای نجفی در این لویه جرگه سخنرانی مفصل و شایسته به نفع اعلیحضرت نادرشاه ایراد می‌کند که موجب حیرت جرگه می‌گردد.

این سخنرانی سبب شهرت ایشان در نزد حکومت و ملت گردید و از طرف دولت مقداری پول برایش تعیین گردید. از آن تاریخ به بعد آقای نجفی یک شخص اجتماعی و سیاسی در کشور بروز نمود و بیشتر ارتباطش در کارهای سیاسی با جاغوری بود. بالاخره زمین‌هایی را در جاغوری برای خود تهیه کرد که در منطقه داوود و غجور بود و قلعه‌ای که در «بابه قول» غجور آباد کرده نام آن را سیدآباد گذاشت.<sup>۱</sup>

مرحوم سید محمد موسی نجفی زمینی را در قریه بیلو داوود که از مناطق سرسبز و حاصلخیز است خریداری کرد و قلعه‌ای را در آن ساخت و برادرش معروف به سید حاجی نیز در نزدیکی آن قلعه دیگری را بنیان نهاد و از آن پس روز به روز بر شهرت او افزوده شد؛ مردم عادی و بسیاری از عالمان و روحانیت بدلیل آنکه نامبرده از عالمان دینی و سادات بود بدو ارادت ورزیده مراجعه می‌کردند و خوانین و مقامات محلی دولت بخاطر آنکه او در نزد دولت شناخته شده و ذی نفوذ بود بدو اظهار ارادت و فرمانبری داشتند.

این تنها نبود، او افزون بر آنکه از دولت نادرشاه و سپس ظاهرشاه مستمری دریافت می‌داشت در جلسات مهم دولت بویژه در مراسم سالگرد استقلال، ختم اعیان و اشراف خاندان حکومتی و یا سران و خاندانهای مشهور سیاسی شرکت می‌جست و در برخی از مناسبت‌ها در چنین جلسات رسمی و دولتی به ایراد خطابه می‌پرداخت که تحسین حاضران را بر می‌انگیخت.

او ظاهراً نیابت از برخی مراجع تقلید ساکن حوزه علمیه نجف اشرف نیز داشت و در مهرش جمله «موسی از نسل علی مرتضی است» را حک کرده بود. موصوف نه تنها در دعاوی حقوقی و خصومات خانوادگی، شخصی و بین دو طایفه دارای کلام نافذ و حکم منقاد بود بلکه در مسائل معنوی از جمله دعا و رفع بلاهای طبیعی و برآورده شدن حوائج‌شان نیز بدو مراجعه می‌کردند چنانکه

جناب اخلاقی آورده است:

«اگر منازعات و دعوای مردم بواسطه ایشان حل و فصل می‌گردید چنانچه در فریه ما [الیاتو] از اتفاقات در اثر جنگ بین دو خانواده دو نفر کشته می‌شوند. برای حل قضیه آقای نجفی را می‌آورند، وی قضیه را به صلح خاتمه می‌دهد. بالاتر از قتل چیز دیگر نیست مردم چنان عقیده به ایشان داشتند... چنانکه در آن سفر که من خدمت ایشان رسیدم مردم کمرک ایشان را برای دعا دعوت کرده بودند چون در بین‌شان مرضی پیدا شده بود که مسری بود. در همان شبی که در جای ما روضه‌خوانی و دعا کرد از خداوند طلب باران نمود چون ما از مسجد خارج شدیم مشاهده کردیم که هوا تیره و تار شد بعد از آن مقداری باران بارید. اکثر قباله‌ها و اسناد ملکی و صلحنامه‌های قومی به امضای آقای نجفی و مهر اوست. لذا امروز هر سند و قباله که مهر آقا را دارد مورد اعتبار است... چون مورد اعتماد دولت و ملت بوده مرجعیت داشته است»<sup>۱</sup>

نامبرده موفق به تأسیس مدرسه علمیه نشد و اصولاً درصدد آن برنیامد اما آقای اخلاقی تصریح می‌کند که وی هر چند مدت کوتاه دست به تدریس علوم دینی و شاگرد پروری نیز زده است و استادش ملاقمبر علی را از جمله شاگردان آن مرحوم می‌شمارد. هر چند معلوم نیست که نامبرده در زمان حضور در قره‌باغ چنین حوزه درسی داشته است یا پس از مهاجرت و اقامت در داوود.

یکی از سخنرانیهای تاریخی سید محمد موسی نجفی، در مجلس شیرخان خروتی نائب‌الحکومه غزنین در منطقه قره‌باغ برگزار شده است در این مراسم «که همه بزرگان افغانستان بویژه پشتونها شرکت داشته‌اند [وی] سخنرانی ایراد نمود که موجب حیرت همه گردیده است و همه علمای اهل سنت و جماعت حیرت‌زده و دست و پاچه می‌گردند»<sup>۲</sup>.

مخفی نماند که جناب نجفی منتقدانی نیز در منطقه بخصوص ناوه‌گری داشت که دربارهٔ روابط وی با دولتمردان وقت که در واقع مصداق بارز ظلمه و فسقه به شمار می‌رفتند و همین‌طور توجه نامبرده به لذاذ و زخارف دنیوی اعم از خریداری املاک مردم بویژه در ماندگان به قیمت ناچیز و زورگویی نسبت به

۱- همان، ص ۸۱

۲- همان.

مخالفان، اقبل فراوان نامبرده به ازدواجهای متعدد و موقت به او اعتراض می‌کردند. یکی از این افراد جناب شیخ الاسلام انگوری بود که هر گاه آقای سید محمد موسی نجفی از داوود خدمتش می‌رسید، او را با تمسک به آیات شریفه قرآن مجید که مخالفت با ظلم و ظالم و عدم رکون به آنان را از سویی و قیام برای عدالت و کمک به مظلوم را از سوی دیگر توصیه نموده، نصیحت می‌فرمود. احادیث نبوی را در این باب نقل نموده سرگذشت امامان معصوم علیهم‌السلام را یادآور می‌شد و در اثنای گفتار و نصایح او، سید محمد موسی نجفی منقلب می‌گردید و به گریه می‌افتاد و گاهی چنان اشک می‌ریخت که بازوانش به شدت می‌لرزید.<sup>۱</sup>

برخی از اهل حال و عالمان دینی روابط او را با دولت و دولتمردان نکوهش نموده و تأکید می‌کنند که به همین دلیل از او فرزندی که در خدمت دین قرار گرفته لباس عالم دینی و روحانیت در بر کند باقی نمانده همه در کارهای تجاری، دولتی و نظامی رو آوردند.<sup>۲</sup>

مرحوم سید محمد موسی نجفی داوود، خدمات ارزشمند متعددی را ارائه نمود که بخش اصلی آن را رفع مخاصمات و جلوگیری از منکرات به خود اختصاص می‌دهد. وی در مورد فروش زمین زراعی محمد جان ارباب اوتقول به کوچی‌های زورگو که با عقده‌گشایی و قصد دشمنی بر ضد مردم منطقه، صورت گرفت به دعوت مردم اوتقول، وارد قضیه شد و اجازه نداد زمینهای مزبور در اختیار کوچی‌ها قرار گرفته راه فروش زمین هزاره‌ها به کوچیها بازگردد و کوچیها با آوردن مواشی و ترکتازیهای خود، باعث سلب آسایش و امنیت مردم اوتقول شود و این امر یکی از خدمات ارزشمند وی در منطقه به شمار می‌رود.<sup>۳</sup>

۱- نکته فوق از سوی جناب آقای اخلاقی و ملا بستانعلی عادل انگوری و شیخ رمضانعلی خرّمی و دیگران مورد تأیید قرار گرفته است.

۲- این مطلب به مرحوم حجة الاسلام استاد نادر علی سعیدی مهاجری نسبت داده می‌شود که بین آقای نجفی و آقای میرلومان مقایسه نموده اولی را نکوهش و دومی را تمجید می‌نمود زیرا از آقای میر فرزندان و نوه‌های روحانی متعدد باقی مانده است.

۳- مصاحبه اختصاصی با حجة الاسلام استاد عبدالکریم عظیمی، قم، ۱۶ / ۳ / ۱۳۸۷.



## محمد اکبر خان نرگس

(۱۳۰۷ - ۱۳۷۹ ش)

از دهه چهل خورشیدی که بنام دهه دموکراسی در تاریخ افغانستان مشهور شده است به تدریج اسامی نمایندگان و برخی خوانین و اشراف هزاره نیز در کنار نامهای درباریان بر سر زبانها افتاد و در این میان، نمایندگان و بزرگان مردم برخی از مناطق از توفیق بیشتر برخوردار بوده نام و آوازه نیک‌نامی، مردم‌دوستی، خردگرایی و دین‌مداری‌شان بیشتر مورد ذکر خاص و عام گردید تا آنکه انقلاب از راه رسید سپس خانماسوزترین جنگهای داخلی که به تدریج غبار فراموشی و چه بسا حرمت‌شکنی را به سر و صورت آنان نشانید برخی چون حاج نادرعلی ترکمن، علی مدد خان جاغوری و مانند آنان را به نیستی کشاند و عده‌ای را آواره کشورهای بیگانه دور و نزدیک نمود و یا دست کم در گوشه دیارشان منزوی کرد.

در این میان از محمد اکبر خان نرگس بیش از بسیاری از بزرگان هزاره به خردورزی، مطالعه و اندیشه، مردم‌داری و فرجام‌نگری یاد می‌شد و دوستان و آشنایان وی، نکات ارزشمند و تأمل‌برانگیزی از دیدگاه‌هایش را نسبت به محرومیت مردم کشور، عوامل محرومیت، تاریخ، فرهنگ و حقوق مردم گزارش می‌نمودند، برخی، از مطالعات گسترده و کتابخوانی او در دل روستاهای سنگی و دره‌های عمیق در کوهستانهای سربفلک کشیده و سراسر محرومیت چشیده کشور یاد می‌کردند؛ فضایی که هر دانشمند را به فراموشی سپرده و یادداشتهای اندوخته‌هایش را از او می‌گیرد و فقط غم نان می‌ماند و تمام هم و غم در این راه صرف می‌شود و بس.

عده‌ای از شجاعت ستودنی‌اش برای بیان واقعیت‌های تلخ اجتماعی در محافل گوناگون رسمی و غیر رسمی در زمان نمایندگی‌اش در پارلمان می‌گفت و شماری خدمات نامبرده را در این دوران در حوزه انتخابی‌اش برجسته



می دانست و از او بعنوان خادم مردم خود به نیکی یاد می نمودند، این ها همه شنیدگی ها بود ولی یکی از نویسندگان او را از نزدیک در بلخ یده، عقیده دارد که شنیدن کی بود مانند دیدن:

«مردی را دیدم که چون کوهی بلند و مفروری را می ماند که خورشید را بر دوش وفا و ارادت خود از بامیان باستان به بلخ بامی باز آورده است چهره آرام و چشمان دورنگر و وقار و نشاطی که در چهره آن پیرمرد جوان آئین موج می زد، سیمای مردانه او را برای هر بیننده دوست داشتنی می نمود و گاهی فکر می کردم که میر شهید و قهرمان هزاره (میر یزدان بخش) بعد از صد و پنجاه سال برای کمک به مردمش زنده گردیده است. وقتی راه می رفت احساس می نمودی کوهی در حرکت افتاده است که غم و رنج همه دنیا را با خود حمل می کند و از طرفی می دیدی که هاله ای از شرافت و ارجمندی وجود او را فرا گرفته است. استاد مزاری با احترام خاص به سوی او می نگرست و او را به نام «خان کاکا» برای جمع معرفی کرد»<sup>۱</sup>.

محمد اکبر نرگس در اواخر حکومت شاه امان الله، سال ۱۳۰۷ ش در منطقه نرگس از توابع پنجاب هزارستان در یک خانواده معروف و اشرافی دایزنگی چشم به جهان گشود. پدرش محمد حسین بیگ از سران و خوانین معروف منطقه بود، همینطور جدش نبی بیگ فرزند اسدالله بیگ از قوم تانی، همه از رجال معروف سیاسی - اجتماعی آن نواحی بودند. مادرش نیز از زنان مؤمن و فداکار هزاره بود که در میان مردم به عفت و ایمان شهرت داشت.

محمد اکبر که در میان مردم به تدریج بویژه پس از فوت پدر و نیل وی به عنوان «خان» منطقه به خان نرگس شهرت یافت، تحصیلات خود را در زادگاهش آغاز نمود و متون آموزشی و متداول « روز را در خانواده و منطقه اش فرا گرفت «همین که اندکی بزرگتر شد، کسی نبود که از نظر علم بالاتر از او باشد و به وی آموزش دهد لذا برای اشباع روح کنجکاو خویش به مطالعه روی آورد، کتابهای زیادی را خواند و بررسی کرد آن چنانکه خود به یک کتابخانه سیاری تبدیل شده و بیش از پنج هزار کتاب خریداری کرده در زمینه های گوناگون و بعضاً بسیار

انتیک [نایاب و قدیمی که] متأسفانه تعدادی از این کتابها در دوران ۲۰ سال جنگ و خونریزی از میان رفت.<sup>۱</sup>

شرایط خانوادگی و مطالعات گسترده‌ای که این خانزاده هزاره در موضوعات مورد علاقه‌اش که عمدتاً دینی و ملی بود، انجام داد از او مرد بااطلاع، عمیق، فرهنگی و واقع‌بین ساخت که با سایر همگنان خود به روشنی تمایز نشان می‌داد. از این لحاظ گفته شده است که با مردم مستضعف هزاره و اقوام و زیردستان خود با ملایمت رفتار نموده و از تعامل توأم با خشونت، تحکم و برتری‌بینی‌ای که سایر خوانین بویژه در دایزنگی و دایکندی درباره مردم و زیردستان خویش داشتند، بیزار بود.

وی پس از فوت پدرش، بعنوان ارباب و خان پنجاب، جانشین او شد و بعنوان یک چهره زیرک و مردمی، بیش از پدر در میان مردم نفوذ یافته جا باز کرد و امور اجتماعی اقوام خود را به خوبی سامان داده در راه خدمت بدانان تلاش کرد.

جناب نرگس پس از آنکه تسلط همه جانبه خاندان آل‌یحیی بر نظام سیاسی کشور مقداری محدود شده، دهه دموکراسی و قانون اساسی آغاز گردید و اعضای پارلمان با انتخابات و رأی مردم برگزیده شد، از سوی مردم پنجاب به پارلمان راه یافت.<sup>۲</sup>

وی در مدت حضور در پارلمان، مردم خود را فراموش نکرده برای خود و منافع شخصی‌اش اقدامات ویژه‌ای انجام نداد بلکه از راههای مختلف تلاش کرد تا بخشی از مشکلات فراوان پنجاب را برطرف نموده و امکانات دولتی را به آن سامان هزینه نماید.

مردم که فعالیت‌های او را مشاهده نمودند در دور دوم انتخابات که آخرین دوره حیات پارلمان در عهد دموکراسی و نظام سلطنتی بود، باز او را برگزیده به

۱- همان، ص ۴۵-۴۶.

۲- علی حسین نایل، پیشین، ص ۴۶۱؛ لازم به یادآوری است که حاج کاظم معتقد است که نرگس سه دوره و از سال ۱۳۴۱ ش نماینده پنجاب در پارلمان بوده است، اما مرحوم نایل او را در دو دوره از سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۲ ش نماینده مردم در پارلمان گزارش کرده است.

خانه ملت اعزام داشتند.

حاج کاظم یزدانی دربارهٔ خدمات خان نرگس آورده است؛ او خدمات ارزنده و مهمی را در دوران وکالت خویش برای اقوامش انجام داد که اهم آنها از این قرار است:

«طرح تأسیس لیلیه [مدرسه شبانه روزی] پنجاب، لیسه نهاری (روزانه) پنجاب، لیسه ده سرخ یکاولنگ، طرح احداث میدان هوایی پنجاب، فعال شدن مدرسه زراعت، احداث پل‌های متعدد، احداث گدام خانه در پنجاب، رفع مالیات خس بری، طرح احداث سرک کابل و هزاره‌جاب و هرات، ترویج مدارس دولتی، ارسال گندم به مناطق قحطی‌زده غور و ایماق در سال ۵۰ و ۵۱، مبارزه با زورگویی کوچی‌ها و...»<sup>۱</sup>

محمد اکبر خان نرگس پس از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ش که توسط محمد داود خان و طرفداران مارکسیست و ملی‌گرایش در ارتش افغانستان صورت گرفت، به پنجاب مراجعت نموده زندگی عادی خود را آغاز کرد و به دلیل همان مشی مردمی و آینده‌نگرانه‌ای که از خود در زمان تصدی نمایندگی پارلمان نشان داده بود، مورد تهدید دولت جدید قرار نگرفت و پس از کودتای مارکسیستی دو حزب خلق و پرچم و سرنگونی نظام جمهوری محمد داود خان در ۷ ثور سال ۱۳۵۷ ش دستگیر و به مدت یک ماه در مرکز پنجاب زندانی گردید اما بدلیل همان کارنامه مردمی و خردمندانه‌ای که در طول حیات بویژه در زمان اقتدار داشت، هنگام انتقال به مرکز بامیان، در محدودهٔ یکاولنگ توسط هوادارانش آزاد شد.<sup>۲</sup>

وی پس از آن از سیاست دست کشیده تا زمان شروع انقلاب اسلامی مردم و آزادی منطقه، با احتیاط زندگی نمود پس از آزادی منطقه از چنگال دولت مارکسیستی کابل، طولی نکشید که شورای انقلابی اتفاق افغانستان، ادارهٔ سیاسی سراسر هزارستان را در دست گرفت و مرحوم نرگس حمایت خود را از آن اعلام داشت اما به زودی منطقه پنجاب مانند سایر نقاط شاهد ورود احزاب گوناگون

۱- حاج کاظم یزدانی، پیشین، ص ۴۶.

۲- همان.

جهادی شد که توسط جمعی تازه به دوران رسیده و بی تجربه تأسیس یافته بودند. این احزاب به زودی در برابر شورای اتفاق تبلیغات منفی را آغاز کرده و هوداران آن را متهم به آمریکایی و ضدیت با ولایت فقیه نمودند و جامعه را نخست به مستضعفان و خوانین (اریاب) تقسیم نموده و برخی از مردم را به اتهام ارباب بودن و یا خان بودن متهم به مستکبر بودن کرد دشمن مستضعفان خواندند راه حل مشکل افغانستان و هزاره را در نابودی اربابان، فئودالها و خوانین دانسته و تصریح می کردند: تا خان کفن نشود وطن و وطن نشود

در این راه تا آنجا پیش رفتند که مردم را رسماً به دو دسته تقسیم می کردند و می گفتند مردم یا ارباب و خان است و یا مستضعف و بی طرف به مفهوم بی شرف می باشد و درگیری مستضعفان با مستکبران یک اصل همیشگی تاریخی است که از هابیل و قابیل شروع شده تا قیام قیامت ادامه خواهد داشت.

در نتیجه خان نرگس در سالهای ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ ش از فشار و جور مستمر آنان مجبور شد تا زادگاهش را ترک نموده به پاکستان پناهنده شود و برای پرهیز از جنگهای داخلی بسوی هیچ حزب و گروهی تمایل نشان نداده از سیاست، کناره گیری کرد.

او بارها از سوی دولت کابل دعوت شد تا در پایتخت رفته در اداره کشور سهم بگیرد اما هیچ وقت آن را نپذیرفته اعلام بی طرفی نمود چنانکه دعوت احزاب گوناگون جهادی را نیز پاسخ منفی داد تا دستش در جنگها و خونهای ناحق آلوده نگردد.

نامبرده در سال ۱۳۶۸ ش که احزاب متعدد شیعه و هزاره نخست ائتلاف نموده سپس با هم ادغام شده حزب جدیدی تحت عنوان حزب وحدت اسلامی افغانستان را تشکیل دادند، در انزوا بسر برده به مطالعات و کارهای شخصی اشتغال داشت.

با حساس شدن شرایط سیاسی کشور و خروج نیروهای اشغالگر شوروی سابق از افغانستان سپس در آستانه سقوط قرار گرفتن رژیم مارکسیستی نجیب الله، که احزاب جهادی مقیم پاکستان شیعیان بویژه هزاره ها را نادیده گرفته درصدد انحصار قدرت بر آمدند، نرگس از سوی حزب وحدت اسلامی دعوت شد تا برای سرنوشت هزاره همکاری نماید و او بدان پاسخ مثبت داد و فعالیت خود را

در قالب ریاست هیأت اعزامی آن حزب به پنجشیر و گفتگو با احمد شاه مسعود آغاز نمود.

او در این سفر تلاش فراوان کرد تا مسعود را با واقعیات جامعه افغانستان و شرایط سیاسی موجود آشنا نموده در جهت اتخاذ سیاست‌های ملی و مواضع مشترک در مقابل دشمنانی که کشور و استقلال آن را تهدید می‌کند، ترغیب نماید، چنانکه در سال ۱۳۷۲ ش تلاش نمود تا اختلاف داخلی هزاره‌ها را در درون حزب وحدت حل نموده از دو دستگی مردم خود جلوگیری نماید. یکسال بعد یعنی در سال ۱۳۷۳ ش همراه ژنرال خداداد هزاره به عنوان هیأت بلندپایه حزب وحدت اسلامی افغانستان به پاکستان رفته و مقامات آن کشور را از وضعیت افغانستان و مواضع حزب وحدت آگاه کرد و با مهاجران مسلمان افغانستان دیدار نمود که مورد استقبال گسترده آنان قرار گرفت.

پس از سقوط کابل در سال ۱۳۷۵ ش نرگس دوباره به زندگی عادی بازگشت و با تسلط طالبان بر هزارستان در سال ۱۳۷۷ ش، موصوف کشور را ترک نگفته و در میان مردم باقی ماند. طالبان او را احضار نموده مورد بازپرسی قرار داد اما بدلیل کبر سن و شرایط اولیه حکومت خویش، رها کرد.

او در سال ۱۳۷۸ ش بیمار شد و درمانها و معالجات داخلی نتیجه نداد برای معالجه به پاکستان رفت و در شفاخانه صدرالدین آقاخان در شهر کراچی مورد درمان قرار گرفت. ظاهراً درمانهای مزبور بدو بیش از یکسال مهلت نداد و در دهم حمل ۱۳۷۹ ش بدرود حیات گفت و در زداگاهش تشیع و بخاک سپرده شد.

آنچیزی که دربارهٔ خان نرگس قابل تأسف است آنکه در دوران انقلاب نه تنها از تجارب و توانایی‌های فکری و مشورتی وی استفاد نشد بلکه تلاش گردید تا قدرشان مجهول مانده و رهبران ارباب نه تنها خود نتوانستند از امثال آنان بهره‌مند شوند و مشورتهای او را که توأم با پختگی و عقلانیت بود قدر بدانند بلکه با جوسازیها و ایجاد اتهامات بی‌اساس و فضای مسموم، نسل جوان را نیز نگذاشتند از او بیاموزند و یا آموخته‌هایشان را بکار ببندند.

## محمد ناصر نصیب

(۱۳۰۷ش -)

او یکی از شاعران با استعداد، سخت‌کوش و خود جوش هزاره است نه شرایط روستای محل تولد و نه گذشته فرهنگی آن، بدو اجازه شاعر شدن و در ردیف سخنوران مطرح کشور در آمدن را می‌داد؛ زیرا در هزارستان بویژه محل تولد وی تا آن زمان نه مکتب جدیدی تأسیس شده بود و نه مطبوعات، جراید، مراکز و غیره راه یافته یا دست کم شناخت شده بود.

او چون بسیاری از استعدادهای گمنام و نهفته هزارستان با تلاش و جسارت، خود را شناخته و باروری و شکوفایی استعداد و قریحه اش پرداخت و توانست در میان سخنوران و شاعران کشور راه یافته جا باز کند.

نصیب در سال ۱۳۰۷ ش که شورش حبیب اله کلکانی معروف به بچه سقو وطن را فراگرفته بود و سرانجام به حکومت نه ماهه وی منجر شد، به دنیا پا گذاشت. پس از آن که به سن مکتب و تحصیل رسید هر چند در سایه حکومت نظامی و امنیتی محمد نادر خان سپس برادرش محمد هاشم خان، امنیت پولیسی در کشور حاکم شده بود و از توجه دولت به هزارستان از جمله بهسود خبری نبود لذا در تمام آن منطقه وسیع تنها روحانیون گمنام و مخلص بودند که مسؤلیت چندگانهٔ تعلیم، تربیت، اصلاح و ارشاد را با تحمل سختیها و مرارتها به عهده داشتند و ناصر نصیب نیز سراغ این معلمان دینی رفت سالیان چند به فراگیری سواد خواند و نوشت سپس به آموزش ادبیات فارسی و عربی و برخی متون دینی پرداخت.

وی سپس به کابل عزیمت نمود و به مطالعه کتب و جراید علاقه نشان داده اشعار شاعران قدیم و جدید را با ذوق و دقت به خوانش گرفت. خود دست به قلم برد و در اثر قریحه و استعدادی که داشت به شعر سرایی و نوشتن مقالات ادبی و فرهنگی رو آورد و به زودی یکی از شاعران و قلم بدستان گردید.

نصیب با نشریات گوناگون مانند عرفان، بخوان و بدان، آینه، ثروت، پامیر و روزنامه های اتفاق اسلام، سنایی و پروان همکاری نموده اشعار و مقالات خود را در آنها به چاپ رسانده است.

او در کابل به آموختن زبان پشتو نیز توجه نشان داد و توانست بر آن زبان تسلط و مهارت یافته در آن زبان نیز به شعرگویی و قریحه آزمایی پرداخت که قابل تقدیر است.

درباره آثار وی در یکی از منابع آمده است:

«به پیشنهاد وزارت اطلاعات و فرهنگ وقت، نصیب گزینه‌ای از سروده‌های خود را در دفتری با نام «ازهار کهسار» برای مدیریت طبع، کتب و جوایز تدوین کرد که جایزه ای نیز برای شاعر در پی آورد. این دفتر به پیشنهاد وزیر اطلاعات و فرهنگ وقت منتشر شده است. گزین ای دیگر از سروده‌های نصیب در ۱۳۴۵ ش به همت وزارت اطلاعات و کلتور [فرهنگ]، مدیریت عمومی تبلیغات (مدیریت طبع کتب و جوایز) منتشر شده است.»<sup>۱</sup>

در جای دیگر از مقالات متعدد وی درباره‌ی ادبیات عامیانه مردم هزاره یاد شده که در مطبوعات به چاپ رسانده است، اشعار او نیز سه مجموعه را احتوا می‌نماید که همه از سوی نهادهای دولتی افغانستان به چاپ رسیده است و آن از این قرار است:

۱- منتخب اشعار نصیب، وزارت اطلاعات و کلتور ۱۳۴۵؛

۲- گل‌های کوهسار (مجموعه شعر) وزارت اقوام و قبایل ۱۳۶۵؛

۳- زمزمه‌های روستا (مجموعه دوبیتی‌های منتخب) وزارت امور سرحدات ۱۳۷۰.<sup>۲</sup>

متأسفانه هیچ یک از مجموعه‌های شعر و تحقیقاتی وی دستیاب نگردید تا نمونه‌هایی از اشعار و مقالات مزبور جهت آشنایی بهتر با وی و توانایی شعری و قلمی اش آورده می‌شد.

۱- دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، ص ۱۰۵۴.

۲- سرزمین و رجال هزاره جات، ص ۲۳۲، ۴۷۵ و ۴۷۸.

## شهید حجة الاسلام ضامن علی واحدی (۳۲۸-۱۳۶۲ش)

ضامن علی واحدی در اوان جوانی و شادابی که علم جوی پر انرژی و پرتحرک بود مفهوم مبارزه اسلامی و تلاش اصلاحی را درک کرده آگاهانه و مسئولانه در راه آن قدم برداشت. وی در استقبال از خاطرات مبارزه در دو جبهه الحاد و تحجر سینه سپر نمود و برای گسترش قیام اصلاح طلبی و زمینه سازی برای انقلاب اسلامی، در کشورهای گوناگون از جمله پاکستان، ایران و لبنان مسافرت کرد و در کنار تحصیل علوم اسلامی و مطالعه سیره بزرگان مجاهدین و مصلحین اسلامی به آموزش فنون نظامی پرداخت. او در شهر کابل به صید خائنان سیاسی و نظامی ملحد رژیم مارکسیستی مشغول بود که خفاشان او را دستگیر نموده و پس از یک محاکمه فرمایشی به شهادت رساندند.

شهید ضامن علی واحدی در سال ۱۳۲۸ش. در روستای «قول خویش» بهسود به دنیا آمد. پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی که در مکاتب (مدارس دولتی) انجام پذیرفت با هدایت پدرش، که کشاورز متدین و عالم دوست بود، تصمیم گرفت تا به حوزه علمیه کابل رفته از استعداد سرشار و روحیه پرتلاش خود در راه فراگیری علوم دینی و معارف اهل بیت علیهم السلام و نشر و تبلیغ آن بهره برد. لذا او پس از ورود به کابل، در «مدینه العلم» آن شهر اقامت گزیده درسهای ادبیات عرب، منطق سپس سطوح متوسطه را آغاز نمود و در کنار آن مطالعه کتابهای اجتماعی و سیاسی درباره اسلام و بینش متفکران اسلامی درباره ابعاد گوناگون اجتماعی و سیاسی آن، روی دست گرفت که به مذاق برخی طلاب سطحی نگر و مسئولین مدرسه یاد شده تأثیر منفی گذاشت و موجبات اخراج وی را از آن مرکز فراهم کردند، از این رو نامبرده در سال ۱۳۵۱ش. نخست به پاکستان مسافرت نموده با اخذ گذرنامه وارد ایران شد و در حوزه علمیه قم



دانش‌طلبی خود را پی گرفته در مدت نزدیک به سال چهار سال به طور مستمر سطوح عالی را به پایان رساند و در کنار آن به مطالعه کتابهای ادبی و ادبیات فارسی علاقه نشان داده به نویسندگی پرداخت.

او در سال ۱۳۵۴ ش. به کشور باز گشت در این زمینه یکی از آشنایانش نوشته است:

«مؤسسن سازمان [نصر] که هر چند وقت با هم می‌نشستند و تصمیم‌هایی می‌گرفتند که در خارج از کشور نشریه‌ای به راه اندازند و در آن پرده از ستمگری و جنایتهای نظام حاکم بردارند و فریاد مظلومیت ملت ستم‌دیده افغانستان را به گوش جهانیان برسانند، برای این کار بسیاری مهم و دشوار که نیاز به محیط مساعد و نویسنده‌ای، فعال و نترس بود محیط مساعد سوریه و لبنان در نظر گرفته شد و مجری مناسب آقای واحدی انتخاب گردید...»<sup>۱</sup>

نامبرده پس از این تصمیم‌گیری از راه ایران عازم سوریه شد ولی متأسفانه در زمان عبور ایران به دست سازمان امنیت وقت ایران (ساواک) به جرم طرفداری از امام خمینی (ره) دستگیر و پس از تحمل شکنجه‌ها و زجرهای فراوان از ایران خارج گردید. او پس از دیدار مجدد با دوستانش در کابل و جاهای دیگر کشور، به پاکستان باز گشته از آنجا به سوریه رفت. پس از مدتی اقامت در آن کشور به دلیل عدم امکانات لازم جهت انتشار نشریه، به دادن اعلامیه بر ضد رژیم حاکم «محمد داوود خان» اکتفا کرده به مصر رفت و از آنجا وارد لبنان شد. در جنوب لبنان با دکتر مصطفی چمران آشنا گردید مدت چهار ماه تعلیمات نظامی دید. در این زمان کودتای مارکسیستی ۷ ثور ۱۳۵۷ ش. در کشور اتفاق افتاد. وی برای پیشرفت کار و بالا بردن کارایی در بیداری مردم و پیروزی قیام عمومی مردم مسلمان بر ضد رژیم الحادی کابل، به ایران آمد و با همفکری و کمک دوستان و همزمانش «سازمان اقتصادی افغانستان» را تأسیس کرد، همچنین نشریه‌ای به نام «پیام مستضعفین» برای بیان مواضع و دیدگاه‌های گروه خویش پایه‌گذاری نمود. این سرباز شجاع اسلام در اوج قدرت نظام پوشالی کابل در سال ۱۳۵۸ ش. برای مطالعه بیشتر اوضاع و شرایط داخل کشور از ایران به کابل مسافرت کرد و

۱- حسین شفایی، زندانیان روحانیت تشیع افغانستان، ص ۱۶۷.

با تهیه و پخش اعلامیه‌ها و شب‌نامه‌ها به افشاگری طرح‌ها و سیاست‌های شوم حکومت دست‌نشانده مارکسیستی و بیداری مسلمانان پرداخت. او با تهیه امکانات اقتصادی و خرید اسلحه و مهمات، مراکز مهم و قابل نفوذ دشمن را هدف قرار داد و برای سازماندهی نیروهای همکار و انقلابی خویش و جذب بیشتر جوانان مسلمان تلاش‌های خویش را مضاعف کرد. تا اینکه یک سال تلاش و جهاد سرسختانه در سال ۱۳۵۹ ش. دستگیر و راهی زندانهای دولت طاغوتی و مارکسیستی گردید.

واحدی که به اسم مستعار در کابل فعالیت کرده دستگیر شده بود پس از شکنجه‌های فراوان افشا شد و جلادان رژیم از شناسایی هویت وی و به دام افتادنش، خوشحالی خود را پنهان نمی‌کردند و به شکنجه‌های وحشتناک برای پی بردن به دوستان و هم‌زمان او پرداختند. وقتی موفق بدان امر نشدند پیشنهاد کردند تا نامبرده در گفتگوی تلویزیونی اتهامات وارده را پذیرفته ندامت خویش را از افعال خویش ابراز دارد که باز با مخالفت شدید واحدی مواجه شد. در نتیجه در سال ۱۳۶۰ ش. دادگاه فرمایشی و مضحک تشکیل شد آن شهید مجاهد محکوم به اعدام گردید. بدین ترتیب در تاریخ ۲۱ ثور (اردیبهشت) ۱۳۶۰ ش. اعدام شد و شربت گوارای شهادت را چون صدها روحانی و طلاب پارسا و آزاده سر کشید.

شجاعت و پایمردی که شهید حجة الاسلام در عملیات نظامی بر ضد رژیم پلیسی و قساوت‌پیشه مارکسیستی نشان داد و در جریان تحمل شکنجه طاقت‌فرسا و وحشیانه و دادگاه فرمایشی بر آن پای فشرده، نشان داد او مبارز و مجاهد فی سبیل الله بود و واقعاً باید گفت او مبارزه را درک کرده بود و بدان اعتقاد راسخ داشت و مجاهد سرافراز اسلام و قرآن بود.



## میرزا محمد نبی واصل کابلی

(۱۲۰۷-۱۲۷۲ش)

میرزا محمد نبی واصل در سال ۱۲۰۷ش در یک خانواده اشرافی و فرهنگی شهر کابل به دنیا آمد. پدرش میرزا محمد حسن، منشی امیر دوست محمد خان و دبیر الملک (وزیر دربار) اولین هیئت دولت که در تاریخ معاصر افغانستان چهره نمود و در دومین دوره امیر شیر علی خان بوده است قلمداد شده است.<sup>۱</sup>

واصل در شهر کابل تحصیلات خویش را آغاز نموده ادبیات فارسی و عربی و مسائل اسلامی را از معلمان و عالمان زمان فرا گرفت و در امور هنری مانند خطاطی علاقه نشان داده خوشنویسی و شناخت فنون شعر را از پدرش آموخت. در کنار تحصیلات به تدریج به کارهای سیاسی و اداری کشانده شده به دلایل شایستگی‌ها و کاردانی که داشت به دار الانشاء امیر شیر علی خان راه یافت<sup>۲</sup> و پس از سقوط دولت وی، امیر عبدالرحمان خان او را در سمتش ابقا کرد ولی دو سال بعد دست از کار کشید استعفای خویش را از مشاغل دولتی اعلام نمود. هر چند برخی درباره علت این استعفا احتمال دارد که تعصب نژادی و مذهبی آن امیر بد نام و معامله یزیدگونه که با هزاره‌ها و همه شیعیان کرد، بی‌تأثیر نبوده باشد. اما برخی درباره دلیل استعفای وی چنین می‌گویند:

«آقای واصل مقید بود همیشه نمازش را اول وقت و با حالت خاص و با تعقیبات مخصوصه در هر کجا که بود به جای می‌آورد یک رو در قیام نماز ظهر بود که امیر عبدالرحمان او را احضار می‌کند، احضار امیر همواره فوری بود و هیچ گاه تعلل را نمی‌پذیرفت و اگر به بهانه‌ای تعلل صورت می‌گرفت تهرّد به حساب می‌آمد.»

۱- میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲- میر محمد حسین هدی، گنجینه، ص ۱۹۱.

آقای واصل پس از ادای فریضه و راز و نیازش به درگاه الهی به نزد امیر می‌رود، امیر با حالت متغیّر و بر آشفته با وی پرخاش می‌کند، میرزا محمد نبی واصل راحت و آرام می‌گوید:

امیر! چگونه ممکن بود پیش تو آیم در حالی که در حضور امیر امیران، آقای آقایان، خالق عالمیان در قیام بودم و با او درد دل می‌کردم. آن حلاوت را و آن قیام را و آن حضور را برهم بزنم و به پیش تو امیر چون خود به نفس اماره گرفتار و ضعیف و ناتوان بیایم. این از من ساخته نیست پس از این هم نخواهد بود. این شما و این هم کلیدها و مهرها و وسایل دفتر. همان دم از نزد امیر بیرون شد و دیگر برنگشت مگر با پا در میانی مکرّر خاصّان دربار.<sup>۱</sup>

نامبرده در سال ۱۲۶۳ ش. به دربار امیر مزبور باز گشت و کارهای سیاسی و اداری خویش را از سر گرفت. وی سیاستمدار مؤمن، شاعر و خطاط بوده تنها نقطه ضعف زندگانی وی همکاری با دستگاه فاسدترین و ظالم‌ترین سلاطین افغانستان، عبدالرحمان خان می‌باشد. متأسفانه اسناد و مدارک درباره کیفیت همکاری و عکس‌العمل وی نسبت به خونریزی عبدالرحمان خان ساکت می‌باشد.<sup>۲</sup> با این همه، واصل شاعر دل‌سوخته و محبّ اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام بوده اشعار و آثار باقی مانده‌اش به خوبی نشان این امر است، که به برخی از آنها به عنوان نمونه اشاره می‌شود:

به دشت کوفه از ختم‌رسل یک‌دودمان گم‌شد  
ز بیداد خسان حرف مروت از میان گم‌شد  
چو در دشت بلا قرآن ناطق از میان گم‌شد  
که از چشم یتیمان گوهر اشک‌روان گم‌شد  
نزدتا چشم‌بر هم نور عینش از میان گم‌شد  
که بیرق از کف نامی عباس جوان گم‌شد  
که از قلب یتیمان خواهش آب‌روان گم‌شد  
که از وی هم‌جو اصغر طفلک شیرین‌زبان گم‌شد  
تو رفتی آه برادر اسم و رسم مردمان گم‌شد

گراز یعقوب تنها یوسفی اندر جهان گم‌شد  
ز انبوه بلا در کربلا راه امان گم‌شد  
چرا بر هم نشد شیرازه اوراقت ای گردون  
چنان زد قحط آب اندر نهاد اهل بیت آتش  
فغان ز آن دم که لیلای تیر باران دید اکبر را  
ندانستم کجا افتاد دستی لیک دانستم  
چنان زد جوش خون اکبر و عباس و قاسم  
کند گر شهربانو تا قیام گریه حق دارد  
حسین چون عزم میدان کرد زینب از عقب می‌گفت

۱- همان، ص ۹۲-۹۱.

۲- دایره المعارف آریانا، ج ۶، ص ۳۴۰-۳۳۹.

چنان پامال شد کز وی نشان استخوان گم شد  
 که معجز کهنه‌ای گریب بود از فرق زنان گم شد  
 که از کین گوشواره از گوش نوری دختران گم شد  
 ز خوف شمرد رهامون به چشم خون فشان گم شد  
 که خواهر جان رقیه از میان کاروان گم شد  
 به پای زخم‌دار عابدین ناتوان گم شد  
 سر پاک حسین گویند از نوک سنان گم شد  
 در آن روزی که هر کس گوید از واصل نشان گم شد

تن پاک حسین از فعل سم مرکب دشمن  
 چنان در کربلا شد خیمه آل علی غارت  
 چو شد آویزه گوشم حدیث نو عروس او  
 به راه شام از خیل اسیران طفلک خردی  
 ندانم حال زینب را شنیدم گفت گل‌تومش  
 هشت کوفه هر خاری که سربیرون کشید از گل  
 ندانم شد نهان در دیریا در مطبخ خولی  
 نشان داغ قاسم که مگردون از دلم یارب

چنانکه اشاره شد او اشعار فراوان دارد و حجم اصلی آنها را مناقب اهل بیت پیغمبر ﷺ و مضامین عرفانی و مذهبی تشکیل می‌دهد:

شرط اول مهر غیر اوست کز دل بر کند  
 پا گذارد دل سپارد ترک جان و سر کند  
 کار تن پرور نباشد مرد دین پرور  
 کار پیغمبر حقیقت نفس پیغمبر کند  
 چشم آن دارم که از خاک نجف سر بر کند  
 روزگار آینه را محتاج خاکستر کند!

هر که در کاشانه دل دعوت دلبر کند  
 چون علی مرتضی باشد کسی در راه حق  
 از هوای خود گذشتن در رضای ذوالمنن  
 هیچ کس بعد از نبی تکمیل دین جز او نکرد  
 آنکه مشت خاک من مشتاق آب و مهر اوست  
 رأس پر خون حسین و خاک مطبخ آه آه

محمد نبی واصل علاوه بر اشعار مذهبی، اشعار سیاسی نیز دارد از جمله آنها اشعار وی در بیان وصف کابینه و اسامی وزیران امیر شیر علی خان است که مرحوم احمد علی کهزاد آن را در یکی از تألیفاتش آورده است.<sup>۱</sup>  
 آقای میر محمد صدیق فرهنگ نیز دربارهٔ وی نوشته است:

«... در عهد امیر شیر علی خان و امیر عبدالرحمن خان عنوان ادبیر داشت و از رجال مهم دربار به حساب می‌رفت. وی در سخنش از خواجه شیراز پیروی می‌کرد، از اجله شعرای این دوره افغانستان بلکه سخنوران فارسی زبان جهان می‌باشد. نمونهٔ کلام:

گل جلوه داد حسن کمالات معنوی  
 سر کرده عاشقان غزل‌های پهلوی  
 شد از دم بفشه روان باد عیسوی

ساقی بیا که باز بر اورنگ خسروی  
 بلبل ترانه ساخت به آهنگ بار بد  
 می‌ده به رنگ آتش موسی که هر طرف

۱- احمد علی کهزاد، بالاحصار کابل، ج ۲، ص ۴۰۴، ۴۰۱.

بر خاک ریخت آب رخ نقش مانوی  
 حیف است ای جولان توبه کاشانه مزوی  
 خوش می زنند راه مقامات معنوی  
 از عندیب این چمن آواز بشنوی  
 چو یک دو روز دیگر از این باغ می روی  
 آخر به تخته جاکشی از تخت خسروی  
 دیروز هرچه کشته‌ای امروز بدروی  
 هان ای پسر به راه این قوم نگروی  
 از مال وقف نیست چون دستار مولوی

بادبهار ز آتش هر گل که بفروخت  
 فصلی چنین که لاله به صحرا کشیدرخت  
 بگذر به طرف باغ که مرغان راستگو  
 می خور به صورت فاخته امشب که صبحدم  
 ای سرو نو بر آمده این سرکشی چرا  
 گرجم شوی به حشمت و دارا به کبر و ناز  
 پاداش نیک نیک و مکافات بدید است  
 شیخان شهر ما همه ارباب نخوت‌اند  
 شکر خدا که دلق می آلود پیرما

### غزل دیگر:

آب تو آتش تو پخته تو خام تو کو  
 کار تو، پیشه تو، شیشه تو، تو جام تو کو  
 سیب تو، نار تو، عناب تو، بادام تو کو  
 خط تو، رقعہ تو، پیک تو، پیغام تو کو  
 دین تو، مذهب تو، کیش تو، اسلام تو کو<sup>۱</sup>

ساقیا فصل گل آمد می گلفام تو کو؟  
 در چمن کاربتان خدمت رطل است و ایاغ  
 گر تو را همسر سرو من است ای شمشاد  
 گفته بودی که چو آیم به برت جان بدهی  
 گفتی آیم به سر تربت «واصل» به نماز

روی هم رفته محمد نبی واصل، شاعر نکته‌پرداز و اجتماعی - مذهبی بوده با آنکه روزگار خود را مانند اجدادش در خدمت سلاطین و امرای جور سپری نموده است به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام عشق می‌ورزیده و حجم معتنابهی از اشعارش را در رثای آن دودمان پاک سروده است و اشعارش از جنبه‌های گوناگون به ویژه به لحاظ درون‌مایه و محتوا نسبت به بسیاری - شاید همه - شاعران وقت، یک سرو گردن خود را بالا نشان می‌دهد. در منبع دیگر نام او در ردیف شعرای تشیع آورده شده نمونه‌ای از شعرش نیز درج گردیده است.<sup>۲</sup>

۱- میر محمد صادق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۴۲۸-۴۲۷.

۲- حاج کاظم، تاریخ تشیع در افغانستان، ص ۳۸.

## شهید آیت الله سید محمد سرور واعظ بهسودی

(۱۲۹۵ - ۱۳۵۸ ش)

وی پیشکسوت معاصران در میادین گوناگون است؛ باب نوسازی حوزه علمیة پایتخت به دست او فتح شد، تاسیس رسانه جوزوی به همت والایش جامه عمل پوشید، و در باب خاطره نویسی نیز پیشقدمی از آن حضرتش بود.

علامه مجاهد، شهید عارف، خطیب وارسته، مدرس کم نظیر، نویسنده فعال و خوش قلم، مجتهد راستین مرحوم واعظ از عالمان فرهیخته و عالی مقام جهان اسلام است. با آن که بیش از سی سال از شهادت او می گذرد در و دیوار شهر کابل از عظمت، هیبت، مظلومیت و نقش عظیم علمی - تبلیغی وی حکایت دارد. توان علمی، قدرت معنوی و پایگاه وسیع مردمی اش باعث گردید تا دست پرورده استعمار از ناحیه وی احساس خطر کند و پس از سقوط خاندان شاهی و روی کار آمدن نظام مارکسیستی، روزگار بر او سخت تر شد و به عنوان چشم و چراغ روحانیت تشیع افغانستان، هدف تیر خصومت جفدان شب پرست قرار گرفت.

او «مصباح اصول» را در حوزه کهن نجف روشن کرد، کرسی وعظ را در هزارستان بنا نهاد، دانشستان محمدی و منشور «برهان» را در کابل پایه گذاری کرد، اخلاق علمی و عملی را در «خاطرات زندان» تجسم بخشید و سرانجام با نثار خون و اهدای جان خویش در راه ایمان و بیداری، مصباح ابدی حقیقت جویان و آزادی طلبان تاریخ شد.

شهید آیت الله سد محمد سرور واعظ بهسودی در سال ۱۲۹۵ شمسی در روستای «کجاب» بهسود هزارستان دیده به گیتی گشود. پدر وی سید حسن رضا، مردی متدین، با تقوا و عالم دوست بود. فرزند خود را پس از رسیدن به تحصیل به مکتب خانه محل فرستاد و تمام هم خویش را در دانش گیری و علم آموزی فرزندش صرف کرد و مشکلات شغلی و گرفتاری های مالی، او را از این هدف منصرف نکرد.

شهید واعظ بهسودی پس از فراگیری مقدمات و دروس ابتدایی، راهی حوزه



علمیه کابل شد تا از محضر اساتید معروف و نامی آن بهره برد. نامبرده، ادبیات، منطق و قسمتی از فقه و اصول را فراگرفت و به زادگاه خویش بازگشت و به نشر اسلام و گسترش علم و معنویت پرداخت.

وی مدرسه علمیه‌ای در «کجاب» تأسیس کرد و به تدریس علوم اسلامی، تبلیغ معارف الهی و ارتقاء فرهنگ دینی مردم همت گماشت. مهارت وی در سخنرانی، تبلیغ و ارشاد که زبانزد خاص و عام بود، موجب شد تا آشنایان، او را به لقب افتخاری «واعظ» مفتخر کنند. از این رو شهرت اصلی وی که حسینی بود مهجور شد و به عنوان تنها واعظ منطقه شهرت یافت. تشنگان موعظه و حکمت و راه جویان دیانت و سعادت از مناطق و روستاهای دور افتاده به سوی حسینیه او می‌شتافتند و گوش جان به مواعظ شیرین و سخنرانی‌های پر نکته و راه‌گشای او می‌دادند.

او پس از چند سال تدریس، تعلیم و تربیت شاگردان فاضل و کار آمد، عازم حوزه علمیه نجف شده تحصیلات خویش را در رشته های گوناگون علوم اسلامی پی گرفت و سالیانی چند از محضر اساتید عظام و آیات کرام چون سید محمود شاهرودی، سید محسن حکیم و سید ابوالقاسم خویی استفاده علمی و اخلاقی کرد. سرانجام به دستور مرجع تقلید وقت حضرت آیت الله العظمی سید محسن حکیم به کشور بازگشت و مورد استقبال گرم و صمیمانه مردم عالم دوست و مؤمن کابل قرار گرفت. هزاره‌های کابل و اطراف با تشکیل محافل باشکوه و گردهمای‌های بزرگ در حسینیه‌ها و مساجد و ضبط سخنرانی‌ها و دست به دست کردن نوارهای آن، حماسه پر شور حضور و وفاداری را به نمایش گذاشتند.

این استقبال مردمی و تشکیل مجامع و سخنرانی‌ها با آن که صبغه سیاسی نداشت حاکم دیکتاتور و ضد مردمی، محمد داوود را که نسبت به هر محفل غیر درباری بدبین و از هر شبخی خائف بود به وحشت انداخته و ادار به عکس العمل کرد؛ از این رو در سال ۱۳۴۰ شمسی اقدام به دستگیری شهید واعظ نموده وی بدون محاکمه به مدت سه سال زندانی شد که قسمتی از آن در زندان غزنی و سالهای پایانی را در زندان دهمرنگ کابل سپری کرد.<sup>۱</sup>

با کنار رفتن دولت ظلم و متعصب داوود و روی کار آمدن دولت دکتر محمد یوسف که با آب شدن یخ‌های استبداد و ایجاد فضای نسبتاً باز سیاسی و دموکراسی همراه بود، عده زیادی از زندانیان از جمله شهید آیت الله واعظ آزاد شد. نامبرده پس از آزادی به تدریس علوم اسلامی و تبلیغ معارف دینی و ارشاد مردم ادامه داد.

شهید آیت الله واعظ بهسودی عالمی ژرف اندیش، خوش بیان، مدقق و نویسنده بود و همانند خطابه و سخنرانی در نویسندگی نیز از قلم زیبا و روان برخوردار بوده به عربی و فارسی مطلب علمی و تحقیقات خویش را به صورت ادیبانه و شیرین می نوشت؛ و لذا در مدت اقامت در حوزه علمیه نجف تقریرات درس‌های خارج فقه و اصول اساتید خویش از جمله حضرت آیت الله العظمی خوئی را نوشت.

او با نوشتن «مصباح الاصول» که قسمتی از دروس خارج اصول استاد یاد شده است چراغ امید و اعتماد را در دل دوستان و همفکران وطن خود روشن کرد و مورد تشویق مرحوم آیت الله العظمی خوئی قرار گرفت. به طوری که نامبرده آن را از میان ده‌ها نوشته شاگردان به نام خود، اعم از افغانستانی، ایرانی، عراقی و... برگزید و ضمن نوشتن تقریظ زیبا بر آن، اجازه چاپ داد. با آمدن مصباح الاصول به بازار، کتاب‌های فضیلائی دیگر که در مورد خارج اصول مرحوم آقای خوئی بود جای خو را به آن داد به طوری که امروزه تنها منبع با ارزش در موضوع خود تلقی می‌شود که نشانه قدرت علمی، استعداد درخشان، حافظه نیرومند و قلم شیوای وی است. مرحوم آقای خوئی در تقریظ خویش نوشته است:

«من آنچه از تقریرات درس‌هایم را دانشمند فضیلت مآب فخر الافاضل الکرام سید محمد سرور واعظ حسینی بهسودی به رشته تحریر در آورده است ملاحظه کردم و آن را دارای حسن تعبیر، وضوح بیان و جامع بین ایجاز بلیغ و توضیح کافی، یافتم، خداوند چشم او را روشن کند همان گونه که دیدگانم را روشنایی بخشید و دانش را به دست او و امثالش گسترش دهد...»<sup>۱</sup>

اثر دیگر نامبرده «خاطرات زندان» می باشد که در زندان نگارش یافته است و موضوع آن اخلاق و آداب اسلامی است. کتاب دیگر او «سیف الاسلام» است که در پاسخ به کتاب سیف الابرار که با قلم شخصی به نام مولوی مبارک بر ضد تشیع و شیعیان نوشته شده بود تحریر یافته است. شهید واعظ در کتاب سیف الاسلام به تهمت‌ها و افتراهای وی پاسخ مستدل و منطقی داده و از هرگونه تعرض نسبت به مذهب و علمای اهل سنت پرهیز کرده است.

آثار دیگر نامبرده در رشته فقه است که از جمله آنها:

«تحفة الفقیه» (درباره حدود کر)، «شرح مکاسب» و «قضا در اسلام» است.

خدمات او به اسلام و علم و فرهنگ به نوشتار یاد شده خلاصه نمی شود. عالم یاد شده پس از بازگشت از نجف به کابل و مساعد شدن اوضاع، دست به ساخت مدرسه مجلل و مسجد و کتابخانه زد. مسجد زیبا و بزرگ دارای نقشه خوب و مناره‌های بلند سبز رنگ در دو طبقه که جمعاً هشت هزار نفر عزادار را در مراسم و مناسبت‌های مذهبی ظرفیت دارد، بنا کرده و در کنار آن، مدرسه‌ای زیبا در دو طبقه دارای ۳۲ اتاق و سه سالن درس (مدرس) و کتابخانه مجهز بنیان کرد که مجموعاً به نام «مدرسه علمیه محمدیه» یاد می شود که در محل کارته سخی کابل واقع شده است.

وی پس از تکمیل ساختمان مسجد، مدرسه و کتاب خانه محمدیه، اقدام به جمع‌آوری طلاب علوم دینی و تدریس و تربیت آنان نمود. در آغاز تدریس سطوح عالیه سپس خارج فقه و اصول و معارف اسلامی را به عهده گرفت از مدرسان دیگر نیز دعوت به همکاری و تدریس در مدرسه کرد.

از اقدامات مثبت و فرهنگی شهید واعظ تأسیس مجله ماهنامه به نام «برهان» است تا از این طریق با همکاری دانشمندان اسلامی معارف اسلامی و حقایق دینی را به مردم و تحصیل کردگان رسانده اتهامات گوناگون را که بر ضد اسلام و مذهب تشیع به دست آشکار و پنهان استعمار هر از چندگاه مطرح می شد، پاسخ گوید. این مجله تا شماره دوازدهم چاپ شده که با استقبال وسیع مردم و جوانان مواجه شد تا این که کودتای محمد داود در سال ۱۳۵۲ رخ داد و از آن پس اجازه نشر نیافت.<sup>۱</sup>

شهید آیت الله واعظ بهسودی از مشاهیر روحانیت تشیع در افغانستان و برجسته‌ترین دانشمندان اسلامی شهر کابل بود. در مقابل پایگاه وسیع مردمی و محبوبیت همگانی وی در میان اهالی شیعه مذهب کابل، دشمنان فراوانی اعم از متعصبان وهابی‌منش، گروه‌های الحادی مارکسیستی و حسودان قرار داشت؛ اما او با صلابت و ایمان در دو جبهه تبلیغ دین و نشر علم مبارزه کرده با تألیف کتاب‌ها و رسالات با ارزش، تعلیم و تربیت فضلا و طلاب فراوان و اعمار مدارس علمیه در بهسود و کابل و ایراد سخنرانی‌های پر بار و جذاب در مساجد و حسینیه‌های گوناگون، خدمات ارزنده و فراموش نشدنی به جامعه‌ی اسلامی و علم و فرهنگ ارائه نمود.

یکی از دانشمندان ایرانی درباره‌ی وی، سال‌ها پیش نوشته است:

«حجة الاسلام و المسلمین و العلامه المجاهد آقای حاج محمد سرور الواعظ کابلی یکی از ستارگان پر فروغ آسمان علم و فقاقت در کابل پایتخت کشور همسایه افغانستان است... و در نجف به تدریس کفایة الاصول و غیره پرداخته و جمع کثیری از محصلان افغانی و پاکستانی و غیره از محضرش کسب فیض و علم نمودند...»<sup>۱</sup>

آیت الله محمد عیسی محقق خراسانی در کتاب با ارزش المؤلفون الافغانیون المعاصرون، او را علامه بزرگ و دانشمند فاضلی دانسته که حق تقدم و سبقت نسبت به سایر علمای افغانستان دارد و در رشد حوزه علمیه و پرورش طلاب فاضل نقش فراوان داشته در تقریرات و شرح نگاری بر کتاب‌های مهم درسی پیش قراول بوده است.<sup>۲</sup>

یکی از فضلای افغانستان طی مصاحبه‌ای درباره‌ی وی گفته است:

«آیات عظام چون آیت اله سید محمد واعظ (ره) قطع نظر از سایر خدماتش، همان تقریرات آیت الله العظمی مرجع بزرگ شیعیان مرحوم خوبی (ره) را که نوشتند، اثر بسیار ارزنده‌ای است...»<sup>۳</sup>

۱- محمد شریف رازی، گنجینه دانشمندان، ج ۶، ص ۲۲۹.

۲- محمد عیسی محقق خراسانی، پیشین، ص ۱۶.

۳- شیخ ابراهیم خلیل، مرجعیت رمز بقاء تشیع، ص ۱۵۲.

و در کتاب «معجم رجال الفكر و الادب فی النجف خلال الف عام» آمده است:

«عالمًا، فاضلاً، جليلاً، مُجتهدًا، خبيرًا، مُحققًا، مسافرًا من بلاده الى النجف و دَرَسَ بِهَا و أخذَ عن السَّيدِ الحَكِيمِ و السَّيدِ الخوئي و السَّيدِ الشَّاهِرودي و عادَ الى وطنه لِلرَّشادِ و الهِدَايَةِ و القيامِ بِالاحكامِ الشَّرعيه، غيرَ أنَّ الحُكومتَ الافغانِيَةَ اِعْتَقَلَهُ لِقَضَايَا و عَواملِ دينِيَّة»<sup>۱</sup>.

شخصیت بزرگ علمی، اجتماعی و مذهبی، عالم یاد شده موجب شد تا دولت کودتای مارکسیست‌ها او را در صدر فهرست علما و دانشمندان اسلامی قرار داده در نخستین فرصت در صدد دستگیری او بر آید؛ ولی پس از ۲۵ روز حبس در زندان پلچرخی، بر اثر فشار علما و مبلغان از سوئی و فریب افکار عمومی و استفاده تبلیغاتی از سوی دیگر، ناگزیر به آزادی وی گردید. اما پس از گذشت زمانی نه چندان زیاد، برای دوم او را دستگیر و زندانی کردند به فیض شهادت رساندند.<sup>۲</sup>

۱- محمد هادی امینی، پیشین، ص ۲۷۸.

۲- حسین شفائی، ص ۴۱ - ۴۰.

## حجة الاسلام محمد حسن واعظ هروی

(قرن سیزدهم)

او از دانشمندان قرن سیزدهم است که در شهر هرات متولد شده از اینرو مانند بسیاری از همشهریان خویش به هروی شهرت یافت. براساس تنها اثر باقیمانده وی، نامبرده پس از تحصیلات اولیه، به مشهد مهاجرت کرده در حوزه علمیه آن شهر به تکمیل آموزش و تحصیل خود پرداخته است.

واعظ به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام علاقه داشته در میان شاخه‌های متعدد و متنوع علوم اسلامی، به تاریخ و عرفان اسلامی، دلبستگی بیشتر نشان داده است. درباره اثر پیش گفته، بهره‌گیری او را از آثار جزائری و ملا مهدی نراقی حکایت دارد. در فهرست نسخه‌های کتابخانه مسجد جامع گوهر شاد آمده است: «انهار النبویه فی حیاض الناسوتیه : تألیف محمد حسن واعظ هروی قرن ۱۳ که در آن از مسکن الشجون جزائری متوفی ۱۱۱۲ق و محرق القلوب ملا مهدی نراقی متوفی ۱۲۰۹ یاد کرده است. مشتمل بر دو جلد.

جلد اول: در یک مقدمه و یازده نهر؛ مقدمه در فهرست مطالب؛

نهر اول در احوالات حضرت آدم علیه السلام دارای ۲۵ حوض. نهر دوم در احوال

ادریس در چهار حوض؛

نهر سیوم در احوال حضرت نوح علیه السلام، در دوازده حوض؛

نهر چهارم در احوال حضرت هود علیه السلام، در شش حوض؛

نهر پنجم در احوال حضرت صالح علیه السلام، در هفت حوض؛

نهر ششم در حالات حضرت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق علیهم السلام در ۳۱ حوض؛

نهر هفتم در احوال حضرت لوط علیه السلام، در هفت حوض؛

نهر هشتم در احوال ذوالقرنین علیه السلام، در ده حوض؛

نهر نهم در احوال حضرت یعقوب و یوسف علیهم السلام در ۷۳ حوض؛

نهر دهم در احوال حضرت ایوب علیه السلام، در پنج حوض؛

نهر یازدهم در احوال حضرت شعیب علیه السلام، در ۴ حوض. نسخه ما شامل همین

جلد اول آن است.

آغاز: بسمله یا من تحیرت فی اشعة انوار افهام الموحدين... و بعد چنین گوید بنده آثم، تراب اقدام سلسله عیلة واعظین و ذاکرین شهیر بمحمد حسن واعظ... و جهد وافی کرده بعدد ایام سال ۳۶۶ مجلس جمع کردم در احوال انبیاء علیهم السلام و ختم هر مجلس را به مصیبت خامس آل عبا کردم تا از برای اهل خیر از واعظین و ذاکرین نوید بسیار و با فایده وی زحمت بوده باشد...»<sup>۱</sup>.

۱- محمود فاضل یزدی، فهرست نسخه های خطی کتابخانه مسجد گوهر شاد: ۱۴/۱.

شیخ محمد حسن وثیقی  
(۱۳۰۷ - ۱۳۸۴ ش)

حضور دانشمند در یک جامعه چون تابش خورشید و روشنایی چراغ در میان مردم آن ناحیه است و مردم مزبور امکان ندارد از وجود دانشمند موجود بهره‌مند نشده آثار گوناگون مادی و معنوی آن را در ابعاد مختلف زندگانی فردی و اجتماعی خویش احساس نکنند.

نکته اصلی این است که جوامع گوناگون در مورد استفاده از نعمات الهی و یا بهره‌گیری از فرصت‌های تاریخی و مقابله با تهدیدها و بحرانهای زندگی، یکسان عمل نمی‌کنند، برخی از جوامع با برنامه و شیوه مناسب سراغ نعمت‌های الهی از جمله عالمان دینی رفته و با قدرشناسی از آنان و زمینه‌سازی و مساعدت نمودن امکانات و فرصت‌ها بیشترین استفاده را از عالمان جامعه برده بدین ترتیب پیشرفت همه جانبه مادی و معنوی اجتماع را فراهم می‌کنند.

بعضی از مناطق و مردم با عالمان دینی تعامل مثبت برقرار نکرده و ادب رفتار با عالم دینی و فرهنگ بهره‌گیری از دانشمندان جامعه را رعایت نمی‌کنند در نتیجه عالمان دینی در میان آنان احساس غربت نموده و بنا به روایات دینی در روز قیامت نیز در محضر خداوند از مردم و جامعه مزبور شکایت می‌کنند و تنهایی و غربت خود را در میان مردم مزبور با خدا در میان گذاشته، زبان به شکایت و بیان غربت خویش می‌کشایند.

در دنیای جدید نیز فرهیختگی و رشد جوامع دارای شاخص‌های گوناگون است که در صدر آنها موقعیت و منزلت عالمان و دانشمندان بویژه عالمان دینی قرار دارد. جامعه‌ای، فرهیخته، پیشرفته و رشید است که از کارشناسان مختلف به خوبی و در جنبه تخصص‌شان استفاده کند و عالمان دینی در میان‌شان دارای حرمت و عظمت بوده و احساس تنهایی و دل‌تنگی نکنند در نتیجه مورد مراجعه اقشار گوناگون و محل استفاده علمی و معنوی باشند.



دیار هرات از مناطق فرهنگ‌پرور و با تمدن کشور است که در این وادی نیز دارای تاریخ پر بار و کهن بوده و مردم آن، در تکریم علما و بهره‌گیری از آنان، مقام والایی را به خود اختصاص داده‌اند. از این رهگذر حتی در سده‌های اخیر اقدام به جذب عالمان و فرهیختگان از سراسر کشور نموده و یکی از این برجستگان علمی و معنوی حجة الاسلام شیخ محمد حسن وثیقی است.

نامبرده در حدود سال ۱۳۰۷ ش در قریه «بیدره شاکی» در یک خانواده مذهبی و روحانی، چشم به جهان گشود. پدرش شیخ عبدالرحیم خود عالم دینی بود و در مسجد قریه سکونت‌شان به وظیفه امامت و تبلیغ اشتغال داشت و برادر بزرگش بنام شیخ عبدالله وثیقی، خود از عالمان دینی بود که مدتی در کابل قلعه فتح‌الله سپس به هرات انتقال یافته «از جمله بنیانگذاران مدرسه علمیه صادقیه هرات بود و در این شهر مصدر خدمات ارزنده شد و در طول سالیان چند به تدریس طلاب و جوانان جویای علم پرداخت»<sup>۱</sup>.

وثیقی تحصیلات اولیه را در محله خویش آغاز نموده پدرش سپس برادر بزرگش از جمله اولین اساتید نامبرده بشمار می‌روند. در سن ۱۳ سالگی پدر را از دست داد و همراه برادر بزرگش عازم کابل شده در قلعه فتح‌الله خان چند سالی بسر برد، و تحصیلات خود را در آنجا پی گرفت. در سال ۱۳۲۷ ش به شهر هرات کوچید از آن به بعد در حوزه علمیه هرات به ادامه تحصیل پرداخته از محضر اساتید معروف حوزه علمیه آن شهر مانند شیخ محمد طاهر قندهاری که در ادبیات عرب (صرف، نحو، معانی و بیان) متخصص و یگانه بود، بهره فراوان برد، اساتید دیگر نامبرده سید محمد امان بصیر بود که آقای وثیقی همراه شهید سید محمودی از وی بهره می‌بردند سپس در درس شرح لمعه استاد محمد اسحاق اخلاقی شرکت جست و از نامبرده و شیخ غلام حسین طالب و غلام سرور جبرئیلی استفاده‌های فراوان نمودند و در ادامه به سطوح عالیّه پرداخته و تا حدودی در آن قسمت نیز در محضر عالمان هرات آموزش دیدند.<sup>۲</sup>

۱- محمد رفیع اصیل یوسفی، با دوستان مروت، با دشمنان مدارا، مجله خط سوم، ش ۹۰۸، بهار و تابستان ۱۳۸۵، ص ۱۸۹.

۲- مصاحبه اختصاصی تلفنی با حجة الاسلام شیخ محمد اسحاق اخلاقی، مشهد، ۲۶ / ۱۱ / ۱۳۸۶.

محمد حسن بصیر دارای استعداد درخشان، حسن سلیقه و علاقه زیاد به مطالعه کتب علمی بویژه در حدیث، تاریخ و تفسیر قرآن کریم بود و همزمان آموزش دینی به مطالعه و پژوهش در موضوعات فوق نیز پرداخت، در سایه تلاش قابل قدر، در مسائل گوناگون اسلامی و مذهبی تسلط یافته خود از مدرسان و رجال برجسته شیعی در شهر هرات گردید.

چنانکه اشاره شد وثیقی با مشارکت برادرش شیخ عبدالله وثیقی، غلام حیدر فراهی، شیخ غلام حسین طالب، سید محمد امان بصیر، غلام سرور جبرئیلی در اوائل دهه ۱۳۴۰ ش به تأسیس مدرسه علمیه صادقیه هرات پرداخت که یکی از مدارس مهم و ارزشمند در غرب کشور بشمار می‌رود، آنگاه به عنوان یکی از اعضای شورای مدیریت و برنامه‌ریزی آن ایفای وظیفه می‌نمود.

او به برکت مطالعات گسترده و استعداد خوب، در تبلیغ معارف دینی و سخنوری مهارت پیدا کرد و به زوی یکی از خطبای برجسته در هرات و اطراف آن گردید.<sup>۱</sup>

در سال ۱۳۵۷ ش با کودتای حزب دموکراتیک خلق و روی کار آمدن چپی‌ها، اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی کشور نابسامان شد و در فرایند آن با ادامه تجاوز و اشغالگری ارتش سرخ روسیه و گسترش جنگ و ناامنی، عده زیادی از مردم مجبور به مهاجرت به کشورهای همسایه افغانستان شدند که در بین مهاجرین تعداد زیادی از علما و روحانیون هم مشاهده می‌شدند.

در این ایام پر از خوف و خطر، مرحوم وثیقی راضی نشد که مردم شهرش را تنها بگذارد. لهذا در کنار آنان باقی ماند و بدین گونه مردم نیز وظیفه سترگ قیادت و زعامت خود را به عهده ایشان گذاشتند و آن مرحوم با روحیه تعهدپذیری و مسئولیتی که در قبال مردم و اجتماع داشت تا اواخر عمر با برکتش این رسالت را جانفشانی و فداکاری به پیش برد و از حقوق و حیثیت‌شان دفاع کرد.<sup>۲</sup>

۱- همان.

۲- محمد رفیع اصیل یوسفی، پیشین.

این مقاومت و وفاداری و ثیقی بدو نفوذ اجتماعی فراوان بخشید و محبوبیت و نفوذ کلمه‌اش را بطور بی‌سابقه بالا برد بطوریکه نه تنها از سوی شیعیان هرات رهبریت روحانی و معنوی یگانه بدست آورد بلکه به تدریج در میان شیعه و اهل سنت هرات محبوبیت فوق‌العاده و رهبریت بلامنازع یافته روحانی شماره یک شهر هرات گردید.

نکته دیگر زیرکی و وسعت نظر و انسجام طلبی و ثیقی بود، شیخ محمد اسحاق اخلاقی از اساتید و همکاران آن مرحوم تصریح می‌کند که او دارای وسع نظر ستودنی و فراست و تیزهوشی بود، صراحت لهجه و بیان شیوا و گفتار گیرا داشت و بسیار زیبا صحبت نموده با مردم مواجه می‌گردید<sup>۱</sup> و مولوی مرادی از عالمان اهل سنت هرات تصریح می‌کند که و ثیقی محبوب قلب شیعه و اهل سنت بود و به همگرایی شیعه و اهل سنت باور داشته در مسیر اخوت اسلامی گام بر می‌داشت، و همواره به علمای اهل سنت توصیه می‌کرد که شما بر فراز منابر و در سخنرانیهای تان احادیثی را از معصومان علیهم‌السلام و درباره منزلت آنها نقل کنید در مقابل شیعیان از صفات خوب خلفا برای شیعیان بازگو کنند، تا تعصبات مذهبی از بین رفته و پیروان دو مذهب شیعه و اهل سنت به مبانی همدیگر آشنا و روابطشان نزدیک و نزدیکتر گردد.<sup>۲</sup>

شیخ محمد حسن و ثیقی با کمک برادرش و سید حسن شاه مهدی‌زاده، مدرسه علمیه صادقیه را به صورت مناسب اداره نموده مسجد و مدرسه علمیه محمدیه در شهر نو هرات و توسعه مساجد و تکایای دیگر در شهر را نیز تحت نظارت داشت. با از راه رسیدن طالبان، مسئولیت نامبرده در حفظ کیان تشیع و مراکز عبادی و علمی شیعه سنگین‌تر گردید بویژه که برادرش را نیز در سال ۱۳۷۴ ش از دست داد و به گونه تنها با شرایط نوین و خطرناک مواجه گردید.

او تلاش نمود تا انسجام اسلامی و اخوت دینی هراتیان حفظ شده و تحولات جدید آن را دچار خطر نکند و با زیرکی هیچگونه زمینه و بهانه‌ای را در

۱- همان.

۲- مصاحبه اختصاصی با مولوی مرادی هراتی، مشهد، ۹ / ۱۲ / ۱۳۸۶.

دست نیروهای جدید حاکم به هرات نداد اما پس از آزادی مزار شریف از اشغال طالبان که در آن قیام شیعیان تأثیر اصلی را از خود گذاشت مرحوم وثیقی همراه بیش از سیصد نفر از علما، موسفیدان و فرهنگیان هرات دستگیر و به شهر قندهار انتقال داده شدند و در زندان سر پوزه محبوس گردیدند.

او مدت شانزده ماه در زندان مخوف یاد شده بسر برد در حالیکه هیچ جرمی از خدمت به مردم نداشت چنانکه در این باره آمده است:

«مدت شانزده ماه را به جرم همراهی و خدمتگزاری، در زندانهای مخوف طالبان در سرپوزه قندهار با رنج و مشقت فراوان به سر برد و با وجود کهولت سن و ضعف جسمانی در برابر فشار و زورگویی شان ایستاد»<sup>۱</sup>.

شیخ محمد حسن وثیقی پس از آزادی از زندان به هرات آمد و مورد استقبال گسترده مردم آن سامان قرار گرفت و بدون آنکه کمترین هراس و تردیدی به دل راه دهد به مدرسه صادقیه و انجام وظایف پیشین پرداخته و مسیر دین‌گستری، اخلاق‌مداری و ارشاد مردم را تداوم بخشید، و افزون بر امور علمی، تبلیغی و اجتماعی‌ای که در گذشته انجام می‌داد به تدوین یادداشتهای دوران زندان و تنظیم آنها رو آورد تا آن را تحت عنوان «شانزده ماه در محبس طالبان» بصورت کتاب در آورده منتشر سازد که متأسفانه اجل مهلت نداد آن را به چاپ برساند.

جناب شیخ وثیقی پس از آزادی از زندان طالبان بویژه پس از سقوط آن رژیم شهرت و محبوبیت فوق‌العاده پیدا کرد بطوریکه در میان شیعه و سنی هرات شخصیت اول دینی و مذهبی گردید. وی در پنجم اسد [مرداد] ۱۳۸۴ ش در مشهد مقدس که جهت معالجه آمده بود، از دنیا رفت و وصیت نموده بود که جنازه‌اش به هرات انتقال یابد. مردم هرات اعم از شیعه و سنی چنان تشییع باشکوهی از جنازه او بعمل آوردند که در تاریخ هرات بی‌سابقه بوده است.<sup>۲</sup>

چنانکه آقای اصیل یوسفی از آن رخداد خاطره‌انگیز چنین گزارش می‌کند:  
«روز چهارشنبه پنجم اسد سال ۱۳۸۴ خورشیدی، جمع کثیری از مهاجران افغانی

۱- محمد رفیع اصیل یوسفی، پیشین.

۲- همان؛ محمد اسحاق اخلاقی، پیشین.

در بیمارستان قائم مشهد گرد آمده‌اند و لحظاتی بعد، پیکر نحیف مردی بر دوش مشایعین قرار می‌گیرد و با تشریفات معمولی و رایج بعد از طواف زیارت ملکوتی حضرت رضاعلی<sup>علیه السلام</sup> به تدریج از جمع همراهان و دوستان، معدود افرادی با تابوتی گلباران شده راهی شهر هرات می‌شوند.

آن سوی مرز غوغایی برپاست، خبر از چند روز پیش بین مردم پیچیده که حال شیخ وخیم است و امیدی به بهبودی‌اش نیست. آخر سر به گوش همگان رسیده بود که شیخ دعوت حق را لیبیک گفته و اینک آنانی که نسبت به مرحوم ارادت‌ی و انسی دارند با وسیله‌های شخصی به مرز اسلام قلعه شتافته‌اند تا در مشایعت جنازه به سوی شهر سهمی داشته باشند.<sup>۱</sup>

و جناب آقای اخلاقی نیز چنانکه اشاره شد، اعتراف داشت که تشییع جنازه شیخ محمد سحن وثیقی در میان بزرگان شیعه و سنی نظیر نداشته و از او تجلیلی بی‌نظیر صورت گرفت.

عوامل گوناگون و متنوع در اقبال و ارادت بی‌سابقه مردم هرات به مرحوم وثیقی دخیل بوده است که هر کدام ارزش فراوان داشته و می‌تواند مطالب فراوانی را قابل طرح سازد که از میان آنها به مهمترین‌شان اشاره می‌شود.

۱- پارسایی و ساده‌زیستی؛ به گواهی آگاهان مرحوم محمد حسن وثیقی مرد پارسا، ساده‌زیست و آزاده بود و هیچ‌گاه در صدد آن نشد که تجملات و تشریفات را جای ساده‌زیستی و هم‌نشینی با مردم و ارتباط گسترده با طیف‌های مختلف اجتماع قرار دهد، او همیشه و در همه وقت در خدمت مردم بود، درش بر روی همگان باز بود و خودش با همه اقشار خلق دمساز.

۲- غم شریکی و وفاداری با مردم؛ برای آنانی که سالیان پر آشوب و تلخ اخیر را در محیط هرات گذرانیده‌اند آشنایی با کارنامه و خدمات ارزنده او صفحه درخشانی از خدمات روحانیت را در غرب کشور، به نمایش می‌گذارد، اینکه در شرایط غم و شادی و در روزهای مشکلات طاقت‌فرسای مردم و لحظات رعب، اضطراب و سیاه، شیخ را با خود داشتند و دیگران یکی پس از دیگری رفتند و شیخ باقی ماند و با همه توان رفتن، مقاومت کرد و ایستاد، بالاترین ارزش را در

نظر همگان تجسم نموده و محبت او را در قلوب همگان جاری کرد.

۳- مشی معتدل و زیرکانه؛ نامبرده در شرایط پرتلاطم و دارای نوسان سیاسی و فرهنگی، با حفظ دیانت، نه بهانه‌ای بدست دولت داد تا او را حذف نماید و نه مردم را رها نموده در خدمت و اهداف دولتهای زودگذر و بی‌ریشه برآمد و در واقع با فراست و زیرکی، هر دو را با خود داشته و حفظ نمود.

۴- اخلاق کریمانه و متواضعانه؛ از ویژگیهای او اخلاق متواضعانه، با ادب سخن گفتن، با متانت موضع گرفتن و با شجاعت به سراغ تحولات رفتن بود، او آنچه حق، مصلحت و وظیفه تشخیص می‌داد انجام می‌داد و اخلاق خوش، رفتار متواضعانه از ویژگیهای او بود.

لذا گفته می‌شود «مردم نفس حضور معنوی شیخ را در تمامی ساحات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی این شهر در ربع قرن اخیر هرات احساس کرده‌اند و او از تأثیرگذارترین روحانیون و علمای مذهبی نیم قرن اخیر هرات به حساب می‌آید...»<sup>۱</sup>

از او افزون بر خاطرات زندان طالبان که تحت عنوان «شانزده ماه در محبس طالبان» باشد «مجموعه خاطرات و تجربیات» نیز مانده است که متأسفانه هر دو کامل و چاپ نشده است.



## استاد شیخ قربانعلی وحیدی جاغوری

(۱۲۹۱ - ۱۳۵۸ش)

کسی که سفری به هزارستان کرده باشد یا کمترین آشنایی با تاریخ معاصر تشیع افغانستان داشته باشد مرحوم وحیدی را می‌شناسد. چنان که بسیاری از بزرگان تشیع با او آشنا یند، هر چند نحوهٔ این شناختها متفاوت است، علمای مبارز و جهادگران اهل قلم، او را یک عالم مجاهد می‌دانند که در مقابل شیپخون بی‌رحمانه و نقشهٔ توسعه طلبانهٔ متجاوزان کوچی «جوری» قد علم کرد؛ و با رهبری شجاعانهٔ وی و سلحشوری مردم دلیر جاغوری، یکی از خطرات بزرگ که تشیع را تهدید می‌کرد دفع شد و عوامل آن برای همیشه درس عبرت گرفتند. مدرسان و طلاب حوزه‌های علمیه، وحیدی را مدرسی خستگی ناپذیر و کوشا می‌شناسند که در پرورش طلاب و فضلالی بنام، بیانی نافذ و دستی پر برکت داشت. بسیاری از شخصیت‌های بزرگ و فضلالی معروف افغانستان از جمله حضرت آیت الله العظمی شیخ محمد اسحاق فیاض مؤلف کتاب معروف محاضرات و ده‌ها کتاب و رسالهٔ دیگر و حضرت آیت الله محمد آصف محسنی قندهاری مؤلف توضیح المسائل جنگی و ده‌ها اثر دیگر از شاگردان و دست پروردگان او هستند.

مدارس علمیه و مساجد و حسینیه‌های متعدد وی در جاغوری، کابل، بغلان و غرjestان، شناسنامه‌ی دیگر از نامبرده است که مردم شهرهای یاد شده را با خدمات با ارزش و تحسین برانگیز او آگاه می‌کنند. عنوان «شیخ وحیدی» در نزد مردم جاغوری نمازهای شبانه، روزه‌داری روزانه و سوز و گداز زاهدانه را تداعی می‌کند. ساده زیستی، فقیر نوازی، قناعت ورزی و صراحت لهجه، از ویژگی‌های او بود.

شیخ قربانعلی وحیدی فرزند رضا در سال ۱۲۹۱ش در قریهٔ اوتقول جاغوری از توابع غزنین چشم به دنیا گشود. مقدمات را نزد برخی از علمای



محل از جمله آخوند معروف قریه اسلام انگوری فراگرفت. آن گاه راهی بلخاب شده، ادبیات را از روحانی بزرگوار عالم بلخابی آموخت. سپس به مشهد مقدس سفر کرده مدتی از محضر اساتید حوزه علمیه آن شهر استفاده نمود.

وی برای مرحله پایانی تحصیل خویش، حوزه علمیه نجف را برگزید و پس از ورود به آن، از درس‌های حضرت آیت الله العظمی ابوالحسن اصفهانی و سایر مدرسان و دانشمندان معروف آن مرکز تاریخی علم و عمل، بهره‌ها برد. پس از پایان تعلم و کسب دانش در حدود سال ۱۳۲۳ش به زادگاه خود مراجعت کرد. نامبرده پس از ورود به اوتقول به دلیل فقر و تنگدستی، چند اتاق ساده را به عنوان مدرسه علمیه در کنار خانه خود ساخته طلاب علوم دینی را در آن جا سکنی داد و به تدریس و تربیت آنان با شور و علاقه همت گماشت.

افزایش تدریجی طلاب و علم جوان و اشتیاق فراوان آنان به فراگیری معارف آل محمد علیهم‌السلام مرحوم وحیدی را متوجه کمبود فضای آموزشی و مشکل محدودیت اتاق‌های خواب محصلان کرده به فکر تأسیس مدرسه جدید و مناسب انداخت؛ از این‌رو در سال ۱۳۳۲ش مدرسه‌ای زیبا و مسجد و حسینیه بزرگ در مرکز دهستان اوتقول در منطقه‌ای آرام و خلوت و کنار چشمه‌ای زیبا، تأسیس کرده فعالیت‌های آموزشی و تربیتی خود را به آنجا منتقل کرد.

مدرسه مذکور از بناهای مبارک و پربرکتی است که بر اساس تقوا و ایمان بنا شد و رقابت‌های گروهی و خودخواهی‌های نفسانی در آن دخالت نداشت و پس از افتتاح، قبله آمال انبوه علاقه‌مندان به علوم اسلامی و شیفتگان فرهنگ اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام از دور و نزدیک شده سکنه آن را در ادوار گوناگون علاوه بر طلاب جاغوری، معرفت جوان مالستان، قره باغ، غزنی، قندهار، ارزگان و... تشکیل می‌دادند.

مرحوم وحیدی فقط به درس و بحث و تربیت شاگردان فراوان و فاضل نپرداخت؛ حل دعاوی حقوقی و فصل تخاصم مردم از سویی و آشنا کردن جامعه به معارف اسلامی و تکالیف، شرعی از سوی دیگر، از وظایف او بود و با شجاعت و ایمانی که داشت در مقابل منکرات داخلی جامعه خویش و دفع خطرات دشمنان تشیع سرسختانه ایستاد.<sup>۱</sup>

«در سال ۱۳۳۲ش گروهی از کوچی‌ها که از طرف پاکستان تحریک شده بودند برای اختلاف، به بازار انگوری جاغوری حمله کردند و سه نفر از جمله حسین علی و باز محمد را به شهادت رساندند و به غارت دکان‌های مردم پرداختند. استاد وحیدی با آنکه در دهمرده بسر می‌برد اما از مقاومت مردم دفاع و در ادامه و پس از حضور در منطقه به مردم دستور دفاع و مقاومت داد که در نتیجه چند تن از مهاجمان به سزای ستم خویش رسیدند. رژیم کابل بنا حق طرف مهاجمان را گرفت و علامه وحیدی به همراه شریف خان پلود (خلبان) را دستگیر و زندانی کرد... وحیدی پنج سال تمام در زندان به سر برد و بعد از آن به عنوان تبعیدی سال‌ها در بغلان تحت نظر بود...»<sup>۱</sup>

وی پس از تحمل پنج سال زندان طاقت فرسا همراه خلبان مرحوم شریف خان جاغوری از حبس آزاد شده به ولایت بغلان تبعید شدند. مرحوم وحیدی در دوران تبعید از زادگاه و دوستان و اقوام خود که از حدود سیال ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۵ شمسی به مدت هشت سال طول کشید، دست از ترویج دین و فرهنگ اسلامی برنداشته علاوه بر سخنرانی در مناسبت‌های اسلامی و بیان احکام و مسائل شرعی، مدرسه علمیه‌ای در بغلان و مسجد و حسینیه‌ای را در غرجستان در نظر گرفته ظاهراً در پس ساخت آنها برآمد.

مرحوم شیخ وحیدی پس از سیزده سال دوری از زادگاهش در سال ۱۳۴۵ش به آنجا بازگشت و وظایف اسلامی و مذهبی خویش را در مدرسه اوتقول که خود سال‌ها پیش ساخته بود از سرگرفت و در سال‌های آخر عمرش به کابل رفته درصدد بنای مدرسه علمیه‌ای در آن شهر بود و در آشنا ساختن مردم به وظایف اسلامی و اجتماعی خود، تلاش کرد.

او پس از کودتای مارکسیستی ۷ثور ۱۳۵۷ش «به منظور این که شاید از آوارگان پراکنده افغانی در ایران قوایی فراهم کنند... راهی ایران شد...»<sup>۲</sup> و اما در

۱- حاج کاظم یزدانی، یادواره ی شهید بلخی، ص ۲۶۲؛ حسین شفائی، زندانیان روحانیت تشیع افغانستان، ص ۱۸۴.

۲- پیام دعوت اسلامی افغانستان، شماره ۲، زمستان ۱۳۵۹، ص ۳۳ - ۲۹.

سال ۱۳۵۸ش در شهر قم به نحو مظلومانه و با دل پردرد، درگذشت و در همان شهر به خاک سپرده شد.

شیخ قربان علی وحیدی هر چند از لحاظ علمی نیز دارای مقام والایی بود و در عصرش در جاغوری جز تعدادی محدودی چون ابوالقاسم میر، محمد علی مدرس افغانی بر وی برتری نداشت اما از جهات گوناگون دارای ارزش‌ها و نکات مثبت فراوان بحساب می‌آید که در مجموع شخصیت او را برجسته و فرزانه می‌نمایاند.

او در پرورش طلاب و فضلاء دینی، دست توانا و نفس با برکت داشت کمتر روحانی را در جاغوری می‌توان یافت که نزد وی تلمذ نکرده باشد و در واقع نقش نامبرده در پرورش عالمان دینی که پس از ورود به منطقه بدان دست زد تا هنگام وفاتش در دیار غرب، بی‌مانند بحساب می‌آید و چنان که اشاره شد مدرسه علمیه‌ای را که او تأسیس کرد از جاغوری تا مالستان، ارزگان، قره باغ و قندهار و اطراف به نورافشانی و طلبه‌پروری پرداخت و شخصیت‌های برجسته دینی افغانستان که به نقاط گوناگون تعلق دارند ریزخوار سفره علمی و تلاش‌های دینی او می‌باشند که به برجستگان آنها اشاره می‌شود:

از قندهار محمد آصف محسنی قندهاری؛ از ارزگان شیخ نادر علی مهدوی؛ از شیرداغ محمد اسحاق فیاض؛ از سنگماشه محمد حکیم صمدی، علی یاور افتخاری، عبدالصمد فیاض؛ از اولیاتو محمد اسحاق اخلاقی، علی یاور سعیدی، عبدالقیوم امیری و نوروز علی عارفی؛ از مسکه شهید حسین علی فقیهی، محمد امان فصیحی، غلام حسین توسلی، خادم علی زاهدی از انگوری، محمد جمعه فاضل، عبدالمجید احسانی شهید علی شفا احمدی، شهید محمد اسحاق حاج آخوند؛ از داوود، محمد هاشم مدرسی حیدری، جمعه خان توسلی، عبدالصمد اکبری، رمضان علی خرّمی، محمد حسن نوری، از مهاجرین و بوسعید نادر علی سعیدی، از المیتو محمد جمعه محقق، علی جان رحمانی، محمد کاظم تقدیسی، شهید صفدر علی احسانی؛ از اوتقول شهید رمضان علی شریفی، احمد علی توکلی، عبدالکریم عظیمی، محمد جمعه رحیمی، شهید عبدالحسین اخلاقی و دیگران از پشی، شیخ علی جان عارفی، حسین علی فیاض و دیگران و از لومان عبدالاحمد فیاض، عبدالخالق برهانی، زوار علی تقدیسی؛ از خدایداد علاوه بر

مشایخ اولیاتو، محقق غجور، امینی سه پایه و دیگران را می‌توان نام برد. از دولتشه و حیدر می‌توان به شیخ نوروز علی عارفی، عزیز الله دولتشاهی، محمد اکرم ابراهیمی و محمد موسی طاهری، اشاره کرد، چنانکه برای پاطو و دهمرده و سایر نقاط نیز شخصیت‌های روحانی مانند شیخ نوروز علی برهانی، وثوقی، عارفی، اخلاقی، و جز آنان را تربیت کرده است.<sup>۱</sup>

با نگاهی هرچند گذرا به اشخاص روحانی فوق که برخی از دست پروردگان مرحوم وحیدی را تشکیل می‌دهند به روشنی نقش بی‌بدیل و تأثیر فراوان آن بزرگ مرد، در عرصه پرورش فضلا و علمای دینی هزارستان روشن شده و توفیق استثنایی او را در این پهنه ارزشمند و تعیین کننده گواه می‌دهد.

این تنها نبود او در تربیت اخلاقی طلاب نیز اهتمام فراوان قائل بود بطوری که هر از گاه به نصیحت آنان می‌پرداخت و بدلیل رویکرد زاهدانه و عارفانه‌ای که به زندگی داشت الگوی همه جانبه برای طلاب و دعوتگر عملی آنان به تقوا و پاکیزگی بود. با این حال به نماز جماعت اهمیت داده خود امامت جماعت را به عهده نمی‌گرفت بلکه معمولاً به یکی از طلاب و دست پروردگانش اقتدا می‌جست، که آثار تربیتی و روحی ارزشمندی به بار می‌آورد.

رعایت ظواهر دینی و عملی به مستحبات و انجام نمازها و روزه‌های مستحبی و اشتیاق به تلاوت قرآن مجید و ادعیه از سویی و حفاظت توأم با وسواس از بیت المال، ویژگی دیگر او بود که عملاً تقوا را در میان دست پروردگانش ترویج نموده و آنان را به خودسازی و با داشتن و با رابطه صمیمی، مهربانانه، خدماتی که با طلاب داشت به راحتی در آنان اثر می‌گذاشت.<sup>۲</sup>

وحیدی واقعاً زندگی ساده، بی‌تکلف و فقیرانه داشت با آنکه در دستش بیت‌المال زیادی می‌سید و مدرسه علمیه اوتقول را بدون کمک هیچ منبع خارجی و توسط وجوهات مردمی که برایش می‌آوردند، اداره و تأمین می‌کرد اما

۱- افراد فوق بخش اندکی از عالمان فراوانی به حساب می‌آیند که هریک از لحاظ علمی و هم از لحاظ عملی منشاء خدمات فراوان در کشور شده اند و عمدتاً پس از دهه چهل (۱۳۴۰ش) نهضت مدرسه سازی را راه انداختند.

از آن در زندگی شخصی استفاده نمی‌کرد و با دقت حدود شرعی و احتیاط لازم را رعایت می‌نمود.

پارسایی موصوف می‌طلبید که دارای صراحت لهجه و در بیان احکام اسلامی و حل و فصل دعاوی از شجاعت ستودنی بهره‌مند باشد و هیچ‌گاه ملاحظه مسائل قومی، منطقه‌ای، مادی و سایر امور را نداشته با قاطعیت و صراحت موضوع دین و نظر شرعی‌اش را بیان دارد از این لحاظ همه او را باور نموده دیر یا زود مورد تحسین قرار می‌دادند.

او به همگرایی و یکپارچگی روحانیت باور داشت و از راه‌های مختلف تلاش می‌کرد تا از هر گونه اختلاف در میان علمای دینی جلوگیری نماید، از این‌رو وقتی که شهید شریفی وارد منطقه شده اقدام به تأسیس مدرسه نمود و چند اتاقی را در کنار منزلش ساخت در حالی که مدرسه مرحوم وحیدی با همه عظمت و رونقش در منطقه فعال بود، وحیدی از نامبرده دعوت کرد به مدرسه آمده تدریس نماید که قبول کرد و از آن پس به تدریج نه تنها او را محدود نکرد بلکه طلاب را تشویق می‌کرد در درس‌های او حضور به هم رسانده و از محضرش استفاده کنند. این در حالی بود که برخی از علمای منطقه چنان با شریفی رقابت داشتند که داستان آن نقل هر مجلس شده بود و هرگز تحمل همدیگر را نداشتند<sup>۱</sup> و شهید شریفی نه تنها در مدرسه وحیدی شهرت و آوازه یافت بلکه جلسه سنتی دهه‌های محرم الحرام او را که متعلق به خوانین سنگماشه بود، از آن خود کرده و پس از زندانی شدن مرحوم وحیدی و تبعید طولانی مدتش، رابطه بسیار نزدیک با دشمن مرحوم وحیدی (سید عباس لوگری) پیدا نمود.<sup>۲</sup>

پر مسلم است که نکات فوق به مفهوم اشاره به تقصیر شهید شریفی نیست زیرا او پس از ورود به تدریج مورد استقبال مردم قرار گرفته پلکان شهرت را پیمود و رابطه‌اش را با شخصیت‌ها و گروه‌های متعدد از سید عباس لوگری تا

۱- از این میان رقابت‌های شهید شریفی و مرحوم احمد علی توکلی خیلی معروف است.

۲- مصاحبه اختصاصی با استاد عبدالکریم عظیمی، قم، ۱۳۸۷/۹/۲۸؛ محمد اسحاق اخلاقی، فصلنامه بلاغ،

خوانین و ملا محسن و دیگران که با مرحوم وحیدی خوب نبودند، نه از باب مخالفت با وحیدی بلکه برای مصلحت اجتماعی و به تعبیر استاد محمد اسحاق اخلاقی «از باب ضرورت» بود.<sup>۱</sup>

وحیدی به ورزش به ویژه کشتی، کوهنوردی و پیاده‌روی علاقه داشت. از این میان در کشتی‌گیری مهارت داشته و در ایام نوجوانی و جوانی خود کشتی‌گیر برجسته به شمار می‌رفت. یادم هست در سال‌هایی که در مدرسه نامبرده به تحصیل اشتغال داشتم در فصل زمستان ۶۱-۱۳۶۰ ش به یکی از محله‌های اوتقول بنام «شبقال پائین» شبهای جمعه منبر می‌رفتم و پیرمردان آن‌جا از کشتی‌گیری و توانایی و مهارت مرحوم وحیدی در این رشته ورزشی داستانها می‌گفتند، آنان که عمدتاً در سن وحیدی بودند، نقل می‌کردند هیچ فردی در مسابقات مختلف، پشت او را به زمین نزده است.

شیخ یاد شده با مردم نیز صمیمی و خاکی رفتار می‌کرد با همه شهرت اجتماعی، مقام علمی و عظمت دینی‌ای که داشت از جنس مردم بود با هر دهقانی برادرانه صحبت می‌کرد، وقتی به جایی میرفت نه خدم و حشم داشت و نه اسب و مرکب عمدتاً پیاده می‌رفت به هر دهقانی سلام می‌نمود با تعارف وی، روی زمین نشسته چای می‌خورد و با زبان خودش به شوخی و خوش طبعی می‌پرداخت و از اوضاع کار و زندگی‌اش سوال کرده و در ادامه راهنمایی‌هایی ساده و بی‌پیرایه می‌نمود سخنان و نصایح شیخ که از دلش بر می‌خواست لاجرم بر دل مخاطب می‌نشست.

استاد وحیدی پر کار و خستگی‌ناپذیر بود و در تدریس و آموزش خستگی و ضعف به خود راه نمی‌داد او به مقداری که نیاز بود، درس می‌گفت و در برخی سالها، روزانه تا دوازده درس ارائه می‌کرد، این در حالی بود که وظایف عبادی، مراجعات مردمی، و مدیریت طلاب و مدرسه را هم به عهده داشت و در سالهایی که برخی از اساتید مانند شهید شریفی و دیگران به کمک او شتافته به تدریس دروس اصلی می‌پرداختند درس‌های زمین مانده را ارائه می‌نمود.

شیخ قربان علی وحیدی در حد فاصل بین عالمان دینی‌ای که در مساجد یا منازل یا شبیه آنها (دو اتاق) به تدریس می‌پرداختند مانند شیخ محمد حسن کربلایی انگوری، سید محمد موسی نجفی داوودی، ملا غلام علی نيقول، سید ابوالقاسم میر لومانی و حتی مرحوم مدرس افغانی و عالمانی که پس از مرحوم وحیدی دست به ساخت و ساز مدرسه‌های علمیه زدند قرار گرفته و در واقع نامبرده راهگشا و الگوی مدرسه‌سازی و رونق حوزه علمیه جاغوری است که در حیات علمی تشیع در افغانستان کم نظیر است.

بدین ترتیب وحیدی دارای جایگاه ارجمندی را در رشد علمی جاغوی و پرورش عالمان و فضلاء مستعد، پیشرفت فرهنگ دینی، نهضت مدرسه‌سازی و مجالس سخنوری و محافل دینی، به خود اختصاص داده است که تفصیل آن مجال بیش از این می‌طلبد. نکته آخر آن که درد دینی و عشق اهل بیت پیامبر ﷺ را می‌توان در سراسر زندگانی او مشاهده کرد او با تمام وجود برای اسلام و خط اهل‌البیت ﷺ می‌سوخت و در این راه از همه ابزار از جمله تدریس، مدرسه‌سازی، مبارزه سیاسی، سخنرانی و حتی رفتن به سراغ علمای اهل سنت در مناطق هم‌جوار از جمله گیلان و مقر و بغلان برگزاری جلسات مناظره، مبارزه با برخی ارباب‌های رشوه‌ستان و ستمگر سود می‌جست و امر به معروف و نهی از منکر را نیز به اندازه توان ترک نمی‌کرد.<sup>۱</sup>

شیخ وحیدی عالم دینی و راستین بود، در دعاوی حقوقی و خصوصتهای اجتماعی و قومی مورد اعتماد همه اقوام و دسته‌های مردم بویژه جاغوری و اطراف بود و او در این میدان نیز هرگز تحت تأثیر وابستگیهای دستگی، قومی، محلی، خویشاوندی و تطمیع خوانین و سرمایه‌داران و تهدید زورمندان قرار نمی‌گرفت و بر اساس تحقیق و تفحص و اسناد و شواهد موجود به صورت شرعی و مطابق فقه امام جعفر صادق ﷺ، فیصله صادر می‌کرد و هرگز از عواقب آن و ناراحتی یا خصومت طرف بازنده دعوی، هراس به دل راه نمی‌داد.

او در تحولات سیاسی نیز رفتار و موضع‌گیری دینی و خدایی داشت چنانکه

۱- نگارنده، تعامل علمی و فرهنگی عالمان شیعه و اهل سنت در افغانستان؛ عالمان دینی افغانستان، ص ۲۸۵.

در جریان انتخابات پارلمانی (شورای ملی یا ولسی جرگه) سالهای متعدد بویژه سال ۱۳۴۸ ش که در منطقه جاغوری حضور داشت علی‌رغم نامزدها و کاندیدهای اقوام و برخی دوستانش، بر اساس شایسته‌سالاری و توانایی علمی و دینی عمل کرد و از میان نامزدهای متعدد به سعید عبدالوهاب نجفی که در مقرر مشغول وظیفه دینی بود گرایش نشان داده با جمعی از طلاب خود، تصویر کوچک سیاه و سفید او را در دست گرفت برای نجفی تبلیغ می‌نمود و مردم را به حضور در پای صندوقهای رأی و انتخاب اصلح که به نظرش سعید نجفی بود تشویق می‌کرد.

قبل از وحیدی، جمعی از عالمان دیگر از جمله شیخ عطایی داوود نیز که در لومان به وظیفه دینی و ملایی اشتغال داشت به دلیل شایستگی مرحوم شهید شریفی، تبلیغ او را به عهده داشت و علی‌رغم وجود کاندید محلی و قومی و مشکلات صحتی و مزاجی بر اسب سوار شده محله به محله مردم را در سال ۱۳۴۴ ش به شهید شریفی هدایت می‌نمودند که در مجموع سند افتخار روحانیت به شمار می‌رود.

چنانکه اشاره شد سرانجام مرحوم وحیدی در سال ۱۳۵۸ ش در قم با مظلومیت غربت و درد و اندوه ناشی از اشغال کشور و افراط‌گرایی برخی از تازه به دوران رسیده‌ها وفات نموده در گلزار شهدای آن شهر به خاک سپرده شد.





## شهید مهندس سید یزدان‌شناس هاشمی

(۱۳۳۷-۱۳۷۶ش)

سید یزدان شناس هاشمی در منطقه «خواجه عمری» غزنین در سال ۱۳۳۷ش. به دنیا آمد. پدرش درجه‌دار نظامی بود که در ارتش فعالیت می‌کرد هنگامی که هاشمی پا به سن تحصیل گذاشته آماده رفتن به مکتب «مدرسه ابتدایی» می‌شد پدر تغییر شغل داده در جاده سالنگ مشغول به کار شد و خانواده خود را به شهر «پلخمری» انتقال داد. از این‌رو هاشمی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در آن شهر به پایان رسانده دوره دبیرستان (لیسه) را در شهر مزار شریف گذراند و در سال ۱۳۵۱ش. در کنکور سراسر شرکت کرده و در رشته مهندسی برق پذیرفته شد.

شهید هاشمی پس از ورود به دانشگاه، با جمعی از دانشجویان مسلمان مانند شهید فرید احمد قاسمی، شهید محسن رضایی و دیگران آشنا شد که تأثیر فراوان بر افکار و رفتار او گذاشت و خود بارها از آن آشنایی و تبادل نظر خود با آنان یاد کرده تشکل هماهنگ و صمیمی را که در آن زمان با راهنمایی و تشریک مساعی آن دو به وجود آوردند، خاطر نشان می‌نمود. وی در سال ۱۳۵۴ش. از دانشگاه فارغ التحصیل شد، مدت شش ماه در خدمت عسگری (سربازی) خود را به پایان رساند سپس به عنوان استادیار در دانشگاه کابل مشغول به تدریس و تعلیم گردید.<sup>۱</sup>

پس از کودتای مارکسیستی هفت ثور ۱۳۵۷ش. او مانند بسیاری از روشنفکران مسلمان دانشگاه کرسی دانشگاه را رها کرده به صف مجاهدان مسلمان پیوست و برای مقابله در مدت سه ماه فنون نظامی را در شهر اصفهان فرا گرفت و به کشور باز گشته برای مبارزه منسجم و متشکل به عضویت شورای

مرکزی سازمان مجاهدین مستضعفین در آمد و به عنوان فرمانده چریک‌های شهری، فعالیت نظامی خویش را آغاز کرد.

او فرمانده شجاع، اندیشمند، مبتکر و خوش استعداد بود و در تعمیر وسایل نظامی و ادوات جنگی و ساخت برخی راکت‌اندازهای سبک و مواد منفجره ابتکار و تیزهوشی تحسین برانگیزی از خود نشان داد. وی در تعلیمات نظامی به افراد مجاهد و سازماندهی جنگهای چریکی و پاراتیزانی و فرماندهی مجاهدان و اعضای حزب، مهارت و توانایی شگفت‌انگیز داشت، از این رو در فتح «بامیان» که اولین ولایت (استان) مفتوح و آزاد شده از اشغال کمونیستها بود نقش و تأثیر او را نباید نادیده گرفت.

مهندس هاشمی پس از تأسیس حزب وحدت اسلامی افغانستان و ادغام گروه‌های هشت‌گانه تشیع در آن، همراه حزیش به آن پیوست و خود به عنوان عضو شورای مرکزی و فرمانده گروه اوپراتیفی آن تعیین گردید و از آن تاریخ به بعد با صداقت، شجاعت و وفاداری باور نکردنی در راه اهداف اسلامی و انسانی شیعیان مظلوم در غرب کامل تلاش نمود. با همه تردیدهایی که در آغاز عضویت وی در حزب وحدت اسلامی برای برخی روحانیون محتاط وجود داشت، نگرانی‌های مزبور به تدریج در اثر فعالیتهای صادقانه وی در کابل سپس در بامیان زایل شده تعهد، تخصص و شجاع وی در سرنوشت مقاومت مؤثر تلقی گردید و در وی کمترین ضعف و سوءنیتی به اهداف عالی حزب یاد شده و آرمان عدالت خواهانه مردم محرومش دیده نشد. وی با شجاعت، هوشیاری و فداکاری در عملیات گوناگون و پر خطر نظامی و مأموریت‌های مهم سیاسی شرکت نموده مواضع مذهبی، سیاسی و حقوقی مردم محروم هزاره را با بیان روشن، منطقی محکم و صداقت بیان می‌کرد.

هاشمی، روشنفکر انقلابی، پر تلاش و شجاع بود به زبان پشتو و انگلیسی تسلط کامل داشت با اشعار مولانا جلال‌الدین بلخی، حافظ شیرازی، خواجه عبدالله انصاری هروی و دیگر عرفا مانوس بوده و همواره به مطالعه، دقت و حفظ برخی از آنها اهتمام می‌ورزید. در یکی از منابع درباره وی آمده است:

«[شهید هاشمی] اهل دل بود و در خلوت‌گاه ورد و دعا و نماز می‌خواند و در مقام توکل به خداوند و یاری او اعتماد داشت و از شدت توکل، دلیر و بی‌باک بود. در

تمام شدايد علاوه بر اين كه يك فرمانده دلير و مدبر و مدير بود پناه‌گاهي روحي مطمئن براي همه بود. در شهادت دو برادرش كه هريك انجينر [مهندس] و در رشته خود كارشناس كم نظير بود كه يكي در سال ۱۳۶۶ و ديگري ۱۳۶۷ ش. شهيد شدند تغييری در چهره‌اش ظاهر نشده، نمی‌گریست و چشمان درشتش گویی گریستن نمی‌دانست. هاشمی یکی استراتژیست نظامی، انجینر نظامی، فرمانده نظامی و مبتکر بود كه نوآوری‌های بی‌شماری داشت.<sup>۱</sup>

شهید سید یزدان هاشمی پس از فاجعه غرب کابل و انتقال مقرر حزب وحدت اسلامی به بامیان، رئیس کمیته نظامی حزب شد و در نوسازی و تشکل مجدد اردوی شجاع و متدین حزب وحدت، نقش برجسته ایفا کرد.

شهید هاشمی اهل قلم، مطالعه و تحقیق حتی ابتکار بود، آثار متعدد تألیف نموده برخی آثار ارزشمند و مفید را از زبان انگلیسی به فارسی ترجمه کرده است. مجموعه آثار وی را بیست جلد کتاب و رساله اعم از تألیف و ترجمه نوشته‌اند كه از این مجموعه تنها يك كتابش تحت عنوان «استراتژی نبرد مسلحانه در جنگ پارتیزانی» به چاپ رسیده بقیه به صورت خطی می‌باشند.

سرانجام وی در جریان يك مأموریت سیاسی مهم در تاریخ ۳۰ اسد ۱۳۷۶ ش. در فرودگاه بامیان در اثر سانحه هوایی به شهادت رسید همراه شهید حجة الاسلام سجادی و عبدالحسین مقصودی به جمع شهدای مظلوم و قهرمان تشیع در افغانستان پیوستند. آقای محمد کریم خلیلی در پیام تسلیت خویش پس از شهادت وی نوشت:

«... سانحه هوایی دلخراش سی‌ام اسد سیمای پر فروغ و پر صلابت اندیشه، علم و سیاست را از ما گرفت و ما را در ماتم و اندوه ژرف سوگوار ساخت... بی‌گمان مرگ در بستر شایسته شخصیتی چون شهید هاشمی نبود، او سر بلند و پر افتخار از میان خاکیان برخاست و به جاودانگی مطلق پیوست... شهید هاشمی در طول جهاد، نقش سازنده و مهمی در تربیت کادرهای فنی و تخصصی داشت خود یکی از چهره‌های كم نظير جهادی مردم بود...»<sup>۲</sup>

۱- همان.

۲- همان، ص ۳۷.



## حاج ملا اسدالله هروی

(۱۲۲۰ - ۱۲۹۰ ش)

او از خاندان بزرگ علمی و ریشه‌دار دینی کشور می‌باشد که اوضاع ناهنجار سیاسی، امنیتی و فرقه‌ای زادگاهش را غیر قابل سکونت کرده این خانواده معروف و برجسته را از کشور خارج نمود و بازی سرنوشت آن را به شهر کویری و معروف یزد کشانده و این شهر را به عنوان محل سکونت این دودمان مهاجر رقم زد.

مرحوم سید جواد مدرسی باور دارد که ملا اسدالله فرزند ملا محمد حسن هروی است که خود از علمای معروف هرات بوده که به دلیل منافرت برخی متعصبان و شرایط نامساعد فرهنگی و مذهبی شهر هرات در آن اوان، مجبور به ترک آن و پناهندگی در یزد شده است. هر چند تاریخی را که برای تولد و وفات ملا اسدالله ذکر می‌نماید این گزارش را دچار تردید می‌نماید زیرا بنا بر روایات منابع موجود رجالی و تاریخی تاریخ وفات ملا محمد حسن یاد شده چند سالی قبل از تولد ملا اسدالله به چشم می‌خورد. هر چند هر دو تاریخ یعنی وفات ملا محمد حسن و تولد ملا اسدالله از دقت چندانی برخوردار نبوده و چنان نیست که گزارش را غیر قابل قبول و کاملاً مردود بسازد.

ملا اسدالله، بنا بر گزارش فوق بین سالهای ۱۲۶۰ و ۱۲۷۰ ق در شهر یزد چشم به جهان گشود، برادرش ملا فرج الله از عالمان بزرگ و پرهیزگار بوده و پسر برادرش آیت الله میرزا حسن باعشی هروی است که از دانشمندان به نام جهان تشیع به شمار می‌رود.

به نظر می‌رسد پدر و بردار بزرگ وی که از عالمان دینی و عارفان نامی افغانستان و ایران به شمار می‌رفتند، نخستین اساتید نامبرده به شمار رفته و او سالیانی را از محضر آنان یا دست کم از دروس برادرش و سایر عالمان یزد کسب علم و معرفت نموده باشد. آن‌گاه برای ادامه تحصیل به شهر تهران رفت و از اساتید معروف حوزه علمیه تهران علوم دینی را فرا گرفت تا آنکه علاقه

شدیدی به دو رشته فقه و فلسفه پیدا کرده و به اساتید این دور شته روابط بیشتری برقرار نمود و بهره‌های فراوان و تخصصی به دست آورد.

این تنها نیست او چنان در تحقیق و پیشرفت علمی متمحض گردیده اشتیاق شدید و دائمی پیدا کرد که با کتاب و تحقیق و تدریس علوم اسلامی حشر زاید الوصف نشان داده از خیر ازدواج درگذشت و عطایش را به لقایش بخشید و مانند برخی از عالمان نامی تا آخر مجرد بسر برد.

البته تجرد زیستن تا آخر عمر و تن به ازدواج ندادن هر چند در اسلام توصیه نشده و حتی مذموم تلقی گردیده است اما در صورت داشتن اهداف کلان و یا وجود موانع، قابل درک می‌نماید و در زندگینامه برخی از علما به ویژه عالمان بزرگ افغانستانی که دارای اهداف بلند سیاسی و اشتغال مبارزاتی یا علمی و فرهنگی بوده‌اند مانند علامه سید جمال الدین افغانی، علامه سید احمد ادیب پیشاوری و این عالم بزرگ علامه اسد الله هروی، استاد محمد حسین طالب قندهاری و جز آنان ثبت شده است.

اسدالله هروی چنان که اشاره شد در سایله سخت‌کوشی و استعداد درخشان به پیشرفتهای بلند علمی دست یافت به طوری که درباره‌اش می‌خوانیم:

«در فلسفه سرآمد و از اساتید برجسته حکمت اشراق گردید. این عالم بزرگ که نامش در بعضی تراجم آمده است در عرفان علمی و عملی جایگاه بلندی یافت و کرامت‌هایی که از اول نقل کرده‌اند به خوبی مدارج معنوی ایشان را نشان می‌دهد...»<sup>۱</sup>

او سرانجام تهران را به مقصد مشهد ترک کرد و در جوار ثامن الحجج علیه السلام در مدرسه سلیمان خان شهر مشهد ساکن گردید و در آنجا نیز به افاده و تربیت شاگردان از سویی و زیارت و کسب معنویت از سوی دیگر پرداخت که در شکوفایی حوزه علمیه مشهد مقدس تأثیر غیر قابل انکار بر جای گذاشت و سرانجام در سال ۱۳۳۰ق برابر با ۱۲۹۰ش دار فانی را وداع گفت و در همان شهر به خاک سپرده شد.

۱- سید جواد مدرسی، نجوم السرد بذکر علماء یزد، ص ۱۴۸.

## آیت الله سید حسن هروی

(زنده: ۱۲۸۰ق)

سید حسین هروی از علما و فقهای معروف و برجسته قرن سیزدهم هجری کشور است که در شهر هرات به دنیا آمد دروس ابتدایی خویش را در زادگاهش آغاز کرد طی چند سال مقدمات و علوم اسلامی را فرا گرفته آن گاه برای ادامه تحصیل و کسب تخصص در رشته‌های گوناگون معارف دینی رهسپار حوزه علمیه نجف شد.

او در حوزه علمیه نجف چندین سال تحصیل کرد و در رشته‌های گوناگون علوم حوزوی به ویژه فقه و اصول مهارت و تخصص یافته و به قله بلند اجتهاد دست یافت. اساتید وی مراجع معروف تقلید وقت از جمله دانشمند معروف و فقیه بلند آوازه شیخ محمد حسن نجفی مشهور به صاحب جواهر بوده و احتمالاً شیخ اعظم مرتضی انصاری نیز از استادان و مدرسان وی بوده است. مرحوم آقا بزرگ تهرانی درباره وی می‌نویسد:

«سید حسن هروی فقیه فاضلی بوده است که در حوزه علمیه نجف از شاگردان محمد حسن صاحب جواهر و دیگران بود. پس از اتمام تحصیل به خراسان آمد و از علمای بزرگ مشهد شد وی در این شهر به وظایف دینی خویش از جمله اقامه جماعت در مسجد گوهرشاد پرداخت تا این که در در تاریخ ۱۲۸۱ق (ظاهراً) وفات یافت. و پس از او فرزند عالم و فقیه وی سید محمد محقق هروی به انجام وظایف شرعی به جای پدر قدر علم کرد»<sup>۱</sup>.





## علامه شیخ عبدالعلی هروی

(۱۲۳۵ - ۱۳۰۲ ش)

آسیبی که کشور افغانستان از ناحیه حاکمان خودسر، شیطانی، ملت کش و علم ستیز پرداخته است کمتر در جهان همانند دارد. این تنها خاندان علامه محمد کاظم هروی خراسانی، علامه سردار کابلی، سید جمال الدین افغانی، ملا عبدالله فاضل قندهاری، ملا افضل ارزگانی، ریاضی هروی، گوهری هروی، محمد تقی هروی، ادیب پیشابوری و... نبودند که به دلیل سیاست‌های گوناگون تفرقه‌آمیز، علم‌سوز و آزادی کش برای همیشه کشور را ترک نموده با همه شایستگی‌های گوناگون و دانشهای گسترده از ناحیه‌ای و نیاز مبرم وطن به وجود آنها از ناحیه‌ای دیگر، نتوانستند به زادگاه خود بازگردند، داشته‌ها و اندوخته‌های گرانسنگ خود را در خدمت ملت مقاوم و پر استعداد و وطن پیشینه طلایی خود قرار دهند، علامه ذوفنون و دانشمند پر آوازه آیت الله عبدالعلی هروی نیز یکی از آنهایی می‌باشد که چشمان اشک بار وطن همیشه به یاد دوری و فقدانش خون آلود و غرق سرشگ خواهد بود.

آری این خاک بد وارث و سراپا خونچکان، با همه فقر، مصیبت و ویرانگری پس از سالها فرزندی چون عبدالعلی را به دنیا آورد و با چه هزینه سنگین و کمرکش بزرگ نموده به ثمر رساند اما فرزندان کژاندیش، ستم کیش و تبعیض بیش او چنان آتشی برای تصاحب امارت و چندان خدعه و سیاست‌های ویرانگر و علم‌مکرد فاجعه‌آمیز برای حفظ قدرت پیشه کردند که از خونهای بناحق، دشت و دمنش لاله گون شد و امثال عبدالعلی خار در چشم و استخوان در گلو زمانی در ایران و گاهی در روسیه و در آخر هندوستان آوارگی چشید و خوندل خورد سرانجام غریبانه و با حسرت چشم از جهان پوشید.

عبدالعلی دردانه‌ای درخشان و صدف تابان از گنجهای بی‌پایان و ذخایر جاودان سزمین هریوای دیروز و هرات امروز است که در حدود ۱۲۳۵ ش در

خانواده روحانی و فرهیخته پا به عرصه گیتی گذاشت. خاندان وی چندین نسل همه عالم و کارشناس دینی و اسلامی بودند پدرش ملامحمد و جدش شیخ آخوندهمه حاملان فقاہت و صاحبان فضیلت بودند.

ملامحمد که مرد عالم، متدین و دور اندیش بود به دلیل اوضاع آشفته و نابسامان افغانستان و جنگها و اختلافات نفسگیر شاهزادگان از سویی و مشتعل شدن هر از گاهی نزاعهای فرقه‌ای از سوی دیگر، زمین و املاک مختصری در مشهد مقدس و در جوار امام رضا علیه السلام خریداری نمود تا در صورت تشدید اختلافات بدان قبله انام و امام همام پناه ببرد، سرانجام چنین شد و نامبرده مجبور به ترک هرات و اقامت در مشهد گردید.

علامه هروی معلوم نیست که تا چه میزان تحصیلات خود را در هرات انجام داده است اما او در مشهد به جدیت و سرعت مراحل تحصیل را پیمود و اولین استاد وی پدرش بود که به فرزند تیزهوش، سخت کوش، پرتحرک و پر استعداد خود متون درسی مکتبخانه‌ای آموخت. قاعده بغدادیه، قرآن مجید و متون فارسی و مذهبی دیگر را بدو آموزش داد و علاوه در ده سالگی دعای ابوحمزه ثمالی را حفظ کرده و در مجالس گوناگون به صوت دلکش آن را می‌خواند.

وی با راهنمایی پدر، فراگیری علوم اسلامی را برگزید از این جهت راه حوزه علمیه مشهد را در پیش گرفت و در مدرسه علمیه فیض ساکن شد و در این مدرسه بود که نامبرده نزد اساتید گوناگون استعداد و حافظه فوق العاده و درک استثنایی خود را به اثبات رساند. از اساتید مهم وی می‌توان: به علاوه ملا پدرش محمد کاظم هروی خراسانی و ملا اکبر ترشیزی را نام برد و هنوز چهارده بهار از عمرش سپری نشده بود که در برخی مسائل اجتهاد نموده نظر می‌داد، از آن پس روح نا آرام او آرامش و قرار نداشت به مطالعات گسترده در موضوعات گوناگون اسلامی و مباحثات متعدد و به علما و اساتید علوم دینی و دانشهای روز پرداخت و برای حل مجهولات و ارتقا معلومات به شهرها و کتابخانه متعدد و معروف سفر نمود شبانه روز بر آگاهی و ژرف اندیشی خود افزوده به زودی در علوم گوناگون اسلامی مثل فقه، تفسیر، علوم قرآن کریم، حدیث، کلام، فلسفه و غیره تبحر یافت و صاحب نظر و تخصص گردید.

علامه هروی روح نا آرام، استعداد قوی و انرژی فراوان داشت هیچ گاه به فراگیری و حتی تخصص در علوم حوزوی رایج اکتفا نکرد و همواره در صدد دانستن، اندوختن دانشهای گوناگون و مهارتهای متفاوت بود و از لحاظ فکری نیز بر خلاف نظر برخی حوزویان شناخت و آگاهی را مقید نمی‌کرد و هوادار رنگ آمیزی آن به سیاه و سفید نبود. از این‌رو زبانهای پشتو، ترکی، عربی، فرانسوی، انگلیسی، روسی، اردو، سندی و پنجابی را تسلط داشت و با آنها سخن می‌گفت و سخنرانی می‌کرد.

از ویژگی‌های او کثرت سفر به شهرها و کشورهای مختلف اسلامی و جهان بود. او در این مسافرت‌ها تنها به گردشگری و سیاحت نمی‌پرداخت بلکه دیدن کتابخانه‌های گوناگون و مطالعه کتابهای نایاب و ناخوانده آن کتابخانه‌ها از اهداف اصلی اش به شمار می‌رفت. مطالعه فرهنگ و فراگیری زبان کشورهای مختلف نیز هدف بعدی او را تشکیل می‌داد. در اثر علاقه شدید او به مطالعه و کتاب‌خوانی، کتابخانه بزرگ و گنجینه ارزشمندی را جمع‌آوری و بنیان نهاد که حدود هشت هزار جلد کتاب در آن وجود داشت.

«در سن سی سالگی به اوج شهرت رسید چنانکه ناصر الدین شاه قاجار سمت نیابت وزارت خارجه را به او پیشنهاد و او نیز قبول کرد. در این هنگام بود که فتوای تنباکو آقای میرزای شیرازی صادر شد و شورش بابیها نیز آغاز گشت و بنا بر فتوای عبدالعلی هروی هشت هزار بابی به قتل رسیدند و بعد از آن امین السلطان میرزا محمد تقی نخست وزیر که مخفیانه بابی بود، مخالف او شد.»<sup>۱</sup>

متأسفانه تنها مدرکی که زندگی نامه هروی را آورده است به همین مقدار اکتفا کرده است و در تراجم و تک نگاریهای که رجال دوران قاجاریه را متعرض شده است حتی نام علامه مورد نظر یافت نشد، از این لحاظ معلوم نیست که اصل فتوا از ناحیه کدام مجتهد و مرجع تقلید صادر شده است و علامه هروی آن را تأیید و جانبداری نموده است، زیرا با آنکه وی دارای مقام اجتهاد و فتوا بوده است اما از مراجع تقلید معروف گزارش نشده تا فتوای وی موجب قتل هشت هزار بهایی گردد.

از نکات در خور دیگر دربارهٔ شیخ عبدالعلی هروی تأسیس مؤسسه فرهنگی و قرآنی از سوی نامبرده به امر ناصرالدین شاه قاجار می‌باشد چنانکه در منبع مزبور آمده است:

«ناصرالدین شاه برای استفاده از علوم هروی و تعمیم آن، مؤسسه‌ای به نام ادارهٔ المعارف تأسیس و علامه را به سرپرستی آن منصوب کرد.

علامه هروی به مدارس و طرز تعلیم محصلان توجه مخصوص مبذول داشت طوری که در عرض چند سال محصلان با پنج زبان عربی، فارسی، فرانسوی، ترکی و انگلیسی آشنایی پیدا کردند و می‌توانستند با آن زبانها سخنرانی کنند. متنی از قرآن کریم در همان وقت و مؤسسه به چاپ رسید که در حاشیه آن ضمن تفسیر، اکثر احادیث در آن جمع شده بود به طوری که مورد پسند شاه واقع شد و شاه با مشورت و صلاح دید امین الدوله، از علامه هروی خواست تا این کار را به پایان برساند. علامه هروی انجام این کار را به صورت مشروط قبول کرد و آن از این قرار بود که یک اداره تأسیس شود و از دوازده عالم در رشته‌های مختلف دعوت به عمل آید مثلاً در او متکلم، دو فیلسوف، دو فقیه، دو مفسر، دو محدث برای انجام این کار حاضر شوند و تمام هزینه آن را شخص شاه به عهده بگیرد. این شرط تحقق یافت و کار شروع شد و بعد از شش ماه فقط تفسیر استعاده پایان یافت و بعد از یک سال و نیم تا «اهدنا الصراط المستقیم» پیش رفت. شاه تعداد چهارصد نسخه از این کار را پسندیدند. شاه به علامه هروی جایزه داد و دستور ادامه کار صادر کرد اما وزرا به بهانه این که کار به طول می‌انجامد با ادامه آن مخالفت کردند ولی شاه معتقد بود که اگر یک جزء از این تفسیر هم تمام شود باز دارای ارزش فراوان است. اتفاقاً ناصر الدین شاه همان روزها به دست میرزا رضا کرمانی به قتل رسید...»<sup>۱</sup>

شیخ هروی تا دوران مظفر الدین شاه در ایران اقامت داشت و پس از بازگشت شاه از سفر فرهنگ بود که برای همیشه ایران را ترک نمود. او نخست به روسیه رفت و در مسکو مدتی به بازدید کتابخانه‌های بزرگ و مراکز علمی پرداخت سپس راهی آلمان و فرانسه شد و از شهرهای برلین و پاریس دیدن کرد. آنگاه به مصر آمد و با اقامت کوتاه در اسکندریه عازم ترکیه شد و از آنجا به

عراق آمد. او به سخنرانی‌های متعدد در طی این مسافرت پرداخت مسائل مختلف اسلامی و دینی چون توحید، معاد جسمانی، حقوق بشر و... از محورهای مورد بحث وی گزارش شده است که مورد استقبال فراوان دانشمندان و اهل فرهنگ آن سامان قرار گرفت.

او سرانجام از عراق به هند رفت و در سال ۱۳۲۰ ق وارد شهر کراچی شد و از آنجا به منطقه شکاپو سپس پنجاب رفت؛ اولین مجلس روضه خوانی را در «مالیر کوتله» برگزار کرد سپس در «پیتاله» سکونت گزید، خلیفه محمد کاظم و مولانا سید عنایت علی سامافوی از وی پذیرایی کردند اما اقامت اصلی وی در «پیتاله ولدهور» بود.

موصوف در اوایل قرن بیستم برنامه گسترده تبلیغی و ارشادی را در پنجاب آغاز کرد و شهرهای مختلف هند (آن روز) چون لاهور، مالیر کوتله، پیتاله و دیگر شهرهای پنجاب و سند را به طور گسترده تحت پوشش تبلیغی قرار داد. او با مهارتی که نسبت به زبانهای اردو، پنجابی و سندی داشت و با توجه به سواد عمیق دینی و روشن اندیشی، جهان‌بینی و جهان‌نگردی روشن، از این فن به گونه وسیع و مؤثر بهره جست و توجه فراوان مردم مسلمان آن بلاد را جلب کرد و به پیشرفتهای چشمگیری و غیر منتظره دست یافت. در سایه تبلیغات، مناظرات و دعوت‌های آگاهی بخش و وحدت آفرین وی نه تنها شیعیان آن دیار به بهترین دستاوردهای علمی و روشنگری‌های این عالم فرهیخته در مورد احکام اسلامی و فرهنگ دینی‌شان دست یافتند بلکه بسیاری از اهل سنت آن دیار نیز شیفته نفس گرم و مسیحیایی وی شده به نصایح او گوش فرا می‌دادند و در مجالس خطابه و مناظره او شرکت می‌جستند.

از جمله خاطرات شیرین و بیاد ماندنی این دور از حیات وی به ویژه تبلیغاتش شرکت علامه محمد اقبال لاهوری در یکی از سخنرانی‌هایش می‌باشد و سرآغاز آشنایی آن دو بزرگوار و طرح مسایل و موضوعات علمی، اجتماعی و دینی بین طرفین بود. این تنها نبود، عالمان بزرگ اهل سنت همانند مولوی امیرالدین جهنگ، مولوی علی محمد جهنگ و دیگران نیز از راه‌های دور و نزدیک به محضرش رسیدند و ضمن استفاده از خطابه‌ها و راهنمایی‌های سرنوشت ساز وی، سخت شیفته دانایی و راهنمایی نامبرده گردیدند و حلقه

ارادت و تلمذ او را تا آخر عمر آویزه جانشان نمودند. این دانشمند آواره هروری از تتبع و تحقیق نیز آنی غفلت نکرد و با آنکه مسافرتهاى مختلف و تبلیغات وسیع فرصت چندانی برای پژوهش نمی گذاشت اما او در اثر تلاش فراوان توانست آثار گران سنگی را خلق نماید که از جمله آن می توان به:

۱- تفسیر قران کریم (از استعاذه تا اهدنا الصراط المستقیم)؛

۲- رساله اعمال؛

۳- ثبوت معاد جسمانی؛

۴- رساله قضا و قدر؛

۵- تفسیر «انا کل شیء خلقناه بقدر»؛

۶- مساله امانت در اسلام؛

۷- داستان موسی و خضر علیهم السلام؛

۸- مجموعه سخنرانی ها؛

۹- هدایت و هادی؛

۱۰- رساله تور و... اشاره کرد بسیاری از این آثار پس از او چاپ شده است

و در اختیار مشتاقان قرار گرفته است.

چنانکه اشار رفت، عبدالعلی هروری شخصیت جامع، فراگیر، ژرف اندیش و ذوفنون بود. حضور او در میان علما و اندیشمندان شبه قاره هند، یکی از خاطره انگیزترین و مبارک ترین صفحه فعالیت دین، وحدت گرایی و بیدارگری را در این نواحی گشود و عالمان روشن اندیش و برجستگان دینی آن سرزمین سخت تحت تأثیر اندیشه، دانش و افکار او قرار گرفتند. مولانا حالی یکی از پیشگامان ارشاد و تبلیغ در آن سرزمین می نویسد:

«انسانی با چنان معرفت و علم در طی دوست سال در هندوستان به دنیا نیامده است.»<sup>۱</sup>

سرانجام این عالم بزرگ در ۹ دسامبر سال ۱۹۲۲ برابر ۱۳۴۱ق داعی حق را

لیبک گفته بدرود حیات نمود و مؤمنان سند و پنجاب و بلوچستان و سرحد بسیار متأثر شدند و از نقاط دور و نزدیک برای انجام مراسم بزرگداشت، شرکت کردند. در هر گوشه و کنار مجلس ترحیم برقرار شد. جنازه علامه هروی را ابتدا برای مدتی در لاهور نگهداری کردند آنگاه در تاریخ ۶ ژوئن ۱۹۶۳ از لاهور به عراق بردند و در ۲۲ ژوئن ۱۹۶۳ در نجف اشرف به خاک سپردند.<sup>۱</sup>





## ملا فیض الله هروی

(زنده: ۱۲۶۸ق)

ملا فیض الله هروی از علمای معروف و فقهای مشهور و مورد احترام در قرن سیزدهم قمری بوده که در اوایل آن قرن در شهر تاریخی و عالم پرور هرات پا به عرصه هستی نهاد. او تحصیل خود را در آن شهر آغاز کرد و احتمالاً در دیگر شهرهای کشور نیز به منظور دانش اندوزی مسافرت کرده سرانجام به درجه منیع و والای علمی نایل آمد و در میان مردم به ویژه هراتیان نفوذ فراوان یافت.

از نامبرده آثار مطبوع و یا خطی در دست نداریم و شرح حال وی به صورت فشرده در «نجوم السماء و الماثر» در ضمن مطالب تاریخی و رخدادهای سیاسی وقت آمده ولی از همان سیر گذرا نیز مقام ارجمند علمی و شخصیت بارز فقهی وی به دست می‌آید؛ زیرا او را به عنوان مفتی هرات و اطراف آن معرفی کرده که همواره به ویژه در مواقع خطر مورد اعتماد و پناهگاه مردم بوده است.<sup>۱</sup>

عالم یاد شده در سال ۱۳۶۸ قمری سفری به ایران داشته که به دلیل مقام علمی و شخصیت اجتماعی خویش مورد استقبال دولتمردان آن قرار می‌گیرد. به هر حال با توجه به بهره‌وری او از میزان بالای علم به ویژه فقه و حدیث، بعید به نظر می‌رسد که اثر یا آثاری در زمینه علوم و معارف اسلامی تألیف نکرده باشد که بر اثر حوادث طبیعی یا تحولات اجتماعی به دست ما نرسیده است.



## آیت الله شیخ محمد تقی هروی

(۱۲۱۷ - ۱۲۹۹ق)

فقیه نامی، اصولی مسلط، متکلم عابد، ریاضی دان زاهد، رجالی فاضل، مدرس متواضع ملا محمد تقی هروی فرزند میرزا حسین علی از فقهای بزرگ تشیع در قرن سیزدهم قمری است که در هفدهم ماه مبارک رمضان ۱۲۱۷ق برابر ۱۱۷۸ش در هرات متولد شد. پس از فراگیری ادبیات فارسی به ادبیات عربی و ریاضی روی آورد و تحصیلات خود را در این دو رشته و برخی رشته‌های دیگر، در شهر هرات به پایان رساند.

وی در هجده سالگی در سال ۱۲۳۵ق به اصفهان رفت در رشته فقه و اصول از محضر علمای بزرگ آن دیار مانند شیخ محمد تقی صاحب حاشیه و سید حجة الاسلام و حاج کرباسی بهره برد. سپس عازم مشهد شده پس از زیارت مرقد مطهر حضرت امام رضا علیه السلام به کشور عراق و عتبات رخت سفر بست.

آیت الله هروی پس از ورود به حوزه علمیه نجف خدمت شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر) رسیده مدتی از حضور آن عالم بزرگ استفاده کرد و در حوزه علمیه کربلا نزد عالمان نامی آن حوزه، آقای سید کاظم رشتی و آقای میرزا علیتقی طباطبائی به تلمذ پرداخت. برخی از منابع استاد معروف شیخ انصاری را نیز از اساتید وی شمرده‌اند.

نامبرده پس از خاتمه یافتن تحصیلات خویش کشور عراق را ترک کرده به شهر اصفهان وارد شد. انس نامبرده با این شهر و حوزه علمیه آن در دروان تحصیل، حضور علمای بزرگ و متقی در آن شهر و منازعات نوادگان احمد شاه ابدالی و نیز دخالت‌های انگلیس در امور داخلی که کشور را به خرابه و ویرانه‌ای تبدیل کرده بود را نمی‌توان در این اقامت، بی‌تأثیر دانست. وی به سرعت در سایه فضل و تقوایی که داشت موقعیت مهم اجتماعی و حوزوی خود را به دست آورد و مرجعیتی تمام یافت.

هر وی هر چند وظایف گوناگون تبلیغی، آموزشی و اجتماعی را در آن به عهده داشت، در این میان مهمترین آن را باید تدریس و آموزش در حوزه علمیه اصفهان دانست و از این طریق شاگردان و فضلالی نامداری چون آیت الله شریعت اصفهانی تربیت کرد. شاگرد نامبرده وی درباره استادش می فرماید:

«وی بزرگواری با حسن سیرت و صفای سریرت و تفاوت طویت و خلوص نیست بوده و در نزد خواص و عوام و جاهتی تمام داشته»<sup>۱</sup>

با این همه وی خیلی زود مورد حسد حسودان و بدخواهان قرار گرفت. اتهام واهی مبنی بر داشتن ارتباط با باییه برای شکستن اعتبار و کسر مقام بلند و روز افزون اجتماعی - حوزوی وی، در این راستا قابل توجه است. از این رو در سال ۱۲۷۱ق اصفهان را ترک کرده به حوزه علمیه نجف بازگشت و به تدریس علوم گوناگون اسلامی و تربیت دانشمندان، محدثان و فقیهان که برخی از آنها را در آینده یادآور خواهم شد، همت گماشت. فقیه یاد شده تا آخر عمر در نجف به سر برد و تا آخرین لحظه حیاتش به تدریس، تألیف و عبادت پرداخت. اقامت وی در شهر اصفهان و نجف (حائر) موجب شده است که برخی از تراجم از او به عنوان اصفهانی و یا حائری تعبیر کنند.

فقیه نامبرده موفق به تحقیق گسترده در علوم و معارف اسلامی شد و به دلیل جامعیت و مهارتی که در ابواب گوناگون دانش حوزوی و غیر آن داشت توانست آثار با ارزش و ماندنی آفریده خدمت بزرگ و ماندنی به جامعه اسلامی به ویژه حوزه های علمیه ارائه نماید. آقای معلم حبیب آبادی چهل و نه اثر علمی و مهم را برای وی شمرده، درباره شخصیت علمی و عملی او می نویسد:

«... یکی از ابطال علم و فحول و عظماء و اکابر فقها بوده و در ریاضیات تسلطی عظیم داشته و شعر هم می گفته و مردی کوتاه قد و چهار شانه با ریش سفید و فضلی به عنایت مزید بوده...»<sup>۲</sup>

و مؤلف ریحانة الادب این طور نظر می دهد:

«ملا محمد تقی بن میرزا حسین علی بن رضا بن اسماعیل هروی اصفهانی

۱- محمد علی معلم حبیب آبادی، مکارم الآثار، ج ۳، ص ۶۲۵.

۲- همان، ص ۶-۶۲۵.

حائری از افاضل علمای امامیه اواخر قرن سیزدهم هجرت است که از ارکان دین مبین و اعظم مجتهدین، فقیه محقق، اصولی مدقق، محدث رجالی، مفسر متبحر و ریاضی دان مستمهر، از مفاخر شیعه و از تلامذه ی شیخ محمد تقی صاحب حاشیه و معلم و حاجی کرباسی و حجة الاسلام حاج سید محمد باقر رشتی و دیگر اجلای وقت بود. شیخ کبیر شیخ محمد حسن بارفروشی نیز از تلامذه وی بوده و... تألیفات منیفة بسیاری در تفسیر و فقه و اصول و اخلاق و عقاید و حساب و رجال دارد...<sup>۱</sup>

وی در ادامه چهارده اثر علمی را برای آن مرحوم نام برده است. نویسنده دیگری درباره او می نویسد:

«... او یکی از ناموران دانش و برجستگان فقه، فقیه و اصولی بود با همه مرتبه عالیة علمی که داشت پاک طینت، خوش نیت و در نزد خاصه و عامه با وجاهت بود... جمع کثیری از فضلا دست پروده اویند...»<sup>۲</sup>

آقای معلم حبیب آبادی درباره شاگردان معروف وی می نویسد:

«... و شیخ محمد حسن بارفروشی در نزد او درس خوانده و میرزا محمد همدانی (۱۳۰۳) از او اجازه روایت داشته و هم شیخ محمد باقر اصطهباناتی از وی اجازه روایت داشته...»<sup>۳</sup>

چنان که گذشت وی فقیه معروف آقا شریعت اصفهانی را از شاگردان برجسته او شمرده و شیخ آقا بزرگ تهرانی نیز این گزارش را تأیید کرده است.<sup>۴</sup> نویسنده اخیر درباره آثار متعدد و متنوع مرحوم هروی می نویسد:

«او آثار با ارزشی دارد که به مهم ترین آنها می پردازیم: نهاية الآمال فی کیفیت الرجوع الی علم الرجال؛ ۲. توضیح الحساب؛ ۳. الحدیقه النجفیه؛ ۴. تلخیص تحفه الابرار؛ ۵. کاشف الاستار؛ ۶. عیون الاحکام؛ ۷. طریق النجاه؛ ۸. مناسک الحج؛ ۹. لوامع الفصول فی شرح مبادی الاصول؛ ۱۰. المقاصد العلیه؛ ۱۱. المشارع؛ ۱۲.

۱- میرزا محمد علی مردس تبریز، ریحانة الادب، ج ۶؛ ص ۳۶۵-۳۶۶.

۲- به نقل از همان.

۳- معلم حبیب آبادی، پیشین.

۴- آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۸۸.

التعادل و التراجیح؛ ۱۳. المطلق و المقید؛ ۱۴. خلاصة البیان؛ ۱۵. ملخص آیه  
 الكرسي؛ ۱۶. الدرر المثورہ؛ ۱۷. لطائف الفوائد؛ ۱۸. الاربعین؛ ۱۹. السبع المثانی؛  
 ۲۰. المناقب الحسينية؛ ۲۱. شرح الاسباب؛ ۲۲. مجالس المواعظ و النصایح؛ ۲۳.  
 تنبيه الغافلین فی رد البایین؛ ۲۴. حاشیة القوانین؛ ۲۵. نجات العباد؛ ۲۶. حاشیة  
 الریاض؛ ۲۷. حاشیة المنهاج؛ ۲۸. حاشیة القوانین؛ ۲۹. نجات العباد؛ ۳۰. تعلیقة علی  
 حواشی الشیروانی علی المعالم و...»<sup>۱</sup>

همان‌گونه که اشاره شد این آثار برخی از تألیفات مهم وی هستند و مؤلف  
 مکارم الآثار مهمترین آثار او را ۴۹ اثر گفته؛ بنابراین مجموع کتاب‌های بر جای  
 مانده وی بیش از رقم فوق است.

او هم چنان سرگرم تدریس و تألیف بود تا این که در سال ۱۲۹۹ق در نجف  
 اشرف وفات یافت و در قبرستان خانوادگی سید صاحب ضوابط در صحن  
 کوچک حضرت امام حسین علیه السلام دفن شد. از او فرزندی باقی نماند. بازماندگان  
 وی کتابخانه با ارزشش را به کتابخانه مجتهد بزرگ آیت الله سید حسن شیرازی  
 هدیه کردند و پس از وفات قسمتی از آن به کتابخانه «تستریه» منتقل شد.<sup>۲</sup>

۱- آقا بزرگ تهرانی، نقباء البشر فی القرن الرابع عشر، ج ۱، ص ۲۱۵-۲۱۲، محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۹،  
 ص ۱۹۵.

۲- همان.

— شیخ محمد حسن هروی

(م ۱۲۵۴ق)

او از علمای فاضل و عرفای کامل قرن سیزدهم قمری بود که در شهر هرات در اوایل قرن مزبور زاده شد. پدرش حاج علی اصغر بیک از بازرگانان معروف هرات بوده و به عنوان ملک التجار هروی شهرت همگانی داشته است.

آقای هروی نیز در آغاز به شغل تجارب اشتغال داشت تا این که روزی علامه بزرگوار ملا اسماعیل ازغدی مهمان وی شده نامبرده را به تغییر شغل و تحصیل علم و دانش تشویق و ترغیب کرد که مؤثر واقع شد و او را به مدرسه و تحصیل دانش علاقه مند نمود و در سایه ذوق و تلاش فراوان، مدارج علم و عرفان را به سرعت پیمود و از علمای بزرگ و عرفای نامی شد. عالم بزرگ مرحوم آقا بزرگ تهرانی با استناد به کتاب «مطلع الشمس» نوشته است:

«شیخ مولی محمد حسن فرزند حاج علی اصغر بیک ملک التجار هروی نزیل مشهد مقدس رضوی، عالم فاضل بوده که مراتب سیر و سلوک را از مولی اسماعیل ازغدی دریافت کرد و در سال ۱۲۵۴ق وفات یافت. او ظاهراً از علما، عرفا و سالکان بوده است»<sup>۱</sup>.

زندگی این عالم ربانی که با سن نسبتاً زیادی رو به تحصیل علم و کسب دانش آورد درسی است برای دانش آموزان و طلاب که هرگاه همت، تلاش، علاقه و اراده محکم داشته باشند کثرت سن مانع رشد آنان نخواهد بود.





## حجة الاسلام ملا محمد مهدی هروی

(زنده: ۱۱۵۲ق)

حجة الاسلام شیخ محمد مهدی هروی در اوایل قرن دوازدهم قمری در شهر هرات زاده شد. تحصیلات خویش را در همان شهر آغاز کرد و نزد استادان معروف سالیان طولانی درس خواند. همزمان با فراگیری علوم و معارف اسلامی، تمایل به هنر خوشنویسی نشان داد و دروه‌های لازم را نزد خوشنویسان هرات گذراند؛ از این‌رو دیری نپایید که در علوم اسلامی و انشا و خوشنویسی تسلط یافت.

نامبرده برای دست یابی به مقام بلند علمی و کسب تخصص بیشتر در ابواب گوناگون علوم اسلامی راهی حوزه علمیه نجف شد و فراگیری دانش‌های گوناگون فقهی، اصولی، رجالی، حدیثی، کلامی و غیره را از محضر علمای بزرگ و نامی آن مرکز تاریخی و ریشه‌دار علوم اهل بیت علیهم‌السلام آغاز کرد. سرانجام جامع علوم گوناگون و از عالمان بزرگ قرن دوازدهم شد.

وی در ادبیات نیز تخصص داشت. حواشی وی بر برخی از کتاب‌های مهم علمی دلالت بر انشای عالی، خط زیبا و تخصص ادبی عالم یاد شده دارد؛ هر چند ظاهراً اثر مستقلی بر جای نگذاشته یا از وی به دست ما نرسیده است. در یکی از منابعی که درباره شاگردان علامه نامی و محدث گرامی شیعه محمد باقر مجلسی است او را از شاگردان برجسته مجلسی شمرده که از سوی استاد خویش مجاز به نقل حدیث بوده است:

«عالم، فاضل، جامع العلوم، ادیب، حسن الانشاء، جید الخط و کآنها و یأ لکتب، جماعاً لها و قد قرء جملة منها و کتب فی هوامشها بعض القیود العلمیه. رایت تملکا له کتبه بعبارات ادبیه علی نسخه من حاشیه شرح المضدی للتفتازانی تدل علی تمکنه من الادب و الانشاء و ملک نسخه من کتاب متقی الجمان بعد سنه ۱۱۵۲ و علیها حواش بخطه ظاهراً. و ملک نسخه من کتاب ملاز الاخیار لعلامة المجلسی»

بخطه، کتب علیها ضمن کتابه تملکه بخط مصنفه العلامة الفهامة شیخی و اسوتی  
بل قدوة قاطبة الاصحاب و قبله اولی الباب مهبط الفيض القدسی...»<sup>۱</sup>

هروی در زمانی می‌زیست که وضع فرهنگی و علمی کشور رضایت‌بخش نبود. پس از ویرانی و انحطاط هرات در دوره تیموریان (که مرکز بزرگ علمی - تمدنی خاورمیانه شمرده می‌شد) به دست شاه اسماعیل صفوی و شییک خان ازبک حوزه علمی اصفهان نیز که از مراکز عمده علمی و فرهنگی تشیع بود به دست محمود هوتکی به ویرانه‌ای تبدیل شد و دوران حکومت نادر شاه افشار با کشتار وسیع مردم و ناامنی و نظامی‌گری همراه بود و ارباب علم و دانش در ناامنی و ترس به سر برده تعصبات مذهبی، همه جا را فرا گرفته بود و این امر بهانه خوبی برای آزار و اذیت علما و اضمحلال علم و فرهنگ به دست حکام ستمگر به حساب می‌آمد.

## میرزا ارشد هروی

(۱۰۲۵ - ۱۱۱۴ ق)

برناباد یکی از محله‌های شهر باستانی هرات\* بود که در گذشته دارای نام و آوازه بوده و زادگاه شخصیت‌ها و اندیشمندانی برجسته و معروف بوده است. میرزایان برناباد و خاندان برنابادی جایگاه مهمی در تاریخ کشور بویژه در وادی فرهنگ، ادب و شعر به خود اختصاص داده‌اند.

یکی از میرزایان، شاعران و دانشمندان بنام قرن یازدهم و دوازدهم کشور، میرزا ارشد هروی است که در برناباد ظهور کرد. نام او میرزا محمد فرزند خواجه علی اکبر فرزند محمد هاشم فرزند محمد ظاهر، فرزند سراج الدین برنابادی می‌باشد که در اوایل قرن یازدهم در هرات چشم به جهان گشود. تحصیلات اولیه را در زادگاهش آغاز نمود. پس از فراگیری دانش‌های روزگار و آموزش متون متعارف درسی در آن شهر به مطالعه در ادبیات بویژه دواوین شعرا و آثار عرفانی پرداخت و به زودی یکی از شاعران و دانشمندان مشهور آن دیار گردید.

او به هنر خوشنویسی و خط نیز رو آورد و توانست با آموزش آن نزد هنرمندان مشهور هرات به این هنر دست یافته و جزو خوشنویسان گردید و بدین ترتیب توانست فضائل گوناگون را در خود جمع نموده یکی از برجستگان شیعه در این عصر گردد.

میرزا ارشد مسافرت‌های مختلفی به شهرهای گوناگون اسلامی از جمله مکه و عراق کرد و بنا به گزارش خودش، حدود پنج هزار سروده‌اش در یکی از مسافرت‌ها در مسیر مکه مفقود شد.

وی پس از تکمیل تحصیلات و دستیابی به هنرهای مختلف از جمله خوشنویسی، شاعری، به مطالعات در مضامین تصوف و عرفان پرداخت و

---

\* منطقه برناباد در غرب شهر هرات و در حوالی پوشنگ (غوریان) بوده است: دانشنامه ادب فارسی، ادب

مسافرتهاى مختلف وى نیز در شهرها و نقاط مختلف خالى از اين روحیه صوفیانه و عرفانى او نبود تا با مراجعه نزد عرفا و پیشگامان این طریقه و مسافرت به مناطق مختلف به تکمیل نفس و رشد خویش کمک نماید. نامبرده با مضامین مختلف به سرودن اشعار پرداخت و در قالبهای گوناگون کلاسیک طبع آزمایی نمود دربارهٔ فعالیت وى در وادى ادبیات بویژه شعر آمده است:

«دیوان خطی ارشد با بیش از ده هزار بیت شعر در کتابخانه خلیل الله خلیلی دیده شده که به تاریخ ۱۱۱۱ ق کتابت شده است و در دیباچه دیوان وى آمده است که شش، هفت، سال پیش در راه یثرب و حجاز، پنج، شش هزار سروده وى دزدیده شده است. از دیگر آثار وى «مثنوی گهربار» است که بر وزن مخزن الاسرار نظامی گنجوی، مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی و تحفة الاصرار جامی سروده شده است. مضمون آن عرفانى است که بی شک از آثار مزبور، در سرودن اشعار صوفیانه اش متأثر بوده است»<sup>۱</sup>.

دیوان میرزا ارشد هروی در سال ۱۳۴۸ ش توسط شاعر توانای کشور غلام رضا مایل هروی به چاپ رسیده است و نمونه‌هایی از غزل وى در دایرةالمعارف آریانا آمده است.

وى چنانکه اشاره شد، خوشنویس چیره‌دست بود و از این هنر برای پیشبرد اهداف معنوی از جمله استنساخ قرآنکریم بهره جسته است. گفته می‌شود نامبرده هشت بار قرآن مجید را نوشته است و در بعضی نسخه‌ها ترجمه تحت‌اللفظی آیات شریفه را نیز همراه آنها نگارش کرده است. «دو جلد آن تا روزگار میرزا، صاحب «تذکره برنابادی» موجود بوده است اما اکنون اثرى از آن دو جلد نیز نیست»<sup>۲</sup>.

وى با عالمان و فرهیختگان متعدد عصر خود در ارتباط بود چنانکه از افراد گوناگون چون ملا محمد تقی هروی، ملا عتبی و دیگران در شعر خود یاد کرده است و شاعران نیز از او به نیکی سخن گفته از سخاوتمندی و آزادگی اش و صله‌ای که به هنرمندان و شاعران می‌پرداخته گزارش نموده‌اند:

۱- همان.

۲- همان.

«ملا عتبی و ملا محمد تقی بر آن بوده‌اند که ارشد مردی سخاوتمند بوده است از شعری که ملا محمد تقی برای ارشد سروده است چنین بر می‌آید که محمد تقی، روزگاری تدریس می‌کرده و از میرزا ارشد اجازه می‌خواسته تا از تدریس کناره گیرد و هم آنکه در آن شعر میرزا ارشد را برای صله‌هایی که به شاعران و هنرمندان می‌بخشیده، ستوده است»<sup>۱</sup>.

آزادگی میرزا ارشد از این‌رو قابل درک است که وی علی‌رغم تمایل سعدالدین راقم، حکمران وقت هرات، به کار دولتی نپرداخت و با درآمدی که از طریق املاک شخصی و باغها و دارایی موروثی داشت، نه تنها زندگی خود را می‌گذراند بلکه به اهل علم، شاعران و مستمندان نیز کمک می‌نمود. در جمع‌آوری کتب و آثار علمی تلاش می‌کرد و اوقات خود را به مطالعه، سرودن شعر و مباحثات علمی و مشاعره با علما و شاعران سپری می‌نمود. چنانکه می‌خوانیم:

«وی از سوی سعدالدین راقم، وزیر هرات، به منصبی رسید اما چون فقیر مشرب و گوشه‌نشین بود با فرستادن قطعه شعری برای سعدالدین از پذیرفتن آن منصب خودداری کرد... مکتوبی به ملانظام هروی نوشت و از وی رساله معمای عباسقلیخان را خواست»<sup>۲</sup>.

او اشعار ساده و روان می‌سرود و درون مایه اشعارش را مضامین تصوف و عرفان تشکیل می‌داد چنانکه در مورد فضایل پیامبر مکرم اسلام ﷺ سروده است:

محمد عربی فخر آسمان و زمین  
 خدیو کشور دین آفتاب اوج کمال  
 عقیم مادر ایام از شیبه و عدیل  
 تهی سراچه امکان از نظیر و همال  
 رواق چرخ ز کاخش یکی نگون شد خشت  
 بسیط خاک ز قصرش یکی شکسته سفال  
 بس است جلوه توفیق این قدر که مدام  
 درود و نعمت فرستم به روح سید و آل

۱- حسن انوشه، دانشنامه ادب فارسی، ادب فارسی در افغانستان، ص ۷۴.



## بنیاد خان هزاره (۱۲۰۰ - ۱۲۴۷ ق)

رویگرد درباری نویسندگان اعم از شاعران، مورخان، سوانح‌نگاران و قصه‌پردازان از سویی و بی‌رونق شدن فرهنگ مکتوب و تنزل ارزش قلم، دانش و کتاب از سوی دیگر فقر گذشته ما را از لحاظ منابع مکتوب در پی آورده است فقری که در با روی کار آمدن امیران و سلطانک‌های بی‌سواد یا دارای فرهنگ قبیله‌ای پی‌آمدهای ناگواری در تاریخ کشور به بار آورد که یکی از آنها نشناخته باقی ماندن بسیاری از شخصیت‌های و حماسه‌ها و گفتنی‌ها می‌باشد در نتیجه بسیاری از رخدادهای گذشته، بویژه نکات مهم و حیات سران ملی و دینی، برای همیشه از حافظه و آگاهی مردم و بهره‌وری افراد جامعه و فرزندان وطن به دور و غیر قابل دسترس مانده است و این زوایا که قسمت مهم و ارزشمندی از گذشته ملت و سرزمین ما را تشکیل می‌دهد به بخش تاریک و پنهان مانده ما تبدیل گردیده است.

چه شخصیتها و انسانها تاریخ را بسازند و یا تاریخ، شخصیتها و قهرمانان را بسازد بهر صورت یاد و کارنامه، قهرمانان به عنوان تاریخسازان و فرزندان تاریخ ملت باید و خاطره ملت و فرزندان امروز و فردا و فردها آن زنده و سبز باشند تا بعنوان پشتوانه تاریخی، روانی، علمی، شخصیتی و تجربی کشور و سرمایه‌های تمام نشدنی یک ملت بتوانند قهرمانان همانند خود را در پهنه‌های مختلف اجتماعی در هر دوران بیافرینند و ملتی که چنین فرزندانگان و سرمایه‌هایی در تاریخ و حیات گذشته خود داشته باشند دارای شخصیت، خودباوری، تجارب و خودآگاهی‌ای می‌باشد که با مردم فاقد آن، قابل قیاس نیست.

یکی از قهرمانان ملی افغانستان و هزارستان بنیاد خان هزاره است که در اوائل قرن سیزدهم قمری در اطراف شهر هرات که در آن روزگار هزاره‌های بسیاری را در خود داشت، به دنیا آمد. درباره‌ی دوران کودکی و نوجوانی او متأسفانه هیچ گزارشی در دست نیست، خانواده‌ی وی از دودمانهای بزرگ و نامدار



هرات و اطراف آن بوده است و طبیعی است که نامبرده در کودکی در چنین خانواده بزرگ، رزمنده و دارای وجاهت اجتماعی رشد نموده و پدر و مادرش در تربیت و تعلیم وی در حد توان و شرایط آن روز و مقتضیات محیط فرو گذار نکرده‌اند. چنانکه شجاعت و سوارکاری و تیراندازی و مدیت جنگی و نظامی را نیز به تدریج در همان خانواده و بین اقوامش بدست آورد.

بنیاد در زمانی وارد کار و زار دفاعی و سیاسی - نظامی گردید که حکومت سدوزایی‌ها در افغانستان رو به ضعف رفته اختلافات خانوادگی، جنگ قدرت شاهزادگان و مداخلات پیدا و پنهان نیروی اهریمنی انگلیس مقیم شبه قاره هند و مداخلات شاهان نالایق و وابسته قاجار، کشور را به هرج و مرج کشانده آرامش و رفاه را از مردم افغانستان گرفته بود.

منابع موجود تاریخی از تلاشهای مدافعانه و جنگهای مهم وی به صورت پراکنده یاد نموده که در مجموع فعالیتهای ارزشمند نظامی و مدافعات بیاد ماندنی ملی او را در دهه ۱۲۳۰ ق نشان می‌دهد و در مجموع نقش او را در دفاع از مرزهای وطن و نوامیس آن در جبهه غرب و شمال غرب کشور نشان می‌دهد. فیض محمد کاتب در حوادث این دهه آورده است که بنیاد خان هزاره و برادرش نصیر خان در محاربه فتح خان با ایرانیان بسیاری از لشکر قاجاری را تلف کرد.<sup>۱</sup>

محمد یوسف ریاضی هروی که در هرات به دنیا آمده و حوادث آن ناحیه و ایران را از نزدیک شاهد بوده و اطلاعات گسترده درباره آن داشته است با تفصیل بیشتر به گزارش اقدامات وی پرداخته، آورده است در سال ۱۲۳۱ ق بنیاد خان هزاره هم فرصت به دست آورد و بسیاری نقاط جام و باخرز را متصرف شد و اطراف مشهد را تاخت و تاز و غارت کرد. در مورد حوادث سال بعد یعنی ۱۲۳۱ ق می‌نویسد:

«در این سال هزاره‌ها به سرکردگی بنیاد خان با ایرانیها، جنگ زیاد کردند».<sup>۲</sup>

وی در ادامه مبارزات مختلف و قدرت منطقه‌ای بنیاد خان را متعرض شده و

۱- فیض محمد کاتب هزاره، سراج التواریخ، تهران، انتشارات بلخ، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۹۲.

۲- محمد یوسف ریاضی هروی، عین الوقایع، ص ۶۴.

سپاه تحت امر بنیاد خان را که از هزاره‌ها، ایماق‌ها و فیروزکوهیهای اطراف هرات تشکیل یافته بودند بیش از ده هزار نفر می‌داند و اعزام نیروی جنگی از سوی استاندار (والی) وقت مشهد بنام شجاع السلطنه را این‌گونه گزارش می‌کند: «هنگامی که شجاع السلطنه به حیث والی خراسان تعیین گردید حاجی فیروزالدین میرزا با او از در مسالمت پیش آمد و قلعه غوریان را به او واگذار نمود بعداً مخالفتی به میان آمد و جنگ روی داد و در یکی از قلعه‌های محمود آباد که به تصرف هزاره‌ها و بنیاد خان بود، تدارک جنگ دیده شد وقتی شجاع السلطنه از آنجا عبور می‌کرد، تفنگی به سوی او شلیک شد و او امر به تصرف قلعه داده و آن را متصرف شدند و عده‌ای از هزاره‌ها کشته شدند... اردوی شاهزاده همه به عزم تنبیه هزاره‌ها فرستاده شده و هزاره‌ها با فیروزکوهی‌ها بیش از ده هزار جمعیت جنگی در دره‌ها کمین کردند و با سپاه ایران مصاف دادند و هزاره‌ها به سرکردگی بنیاد خان هزاره تلفات زیادی را متحمل شدند»<sup>۱</sup>.

از فرازی که مرحوم ریاضی در حوادث سال بعد (۱۲۳۳ ق) نسبت به وضعیت بنیاد خان آورده است، بدست می‌آید که وی علی‌رغم شکست سنگین سال قبل، همچنان تحرک نظامی و روحیه ستیزندگی خود را حفظ نمود اما در برخوردهای دو طرف ایرانی و افغانستانی، اعتماد خود را از دست داده بود از این رو به عنوان نیروی بی‌طرف و بیدار در جریان جنگ سال ۱۲۳۳ ق ظاهر شد:

«هم در این حیص و بیص بنیاد خان هزاره با دو هزار سواره و پانصد پیاده آمده بود و نیم فرسنگ فاصله از جنگ‌گاه سیاحت می‌کرد که وقت شکست هر یک از آن دو اردو، بهره و غنیمتی برده باشد. میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله جمعیت بنیاد خان را خیال سواران شاهزاده نمود و بی‌خبر میان آنها رفت و اسیر شد. مرحوم شجاع السلطنه فرمان حکومت جام و باخرز را به او فرستاد و بعد از آن معتمدالدوله را رها کرد... از متروکات و اموال اردوهای افغانه و ایران بهره زیاد به هزاره‌ها رسیده بود که از جنگ گریخته بودند»<sup>۲</sup>.

در سالهای بعد نیز بنیاد خان همچنان با قدرت بیشتر در منطقه حضور دارد، البته بحران عدم اعتماد در بین او و شاه محمود سدوزایی از سویی و

۱- همان.

۲- همان، ص ۶۷.

شجاع‌السلطنه قاجاری از سوی دیگر ادامه یافت. از این لحاظ هر یک از طرفین در صورت توان، بر بنیاد خان تاخته و قلمرو او را متصرف می‌شدند. چنانکه منابع مزبور در سال ۱۲۳۶ ق ارتش تحت فرمان او را ده هزار می‌نگارد که با نواب حسین علی میرزا حاکم جدید خراسان درگیر بوده است و دو سال بعد او را با اردوی تحت امرش در کنار سرداران قندهار گزارش می‌کند که جهت تسخیر هرات و انقیاد آن از حکومت مرکزی کابل تلاش می‌نماید سرانجام معلوم نیست در چه تاریخی او چشم از جهان می‌بندد هر چند گزارشگران و تاریخ‌نگاران در رخدادهای سال ۱۲۴۶ ق از او یاد نکرده و پسرش بنام بهرام خان را در رأس سپاه هزاره گزارش می‌کند.<sup>۱</sup>

۱- همان، ص ۷۰؛ سرزمین و رجال هزاره‌جات، ص ۳۲۸.

## درویش علی خان هزاره

(م ۱۱۸۵ ش)

قهرمانان تشیع و هزاره و سرداران ملی که هر یک در دوران و عصر خویش رشادت تاریخی و پایداری ستودنی در سطح ملی داشته‌اند، از نقاط مختلف کشور برخاسته و حوزه فعالیت‌شان بیشتر به نقاط خاص سرزمین ما اختصاص داشته است. این افراد شمارشان بسیار و البته مراتب‌شان نیز متفاوت می‌باشد که به مناسبت زندگانی این سردار بزرگ ملی، درویش علی خان هراتی به برخی آنها اشاره می‌کنم.

«جنرال محمد حسین خان جاغوری از نظامیان معروف وطن ما به شمار می‌رود که در عهد امیر عبدالرحمان احتمالاً در سال ۱۳۰۴ ق رتبه جنرالی را به دست آورد و بعد به معیت سردار محمد اسحاق به اداره شمال کشور موظف گردید».<sup>۱</sup>

میریزدان بخش بهسودی «در کوهستانات سرد و سرکش هزاره‌جات رهبری ... رهبری با نبوغ عالی بوجود آمده بود... دوست محمد خان سلامتی و ایمنی خود را در نابودی میر بهسودی دید که متعاقباً طرح‌ریزی کرد از مودتی که بین او و شیعیان قرلباش بوجود آمده بود استفاده نمود».<sup>۲</sup>

اگر حوزه فعالیت محمد حسین خان به شمال کشور و میر یزدان بخش به بهسود و شرق هزارستان تعلق داشت، سرداران دیگر چون برگید اسحاق خان، ابراهیم خان گاوسوار به دو نقطه دیگر ارتباط می‌گیرند. اولی به جاغوری، مالستان، قره‌باغ و ناوور و جیغتو اختصاص داشت چنانکه رشادت‌های او موجب شد تا وی در این مناطق به زودترین فرصت تبدیل به اسطوره شود:

«هر قوم اسطوره دارد، اسطوره مردم جاغوری برگد اسحاق خان داوودی بود نقل

۱- علی حسین نایل، سرزمین و رجال هزاره‌جات، ص ۱۳۳.

۲- چارلز میسین، میر یزدان بخش، ترجمه محمد اکبر گیزی، ص ۱۵۲.

شب‌های دراز در محافل و مجالس در بین جوان و پیر ما دلاوریها و شجاعت‌ها و جوان‌مردهای مردی بود بنام برگد اسحاق خان. پدرم برای من می‌گفت نام تو را اسحاق گذاشتم به علت اینکه مردم ما اسحاق را دوست دارند و به او عشق می‌ورزند، از او حکایت‌ها دارند، شجاعت و دلاوری او، مردمی و مردانگی او نقل مجلس ما شده به این نسبت در جاغوری ما فرزندان که تولد یافته‌اند، اکثراً نام‌شان اسحاق گذاشته‌اند...»<sup>۱</sup>.

ابراهیم خان گاو‌سوار شناخته‌تر از بقیه است زیرا در دروان پسین بسر برده و بسیاری از سالمندان کشور، خاطره‌ای از او داشته و قیام تاریخی‌اش را در شهرستان از توابع ارزگان بخاطر دارند. چنانکه در جایش آوردم که آن مرد کوهستان در زمانه خویش چه کارستان ارائه کرد و چگونه دیو سیاه استبداد و تبعیض را مردانه و یک تنه به مبارزه طلبید و پس از سالها ناامیدی، یأس و سیه‌روزی، آفتا عزت و غرور را مهمان خانه‌های محرومان بویژه هزاره‌های کشور نمود.<sup>۲</sup>

درویش علی خان از جنس چنان سرداران ملی و پرچمداران استقلال و عزب کشور بود که تمام هستی خود را در طبق اخلاص نهاده نه تنها خود و فرزندان‌ش بلکه ایل و حشم و تبار خود را بسیج نموده بود که از نیشابور تا بادغیس و از هرات تا مرو در راه امنیت افغانستان و اعتلای این سرزمین حماسه‌آفرینی و بزرگواری گسترتری کند از این‌رو نه تنها هزاره‌های غرب کشور بلکه تایمنی‌ها و ایماق‌ها و تاجیکان و پشتون‌ها بدو اعلام اطاعت کرده سرداری و پیشقراولی نامبرده را گردن نهاده بودند و در سایه مدیریت، فرماندهی و استواری او احساس امنیت و آرامش نموده و راههای نفوذ و تهاجم دشمنان خارجی و شرارت مزدوران داخلی را مسدود می‌دانستند.

او در اوایل قرن دوازدهم قمری در هرات دیده به جهان گشود و تحصیلات خود را در میان عالمان و آموزگاران محلی گذراند، از میزان سواد او اطلاعی در دست نیست، پیداست که دارای استعداد و شایستگیهای در خور توجه بود که

۱- محمد اسحاق اخلاقی، خاطرات، ص ۱.

۲- نک: مشاهیر تشیع در افغانستان، ج ۱، زندگینامه ابراهیم گاو سوار، ص ۱۴۱.

پس از آنکه نادرشاه افشار بسوی غرب افغانستان رو آورد و مناطق مزبور را به تصرف خود درآورد، حکومت منطقه هرات و اطراف را به درویش علی خان هزاره سپرد و نامبرده که از سوی مردم هرات بویژه هزاره‌های آن شهر، بادغیس و مرو حمایت می‌شد، به بیگلر بیگی هرات دست یافت؛ چنانکه در یک از منابع می‌خوانیم:

«درویش علی خان هزاره با طایفه خویش در سپاه نادرشاه بود، بعد حاکم هرات شد و در جنگ‌ها و فتوحات نادرشاه شرکت داشت»<sup>۱</sup>.

انتصاب درویش علی خان به حاکمیت هرات و پذیرش او بعنوان یکی از فرماندهان در سپاه نادری، نشان از قدرت، شایستگی و نفوذ اجتماعی موصوف در ناحیه غرب کشور دارد و اینکه هزاره‌ها در ولایت غرب و شمال غرب افغانستان، شمار فراوانی را تشکیل داده دارای قدرت و نفوذ قابل اعتنا و مهم بودند و درویش علی خان نیز بعنوان رئیس و خان این طایفه و سایر مردم جایگاه مهم و بلامنازعی را به خود اختصاص داده بودند، همانگونه که جناب حاج کاظم یزدانی نوشته است:

«این مرد مدبر و کارآموده از خوانین بزرگ خراسان بود و در راه استقلال و تمامیت اراضی کشور و رونق و آبادی هرات و بادغیس صادقانه تلاش کرد، شهرت و محبوبیت او از زمان نادرشاه آغاز شد و در زمان آن شاه، ریاست قبایل هزاره و چهار اویماق را داشت و احتمالاً از طرف وی یا از طرف احمد شاه بابا به عنوان بیگلر بیگی و نایب الحکومه هرات ایفای وظیفه می‌کرد تا سال ۱۱۸۴ ق در این سمت باقی بود»<sup>۲</sup>.

و علی حسین نایل نیز می‌نویسد که:

«درویش علی خان هزاره تا آخرین روزهای حیات احمد شاه درانی به حیث بیگلر بیگی هرات اجرای وظیفه می‌نمود»<sup>۳</sup>.

میر غلام محمد غبار، استقرار درویش علی خان هزاره به عنوان بیگلر بیگی

۱- کاظم یزدانی، فرزندان کوهساران، ص ۹۶.

۲- همان.

۳- علی حسین نایل، سرزمین و رجال هزارجات، ص ۴۶۹.

و نایب الحکومه هرات از سوی احمد شاه درانی، دلیل حاکمیت اقوام گوناگون افغانستان بر سرنوشت‌شان در آن دوره و مشارکت طبقات مختلف اجتماعی و فرهنگی در قدرت دانسته و از آن تمجید نموده است و برای اثبات آن، نمونه‌هایی را از دولتمردان کشور از اقوام دیگر افغانستان در زمان سلطنت وی چون تاجیکان، قزلباشان، طوایف غیردرانی پشتون، بلوچ و دیگران نیز آورده است.<sup>۱</sup>

واقعیت آنست که احمد شاه درانی در آغاز سلطنت بیش از آنکه به ضرورت مشارکت اقوام کشور در قدرت و حکومت فراقومی عنایت داشته باشد به تحکیم پایه‌های قدرت و تثبیت موقعیت سلطنتی و نهادینه نمودن آن در خاندانش می‌اندیشید چنانکه در جای دیگر بدین مهم اشاره کرده‌ام.<sup>۲</sup> از این لحاظ دیری نپائید که او تیمور شاه کم سن و سال را به هرات فرستاده حکمران اصلی هرات قرار داد و درویش علی خان به مقام دوم آن ایالت تنزل یافت.<sup>۳</sup>

مورخ دربار احمد شاه برای آنکه اقدامات پسین احمد شاه را نسبت به درویش علی خان توجیه نماید و راه را برای هر گونه داوری منفی دربارهٔ واکنش خشن و سرکوبگرانه شاه بگشاید، قدرت‌طلبی و نفوذ گسترده اجتماعی درویش علی خان را عامل بدبینی احمد شاه درانی دانسته است:

«درویش علی خان صاحب کار در ولایت غیر از خود کسی را نمی‌دانست و احمد شاه او را بیگلر بیگی هرات و حنظله خان فوفلزایی را به عنوان سردار هرات مقرر کرد و بین این دو ناسازگاری پدید آمد و به ناخوشی انجامید و هنگامیکه شهزاده تیمور بیگلر بیگی شد درویش علی خان به طرف بادغیس رفت و قلعه‌نو را او بنا کرده و ساخته است...»<sup>۴</sup>

حنظله که فرصت خوبی پیدا کرده بود با جمع‌آوری سپاهی به سرکردگی عناب خان تایمنی و ینکو خان بسوی او حرکت نموده و درویش علی خان با

۱- میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۶۰۱-۶۰۲.

۲- عبدالمجید ناصری داوودی، زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان، ص ۵۷.

۳- میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۱۳۰.

۴- محمود حسینی جامی، تاریخ احمد شاهی، بکوشش دکتر زرگری‌نژاد، ص ۵۸۰.

یاری هزاره‌های منطقه و اویماق‌های طرفدارش از بادغیس به کرخ هرات آمد و در اطراف آن جنگ بین دو جانب بوقوع پیوست و پس از پیکار خونین، سرانجام سلطان‌پناه خان حریف مردم هزاره نشده شکست را پذیرا شد و به هرات فرار کرد:

ز ناچار از بهر حفظ حیات نمود او هزیمت به شهر هرات

درویش علی خان با آنکه در این جنگ پیروزی قطعی بدست آورد و می‌توانست به سوی هرات پیشروی کرده آن شهر را با قدرت نظامی تصرف نماید و حکومت را بدست گیرد اما برای دوری از جنگ‌های داخلی و افزایش نفاق و ویرانی، از کرخ به مرو رفت و پس از مدتی بدلیل آنکه (آن سرزمین به مزاج‌شان ناسازگار آمد و بعد از مدتی توقف به اقتضای حب الوطن من الایمان به اماکن قدیمی خویش در اطراف هرات مراجعت کردند. درویش علی خان این مرتبه با رؤسای هزاره به مشورت پرداخت و بهبودی کار را در آن دیدند که عریضه‌ای مشعر به بی‌گناهی خویش و سوءرفتار حنظله‌خان و کم و کیف ماجرا برای شاه ولی خان وزیر اعظم احمد شاه به قندهار ارسال کند...»<sup>۱</sup>

نامه درویش علی خان به صدر اعظم کارگر افتاد و نامبرده آن را به حضور احمد شاه برده درباره توانایی‌های درویش علی خان و خدمات و نفوذ گسترده‌شان در هرات، بادغیس و مرو گزارش کرد و از شاه خواست تا حنظله از هرات به قندهار فرا خوانده شده درویش علی خان به هرات و بیگلر بیگی آن باز گردانده شود.

وی در دوران دوم مسئولیت خود نیز خدمات شایان انجام داده از جمله شورش طایفه کرد عمارلو رادر اطراف نیشابور با قدرت فرو نشاند اما هنگام بازگشت با خبر شد که در غیاب نامبرده احمد شاه با بزرگان هرات ارتباط گرفته ضمن فرا خواندن آنان به قندهار، قول و قرارهایی با آنان در میان گذاشته است که در واقع برای وی غیر مترقبه بوده به شدت تشویش‌آور و نگرانی برانگیز بود. او چاره را در آن دید که از ایسن توطئه مصون مانده به هرات نرود از



اسلامقلعه به سوی غوریان رفت و در آنجا با جنید خان هزاره و برخی دیگر از رؤسای هزاره و اویماق بسوی «قلعه‌نو» از توابع بادغیس که خود ساخته بود، حرکت کرد. تیمور شاه که از قبل تحت تأثیر اطرافیانش بویژه رقیبان و حاسدان درویش علی خان بود، بهانهٔ مناسبی بدست آورد و بر ضد وی وارد کار شده گزارش‌های مختلف و خطرناک به قندهار فرستاد و روابط نامبرده با درویش علی خان بیش از پیش رو به تیرگی می‌رفت.

شاه ولی خان این بار خود، مستقیماً وارد کار و زار شد و از قندهار به بادغیس آمد که با استقبال درویش علی خان مواجه شد و طرفین بعد از مذاکره به قندهار رفتند و تلاش نمودند تا سوء تفاهات پیش آمده مرتفع گردد سرانجام درویش علی خان به هرات مراجعت کرد.

با این همه روابط درویش علی خان با شاهزاده تیمور بهبود نیافت و تیمور که به تدریج رشد نموده تجارب لازم کسب کرده بود بیش از گذشته در تنقیص مقام و تنزل موقعیت درویش علی خان از راههای گوناگون سعی می‌نمود بطوریکه درویش علی خان در سال ۱۱۵۸ ق بیش از آنکه یک دولتمرد قدرتمند در هرات باشد، یک مهمان تحت نظر و سیاستمدار به اصطلاح «نظر بند» بشمار می‌رفت و این امر برای فرزندان دویش علی خان گران آمده دست به شورش زدند و با تجهیزات طرفداران خود به غرجستان رفتند.

با اعزام سپاه سنگین توسط احمد شاه درانی، شورش یاد شده سرکوب شد و فرزندان درویش علی خان بنامهای اسلام‌خان و حنظله‌خان به قتل رسیدند و درویش علی خان نیز که زندانی شده بود، آماده دریافت جوایز خدماتش توسط دولت سلطنتی گردید.

دولت خودکامه چون سایر حکومت‌های مطلقه بدون دادخواهی، وکیل مدافع و تفهیم اتهام و محاکمه و فرجام خواهی، او را با فرمان شاهی به هلاکت رساند و جایزهٔ شجاعت‌ها، رشادت‌ها، خدمات سیاسی، نظامی و عمرانی‌اش را بدین ترتیب بدو پیشکش نمود.

این سردار ملی افزون بر خدمات سیاسی که برقراری امنیت داخلی در هرات و اطراف آن در دوران نادرشاه افشار و پس از آن تا عصر احمد شاه درانی باشد، در همگرایی اقوام گوناگون ساکن غرب و شمال غرب کشور نیز تلاش نمود و

تلاش زیادی کرد تا از جنگ جلوگیری نموده در مقام دفاع نیز به حداقل اکتفا کند.

وی به ساختن قلعه نو هرات و قلعه نره تو بادغیس نیز اقدام کرد که نشان از توجه موصوف به بازسازی، عمران و سازندگی می‌باشد. دولت خودکامه که از هر بادی می‌لرزید، نتوانست از توانایی‌ها و تجارب و اندیشه‌هایش سود ببرد و با گماشتن فرزند عیاش و خردسالش بنام تیمورشاه با شماری بستگان وی، عملاً به بستن دست وی از کار و عزل وی پرداخت و حکومت را بصورت همه جانبه در اختیار خاندانش قرار داد.



## شیر محمد هزاره

(۱۰۶۵ق)

شیر محمد هزاره ای که به نام «اختر قلیج خانی» نیز یاد می‌شود یکی از شاعران، ستاره شناسان و دانشمندان قرن یازدهم قمری است. تردیدی نیست که وی از شیعیان هزاره می‌باشد، اما در باره تحصیلات و اساتید وی مدارکی موجود نیست. تنها اثر باقی مانده وی، مجموعه شعری دارای مثنوی‌ها و رباعیات می‌باشد که در مورد ستاره‌شناسی، تأثیر و تأثر کواکب، دوازده برج، سعد و نحس ایام و ساعات به تحقیق و اظهار نظر پرداخته است و در کتاب خانه گنج‌بخش پاکستان نگهداری می‌شود. جناب آقای احمد منزوی در یکی از آثارش از وی و اثرش نامی برده و می‌نویسد:

« [اثر نام برده] مثنوی است و رباعی‌هایی در ستاره‌شناسی و دوازده برج و سعد و نحس ساعات که در ۱۰۵۲ هـ. ق. سروده است و در آن از ستاره‌شناسی پارسی و هندی سخن گفته است با عنوان‌های: موجب طلوع هلال، باعث تألیف، تأثیر و تأثرات کواکب، منسوبات بروج... آغاز حمد حق را که آسمان پرداخت، انجم از انوار خود منور ساخت... نامبرده در ادامه دو نسخه اثرش را ارائه داده است: اولی با خط نستعلیق خوانا در سده سیزدهم قمری نوشته شده دارای ۶۹ تا ۸۶ صفحه می‌باشد و دومی با خط نستعلیق شکسته تحریر یافته و سال نگارش آن ۱۳۰۵ ق. می‌باشد و مجموعاً دارای سیصد بیت است.<sup>۱</sup>»



## شهید عبدالخالق هزاره

(۱۲۹۷ - ۱۳۱۲ ش)

شهید عبدالخالق هزاره قهرمان ضد استبداد و مبارز جان نثار و نامی‌ترین روشنفکر مبارز سدهٔ اخیر کشور است که دز حساس‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین شرایط و تاریخ کشور برای خنثی‌سازی توطئه و دسیسه‌ای که برای احیاء سیاست تبعیض و تعصب امیر عبدالرحمانی که نطفه‌اش و یاران وی انعقاد می‌یافت، دست از جان شسته ریشهٔ استبداد و نیرنگ را نشانه گرفت. او با آگاهی و استواری جان را در طبق اخلاص نهاد و راه عدالت، برادری و برابری را پیموده خود به شهدای با فضیلت و مظلوم مقاومت مظلومانه مردم غیور و عدالت‌خواه افغانستان پیوست.

شهید عبدالخالق هزاره فرزند خدادادخان در حدود سال ۱۲۹۷ ش در شهر کابل دیده به جهان گشود تحصیلات خود را در آن شهر در زمان حکومت امان‌اله خان آغاز نموده سپس در لیسه (دبیرستان) «نجات» آن را پی گرفت. او در دوران کودکی سپس نوجوانی، داستانهای دهشتناک در مورد فجایع عبدالرحمان را نسبت به تشیع و قومش (هزاره) شنیده آزادی نسبی، عدالت و برابری محدودی را در دوران امیرامان‌اله خان نیز خود چشیده بود از این رو پس از روی کار آمدن نادر شاه متوجه تکرار نابرابری، تبعیض و ستم دوران عبدالرحمان به شکل سازمان یافته و برنامه ریزی شده، گردیده خود را آماده ی فداکاری و جانبازی برای خفه نمودن توطئه جدید در نطفه‌اش نمود.

برای آشنایی بیشتر به شخصیت و اهداف شهید عبدالخالق، به برخی از

سیاستها و نیت نادر شاه براساس مدارک و اسناد تاریخی اشاره می‌شود:

«نادر خان با عده‌ای از همفکران خود جلسات کاملاً سری و مخفیانه‌ای تشکیل می‌دادند که در آن جلسات موضوعات ذیل مورد بحث و تبادل نظر قرار می‌گرفت و نقشه‌هایی کشیده می‌شد و بعد به مرحله اجرا می‌گذاشتند، از جمله آرشیوهای دولتی برای افراد خاصی از خودشان گشوده شد و آنان در لابلای آنها به

جستجوی پرداختند و هر نوع سندی که به نفع شان بود بیرون دادند و ثبت تاریخ نمودند و در عوض تمام اسناد وطن فروشی اجدادشان را نابود کردند حتی بعضی از کتب کمیاب که جنایات گذشته گانشان را بر ملا می کرد طعمه حریق شدند از آن جمله جلد سوم سراج تواریخ بود.

بعضی از سنگ نبشته‌ها از جمله «تخت بابر» در کابل که دارای نوشته های تاریخی بود شکسته شد و قطعات آن برای دیوار ساختمان‌ها بکار رفت وزیر محمد گل خان مهمند حتی لوحه سنگهای قبر را می تراشید و یا می شکست تا نام رجال تاریخی، اقلیتهای قومی از صفحه تاریخ محو شود.

زبان درباری زبان رسمی شد... اسامی تاریخی بعضی ولایات و مناطق که به زبان فارسی و یا ترکی بودند تغییر یافتند. تصمیم گرفتند اقلیتهای قومی در غفلت و بی خبری و بی سواد باقی بمانند. ورود دانشجویان غیر پشتون در دانشکده نظامی و حقوق رسماً ممنوع بود با اینکه مردم جنوبی و مشرق در وطن خود دارای املاک فراوان بودند تشویق می شدند که در ترکستان مسکن گزینند.

بر اساس این مفکوره خانواده‌های بسیاری را در شمال کشور اسکان دادند و تمام امکانات زراعی را تقریباً به رایگان در اختیارشان می گذاشتند. در حالی که بقیه اقوام از چنین امتیازاتی محروم بودند تصمیم گرفتند مغزهای متفکر اقلیتهای نژادی را نابود کنند. بر اساس این نقشه عده‌ای فقط بجرم اینکه می فهمیدند به شهادت رسیدند از جمله نجف بیگ شیر و با اهل و عیارش یکجا شهید شد. براتعلی تاج و چیه شاخ و شعاع و بلخی مسموم شدند و عده‌ای به طرق دیگر سر به نیست گردیدند...»<sup>۱</sup>

و مورخ دیگر کشور آقای فرهنگ در اشاره گذرا نسبت به سجایا و سیاستهای نادر شاه نوشته است:

«کارهای مهم را به شخص خود و خانواده و اقوامش منحصر ساخت، در بین حکومت و مردم یک نوع بی‌اعتمادی و بیگانگی تولید نمود... از نشر مطبوعات آزاد جلوگیری کرد... جاه طلبی مفرط را شاید هوس پادشاهی هم جزء آن بود از جدش سلطان محمد خان به میراث گرفته و سیاست مبنی بر مکر و حیل را در دبستان درباری که در آن خدمت می کرد آموخته بود... در آغاز پادشاهی‌اش

حبیب‌الله کلکانی را با قید سوگند به تسلیم وادار ساخت اما بعداً به ادعای تقاضای مردم، محکوم به اعدام ساخت کتیبه مفاد استقلال را که به نام امان‌اله شاه بود به بهانه ترمیم تبدیل کرد و نام خود را جانشین نام شاه سابق نمود... محمد ولی خان را به وسیله شهود ساختگی به جرم خیانت به امان‌اله شاه محکوم ساخت...<sup>۱</sup>

و در جای دیگر می‌گوید:

«قتل حبیب‌الله (کلکانی) و همراهان او به این شکل، اشتباه بزرگ نادر شاه بود زیرا به تنها او را در اذهان عمومی به صفت یک شخص پیمان شکن حتی سوگند شکن معرفی کرد بلکه با دادن حق مجازات افراد یک قوم به قوم دیگر حیثیت دولت را در انظار تنزل داد و تخم نفاق و بدبینی را بین اقوام بذر کرد».<sup>۲</sup>

و درباره شهید عبدالخالق می‌افزاید که علاوه بر داشتن استادان که در آلمان تحصیل نمود و برخورد تند و خشن نسبت به حکومت‌های خودسر و زمامداران مستبد را جایز می‌دانستند اضافه می‌کند:

«و از نظر قومی هم به اقلیت زیر فشار «هزاره» مربوط بود می‌توان گفت که در تثبیت ناجایز او به ترور، مخالفت با استبداد و تبغیض پا به پا با علاقمندی به خانواده‌ی چرخ‌ی مؤثر بوده است».<sup>۳</sup>

شهید عبدالخالق با مشاهده تبعیضات گوناگون، خفقان، تعصب و سرپرده‌گی نادر شاه به انگلیس، آزادی و برابری نسبی زمان امان‌الله شاه، را بر باد رفته یافت و حاکمیت عمیق و همه‌جانبه استبداد و تبعیض نژادی، مذهبی، زبانی و قومی را با سوء استفاده از مذهب و ظواهر امنیت طلبی و ملی‌گرایی، در حال تثبیت می‌دید از این‌رو در روز ۱۷ عقرب سال ۱۳۱۲ش در محفلی که برای توزیع کارنامه فارغ‌التحصیل لیسه (دبیرستان) نجات ترتیب یافته بود به نادر شاه حمله کرده او را به ضرب گلوله از پای در آورد، وقتی خواست به سر سایر جرثومه‌های تعصب و استبداد یورش ببرد دستگیر شده بطور وحشیانه استنطاق گردید: «جلسه محاکمه به تاریخ ۲۴ قوس منعقد گردید و در آن علاوه بر عبدالخالق، محمود و برادرش علی اکبر خان، محمد ایوب خان معاون لیسه‌ی

۱- میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ص ۵۹۱.

۲- همان.

۳- همان، ص ۶۳۱.



نجات، غلام رسول خان معلم سپورت (ورزش) مکتب مذکور، میرسید قاسم خان معین وزارت معارف، خداداد خان پدر عبدالخالق، مولا دادخان کاکای عبدالخالق، غلام ربانی خان و غلام مصطفی خان پسران غلام جیلانی خان چرخ، عبدالطیف خان پسر عبدالعزیز خان چرخ به اعدام محکوم شدند. مزید بر آن محکمه، امر اعدام سه نفر دیگر از روشنفکران را به نام میر عزیز خان، پسر مسجدی خان و محمود خان به جرم نشر شب نامه نیز صادر نمود. از این جمله میرسید قاسم خان در دقیقه آخر بر اثر مداخله فیض محمد خان وزیر خارجه از مرگ رهایی یافت بقیه به دار زده شدند به استثنای شخص عبدالخالق که به شیوه ی غیر انسانی بند از بند جدا ساخته شد. سه نفر دیگر از همصنفان (همکلاس) او عبدالله، محمد اسحاق و محمد عزیز به حبس ابد محکوم گردیدند. واضح است که اکثر اشخاص که در این وقت به جرم قتل محمد نادر شاه اعدام شدند هیچ گونه دخل و تعلق و حتی اطلاع و آگاهی از نقشه عبدالخالق نداشتند و فدای حسن کینه ورزی و انتقام گیری گردیدند اما کینه ورزی به این هم پایان نیافت و توسط نشریه ای در شماره ۱۵ قوس ۱۳۱۲ ش جریده اصلاح اقدام عبدالخالق را توسط موجود بودن روابط نامشروع در بین او و یک نفر از خانمهای خانواده چرخ توجیه نمود که طبعاً هیچ کس آن را باور نکرد بکله موجب نفرت عامه گردید». این مورخ در فراز دیگری از سخنانش دارد که: «متأسفانه هیات موظف نخواست یا نتوانست کار استنطاق را که ممکن بود حقایق مهمی را در مورد افکار عامه در برابر کارهای دولت آشکار سازد به اسلوب درست و مطابقی احکام شرع و قانون اجرا نماید بلکه آن را تابع حسن کینه ورزی و انتقام گیری ساخت و با چنان خشونت و شکنجه های قرون وسطایی اجرا نمود که در اثر آن حقایق از میان رفت اشخاص مورد تحقیق که علاوه بر شخص قاتل، شامل یک عده از نزدیکان و رفیقان او و حتی مردمان به کلی بی تعلق به این مسأله بودند به وسیله شکنجه مجبور ساخته شدند تا به مطالب دور از حقیقت اعتراف کنند و هر چه را پرسش کنندگان می خواستند بگویند و امضا کنند...»<sup>۱</sup>

همان گونه که نویسنده اشاره کرده است عمل انقلابی و شجاعانه شهید

عبدالحق به قیمت جان خود و بسیاری از بی‌گناهان انجام شد. ریاست دولت وقت را از پا در آورد و تصور سردمداران رژیم را مبنی بر اینکه مقاومت اسلامی و عدالت‌خواهانه اقوام محروم و ستمدیده بویژه هزاره بطور کامل سرکوب شده است، خیالی و رؤیایی جلوه کرد، امید اندک مستضعفان و پابرهنگان را برای توانایی در تضعیف رژیم و رساندن صدای اعتراض‌شان به گوش سنگین آن و تاریخ، تقویت کرد و نشان داد اگر زندگی با شرافت ممکن نیست باب شهادت باز بوده مرگ با عزت همواره ممکن است.

همان‌گونه که بارها تذکر شده است اقدام عبدالحق در شرایطی که راه‌های قانونی برای ابراز نظر وجود داشته باشد و آزادی بیان و قلم در حدود معقول از سوی حاکمیت عملاً پذیرفته شده باشد یک عمل نامشروع و غیر قابل توجیه تلقی می‌شود اما در شرایط و اوضاعی که همه راه‌های ابراز و بیان نقد قدرت مسدود باشد و قدرت به گونه‌ای انحصاری تصاحب شده با معیارهای ناموجه و مطرود قبیله‌ای و استبدادی اعمال گردد، تنها راه رساندن پیام مخالفت و ابراز وجود می‌باشد. در این صورت این دولت و نظام حاکم است که باید به محاکمه کشانده شود نه مقاومت پیشگام و مدافع آزادی و استقلال و عدالت چون عبدالحق هزاره.



## شهید قاضی عسکر هزاره

(۱۲۶۲ش)

شهید قاضی از عالمان و روحانیان شجاع و سرافراز هزارستان بوده که در منطقه و جیرستان به دنیا آمد. معارف و علوم متداول آن روز را به قدر تمکّن و توان تحصیل کرد و در میان مردم هزاره (شیعیان) به ویژه اهالی دایه و اجرستان از احترام فراوان و نفوذ کلمه بالایی برخوردار شد. در انجام وظایف دینی و اسلامی خویش کوشا و پر تلاش بود، هر چند درباره میزان تحصیل و جزئیات فعالیت‌های فرهنگی و اسلامی وی مانند بسیاری از روحانیان گمنام و شهید آن مرز و بوم اطلاع چندانی نداریم. یکی از کارشناسان تاریخ هزاره درباره او نوشته است:

« شهید قاضی عسگر یکی از روحانیان و یکی از سرداران بزرگ هزاره و از مردان مدبّر و خردمند بوده است. او ریاست مردم دایه را بر عهده داشت و در هنگام تهاجم سپاه امیر عبدالرحمان به «ارزگان» و «اجرستان» مردانه به دفاع برخاست و مردم را به مقاومت و حفظ و حراست ناموس و وطن و عقیده فرا خواند و ضربات سختی به مهاجمان وارد کرد. سرانجام در طی نبردهای خونین و بعد از شهادت بسیاری از یاران و همراهانش زخمی گردید و سپس به اسارت دشمن در آمد. فرمانده سپاه مهاجم می‌خواست او را زنده به کابل نزد عبدالرحمان بفرستد، لذا چند مأمور خشن همراه او بودند، اما قاضی عسکر در بین راه نزدیک جرغی و برجگی در اثر ضربات چماق و شکنجه‌های وحشتناک و شدت جراحات جان به جان آفرین تسلیم نمود و به ملکوت اعلا پیوست.<sup>۱</sup>»

همو در جای دیگر گفته است:

«قاضی عسکر یکی از روحانیان برجسته و شجاع و مدبّر هزارجات بود که تا آخرین نفس بر ضد سپاه متجاوز و خون‌خوار عبدالرحمان مقاومت کرد و ضرباتی بر آنان وارد ساخت و سرانجام دستگیر شد و با شکنجه تمام در طول راه در

منطقه «جیرغی» به شهادت رسید. افسران سپاه دو گوش او را بریده در کابل به عنوان بزرگترین هدیه برای عبدالرحمان فرستادند. قاضی عسکر از چنان عظمتی برخوردار است که عبدالرحمان در تاج التواریخ ناخواسته به عظمت و کفایت او اعتراف نموده است.<sup>۱</sup>

کتاب تاج التواریخ را منشی هندی الاصل عبدالرحمان نوشته در انگلستان به چاپ رسانده است. در سالهای بعد نسخه اصلی آن که به زبان انگلیسی بود، به دست غلام رضا قندهاری افتاده است و نامبرده آن را از انگلیسی به فارسی ترجمه و چاپ کرده است. و در آن کتاب شکست هزاره را افتخار بزرگ و مردم هزاره را باعث شکست گردن‌کشان زیاد چون بسیاری از سلاطین قبل از خود معرفی نموده است و قاضی عسکر را به شجاعت و پایداری ستوده است و شکست و شهادت نامبرده را از افتخاراتش دانسته است.

## کشمیر خان هزاره

(زنده ۱۱۲۸ ش)

دودمانهایی در میان مردم افغانستان از جمله قوم هزاره حضور دارند که به عنوان «خوانین» یا «خان خیل‌ها» و «میرخیل‌ها» یاد می‌شوند همینطور طوایف یا دودمانهای «بیگ»، «سلطان»، «ارباب» و غیر آنها نیز هستند که تا حدودی با دودمانهای پیشین، نشان از گذشته‌های تاریخی و ساختار اجتماعی هزارستان دارد.

بازماندگان این دودمانها هم اکنون در سراسر هزارستان پراکنده‌اند مانند دودمان محمد عظیم خان و ناصر بیگ در ورس، خادم بیگ در لعل و خان نرگس در پنجاب، محمد عظیم خان و ناصر خان در قره‌باغ، دریشعلی خان و بنیاد خان در هرات، دولت بیگ و یوسف بیگ در دایکندی، میر غلام حسن بیگ و باز علی خان در بهسود، خاندان بختیاری غزنی، باز محمد خان سراب، جان علی خان ککرک، میرآخور احمد علی خان و محمد حسین خان تلخک در جیغتو و ده‌ها خاندانهای بزرگ و کوچک دیگر.

در گذشته هزاره‌ها، بیشتر این خوانین، میرها، بیگ‌ها، سلطان‌ها و مهترها بودند که تأثیر گذاری داشتند آنان زمام امور مردم را در دست داشته در جهت برقراری نظم اجتماعی و هماهنگی امور و مقابله با دشمنان خارجی و هنجارشکنی تلاش می‌کردند و راه را برای هرج و مرج و اختلال امور و از هم گسستن شیرازه جامعه می‌بستند.

سرزمین جاغوری نیز از لحاظ داشتن خوانین خرد و بزرگ شهرت دارد هر چند معروف‌ترین خوانین در آنجا به نسل صافی سلطان از طایفه ووقی تعلق دارد که در سنگماشه مرکز جاغوری سکونت دارند، اما در مناطق دیگر نیز خان‌هایی حضور داشته و اکنون به بازماندگان آنها عنوان «خان‌زاده‌ها» به کار می‌رود که معروف‌ترین آنها در دو نقطه داوود و الیاتو می‌باشد. در داوود محله‌ای بنام محله

«خان خیل‌ها» است که در نزدیکی بازار اشکه واقع شده است و در ایاتو خاندان بزرگی بنام «میرخیل‌ها» است که در میان خدیداد معروف و پرنفوذ می‌باشد. کشمیرخان در داوود سکونت داشته و محله خان خیل‌های داوود متعلق به اوست و بازماندگان وی بدان عنوان یاد می‌شوند و اکنون به مکان سکونت آنها نیز سرایت نموده به محله آنها در اشکه داوود، محله خان خیل‌ها گفته می‌شود. طبق گزارشهای موجود، نامبرده در اوائل قرن دوازدهم در منطقه داوود جاغوری چشم به جهان گشود، اطلاعات چندانی از میزان دانش و سوادش وجود ندارد، چنانکه از ظاهر امر بر می‌آید، خانواده وی قبل از او نیز متشخص و معروف بوده است.

کشمیرخان پس از رسیدن به مقام خانی، نه تنها جاغوری کنونی بلکه نقاطی از مالستان، ارزگان و قره‌باغ را نیز تحت قلمرو خود داشته است و مردم از نقاط مختلف جاغوری و اطراف بدو اظهار انقیاد کرده و احکام او را در ابواب مختلف گردن می‌نهادند. بزرگان جاغوری در ایام آرامش، به مناسبت‌ها، نزد او شتافته مشکلات خود را توسط نامبرده حل می‌کردند و کشمیرخان نیز در حفظ امنیت و حاکمیت نظم کوشا بود و در برابر شرارتها و هنجارشکنی داخلی و دشمنان خارجی به شایستگی و قدرت عمل می‌کرد.

او در سوارکاری و نشان‌زنی مهارت فوق‌العاده داشت و فردی شجاع، مهمان‌نواز و رشید بوده است. هنگامیکه نادرشاه افشار پس از فتح قندهار که در آن روزگار مرکز سیاسی جاغوری و اطراف بشمار می‌رفت، سران مناطق تابعه را در حرکتش به سوی کابل به حضور طلبید، کشمیرخان همراه سپاهش در محدوده قره‌باغ خدمت وی رسید و پس از آنکه در یک جلسه عمومی با او ملاقات کرد، در پایان مذاکره، نادرشاه که از مهارتهای کشمیرخان بویژه در تیراندازی زیاد شنیده بود، از کشمیرخان خواست تا در یک مسابقه یا تمرین نشان‌زنی و تیراندازی شرکت کند و در همان حوالی یک جفت گاو در حال شیار نمودن (قلبه) زمین بود. نادرشاه گفت همان جفت گاو را هدف قرار بده و کشمیرخان در حضور آن جماعت تیر در چله کمان گذاشت و به دقت هدف‌گیری نموده بسوی آن پرتاب کرد. جمعیت حاضر و نادرشاه که شاهد صحنه بودند مشاهده کردند که خاک از ورای گاوها به هوا بلند شد و نادرشاه با

مشاهده آن فوراً گفت: تیرت بخطا رفت! کشمیرخان در جواب گفت: نه خیر، تیر از هر دو گاو عبور نموده از گاو اول یک دنده از دو پهلویش و از دومی دو دنده از دو جانبش سوراخ نموده است. همین که این جمله را گفت هر دو گاو به زمین افتادند و نادرشاه تصدیق نموده، به تحسین او پرداخت و حکم خانی او را مورد تأیید قرار داد.

کشمیرخان پس از آن به داوود مراجعه کرد و در واقع چند سالی به حکمروایی جاغوری و اطرافش ادامه داد و در یکی از اجلاس سالیانه که با حضور بزرگان جاغوری جهت تجدید پیمان و تبریک عید برگزار شده بود، مسائلی توسط نزدیکانش اتفاق افتاد که نامبرده را به شدت مکدر نموده باعث شد تا از خانی استعفا داده و آن را به قلندر خان ارزگان که از توابع او بود و در سیرو استقرار داشت، واگذار نماید و خود زندگانی عادی را اختیار کند.

مردم جاغوری پس از استعفای کشمیرخان، حکومت «خان قلندر» را پذیرفتند اما طولی نکشید که با ستم‌ها و زورگویی‌های او مواجه گردیده مجبور به تمرد شدند و برای آینده سیاسی‌شان پس از شور و مشورت، سراغ «صافی بیو» در منطقه «چهل باغتو»ی جاغوری رفته او را وادار به خانی نموده قلعه‌ای در کهنه ده سنگماشه برایش ساختند و نامبرده را به سنگماشه انتقال دادند.

قلندر پس از اطلاع شورش جاغوری‌ها دست به لشکرکشی زد و وارد خاک جاغوری شد، در جنگی که بنا بود سپاهش با جاغوری‌ها در کهنه ده سنگماشه داشته باشد ناگهان اسب قلندر خان از دست او فرار نموده به قلعه صافی بیو وارد می‌شود در اصطبل قلعه وی ایستاده آرام می‌گیرد. این واقعه عجیب را طرفین نشانه بخت و اقبال دانسته جاغوری‌ها آن را علامت پیروزی و تثبیت خانی صافی بیو و قلندریها آن را نشانه شکست خود می‌دانند از این‌رو قلندر و سپاهش روحیه‌اش را از دست داده و شکست را پذیرا شده و بدون اقدام به جنگ و خونریزی، «خانی» صافی بیو را بر جاغوری به رسمیت شناخته و منطقه را ترک می‌کنند<sup>۱</sup> و از آن زمان به بعد «خانی» جاغوری در او سپس خاندانش نهادینه



می‌گردد و به تدریج اولاد او صفت «خوانین» با خود می‌گیرند.<sup>۱</sup>  
درباره پایان زندگانی کشمیرخان، هیچ اطلاعی نداریم و نوادگان وی که  
برخی دارای تحصیلات علوم دینی نیز می‌باشند به عنوان کشمیری  
معروف می‌باشند.

---

۱- حاج محمد کاظم یزدانی، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۲، ص ۱۲۳ و ۱۶۸.

## نور علی هوا باز

(۱۳۰۰ - ۱۳۳۱ ش)

نخستین آموزشگاه جدیدی که در جاغوری بنیان گذاری شد مکتب ابتدائیه سنگماشه است که در دهه دموکراسی و قانون اساسی به لیسه (دبیرستان) ارتقا یافته اسم لیسه سلطان مودود نام گرفت. این مرکز تعلیمی که باصلا حدید و مشورت برخی علمای روشن اندیش و با فعالیت و تلاش همه جانبه بعضی روشنفکران متدین و آینده نگر چون رئیس عبدالله خان در زمان امان الله خان بنیان نهاده شد ثمرات فراوان علمی و فرهنگی و ارزشی در منطقه و کشور داشته بزرگان فراوان نظامی، پزشکی، ادبی، مهندسی و سیاسی را در دامن خود تربیت نموده و توانست نام خود را به عنوان بهترین و پربرکت ترین مکتب جدید در هزارستان در تاریخ ثبت نماید.

طبیعی است که مرکز مزبور چون سایر مراکز علمی و فرهنگی، لایق تکامل و یا در معرض انحطاط هر دو بود از این لحاظ بیشترین دست آورد علمی و تعلیمی را در زمان پادشاه آزاد اندیش و روشن بین امان الله خان داشت و بدترین انحطاط و جنایات را در زمان به قدرت رسیدن مارکسیست ها و زمینه سازان سقوط کشور در چنگال شوروی (سابق) به خود دید.

نور علی جاغوری معروف به هوا باز، محمد شریف جاغوری معروف به پیلوت، دکتر شیرزاد و دیگران از جمله اولین دانش آموختگان و فارغ التحصیلان آن است که پس از عزیمت به کابل و ادامه تحصیل توانستند در سطح ملی خدمات ارزنده و ماندگاری علمی، تعلیمی و تربیتی ارائه دهند و دین خود را به ملت شریف افغانستان، وطن و نسل جوان بردازند.

خلبان پرتلاش، روشنفکر دانشمند، نظامی فداکار و لایق نور علی جاغوری معروف به هوا باز در بهار ۱۳۰۰ ش در خانواده مؤمن و شیعه در جاغوری قدم به عرصه حیات گذاشت. برابر رسم معمول منطقه، روحانی محل را از تولد وی

اطلاع دادند و برای نامگذاری اسلامی و مناسب اش دعوت کردند. عالم یاد شده در این باره دست به دامن کلام الهی و قرآن مجید زده استخاره نمود که این آیه مبارکه آمد: «الله نور السموات و الارض...» از این لحاظ روحانی محل با توجه به آیه ی شریفه و این که پدر وی قربانعلی نام داشت نام او را «نور علی» نهاد.

او در خانواده مذهبی و نجیب رشد و تربیت یافت پس از رسیدن به سن تحصیل راهی مکتبخانه شد، قرآن مجید، برخی کتب فارسی و دانستههای اسلامی را از روحانی محل فرا گرفت. سپس به دلیل انگیزه فراوان و اشتیاق به تحصیل علوم و فنون، به مکتب برده شد و تحصیلات علوم جدید را نیز تا مقدار ممکن در زادگاه خود به پایان برد و برای ادامه آن، آهنگ مرکز کشور را نمود و در مکتب جیبیه یادگیری و علم آموزی خود را پی گرفت. دوره ابتدائیه و رشديه آن را به سرعت اتمام کرد و در سال ۱۳۱۷ ش بدلیل استعداد درخشان، حافظه قوی، «رسایی قامت و صحبت بود» برای آموزش در رشته علوم و فنون هوایی برگزیده و به کشور هند اعزام گردید.

اقامت و تحصیل در هند صحنه جدیدی در زندگی نامبرده گشود و او را با توجه به امکانات تحصیلی و علمی بهتر هند از سوئی و آگاهی از استعداد و توانایی ذاتی وی از سوی دیگر به اغتنام هرچه بیشتر از فرصت و سعی بلیغ در فراگیری و دانش اندوزی واداشت، موصوف در کنار تحصیل دانش خلبانی و علوم هوایی به یادگیری زبانهای انگلیسی و فرانسوی پرداخت این در حالی بود که زبان پشتو را نیز مانند زبان فارسی که زبان مادری وی بود در وطن و کابل آموخته بود.

وی پس از شش سال دوری از وطن و کسب دانش در سال ۱۳۲۳ ش به وطن بازگشت و به رتبه بلوکمشر در بخش نظامی ارتش مشغول به کار گردید. او با جدیت و عشق به آبادی و پیشرفت وطن، آموزش و تعلیم جوانان مستعد و خدمت در بخش نظامی را آغاز کرد و در این مسیر شب و روز، خستگی و مشکلات را نشناخت و برای پیشرفت دانش نظامی و استفاده بهتر دانشجویان، کتاب و منابع مهمی خارجی را از زبانهای انگلیسی و فرانسوی به فارسی ترجمه نمود که از سوی دولت طبع و در اختیار نظامیان گذاشته شده به عنوان متون درسی مورد تدریس قرار می گرفت.

نور علی هوا باز نردبان ترقی و شهرت را به سرعت پیمود چنانکه در سال ۱۳۲۶ش به رتبه «لوامشر» و در سال ۱۳۳۰ به عنان لوامشر قدمدار ارتقا رتبه یافت هر چند شایستگی و برجستگی نامبرده بیش از این مناصب بود. او استاد برجسته و فرمانده شایسته نیروی هوایی بود و مترجم قوی در زبانهای پشتو، انگلیسی و فرانسوی و اردو به فارسی و بالعکس در کشور بویژه در دانش نظامی به شمار می‌رفت، با آنکه سن و سالی نداشت و سه دوره شاگرد در رشته خلبانی تربیت نمود، تجارب و ابتکارات خود را به نسل جوان و نوجوان انتقال داد.

خلبان یاد شده که ۳۱ سال عمر داشت و روز نهم جدی (دی) ۱۳۳۱ ش در راه بازگشت از هرات به کابل در اثر سانحه هوایی جان سپرد در نتیجه ضایعه اسفناک و جبران ناپذیری را متوجه نیروی نظامی و ارتش کشور کرد. شاعر شهیر وطن، محمد حسین طالب قندهاری «نور علی را در ردیف جوانان و مردان پیشرفته و فداکار وطن قرار داد.... تاریخ وفاتش را در یک رباعی چنین گفته است:

این خفته به خاک مست، مخمور علیست      هر کس که شود شهید منظور علیست  
از سال شهادتش بگو با دل پاک      که «خلدبرین جلوه گه نور علی» است<sup>۱</sup>

عبارت «خلدبرین جلوه گه نور علی» به حساب ابجد مساوی ۱۳۳۱ش می‌شود که سال مرگ شهادت گونه این سرباز فداکار و لایق وطن می‌باشد. مرگ این چهره ارزشمند و جان به کف میهن پرسوز و دلخراش بود به طوری که نه تنها خانواده و اقوام بلکه جامعه دانشگاهی، فرهنگی و نظامی وطن را داغدار نموده مصیبت دار و سوگمند کرد. مراسم تشیع و تدفین نامبرده با تشریفات نظامی و حضور پرشکوه مردم بویژه دوستان و شاگردانش و سایر اهالی دانش برگزار گردید. در پایان مراسم شهید بزرگوار رئیس دایره المعارف آریانا و معاون وزیر مالیه (اقتصاد و دارایی) میر علی اصغر شعاع که از دانشوران نام آور و معروف کشور است، سخنرانی و در تپه نزدیک فرودگاه (میدان هوایی)

که محله وزیر اکبر خان در آن احداث شده است، دفن گردید.  
چنانکه اشاره شد از نور علی هواباز جاغوری آثار متعدد به جای مانده است  
که از جمله آن می‌توان به:

۱- تعلیمنامه پرواز (ترجمه از زبان انگلیسی به فارسی)؛

۲- پرواز های حربی (جنگی) و یاد داشت های پیلوت (خلبان)؛

۳- ناویگیشن (یا کشتیرانی)؛

۴- تعبیه و سوق الجیش (آمادگی و عملیات)؛

۵- بمباردمان (بمباران) جنگی؛

اشاره کرد. بدین ترتیب او را می‌توان از پیشگامان رشته خلبانی و ترجمه  
متون علوم و فنون نظامی در کشور دانست که متأسفانه نابهنگام و در اوج جوانی  
و خدمت ورزی و استعداد کاری، سر در تیره ی تراب گذاشت.

او در خانواده فرهنگی و دانشمند رشد یافته بود سایر برادران و بستگان وی  
نیز در پهنه علم و فرهنگ دارای مقام در خور تحسین و ستایش برانگیز بود  
چنانکه مرحوم علی حسین نایل در این زمینه می‌نویسد:

«من برادران نور علی هواباز را می‌شناختم، اما خود او را ندیده بودم... افراد این  
خانواده همه دارای تعلیمات بلند و نیک نامند و از جمله دکتر بهرام علی میهن  
طیب حاذق را که به رتبه جنرالی رسید می‌توان نام برد و نیز دکتر حمزه را که  
طیب مهربان و خدمتکار مردم بود»<sup>۱</sup>.

## حجة الاسلام استاد حسین علی یزدانی

(۱۳۲۶ش -)

فاضل ارجمند، پژوهش‌گر پر تلاش، روحانی دلسوز حجة الاسلام «حسین علی یزدانی» معروف به حاج کاظم، عالم شناخته شده و دوست داشتنی ارباب علم و اصحاب دانش افغانستان، بلکه برخی از کشورهای همسایه است که در سنگر جهاد مقدس اسلامی بر ضد رژیم مارکسیستی حاکم بر کابل و ارتش سرخ شوروی سابق سالها تلاش نموده، پس از تحمل جراحتهای پی‌درپی به امور تحقیقی و علمی رو آورده است و سالهاست در سنگر تتبع و مطالعه در تاریخ هزاره‌ها (شیعیان افغانستان) و معارف اسلامی مشغول جهاد مقدس فرهنگی بوده آثار متعدد و گوناگونی را خلق نموده که با توجه به شرایط آوارگی، اوضاع اقتصادی او و سایر فرهنگیان آواره و مشکلات گوناگون دیگر در خور اعتنایند.

آقای یزدانی در حدود ۱۳۲۶ش. در منطقه «بهسود» هزارستان به دنیا آمد. خانواده او مانند بسیاری از خانواده‌های هزاره، متدین، مذهبی و عالم دوست بود که از فقر و تنگدستی رنج می‌برد از این‌رو نامبرده نتوانست در آغاز سن تحصیلی خویش، وارد مدرسه شده تحصیلات خود را با فراغت خاطر و منظم ادامه دهد. وی خود در این باره می‌گوید:

«بنده یک روستایی زاده‌ام بیشتر عمرم به چوپانی، کشاورزی و کارگری گذشته است و فقط بعضی زمستانها فرصت درس خواندن را یافته‌ام و از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۶ش. یک فرصت استثنایی برایم پیش آمد و در حوزه علمیه مشهد و بعداً قم به تحصیل اشتغال داشتم. بعد از کودتای مارکسیستی در افغانستان روشن بود که مهمترین وظیفه برای ما مبارزه علیه کفر و الحاد می‌باشد در اواخر سال ۱۳۵۷ش. وسایل آموزش نظامی توسط مبارز نستوه شهید واحدی فراهم گردید. و یک گروه بیست نفری مرکب از طلاب و دانشجویان که بنده جزء آنان بودم آموزش دیدیم و به کابل اعزام شدیم تا جایی که من می‌دانم ما اولین چریکی شیعه بودیم که وارد کشور شدیم. در آن وقت زندگی در کابل بسیار خطرناک بود به قسمی که در

شبانه روز صدها نفر توسط دولت دستگیر می‌شدند و حتی یک نفر از همراهانم به نام دهقان‌نژاد به محض ورود به کابل دستگیر شد که تا امروز از او خبری در دست نیست...»<sup>۱</sup>

آقای یزدانی پس از آن در عملیات گوناگون چریکی بر ضد نیروهای دولتی شرکت نمود و به عنوان فرمانده گروه چریکی «گروپ توحید» در آزادسازی مناطق متعدد در دره ترکمن و غرب استان پروان نقش داشت. او در یکی از این تهاجمات نظامی مصدوم گردید، چنان که خودش می‌افزاید:

«من یک بار به طور سطحی مجروح شدم و دو بار دیگر جراحات سختی برداشتم. در مرتبه اخیر برای همیشه از کار افتادم... بعد از معلول شدن چون دیگر نمی‌توانستم در جبهه حضور یابم به ناچار پیرامون تاریخ افغانستان به مطالعه [تحقیق] پرداختم و در فرصتهای مناسب به علاقه‌مندان درس می‌گفتم و مقالاتی درباره تاریخ، مسائل اسلامی، افشای جنایات روسیه، و موضوعات دیگر از اینجانب به چاپ رسیده است...»

همان‌گونه که اشاره شد نامبرده به عنوان تکلیف شرعی و وظیفه ملی به سراغ تحقیق و مطالعه تاریخی رفته بدون حبّ و بغض و برای کشف واقعیات و حقایق، گذشته ملت محروم و ستم‌دیده خویش را کندوکاو می‌کند و در گام نخستین خویش در این وادی متوجه می‌شود که:

«متأسفانه درباره تدوین تاریخ افغانستان سخت در غفلت بوده‌اند و از آن ناحیه ضررهای جبران‌ناپذیری متحمل شده‌اند. غفلت ما از تاریخ نویسی سبب شده است که مورّخین درباره قهرمانی‌ها و مبارزات ضد استعماری ملت افغانستان را به نفع اقوام غیر شیعی خصوصاً اقوام محمد زایی [ثبت نموده اند]»<sup>۲</sup>

زامداران آل یحیی و جیره‌خوارانش نه تنها حاضر نبودند که به مبارزات و قهرمانی و خدمات ملی و اسلامی مردم محروم هزاره اعتراف نموده چیزی در کتابها به اصطلاح تاریخی خویش بنویسند، بلکه در نظر داشتند وجود این قوم پر جمعیت، شیعه مذهب به تدریج به فراموشی سپرده سرانجام انکار نمایند. چنان که پژوهشگر یاد شده در جای دیگر بدان تصریح نموده است:

۱- ماهنامه بقیع، ارگان جامعه روحانیت جزیره العرب، سال چهارم، شماره ۴۳، آذر ماه ۶۸، ص ۱۴-۱۳.

۲- همان.

«برای نمونه یکی از شاهکارهای تألیفی، انتشار «آریانا دایرة المعارف» است و در آن از اقوام آریایی به تفصیل سخن رانده و حتی دربارهٔ رجال بسیار گمنام اروپا و آمریکا و نیز رودخانه‌ها و کوه‌ها و شهرهای اروپایی مطلبی دارد، اما از مردم زحمت‌کش هزاره که یکی از اقوام شجاع و سازندهٔ افغانسیان است چون شیعه‌اند حتی یک سطر در ذیل اسم هزاره مطلبی در این دایرة المعارف ذکر نشده است! در حالی که تعدادی از دایرة المعارف‌های جهان که من به آنها دسترسی داشته‌ام در ذیل هزاره مطالبی دربارهٔ این مردم آمده است.»

حاج کاظم در مسائل گوناگون اسلامی تاریخی تحقیق نموده است اما معروف‌ترین اثر او «پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها» است که تا کنون دو جلد آن منتشر شده است نامبرده برای آن‌که کژ اندیشان، پژوهش در تاریخ تحریف شده و فراموش شده این اقلیت بزرگ و محروم کشور را قوم‌گرایی و تفرقه‌اندازی نپندارند در مقدمهٔ جلد اول آن نوشته است:

«اتحاد و برادری و صمیمیت میان اقوام گوناگون افغانستان یکی از آرزوهای دیرینهٔ من و آرزوی هر مسلمان دلسوز می‌باشد. ما اگر خواسته باشیم به یک اتحاد پایدار برسیم چاره‌ای نداریم جز آن‌که حقوق ضایع شده همهٔ ساکنین این کشور را به رسمیت بشناسیم و طبق دستور اسلام هیچ فردی نباید خود را از دیگران برتر بشمارند بعضی گمان می‌کنند اتحاد آن است که از ذکر اسم شیعی و سنی و اقوام مختلف افغانی خودداری شود و حتی ذکر نام هزاره در نزد اینان گناهی است نابخشودنی. اگر معنای اتحاد و برادری این باشد پس باید گفت: عدمش به وجود خواهد بود. به نظر من این توهین بزرگ به ملت افغانستان است که خیال کنیم آنان قدرت وحشی می‌باشند که حتی تاب تحمل همدیگر را ندارند. رژیم‌های حاکم در افغانستان مردم هزاره را یک قم بی‌فرهنگ، بی‌اصل و ریشه و بدون تاریخ به سایرین معرفی کرده بودند و حتی خود هزاره‌ها نیز چیزی از گذشته خود نمی‌دانستند، از این رو من بر آن شدم که در تاریخ این مردم به کاوش و تحقیق پردازم... هدف از تألیف این وجیزه مبارزه علیه جهل و نادانی و دفاع از حقوق تاریخی یک ملت مظلوم، رفع تعصبات بیجا به وسیلهٔ شناساندن اقوام افغانستان به همدیگر مبارزه علیه نژاد‌گرایی با نشان دادن نمونه‌های از اعمال تبعیض نژادی



توسط فاشیسم روشن شدن زوایای تاریک تاریخ افغانستان می‌باشد...»<sup>۱</sup>

جناب یزدانی، نا آرام، دلسوز، فعال و سختکوش است، مقالات متعددی را در مطبوعات داخل و خارج کشور به ویژه «هفته نامه وحدت»، نشریه هفتگی حزب وحدت اسلامی افغانستان که در ایران به چاپ می‌رسید و همین‌طور فصل نامه «سراج» که توسط دوستان فرهنگی وی تحت عنوان «مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان» در ایران نشر می‌شد، و جز آنها به نشر رسانده است که در همه آنها زوایای جدید و ناگفته فرهنگ، تاریخ، آداب و رسوم و شرایط هزاره‌ها را با رویکرد تاریخی، سیاسی و دینی مورد پژوهش قرار داده است. او ساده‌زیست، بی‌ادعا، آزاده و انقلابی است با همه آنکه از پیشگامان انقلاب اسلامی افغانستان و از رهبران «سازمان نصر افغانستان» و «حزب وحدت اسلامی افغانستان» است اما هیچ‌گونه بهره‌مندی مادی و مساعدت سیاسی از جانب رهبران آنها ندیده و با این همه تلاشهای ارزشمند پژوهشی، قلمی و جهادی با گمنامی و فقر و مشکلات مالی بسر می‌برد. چنانکه نویسنده همفکرش بصیر احمد دولت آبادی، بدتر از نامبرده، مهاجور و گمنام می‌زیست تا آنکه به کشور کانادا پناهنده شد.

در سال ۱۳۷۹ش که دو اثر این قلم تحت عنوان «مشاهیر تشیع در افغانستان» و جلد اول «زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان» از چاپ خارج شد او جزو نخستین دانشمندانی بود که آثار یاد شده را خریداری نموده پس از آنکه به دقت مطالعه کرده با نویسنده تماس گرفت و از مشهد به قم آمده در منزل تشریف آورد و نسبت به آن، ضمن تبریک، مطالب ارزشمندی را ارائه کرد و صحبت‌های شیرین و مفیدی با هم داشتیم.

از آن پس به دلیل آنکه منزلش تلفن نداشت تلاش زیاد نمودم تا از طریق تلفن دفتر حزب وحدت اسلامی در مشهد با او ارتباطم را حفظ کنم که جز یکی دو مورد موفق نبودم و او به گفته خودش درصدد تحقیق تاریخ تشیع در افغانستان بود.

در سال ۱۳۸۶ش که به کابل رفتم شنیدم او در کابل انتقال یافته و با جدیت مشغول تحقیق است و با آشنایی که با یکی از دوستان روحانی‌اش پیدا کردم روزی با هماهنگی و همراه وی سراغ او را گرفتیم ولی به خاطر پرت بودن محل اقامتش پس از ساعتها جستجو در اطراف «دشت برچی» موفق به پیدا کردن و دیدار با وی نشدم.

در زمستان سال ۱۳۸۶ش شاعر دلسوز و متعهد کشور جناب محمد حسین فیاض که درباره تحقیق رساله کارشناسی ارشدش به کابل سفر نموده بود، پس از بازگشت آخرین اثر استاد یزدانی را تحت عنوان «فرزندان کوهساران» از آن شهر آورد که لطف نموده به نگارنده هدیه نمود و بنده به مطالعه آن پرداخته مثل سایر آثار وی چون: ۱- پژوهش در تاریخ هزاره‌ها، ۲- صحنه‌های خونینی از تاریخ تشیع، ۳- داستان حضرت موسی علیه السلام، در قرآن مجید، ۴- نقش هزاره‌ها در استقلال افغانستان و جزآن، مفید، شیرین و خواندنی یافتم و جای آن را در مجموعه منابع کشور خالی می‌دیدم.<sup>۱</sup>

حاج کاظم یزدانی، یکی از پرکارترین و منصف‌ترین و ارزشمندترین فرزندان کوهساران است که در سالهای اخیر در کشور ظهور یافته و تاریخ معاصر کشور نقش او را چون جایگاه ارزشمند نویسنده پرکار و دلسوز و دردمند همشهری‌اش، شهید محمد عیسی غرجستانی، فراموش نخواهد کرد.

سرانجام در تابستان سال جاری (۱۳۸۹ ش) از یکی ارادتمندان وی در کابل پس از آشنایی، شنیدم که حاج کاظم مانند این قلم تصمیم گرفته است که در انتخابات ولسی جرگه (مجلس شورای ملی) شرکت نموده به رقابت نفسگیر سیاسی بپردازد از وی شماره تلفن استاد را گرفته و تماس تلفنی برقرار نمودم و سرانجام در روز جمعه ۱۶ میزان او را (در کابل، کوته سنگی، سه راهی دواخانه، دفتر فرش فروشان پاساژ حاج نبی) ملاقات نمودم.

استاد را از لحاظ جسمی خیلی بهتر از چند سال پیش که در قم دیده بودم،

۱- قابل یادآوری است که در فرزندان کوهساران، شخصیت‌های برجسته و تاریخی برخی نقاط هزارستان به ویژه جاغوری را تقریباً فراموش کرده است که سوال برانگیز است.

یافتم اما به دلیل مشکلات روزگارش بسیار متأسف شدم که به صورت مجردي در منزل برادر کارگرش در دشت برچی زندگی می‌کند و شرایط اقتصادی و خانوادگی‌اش باعث شده تابحای تحقیق با مؤسسات گوناگون کارکند.

او با همه توانایی و آثار علمی، پژوهشی و اثرگذار از سوی هیچ یک از احزاب و رهبران و سیاسی و محافل و مراکز علمی و فرهنگی و اشخاص متمکن حمایت نمی‌شود از این رواز تهیه سرپناه و انتقال خانواده‌اش به کابل عاجز بوده در شهر کابل مهجور و غریب بسر می‌برد. هر چند از فرصتهای خود حداکثر استفاده را در جهت تحقیقات اسلامی و تاریخی به عمل می‌آورد.

شماری از اهل مطالعه و فرهنگیان دردمند کشور با او در ارتباط بوده با اخلاص و فداکاری از وی قدردانی می‌کنند اما هیچ یک توان تهیه زندگی آبرومندانه و زمینه‌سازی استفاده علمی از محضر او را ندارد و تا هنوز حداقل امکانات جهت آنکه با آن قناعت ورزیده به تحقیق و کار فرهنگی بپردازد، فراهم نگردیده است.

جناب یزدانی افزون بر صفات برجسته‌ای که گفته شد دارای روحیه بالا و تحمل فراوان است و مشکلات موجود هیچ‌گونه اثری بر عزم، شادابی، امید بر جای نگذاشته است او به معنای واقعی کلمه صاحب‌نظر، محقق، آزاداندیش، ساده‌زیست، قانع و شجاع است. آخرین اثر وی کتابی به نام «نقدی بر احوالات شخصیه افغانستان» است که با همه صبغه علمی و تحقیقی آن، بازتاب سیاسی و مذهبی یافته به تضعیف و هجوم انواع تهمت به سویش انجامید.

موصوف دارای شغل ثابت نبوده لباس طلبگی را هم رها نموده است و مانند بسیاری از فضلا که در مؤسسات و ادارات اشتغال ورزیده، لباس روحانیت را به کنار نهاده است.

او مدعی است که در باب جعلیات زردشتی‌ها در اسلام همانند روایات جعلی معروف به اسرائیلیات و موضوع خمس و مانند آنها به نکات تازه و نوآوری‌های قابل توجه نایل آمده است که برخی را مکتوب داشته و بعضی آنها با ملاحظه شرایط موجود آماده نشر نیست.

نامبرده افزود که درباره تاریخ تشیع در افغانستان تحقیق می‌کند و از وضعیت و زندگی‌اش در کابل راضی است و در جریان انتخابات با همه مواضع مستقلانه

و کمبود شدید هزینه، امید راهیابی داشت که پس از انتخابات معتقد به تقلب گسترده در انتخابات و تضييع حقش بود اما با صداقت و یگانگی برای پیروزی بنده و راهیابی ام دعا می نمود.

در یک کلام، وضعیت کنونی استاد حاج کاظم یزدانی، نشانه قدر شناسی مردم به خصوص رهبران سیاسی و جامعه از تحقیق و محقق است. هنوز نخبه پروری و عالم دوستی و فرهنگ تکریم دانش در افغانستان جزو مقوله های ناشناخته و دست نیافته، بشمار می رود.

او با همه روحیه بالا و انگیزه قوی و درد دینی و ملی اش، مظلوم، مهجور و قدر شناخته و غریب زندگی می کند و ملاحظه شرایط وی، از تلخیهای سفر به کابل و لکه شرم چهره فرهنگی کابل و افغانستان امروز بویژه جامعه هزاره به شمار می رود.



## شیخ محمد موسی یکاولنگی

(۱۲۷۵-۱۳۴۱ش)

عالمان مذهبی و روحانیون راستین تشیع همواره پرچم دار اخلاق، معنویت، آزادگی و دانش‌گستری بوده در سخت‌ترین و پر اختناق‌ترین شرایط، مسیر مستقیم هدایت و صراط ایمان را به مردم نمایانده‌اند و تمام مشکلات و خطرات را از سوی حاکمان خود سر و خوانین زالو صفت به جان خریده مکتب توحیدی و معارف اهل بیت علیهم‌السلام را با تمام وجود حفظ نموده بر اعمال آن پای فشرده‌اند.

جناب آقای شیخ موسی یکاولنگی یکی از ناموران این قشر شرک‌ستیز و جهل‌سوز است که در سال ۱۲۷۵ش. در یکی از دهات «یکاولنگ» هزارستان پا به عرصه وجود گذاشت. سیاستهای نسل‌کشی، نژادپرستی امیر عبدالرحمان، هزارستان را خالی از مدارس دینی و روحانیون سرشناس مذهبی کرده در زمانی که آقای یکاولنگی به سن تحصیلی رسید آثار اجتماعی، فرهنگی هزاره‌ستیزی عبدالرحمان بیش از همه محسوس بود هر چند آن حاکم سیاهنامه از دنیا رفته و جایش را به امیر حبیب الله خان داده بود که با ژست لیبرال‌منشانه و ظاهر مدرنیست، سیاستهای پدر را در لفافه و پوشش جدید ادامه می‌داد از این‌رو، شیخ پس از کسب سواد اولیه و درک محضر برخی معلمان دینی و فضیله‌ای یکاولنگ خدمت استاد و مدرس عالی مقام سید محمد حسین عالم که به تازگی از بلخ‌آب به یکاولنگ آمده به جذب طلاب و علم‌آموزان و تعلیم و تربیت آنان پرداخته بود شتافت. مدت نزدیک به سه سال در محضر او زانوی ادب به زمین زده استفاده علمی و عملی برد، سپس عازم دیار غربت گردیده در سال ۱۳۰۰ش. با خانواده خویش به مشهد مقدس مهاجرت نمود و مدت سه سال در حوزات علمیه آن شهر تحصیل علوم دینی کرده سپس به زادگاه خویش در افغانستان باز گشت.

او پس از ورود به وطن مشغول انجام امور مذهبی یکاولنگ شده در جهت نشر معارف اسلامی و فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام همت گماشت ولی دیری نپایید که بر

اثر تشویق یکی از سادات بزرگوار و خیر بهسود به نام «سید وصی» تصمیم به ادامه تحصیل و مسافرت به حوزه‌های علمیة عراق به ویژه حوزه پربار نجف اشرف گرفت. از این‌رو همراه پدرش عازم آن سامان گردیده کسب علم رایج حوزوی را با شرکت در درسهای سطوح عالی آغاز کرده کتابهای رسائل، مکاسب و کفایه را در خدمت اساتید معروف سطوح همانند آقای صدرا، باقر زنجانی و دیگران تلمذ نمود. سپس وارد فقه تخصصی شد و در درسهای خارج فقه و اصول آیات گرامی چون آقا ضیاءالدین عراقی، محمد حسین نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی شرکت جست. وی پس از هفت سال تحصیل پی‌گیر و مشتاقانه در حدود سال ۱۳۱۲ ش. با درخواست پدر و خانواده خویش، به زادگاهش مراجعت کرد.

در این باره در یکی از منابع آمده است:

«پس از عزیمت از نجف، ایشان وارد وطن شد و تقریباً در آن وقت سن مبارکشان ۳۶ یا ۳۷ بوده است و بعد از آن شغل دائمی ایشان و حرص و سعیشان در این بود که بتواند خدمت به اسلام [بکند]... با این که بسیار مشقت داشت چون که مدرسه وجود نداشت و زحمات محصلین که تعدادشان به ۵۰۰ یا کمتر و بیشتر می‌رسید و همه این زحمات از قبیل پختن نان و باقی شئون زندگی به گردن مؤمنین عاشق آن سامان بودند و حتی در اثر نبودن جای مناسب تابستان‌ها در زیر چادر زندگی می‌کردند و تدریس می‌کرد و از این جهت است که می‌شود گفت استاد بزرگ اولین استاد این مناطق و مشهورترین فرد به حساب می‌آید...»<sup>۱</sup>

پیداست که نوشته فوق اغراق‌آمیز و دارای غلو بوده برای کسانی که آشنایی با آن مناطق و ظرفیت فرهنگی و اقتصادی آن داشته باشند و از تاریخ حوزه‌های علمیة هزارستان و کشور بی‌اطلاع نباشند مبالغه‌آمیز بودن گفتار یا شده مانند بی‌پشتوانه بود ادعای آتی، روشن و بدیهی می‌نماید:

«... پس چنین می‌توان نتیجه گرفت که سرآغاز دوباره فعالیت مدارس دینی تشیع افغانستان مقارن با مرگ نادر خان توسط عبدالخالق هزاره بوده است.»<sup>۲</sup>

۱- مجله حبل الله، شماره ۱۶، مهرماه ۱۳۶۴.

۲- هفته نامه وحدت، شماره ۲۲۶، پنج‌شنبه، ۲۴ میزان ۱۳۷۶.

روی هم رفته گفته‌های فوق اهمیت نقش شیخ موسی یکاولنگی را در احیای مدارس دینی و بیداری مردم یکاولنگ و اطراف آن را نشان می‌دهد<sup>۱</sup> و این امر با در نظر گرفتن شرایط حضور علمی وی در آنجا و کمیت و کیفیت دست پروردگان و طلابش مورد تأیید قرار می‌گیرد.

شیخ موسی یکاولنگی هنگامی که از نجف به یکاولنگ بازگشت مردم منطقه و اطراف از نظر فرهنگی، مذهبی و علمی در انحطاط و عقب‌ماندگی فراوان به سر می‌برند. آنان در اثر سیاستهای ضد اسلامی و متعصبانه حاکمان هوسران و ضد فرهنگ به تدریج از مفاهیم اصیل اسلامی و منتهای مذهبی فاصله گرفته تقیه، اوهام، خرافات و سنتهای غیر معقول در میان‌شان راه یافته بود و منطقه - همان‌گونه که گذشت - پس از کشتار بی‌رحمانه و ضد انسانی «امیر عبدالرحمان»، خالی از عالمان و فقیهان اسلام شناس و بیدارگر گردیده از این لحاظ ضایعات جبران ناپذیری را متحمل شده بود.

نامبرده در چنین شرایط دشواری به ساختن مدارس علمیه و جذب طلاب پرداخته جمع کثیری از مناطق دور و نزدیک به سوی او شتافته پروانه‌وار دور شمع وجودش حلقه زدند و از خرمن علمی و عملی وی که سالهای طولانی در جمع‌آوری، حفظ و شکوفایی آن کوشیده بود، استفاده نمودند. او سپس به روستاها و برخی شهرهای شیعه‌نشین به معرفی اسلام راستین و احیای فرهنگ اصیل اهل بیت (علیهم‌السلام) همت گماشت که نقطه عطفی در تاریخ بیداری، آگاهی و شناخت معارف اسلامی برخی مناطق از جمله یکاولنگ و سایر روستاهای بامیان به حساب می‌آید.

سرانجام این عالم عامل و مدرس سخت‌کوش در راه بازگشت از سفر بیت‌الله الحرام در ایران و در قریه «هوس» از شهرستان «فریمان» در سن ۶۶ سالگی به رحمت ایزدی پیوست.





## فهرست منابع

### الف) کتب

۱. آدمک، لودویک، چهره‌های مشهور افغانستان، ترجمه میر محمد حسن ریاضی، خطی.
۲. آقا نجفی قوچانی، محمد حسن، برگی از تاریخ معاصر، حیات الاسلام فی احوال آیه الملك العلام، تصحیح رمضان علی شاکری، تهران، انتشارات هفت، ۱۳۷۸.
۳. آقا نجفی قوچانی، محمد حسن، سیاحت شرق، به کوشش رمضانعلی شاکری، تهران.
۴. ابطحی، سید حسن، ملاقات با امام زمان (عج)، قم، انتشارات حاذق، ۱۳۷۶.
۵. احمدی نژاد بلخابی، سید حسن، ستاره خاور، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳.
۶. اخلاقی، محمد اسحاق، هزاره در جریان تاریخ، قم، انتشارات شرایع، ۱۳۸۰.
۷. اخلاقی، محمد اسحاق، یادداشتها و خاطرات، خطی، دفتر اول، مشهد، ۱۳۷۷.
۸. ارزگانی، ملا محمد افضل، المختصر المنقول در تاریخ هزاره و مغول، به سعی و اهتمام رمضانعلی محقق، قم: بی تا، ۱۳۷۱.
۹. اصغری، سید عبدالله، خاطرات سفری به افغانستان، قم، مؤلف، ۱۳۶۷.
۱۰. افغانی، سید جمال الدین، شیخ محمد عبده، العروة الوثقی، چاپ سوم، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۳.
۱۱. امیری، ناصر، نمونه‌هایی از شعر دری افغانستان، تهران، بنیاد فرهنگ

- ایران، ۱۳۵۸.
۱۲. امین سید محسن، *اعیان الشیعه*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۴۰۳ق.
۱۳. امین، احمد، *پیشگامان مسلمان تجدد گرایی*، ترجمه حسن یوسفی اشکوری، تهران.
۱۴. امین، سید حسن، *دایرة المعارف الاسلامیه الشیعه*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۹۹۷.
۱۵. امین، سید محسن، *اعیان الشیعه*، تهران، سازمان و انتشارات، ۱۳۶۴.
۱۶. امینی، عبدالحسین، *شهیدان راه فضیلت*، ترجمه جلال الدین فارسی تهران، روز به، ۱۳۶۰.
۱۷. امینی، محمد هادی، *معجم رجال الفکر و الادب فی النجف خلاف الف عام*، تهران، بی تا، ۱۴۱۳ق.
۱۸. انجمن شاعران، *انقلاب اسلامی، شعر مقاومت، دفتر اول*، تهران، حوزه هنری، ۴- ۱۳۷۰.
۱۹. انوشه، حسن، *دانشنامه ادبی فارسی در افغانستان*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۸.
۲۰. بامداد، مهدی، *شرح حال رجال ایران*، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۵۷.
۲۱. برقی قمی، سید علی اکبر، *راهنمای دانشوران*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۴.
۲۲. برقی، سید محمد باقر، *سخنوران نامی ایران*، قم، خرم، ۱۳۵۸.
۲۳. بنیاد فرهنگی باقرالعلوم، *فصلنامه معرفت*، شماره پیاپی ۱۲، قم.
۲۴. پژمان، محمد عارف، *روزنامه قدس*، شمار ۳۸۵۳، شنبه ۲۹ اردیبهشت، ۱۳۸۰.
۲۵. تهرانی، آقا بزرگ، *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی تا.
۲۶. تهرانی، آقا بزرگ، *الکرام البرره*، مشهد، دارالمرتضی للنشر، ۱۳۴۴.

۲۷. تهرانی، آقا بزرگ، *طبقات اعلام الشیعه... فی القرن الثانی بعد العشرة*، تحقیق احمد منزوی، تهران دانشگاه تهران.
۲۸. تهرانی، آقا بزرگ، *نقباء البشر فی القرن الرابع عشر*، تعلیقات سید عبدالعزیز طباطبائی، مشهد، دارالمرتضی للنشر، ۱۳۳۹ ق.
۲۹. تیمور خانوف، *تاریخ ملی هزاره*، ترجمه عزیز طغیان [عبدالحسین یاسا]، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۲.
۳۰. جامعه روحانیت جزیره العرب، *ماهنامه بقیع*، تهران، سال چهارم، شماره ۴۳، آذر ۱۳۶۸.
۳۱. جامعه روحانیت مبارز افغانستان، *مرجعیت رمز بقای تشیع*، قم، مؤلف، ۱۳۷۲.
۳۲. جاوید، سید محمد علی، *ماتم گلها*، کابل، ریاست فرهنگی، ح ۱۰۱۰، ۱۳۷۵.
۳۳. جعفریان، محمد حسین، *کیهان فرهنگی*، ماهنامه، تهران، سال هشتم، شماره ۸، بهمن ۱۳۷۰.
۳۴. جمعی از نویسندگان، *دایرة المعارف آریانا*، کابل مطبعة دولتی، ۱۳۲۸ ش.
۳۵. جمعی از نویسندگان، *شورای ائتلاف اسلامی زمینه ساز اتحاد شیعیان افغانستان*، قم، دارالتقلین، ۱۳۸۰.
۳۶. جمعی از نویسندگان، *نشریه بلاغ*، شماره یک، ثور، قم، ۱۳۷۷.
۳۷. جمعی از نویسندگان، *دایره المعارف آریانا*، ج ۱-۶، کابل، مطبعة دولتی، ۴۸-۱۳۲۸.
۳۸. جمعی از نویسندگان، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران، انتشارات دب اسلامی، ۱۳۷۳.
۳۹. جمعی از نویسندگان، *دایرة المعارف تشیع*، تهران، نشر شهید محبی، ۱۳۷۸.
۴۰. جمعی از نویسندگان، *مجله حوزة، سید جمال، جمال حوزة ها*، قم، دفتر

- تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
۴۱. جودکی، حجت الله، *تاریخ معاصر ایران*، کتاب هفتم، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴.
۴۲. جودکی، حجت الله، *کتاب تاریخ معاصر ایران*، کتاب هفتم، تهرانف مؤسسه مطالعات و پژوهش های فرهنگی، ۱۳۷۵.
۴۳. حبیبی، عبدالحی، *جنبش مشروطیت در افغانستان*، با مقدمه رحمانی و جعفری، قم، احسانی، ۱۳۷۲.
۴۴. حرکت اسلامی افغانستان، فجر امید، شماره پیاپی ۸، ۹ تهران.
۴۵. حزب دعوت اسلامی افغانستان، *پیام دعوت اسلامی*، سال اول، شماره پیاپی ۲، قم.
۴۶. حزب وحدت اسلامی افغانستان، *هفته نامه وحدت*، قم شماره های متعدد.
۴۷. حزب وحدت اسلامی افغانستان، *امروز ما (هفته نامه)*؛ شماره پیاپی ۵۵، ۷۶ (پیشاور).
۴۸. حسینی، سید احمد، *العلامه المجلسی والمجازون عنه*، قم، کتاب خانه مرعشی نجفی، ۱۳۷۰.
۴۹. حسینی، سید جمال الدین، *حبل الله (ارگان نشراتی)*، تهران، شماره های متعدد.
۵۰. خافی، یعقوب علی، *پادشاهان متأخر افغانستان*، با ویرایش و مقدمه دکتر سرور مولایی، تهران، انتشارات شریعتی، ۱۳۸۲.
۵۱. خسرو شاهی، هادی، *مجموعه کامل اسناد وزارت خارجه...*، تهران، کلبه شروق، ۱۳۷۹.
۵۲. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، *آئینه پژوهش*، سال نهم، شماره های چهارم و ششم، مهر - اسفند ۱۳۷۷.
۵۳. دفتر تبلیغات اسلامی، *آئینه پژوهش*، سال هفتم، شماره ششم، بهمن و اسفند ۱۳۷۵، (قم).

۵۴. دفتر فرهنگی جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان، نوشته‌ها و اندیشه‌های اخلاقی، قم، گرد آورنده ۱۳۶۳.
۵۵. دولت آبادی، بصیر احمد، شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، قم، مؤلف، ۱۳۷۱.
۵۶. دیوان بیگی شیرازی، سید احمد، حدیقه الشعراء، تحقیق عبدالحسین نوائی، تهران، زرین، ۱۳۶۴.
۵۷. رازی، محمد شریف، گنجینه دانشمندان، تهران، نشر فرهنگی اسلامی، ۱۳۶۵.
۵۸. رازی، محمد شریف، گنجینه دانشمندان، تهران، کتابفروشی اسلامییه، ۱۳۵۴.
۵۹. ربانی خلخالی، علی، شهدای روحانیت شیعه در یکصد ساله اخیر، قم، مکتب الحسین، ۱۴۰۳ق.
۶۰. رجا، محمد، احیاگر شیعه در افغانستان، قم، مؤلف، ۱۳۸۰.
۶۱. روا، اولیور، افغانستان، اسلام، نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سروقدمقدم، مشهد: بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی.
۶۲. ریاضی هدی، میر محمد حسین، گنجینه، تهران، سازمان فرهنگ و ارتباطات، ۱۳۷۵.
۶۳. ریاضی هروی، محمد یوسف، عین الوقایع، به اهتمام محمد آصف فکرت هروی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر افشار، ۱۳۶۸.
۶۴. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۹۸۶م.
۶۵. سازمان نصر افغانستان، پیام مستضعفین، سال اول، پیاپی ۳، قم.
۶۶. ساسانی، خان ملک، سیاستگذار قاجار، تهران، انتشارات بابک، ۱۳۵۶.
۶۷. سعیدی، محمد شریف، وقتی کبوتر نیست، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
۶۸. سمیعی، کیوان، زندگانی سردار کابلی، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۹.

۶۹. سید جوادی، یادنامه علامه مدرس افغانی، قم، بی تا، ۱۳۶۶.
۷۰. شجاعی، سید اسحاق، ستاره شب دیجور، تهران، سازمان تبلیغات، ۱۳۸۲.
۷۱. شریعت، حاج جواد، سیمای فرزندگان، مشهد، مؤلف، بی تا.
۷۲. شفائی، حسین، زندانیان روحانیت تشیع افغانستان، قم، مؤلف، ۱۳۶۸.
۷۳. شورای فرهنگی سازمان نصر افغانستان، یادواره شهید بلخی، تهران ۱۳۶۸.
۷۴. الشیخ السامرائی، علماء العرب فی شبه القارة الهندیة، بغداد، مطبعة الارشاد، ۱۹۶۹.
۷۵. صدرالافاضل، سید مرتضی حسینی، مطلع الانوار، ترجمه، دکتر محمد هاشم، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۸.
۷۶. صفا، ذبیح الله، حماسه سربازی در ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۷۷. صنیع الدوله، محمد حسن خان، مطلع الشمس، تهران، بی تا، بی تا.
۷۸. طالب قندهاری، محمد حسین، نگاهی به دیروز امروز افغانستان، قم، غزنوی، ۱۳۶۲.
۷۹. طیار مراغی، محمود، مرزداران قفاهت، قم، دبیرخانه کنگره شیخ انصاری، ۱۳۷۳.
۸۰. عرفانی یکاولنگی، قربانعلی، از کنگره تا کنگره، قم، کمیسیون فرهنگی، ح. و. ۱۰۱۰، ۱۳۷۲.
۸۱. عرفانی، ع. مرثیه سربان افغانستان، تهران، سازمان فرهنگ و تحقیقات انقلاب اسلامی افغانستان، ۱۳۷۳.
۸۲. عقیق بخشایشی، علی، یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی، قم، مکتب الحسینف ۱۴۰۳ق.
۸۳. عواد، کورکیس، معجم المؤلفین العراقیین، بغداد، مطبعة الارشاد، ۱۹۶۹.
۸۴. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، به کوشش حشمت غبار، آمریکا، ۱۹۹۰ م.

۸۵. غبار، میر غلام محمد، *افغانستان در مسیر تاریخ*، به کوشش حشمت خلیل غبار، آمریکا، اداره نشراتی افغانستان، ۱۳۷۷.
۸۶. غبار، میر غلام محمد، *افغانستان در مسیر تاریخ*، قم، احسانی، ۱۳۷۴.
۸۷. غرجستانی، محمد عیسی، *کله مناره‌ها در افغانستان*، قم، احسانی، ۱۳۷۱.
۸۸. غرجستانی، محمد عیسی، *تاریخ نوین هزاره جات*، کویته، شورای فرهنگی اسلامی افغانستان، ۱۳۶۶.
۸۹. غزنوی، شاه علی رضا، *التحفة الغربیة*، قم، موسوی، ۱۳۸۲.
۹۰. فاضلی، خادم حسین، *افغانستان، تاریخها و رجالتها*، تقدیم الاستاد حسن الامین، بیروت، دارالصفوه، ۱۴۱۴ ق.
۹۱. فرخ، سید مهدی، *کرسی نشینان کابل*، به کوشش محمد آصف فکرت هروی، تهران مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۲.
۹۲. فرخ، سید مهدی، *کرسی نشینان کابل*، به سعی محمد آصف فکرت، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰.
۹۳. فرخ، سید مهدی، *تاریخ سیاسی افغانستان*، قم، احسانی، ۱۳۷۱.
۹۴. فرهنگ، میر محمد صدیق، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۱.
۹۵. فرهنگ، میر محمد صدیق، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۴.
۹۶. فکرت، محمد، *فریادهای مجاهد*، قم، مؤلف، ۱۳۷۷ ش.
۹۷. فیاض، محمد اسحاق، *محاضرات*، قم، داوری، ۱۳۷۰.
۹۸. قمی، شیخ عباس، *مشاهیر دانشمندان اسلام (ترجمه الکنسی و الالقاب)* ترجمه شیخ محمد رازی، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۱.
۹۹. قندوزی، سلیمان، *ینابیع المودة*، مقدمه سید محمد مهدی الخرسان، قم الشریف الرضی، ۱۳۷۱.
۱۰۰. کاتب هزاره، فیض محمد، *سراج التواریخ*، تهران، مؤسسه



انتشارات ایتلی بلخ، ۱۳۷۲.

۱۰۱. کتابی، سید محمد باقر، اصفهان، انتشارات گلها، ۱۳۷۵.

۱۰۲. کحاله، عمررضا، معجم المؤلفین، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۱۰۳. کفایی، عبدالحسین، مرگی در نور، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۵۹.

۱۰۴. کهزاد، احمد علی، بالاحصار کابل، کابل مطبعه دولتی، ۴-۱۳۳۶.

۱۰۵. کهزاد، احمد علی، بالاحصار کابل، کابل، انجمن تاریخ، ۱۳۴۰.

۱۰۶. کوهسار، یار محمد، جنبش هزاردها، و اهل تشیع در افغانستان، پیشاور،

کتابخانه میوند، ۱۳۷۸.

۱۰۷. گرجی، ابوالقاسم، دانشنامه ایران و اسلامی، زیر نظر احسان یارشاطر،

تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۹۷۸.

۱۰۸. گلشن آزادی، علی اکبر، صد سال شعر خراسان، مشهد، مرکز آفرینشهای

هنری، ۱۳۷۳.

۱۰۹. گلی زواره، غلامرضا، گلشن ابرار، قم، نور السجاد، ۱۳۸۴.

۱۱۰. لعلی، علی داد، سیری در هزاره جات، قم، مرکز فرهنگی نویسندگان

افغانستان، ۱۳۷۲.

۱۱۱. اللکنهوی الکشمیری، میرزا محمد مهدی، نجوم السماء، قم:

مکتبه بصیرتی.

۱۱۲. مؤسسه فرهنگی درّ درّی، فصلنامه خط سوم، شماره‌های ۳، ۴، ۵ و ۶

مشهد، ۱۳۸۲-۱۳۸۳.

۱۱۳. مؤسسه فرهنگی شهید مزاری، مجله صراط، سال اول، شماره ۱ و ۲،

۱۳۷۷.

۱۱۴. مؤسسه کیهان، کیهان فرهنگی، شماره پیاپی ۳۱، ۷۸ تهران.

۱۱۵. مایل هروی، نجیب، تاریخ و زبان در افغانستان، تهران، بنیاد موقوفات

دکتر افشار، ۱۳۶۲.

۱۱۶. مبلغ، محمد اسماعیل، دین تریاک نیست، با مقدمه استاد جلال الدین

فارسی، تهران، انتشارات سید جمال الدین، ۱۳۶۳.

۱۱۷. مجله فرهنگی و هنری کلک، شماره پیاپی، ۷۰ - ۶۸، تهران.
۱۱۸. محسنی قندهاری، محمد آصف، گوناگون، قم، مؤلف، ۱۳۷۷.
۱۱۹. محسنی قندهاری، محمد آصف، نظریات، علمی، اخلاقی، اجتماعی، بی‌جا، انتشارات ولادت، ۱۳۷۲.
۱۲۰. محقق خراسانی، محمد عیسی، المؤلفون الافغانیون المعاصرون، نجف، النعمان، ۱۳۸۹ ق.
۱۲۱. محقق خراسانی، محمد عیسی، المؤلفون الافغانیون المعاصرون، نجف، نعمان، ۱۳۹۰ ق.
۱۲۲. محمود، محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، تهران، اقبال، ۱۳۵۶.
۱۲۳. مختاری، رضا، سیمای فرزندگان، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰.
۱۲۴. مدرس تبریزی، میرزا محمد علی، ریحانة الادب، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۷۴.
۱۲۵. مدرس، میرزا عبدالرحمان، تاریخ علمای خراسان، مقدمه، تحثیه و تصحیح محمد باقر ساعدی خراسانی، مشهد، کتابفروشی دیانت، ۱۳۴۱.
۱۲۶. مدرسی، جواد، نجوم السر و بذكر علماء یزد، تحقیق سید محمد حسین مدرسی، یزد، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۴.
۱۲۷. مرسلوند، حسن، زندگی نامه رجال و مشاهیر ایران، تهران، انتشارات الهام، ۱۳۶۹.
۱۲۸. مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، درّ دری، شماره ۱۱ و ۱۲، خزان و زمستان ۷۸، مشهد.
۱۲۹. مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، زندگینامه شهید... مزارعی و یارانش، قم، گردآورند، ۱۳۷۴.
۱۳۰. مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، سراج، شماره پیاپی ۱۸، فصلنامه، تهران، ۱۳۷۵.
۱۳۱. مسعود انصاری، عبدالحسین، خاطرات سیاسی و اجتماعی، به کوشش

- محمد باقر عاقلی، تهران.
۱۳۲. مطهری، مرتضی، *آشنایی با علوم اسلامی*، قم، صدرا، بی تا.
۱۳۳. معلم حبیب آبادی، محمد علی، *مکارم الآثار*، اصفهان، اداره کل فرهنگ و هنر، ۱۳۵۶.
۱۳۴. مقصودی، عبدالحسین، *هزاره جات سرزمین محرومان*، پاکستان، ناشر مولف، ۱۳۶۸.
۱۳۵. منزوی، علی، *فهرست کتب خطی کتابخانه گنج بخش*، تهران، دانشگاه ۱۳۶۷.
۱۳۶. موحدی نجفی، محمد باقر، *بیش اجتماعی و...*، قم، مؤلف، ۱۳۷۶.
۱۳۷. موسوی، سید عسکر، *هزارهای افغانستان*، ترجمه عبدالمجید ناصری داوودی، خطی، ۱۳۷۸.
۱۳۸. مولائی، محمد سرور، *یادداشت‌هایی درباره خانواده مسجدی خان غزنوی*، تهران، خطی، ۱۳۷۷.
۱۳۹. ناصری داوودی، عبدالمجید، *تشیع در خراسان عهد تیموریان*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸.
۱۴۰. ناصری داوودی، عبدالمجید، *زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان*، قم، مؤسسه امام خمینی، ۱۳۷۹.
۱۴۱. نایل، علی حسین، *سرزمین و رجال هزاره جات*، قم، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۹.
۱۴۲. نایل، علی حسین، *یادنامه کاتب*، کابل، مطبعة دولتی، ۱۳۶۵.
۱۴۳. نایل، علی حسین، *سایه روشن‌هایی از وضع جامعه هزاره*، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۲.
۱۴۴. نجفی، سید شهاب الدین، *الاجازة الکبيرة*، تحقیق محمد السامی، قم، کتابخانه مرعشی، ۱۴۱۴ق.
۱۴۵. هدی، میرمحمد حسن ریاضی، *گنجینه*، تهران، سازمان فرهنگ و ارتباطات، ۱۳۷۵.

۱۴۶. واثقی، صدر، سید جمال الدین حسینی، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۴۸.
۱۴۷. واعظ بهسودی، سید سرور، مصباح الاصول، نجف، مطبعه النعمان، ۱۳۸۹ق.
۱۴۸. یزدانی، حاج کاظم، پژوهش در تاریخ هزاره ها، مشهد، مؤلف، ۱۳۶۸.
۱۴۹. یزدانی، حاج کاظم، تاریخ تشیع در افغانستان، مشهد، مؤلف، ۱۳۷۰.
۱۵۰. یزدانی، حاج کاظم، صحنه‌های خونین از تاریخ تشیع در افغانستان، بی جا، بی نا، ۱۳۶۸.
۱۵۱. یزدی مطلق، فاضل، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مسجد گوهر شاد، مشهد.

#### مصاحبه‌های اختصاصی:

۱. آیت الله نور احمد تقدسی، (کابل)؛
۲. آیت الله محمد آصف محسنی قندهاری رهبر حزب حرکت اسلامی افغانستان، موارد متعدد، (قم)؛
۳. آیت الله محمد حکیم صمدی جاغوری کارشناس تایخ تشیع در افغانستان، موارد متعدد (قم)؛
۴. جناب شیخ عبدالکریم عظیمی اوتقولی، (قم)؛
۵. حجة الاسلام احمدی انگوری (فرزند مترجم)، (قم)؛
۶. حجة الاسلام حسین علی صادقی، قم، ۳/۱۵ (قم)؛
۷. حجة الاسلام رمضانعلی محقق افشار یکی از نویسندگان و پیشگامان انقلاب اسلامی افغانستان، (قم)؛
۸. حجة الاسلام رمضانعلی محقق افشار یکی از نویسندگان و مبارزان انقلاب اسلامی افغانستان، (کوئته)؛
۹. حجة الاسلام سید محمد علی عالمی بلخابی، یکی از علما و مدرسین مدارس علمیه شمال هزارستان، (قم)؛
۱۰. حجة الاسلام علی بابا حمیدی، (قم)؛
۱۱. حجة الاسلام محمد دین خلوصی، (قم)

۱۲. حجة السلام شیخ علی جان عارفی، (قم)؛

۱۳. دکتر سیما سمر پزشک و از فعالان بهداشتی و حقوق زنان در افغانستان، (کوئته)؛

۱۴. دکتر میر محمد حسن ریاضی هدی استاد بازنشسته دانشگاه کابل، (کرج)؛

۱۵. محمد آصف فکرت هروری، پژوهشگر مسائل ادبی و تاریخی افغانستان، (مشهد).